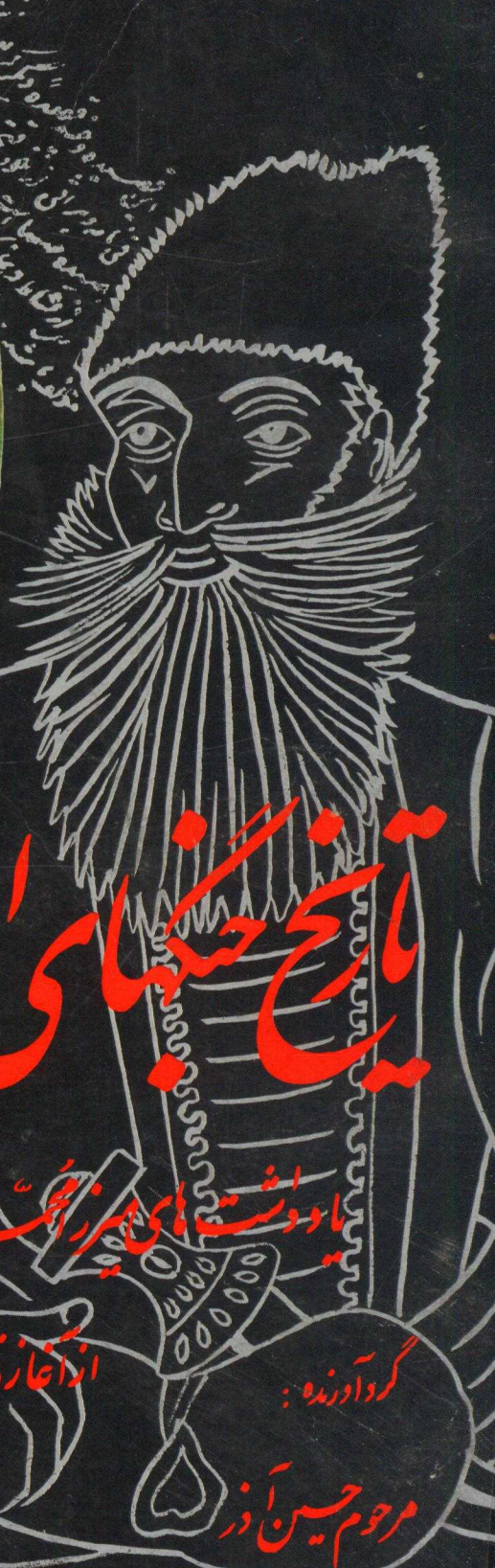
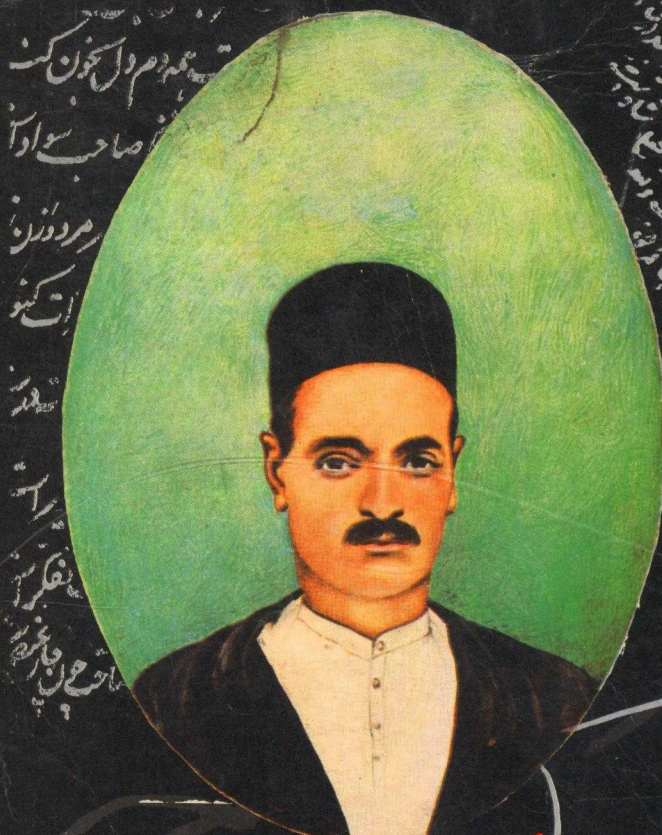




تاریخ حکمای ایران و روس

یادداشت های میرزا محمد رضا و وقایع نگارها هر روز

از آغاز تا عهد ناموسی گماچا

گردآورنده:

مرحوم حسین آذر

تیم دم دل خون گشت
صاحب سواد
مردودن
ات کین
تفکر
ماتم چان

ع آن نظم جان نداشت
امیر بوشنگ آذر

جنگل آباد

الحمد لله

دوا و دین

□ این کتاب تاریخی ، حاوی
مهمترین وقایع زمان جنگ [های]
ایران و روسیه است ، که نسخه اصلی
آن از یادداشت‌های یکی از مردان
وطنپرست ، بنام « میرزا محمد صادق
وقایع نگار مروزی » است که یکی از
منشیان دربار فتحعلیشاه قاجار بوده .

□ چون وزیر امور خارجه وقت -
میرزا ابوالحسن خان شیرازی - در بنیان
طرفدار منافع روسیه ، در ایران بوده ،
« وقایع نگار » وی نظر وزیر ، جریان
آنروز را نمی توانسته بطوریکه صوت
میگرفته ، در وقایع روزانه منعکس نماید .
ولی جداگانه یادداشت می نموده است ،
تا شاید روزی بدست اهلی برسد و
بجمع آیندگان برساند .

حسین آذر

آهنگ مهرش

تایخ حکیمای ایران و روس

یادداشت های میرزا محمد صادق وقایع نگار بها، مردز

از آغاز تا عهدنامه ی کاپا

بیتحیح:

امیر خوشنک آذر

گردآورنده:

مرحوم حسین آذر

تاریخ جنگهای ایران و روس.

(آهنگك سروش).

یادداشت‌های میرزا محمدصادق وقایع‌نگار (هما) مروزی. از آغاز تا عهدنامه‌ی ترکمانچای.

گردآورنده: مرحوم حسین آذر.

مصحح: امیر هوشنگ آذر.

ناشر: مصحح.

خط نستعلیق: منوچهر اسکندری.

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه.

حروفچینی: مؤسسه کوهی

چاپ: چاپخانه‌ی حیدری

نوبت چاپ: اول - ۱۳۶۹

صحافی: پیمان: ۳۹۳۲۱۱

لغت‌گرافی آریا: ۳۱۱۶۸۶

فهرست تصاویر

- ۱- ص ۱۸- عکس متن خطی به تحریر مرحوم حسین آذر.
- ۲- ص ۲۴- عکس صفحه‌ی اول، از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۳- ص ۳۲- عکس صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۴- ص ۳۹- عکس صفحه‌ی اول از: «زینت المدایح».
- ۵- ص ۴۰- عکس صفحه‌ی دوم از: «زینت المدایح».
- ۶- ص ۵۱- عکس مرحوم حسین آذر.
- ۷- ص ۵۲- عکس صفحه‌ی آخر مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۸- ص ۵۲- صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۹- ص ۵۸- صفحه‌ای از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».
- ۱۰- ص ۱۵۷- صفحه‌ای از «زینت المدایح».
- ۱۱- از ۴۰۴ تا ۴۰۷- ۴ صفحه‌ی پی‌درپی از مقدمه‌ی «تاریخ جهان آراء».

فهرست عناوین

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۱۲۴	۱۰- قتل ایشپخدر = (سیسیانوف).		مقدمه‌ی مصحح؛
۱۲۷	۱۱- قتل عام مردم قره باغ.		الف- نگاهی به اوضاع سیاسی ایران
۱۳۱	۱۲- گفتاری درخبات روسیان.		پیش از آغاز جنگهای ایران و
۱۳۵	۱۳- عزیمت شاه بدار الخلافه.	۷	روس.
۱۳۸	۱۴- دستیابی بقلعه‌ی بادکوبه.	۱۹	ب- مختصری درباره‌ی متن.
۱۳۹	۱۵- تحریکات تازه و تسخیر دربند.		ب- علل پیدایش جنگهای ایران و
۱۴۲	۱۶- آشوب در قلعه‌ی شکی.	۲۵	روس.
	۱۷- اطلاع نایب السلطنه از اقدامات		ت- مختصری درباره‌ی «میرزا محمد
۱۴۶	دشمن.		صادق وقایع نگار مروزی -
۱۴۸	۱۸- حرکت شاه بطرف آذر بایجان ...	۳۳	هما».
۱۵۳	۱۹- معاهده‌ی ایران و ناپلئون.	۵۱	مرحوم حسین آذر = محرر.
	جلد دوم:	۵۳	۱- مقدمه‌ی محرر.
		۵۹	۲- تاریخ روسیه.
۱۵۸	۲۰- تقاضای صلح با ایران.	۷۰	۳- حلل بر خور و نظامی ایران و روس.
۱۶۱	۲۱- تمهیدات فرانسه.	۷۷	۴- دخالت مستقیم در امور گرجستان.
۱۶۲	۲۲- تسخیر نخجوان.	۸۱	۵- اخراج مسلمانان گنجه.
۱۶۶	۲۳- در قلعه‌ی ایروان.	۸۳	۶- نخستین جنگ.
۱۶۹	۲۴- نقض تمهیدات فرانسه.	۹۱	۷- شکست عباس میرزا.
۱۷۱	۲۵- دخالت انگلیس.	۹۴	۸- جبران شکست.
۱۷۲	۲۶- حکم جهاد.	۱۰۲	۹- جنگ دوم ایران و روس.

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
۲۷- ماجرای سفارت میرزا ابوالحسن- خان.	۱۷۴	۴۹- مراجعت شاه بدارالخلافة و... ۲۴۲	
۲۸- شکست مجدد روسها.	۱۷۶	۵۰- تزویر يك ارمنى. ۲۴۵	
۲۹- درگیری افشار و طالش.	۱۷۹	۵۱- خطا، غفلت و شکست. ۲۴۸	
۳۰- سفارت دوم «جان ملکم».	۱۸۱	۵۲- توجیه غفلت نایب السلطنه. ۲۵۰	
۳۱- مساعدت شاه به کام شکى و بادکوبه.	۱۸۳	۵۳- بار دیگر خواب زمستانی شاه... ۲۵۲	
۳۲- قتل حاکم بغداد.	۱۸۴	۵۴- مقدمات فتح تبریز. ۲۵۵	
۳۳- قضیه «سلمان پاشا».	۱۸۶	۵۵- تسخیر اوج کلیسا بدست سرداران ایرانی. ۲۶۱	
۳۴- مراجعت میرزا محمدرضاخان... ۱۹۲		۵۶- تسخیر قلعه‌ی عباس آباد بدست عباس میرزا. ۲۶۲	
۳۵- اسارت افسران روسی.	۱۹۶	۵۷- آخرین خواب زمستانی شاه. ۲۶۴	
۳۶- عکس العمل عثمانی.	۱۹۹	۵۸- مار زخمی، بیرون خزید. ۲۶۶	
۳۷- حيله‌ی روسی.	۲۰۲	۵۹- ورود سردار روسی به تبریز. ۲۷۰	
۳۸- خیانت انگلیس.	۲۰۷	۶۰- ملاقات با پشقاویج. ۲۷۲	
۳۹- سقوط قلعه‌ی لنکران.	۲۰۹	۶۱- اجتماع سرداران در آذربایجان... ۲۷۴	
۴۰- بسیج سرداران ولایات.	۲۱۰	۶۲- سفیر انگلیس - واسطه‌ی صلح. ۲۷۶	
۴۱- وساطت انگلیس و قرارداد آتش بس... ۲۱۱		۶۳- شرایط عهدنامه. ۲۷۸	
۴۲- خیانت‌های میرزا ابوالحسن شیرازی. ۲۱۳		۶۴- سفارت گریبایدوف. ۲۹۰	
۴۳- استقبال از سفیر روس. ۲۱۹		۶۵- عوامل قتل گریبایدوف. ۲۹۱	
۴۴- تحف تزار برای فتحعلیشاه. ۲۲۱		۶۶- غارت کتابخانه‌ی اردبیل. ۲۹۶	
۴۵- سفر دوم میرزا ابوالحسن شیرازی به لندن. ۲۲۴		۶۷- خاتمه. ۳۰۰	
۴۶- حلال شروع جنگ دوم ایران و روس. ۲۲۷		بخش توضیحات ۳۰۳	
۴۷- دومین حکم جهاد علمای نجف. ۲۳۲		بخش اعلام ۳۸۱	
۴۸- بسیج ولایات. ۲۳۷			

مقدمه‌ی مصحح

الف - نگاهی باوضع سیاسی ایران پیش از آغاز جنگ‌های ایران و روس .

سیاست بین‌المللی قرن هیجدهم - در آسیا و اروپا - عملاً بر محور اندیشه‌های توسعه طلبانه‌ی سلطه‌گران *^۱ اروپائی - روسیه‌ی تزاری و انگلستان (= بریتانیای کبیر) - دور می‌زده است .

لیکن از هر سو بنگریم ، وزنه‌ی سنگین‌تر ، در کفه‌ی ترازوی انگلیس بود ، بویژه از هنگامیکه عملاً خاک پربرکت هندوستان ، در حیطه‌ی تصرف آندولت درآمد .

امّا میهن پرستی هندی ، باعث گردید که امپراتوری انگلستان ، در سال ۱۸۵۷ میلادی ، با شورش همه جانبه - در داخل هندوستان - مواجه شود ، و مردم هند ، بر علیه «شرکت هند شرقی» - که در حقیقت دولت انگلیسی هند بود - برخیزند . *^۲

*^۱ - امپریالیست Imperialists .

*^۲ - دولت ومورخین انگلیسی ، از این شورش ها به نام Indian Motinp - بلوای هندوستان (نامبرده اند . گوئی گروهی از ملوانان انگلیسی سرکشی کرده بوده اند .

در حقیقت موجب اصلی آن‌شورشها، رفتار غیر انسانی و ضد اخلاقی انگلیسها بود *^۱ و آخر الامر ارتش توانای انگلیس قادر بخوابانیدن شورش یکپارچه‌ی مردم شد و از آن پس - بتوصیه‌ی سیاستمداران لندن - ضمن برانداختن اقتدار «شرکت هند شرقی» *^۲، بساط سلطنت خاندان امپراطور مغول نژاد را نیز برچیدند و حکومت را مستقلاً بدست سیاستمداران انگلیسی سپردند، و این وضع تا زمانی ادامه داشت، که روسیه تزاری، در آسیای مرکزی دست بتصرفاتی گشود و در سال ۱۸۶۴، «تاشگند» - مرکز ترکستان - را تسخیر نمود.

این سلطه جوئی روسها، در پارلمان انگلیس غوغائی بپا کرد و دولت امپراطوری، شدیداً احساس خطر نمود، چرا که از طریق مرزهای شمالی هند، روسیه نزدیک می‌شود.

طبعاً علت احساس خطر، جز این نمی‌توانست باشد، که امپراطور مجمع الجزایر کوچک انگلستان، تولیدکننده‌ی بزرگ مصنوعات شده بود، که مواد خام آن از «شبه قاره» ی هند تأمین می‌شد، و در واقع، هندوستان، قلب پنبه‌ی اقتصاد انگلیس، و هر گونه مخاطره، بمعنی از دست رفتن مواد خام کارخانجات انگلستان بود.

از طرف دیگر، دولت روسیه، هنوز اندرز تاریخی «پتر کبیر» را بخاطر داشت، و بدنبال راهیابی بدریاهای «آب گرم» بود، و ده سال بعد، چنان پیشرفت، که عملاً با سرحدات شمالی هند، همسایه شد. و این چیزی نبوده که برای امپراطوری بریتانیا قابل تحمل باشد... بنابراین، دولت مذکور بایک مانور سیاسی کاملاً حساب شده، قسمت باریکی را که در ارتفاعات «پامیر» واقع بود،

*^۱ - کارگزاران انگلیسی در هندوستان، بسیاری از سنن و آداب و افکار سنتی‌های هندیان را - آشکارا - مورد استهزاء و نکوهش قرار می‌دادند. از جمله سوزانیدن اجساد و ملنی کردن حق وراثت طبقاتی و غیره...

*^۲ - شرکت هند شرقی. این شرکت، در واقع قدرت مطلق سیاسی، اقتصادی و نظامی هندوستان بود. برای مطالعه‌ی دقیق‌تر، بتواریخ مربوط به سیاستهای انگلیس در آسیا مراجعه شود.

بدولت افغانستان وا گذاشت ، و بدینوسیله ، راه نفوذ ارضی روسیه را مسدود ساخت . . .

پس میبینیم که روسیه از طریق شرق دریای مازندران ، عملاً به تهدید سرحدات ایران نزدیک می شد و دولت جدید الولاده‌ی « فتحعلیشاه (= باباخان) » مورد مخاطره قرار گرفت و نیز هشدار جدی برای انگلیس بود تا از طریق اظهار علاقه بدوستی ایران ، حائل سیاسی و نظامی تازه‌ای برای نجات « انبار مواد خام » خود ، پدید آورد .

بدنبال این احساس خطر ، بطور ناگهانی - يك شرکت انگلیسی ، خط تلگراف میان هند و اروپا را در دست احداث گرفت . . . و بتدریج شرکتهای ظاهراً ملتی انگلیسی - یکی پس از دیگری - شروع بسرمایه گذاری‌هایی در جنوب ایران کردند . چرا که « نفت » بعنوان مهمترین ماده‌ی انرژی را ، در کارخانجات اروپائی ، مطرح شده بود .

درین احوال ، نماینده‌ی شرکت هند شرقی دربندر بوشهر - که مردی ، بنام « مهدی علی خان » و تبعه‌ی انگلیس بود . با مبالغه گزافی ، مأمور ایجاد يك « جنگ خانگی » در ایران شد و بتهران وارد گردید ، تافته‌ای میان افغانها و ایرانیان برپا سازد .

باین طریق « زمانشاه » - پادشاه افغانستان - که افکار توسعه طلبانه‌ای در مورد ایالت پنجاب هند داشت - از اندیشه‌ی خود منحرف ، و منصرف گردید .

در چنین شرایطی ، مطامع جهانگشایی « ناپلئون بناپارت » - امپراطور فرانسه - نیز ایجاب می کرد ، تا مستعمرات انگلیس را - در شرق و جنوب آسیا - مورد توجه قرار دهد . چرا که امپراطوری فرانسه ، در سال ۱۷۹۸ ، مصر را بتصرف درآورده بود ، و همین امر ، خطری جدی تر برای انگلیس محسوب می گردید . زیرا ناپلئون ، بسادگی می توانست از طریق ایران و افغانستان ، هند را مورد ، هجوم و تسخیر قرار دهد .

در واقع ، این فتوحات ناپلئون - در اروپا و افریقا - بود که دولت انگلیس را وا داشت ، تا در فوریه‌ی ۱۸۰۰ میلادی سروان « جان مالکولم John malcolm » را بسر پرستی هیئت ، بایران بفرستد . امّا وی ، حدود

چهار ماه در بندر «بوشهر» متوقف ماند... و بعد از توافقهائی که در زمینه‌ی تشریفات پذیرائی از هیئت او بعمل آمد، از طریق شیراز و اصفهان، به تهران وارد شود.^{۱*}

«جان مالکولم» با تمهیدات و بذل و بخششهای بی‌حساب، آخر الامر در ژانویه ۱۸۰۱ (۱۲ شعبان ۱۲۱۵ هـ ق) موفق بانعقاد معاهدات تجاری-سیاسی با دولت ایران شد.^{۲*}

یکی از مقاد این قرارداد، چنین بود که اگر افغانستان بر علیه هندوستان دست بهجوم نظامی بزند، دولت ایران متعهد است که با افغانستان وارد جنگ شود! و دولت انگلیس نیز «متعهد» شده بود، که در صورت حمله‌ی افغانستان یا فرانسه، بسرزمین هند، «تا سرحد امکان لوازم و تجهیزات جنگی» در اختیار «دولت ایران» قرار بدهد!^{۳*}

بعد از این قرارداد، وقایعی در اروپا اتفاق افتاد، که تأثیر مستقیم بر سیاستهای استعماری انگلیس، در آسیای می‌نهاد، که نخستین آنها، قتل «پل اول»

۱* - ... مالکوم سر انجام از بوشهر براه افتاد. عده همراهان او به بانصد نفر می‌رسید... مشایعین نظامی او تقریباً یکصد تن از افراد سواره نظام و پیاده نظام هندوستان، و تقریباً همان عده از خدمتکاران هندی، و بیش از سیصد خدمتکار ایرانی... انگلیسها در ایران - ص ۱۵

این شخص در ایران «مالکوم» و «ملکم» معروف است.

۲* - وی بعد از انعقاد این معاهده، در نامه‌ای نوشت:

«زمانشاه دیگر نمی‌تواند زحمتی در هندوستان برای ما تولید کند. بلطف خداوندی، برای سالهای آینده بقدری کارهای زیاد و مسئولیتهای مشکل در افغانستان برای او [زمان شاه] ایجاد خواهد شد، که فرصت فکر کردن را هم نخواهد داشت». و نیز نوشت: «هر اشکالی در تحت تأثیر طلای دولت انگلیس بطور معجزه مانندی از پیش برداشته می‌شد...»!

تاریخ روابط - ج ۱ - ص ۲۵

۳* - در متن خواهیم دید، که در هنگامه‌ی جنگهای ایران و روس - که انگلیس در ایجاد آنها نقش اساسی داشت - مفاد همین پیمان، در مورد مساعدتهای نظامی بایران نادیده گرفته شد، و دولت «بهیه‌ی انگلیس» بیهانه‌ی اینکه نامی از روسیه در معاهده برد، نشده است، ایران را در برابر قدرت بزرگی چون روسیه‌ی تزاری، کاملاً تنها گذاشت. جالبتر اینکه، برای شکست ایران، بروسیه کمک‌های فکری نیز می‌داد!

امپراطور روسیه، در ۲۴ مارس ۱۸۰۱ - دو ماه بعد از عقد معاهده‌ی مذکور- بود. مرگ «پل» و جانشینی «الکساندر اول» موجب دگرگونیهای بنیادی در سیاست خارجی - و بین‌المللی روسیه - شد باین معنی، که از طرفی دوستی روس و فرانسه از میان رفت و بدشمنی آشکار بدل گردید، و از طرف دیگر دست دوستی بسوی انگلستان دراز نمود، و ملوانانی را که امپراطور پیشین اسیر کرده بود، بهزینهی دولت روسیه روانه‌ی انگلستان نمود.

این رفتار دوستانه، دولت بریتانیا را بر آن داشت، تا در هفدهم ژوئن ۱۸۰۱، نماینده‌ی ویژه‌ای، برای تجدید معاهدات پیشین، بروسیه بفرستد. * این مسائل - و موارد دیگری که درین خلاصه جای بحث از آنها نیست - سبب ناامیدی فرانسه و قطع ارتباط آن با روسیه گردیده و برای دستیابی به هندوستان، هیچ راهی را ساده‌تر و نزدیک‌تر از ایران تشخیص نداد و باینجهت پس از تماسهایی با دربار ایران، در تاریخ چهارم ماه مه ۱۸۰۷ (= ۲۵ صفر ۱۲۲۲ هـ ق) معاهده‌ی «فین کن اشتاین» * را با ایران امضاء، و طی آن، دولت ایران متعهد گردید تا بر علیه انگلستان وارد جنگ شود و تمام روابط سیاسی و تجاری خود را با آن دولت قطع و معاهدات را نیز ملغی اعلام دارد، و بارتش فرانسه اجازه دهد تا از طریق ایران، به هندوستان حمله نماید!

در اواخر سال ۱۸۰۷، «ژنرال گاردان Gardan»، به همراه هیئت هفتاد نفری خود، که مشتمل بر کارشناسان و مستشاران فنی و نظامی بودند، وارد ایران شدند، تا برابر تعهد دولت فرانسه، ضمن آشنا ساختن ایران بفنون جنگی، استحکاماتی نیز در نقاط مرزی و داخلی ایران بوجود آورند.

اما انگلستان، که پس از دوستی مجدد با روسیه، خود را از طرف هند، آسوده خاطر دیده بود، بعد از انعقاد قرارداد «فین کن اشتاین» - بین ایران و فرانسه - بشدت احساس خطر نموده، شروع بفالیهت‌های سیاسی گسترده‌ای، برای

* ۱- چند ماه بعد از تجدید معاهدات، یعنی در روز ۱۲ سپتامبر ۱۸۰۲، روسیه شروع بتحرک و دست اندازی در مرزهای شمال غربی ایران نمود، و سپس علناً و عملاً جنگ‌های ایران و روس آغاز شدند، که متن این کتاب، بتشریح آنها پرداخته است.

گشایش مجدد باب دوستی ، با ایران نمود .
حرکات ناشیانه و گاه مضحکی که از طرف دولت انگلیس ، مستقیماً - و از سوی حکومت هند ، من غیر مستقیم - انجام می گردید ، بوضوح نشانه‌ی سردرگمی و بلاتکلیفی دولت بریتانیای کبیر، در آن شرایط خاص بود - که بطور کامل^{۱*} خلاصه - ذیلاً^۲ یکی از آنها اشاره میشود :

دولت انگلیس ، یکی از مجترب‌ترین افراد خود ، بنام « سرهارفورد جونز^{۱*} » را ، که مدت بیست سال در شرکت هند غربی و بغداد و بصره خدمت کرده بود ، با سمت « نماینده‌ی رسمی دولت بریتانیا » بایران فرستاد ، تا دولت ایران را بتجدید معاهده با انگلیس ، تشویق نماید .

از طرف دیگر ، « شرکت هند غربی » نیز ، مجدداً « سر جان مالکولم^{۱*} » را با اختیارات کامل ، بایران فرستاد .

از نظر موقعیت سیاسی ، کنه‌ی قدرت « مالکولم » از « جونز » سنگین‌تر بود ، زیرا اولاً در لندن و پارلمان انگلیس ، دوستان با نفوذی داشت ، و ثانیاً فرماندار جدید هندوستان - لرد گیلبرت مینتو^{۱*} G.Minto از حامیان پرو پا قرص او بشمار می رفت .

باین جهت « مالکولم » برای خنثی کردن مأموریت « جونز » دست با اقدامات فراوانی زد ، اما نتیجه‌ای حاصل نشد ، و عاقبت ، سیاست دوگانه‌ی دولت بریتانیای کبیر ، موجب گردید ، تا هر دو نفر ، راهی ایران شوند ! .

« مالکولم » در آوریل ۱۸۰۸ از بمبئی - به همراهی بیش از پانصد نفر نظامی و غیر نظامی - وارد بوشهر شد ، و با تهدید و خشونت - طی پیامی برای دولت ایران - متذکر گردید ، که چنانچه هیئت فرانسوی « ژنرال گاردان » ، فوراً از ایران اخراج نشود ، وی از مذاکره و عقد قرارداد جدید ، منصرف خواهد شد و مسئول عواقب وخیم آن نیز ، دولت ایران خواهد بود !^{۲*}

*۱- Sir Har ford Jons وی پیش از آن دو بار بایران مسافرت کرده و زبان فارسی را آموخته بود

*۲- این طرز رفتار ، به پیروی از سیاست « لرد مینتو » ، که خواستار اشغال جنوب ایران بود ، اتخاذ گردید .

« فتحعلیشاه » - فوراً - این تقاضا را رد کرد ، و « مالکولم » با خشم تمام ، بطرف بمبئی مراجعت نمود .

۹ روز بعد ، « سرهارفورد جونز » از طریق افریقای جنوبی وارد هندوستان شد ، و در انتظار نتیجه‌ی کار « مالکولم » نشست . . . اما از آنجا که اطلاعی از او بدست نیاورد ، بناچار در سپتامبر ۱۸۰۸ بطرف ایران حرکت کرد ، و در روز هفدهم سپتامبر همان سال ، وارد بندر بوشهر گردید .

بمحض ورود ، تلگراف فرماندار کل هندوستان باورسید ، مبنی بر این که فوراً مراجعت نماید . اما « جونز » بدون توجه باین دستور - بعد از مدتها معطلتی در بوشهر - بالاخر راهی تهران شد .

هیئت همراه وی ، مرکب از یازده نفر اروپائی ، از جمله « جیمز موریه James Morir »^{۱*} منشی مخصوص او بود ، که مقدار زیادی هدایا نیز ، باخود داشت .^{۲*}

بهر حال « فتحعلیشاه » دریافت ، که دولت فرانسه نیز ، جز بفکر منافع و مطامع خود نیست ، و در این راه تا آنجا پیش رفته که با دشمن ایران - روسیه - قرارداد صلح بسته است .

باین جهت ، توصیه‌های اطرافیان شاه ، موجب گردید که اولاً هیئت فرانسوی را اخراج ، و ثانیاً فرستادگان انگلیس را بپذیرد .

« سرهارفورد جونز » اوایل مارس ۱۸۰۹ بتهران رسید و موفق بعقد « پیمان

* ۱- « وی بعدها وزیر مختار انگلیس در ایران شد . »

انگلیس ها در ایران - ص ۱۷ - باختصار .

* ۲- لازم باشاره است ، که بعد از آغاز جنگهای ایران و روس ، نمایندگان در بار ایران ، کراً قرارداد « فین کن اشتاین » را بدولت فرانسه متذکر شده ، درخواست کمک نظامی کرده بودند . اما دولت فرانسه بدلیل درگیریها و مشکلات خود در اسپانیا ، قادر بانجام این تعهدات نبود ، و آنقدر این مسئله را بعهدی تعویق انداخت و بماطله گذرانید ، تا اینکه بالاخره در ژوئیه ۱۸۰۷ ، معاهده‌ی « تیلسیت Tilsit » را با روسیه منعقد ، و با آن دولت صلح نمود .

اما دولت و دربار ایران ، تاهنگام ورود « سرهارفورد جونز » ازین قرارداد بی اطلاع مانده بود ، و همین امر شانس بزرگ « جونز » در این سفر بشمار می رفت .

موقت» گردید. *۱، برخی از مفاد این پیمان چنین بود: ۱- تمام معاهدات ایران با سایر دول اروپائی - اساساً - ملغی شوند. ۲ - ایران بایستی مانع عبور هر نیروئی - از خاک خود - بسوی هندوستان شود. ۳ - دولت انگلیس موظف است، که با هر نیروی مهاجمی که با ایران روبرو شود - ولو اینکه با آن دولت پیمان دوستی داشته باشد - چه از لحاظ نظامی و تحویل جنگ افزار، و چه از نظر مالی، مساعدت نماید. *۲ - دولت انگلیس حق دخالت در مخاصمات فیما بین ایران و افغانستان را نخواهد داشت، مگر اینکه طرفین از دولت مذکور، تقاضای «حکیمیت» نمایند!

اما این قرار داد، مورد قبول حاکم هندوستان نبود، زیرا بطوریکه اشاره رفت، «لرد مینتو» طرحی برای اشغال جنوب ایران و تصرف جزیره‌ی خارک - با نیروئی در حدود شش هزار نفر - و در اختیار گرفتن خلیج فارس داشت، و این مسئله را در هندوستان - با «جونز» در میان نهاده بود، با اینحال، پس از انعقاد قرارداد مذکور، بناچار آن را پذیرفت. *۲

در همین احوال، دربار ایران، «میرزا ابوالحسن شیرازی» *۴ را باتفاق «جمیزموریه» بانگلستان فرستاد، تا «قرارداد دائم را تنظیم و بامضاء اولیاء امور انگلیس برساند. با اینحال، حکومت هندوستان مصمم بود تا «سرجان مالکولم» را بنام نماینده‌ی «کمپانی هند شرقی» روانه‌ی ایران نماید، تا هم اندکی جبران

*۱- این پیمان، بهمین نام شهرت یافت، و قرار بود بعدها، عهدنامه‌ی دائمی بسته شود.

«پیمان موقت» در تاریخ ۱۲ مارس ۱۸۰۹ برابر ۲۵ محرم ۱۲۲۴ هـ - منعقد شد.

*۲- خواهیم دید که این معاهده نیز، در هنگام نیاز، کم‌لن‌یکن تلقی گردید.

*۳- اندک توجهی باین قراردادها نشان می‌دهد، که زعمای درباره‌ی قاجار، تا آن حد از اوضاع سیاستهای حاکم بر دنیای آنروز بی‌اطلاع بوده‌اند که بسادگی بازیچه‌ی مطامع سیاستگران اروپائی واقع می‌شدند و هر دم، زیر لوای یکی از قدرتمندان استعمارگر، قرار می‌گرفتند.

*۴- نخستین «ایلچی» ایران بانگلستان. وی، بعدها «وزیر امور خارجه» شد، و در حقیقت «وقایع نگار» - منشی مخصوص دربار عباس میرزا در تبریز و نگارنده‌ی این کتاب بخاطر جانبداریهای او از منافع بیگانگان، ناچار «حقایق جنگ» را بصورت مخفیانه یادداشت نمود که بصورت کتاب حاضر درآمده است.

شکست پیشین را کرده ، و هم برقابت خود با پارلمان لندن ، ادامه داده باشد ... شرح این مسافرت ، سراسر داستان « بذل و بخشش » ها و « رجز خوانیها » ی « مالکولم » علیه « هارفورد جونز » است . * ۱ اما واقعتاً این بود ، که هند شرقی - و حکومت هندوستان - خطر ایران را برای خود ، کاملاً جدی تلقی می کرد ، و بهمین جهت هیئت همراه « مالکولم » ، مأمور یک بررسی کامل از اوضاع جغرافیائی در سرحدات شرقی بود * ۲

... و اما « میرزا ابوالحسن شیرازی » - ایلچی کبیر - بعد از ۹ ماه اقامت در انگلیس ، در روز ۱۸ جولای ۱۸۱۰ ، با تفّاق « سرگورا ولسی Sir Goreouseley » - که بجای « هارفورد جونز » گمارده شده بود ، بسوی ایران حرکت نمود و از طریق بمبئی - اول مارس همانسال - وارد بوشهر شد .

هیئت همراه « اوزلی » در مدت اقامت خود در بوشهر و شیراز ، هر یک بسوئی روان شدند : * ۲ و پس از مدت‌ها تفحص در اخلاقیات و روابط اجتماعی ایرانیان ، و کشف بعضی آثار باستانی ، گزارش تحقیقات خود را بطور کاملاً مبسوط بسفیر تحویل ، و من حیث المجموع ، نسبت بایران « اظهار بدبینی » نمود و « نتیجه‌ی تأثیر نظریات سوء همین اشخاص بود ، که انگلیسیها نسبت بایران بی اعتنا گشتند و راضی شدند روسها هر تجاوز و تعهدی را نسبت باراضی ایران مایل باشند ، آزادانه اعمال کنند » * ۴ .

* ۱- برای مطالعه‌ی بیشتر ، به کتابهای مورد استفاد این تصحیح مراجعه شود .

* ۲- انگلیس‌ها در ایران - ۱۷۴ . باختصار .

* ۳- « ۱- سرویلیام اوزلی » - برادر سفیر مذکور - برای یافتن مقبره‌ی کورش کبیر ، بسوی فسا حرکت کرد و تا داراب گرد پیش رفت .

۲- مستر گوردون « Mr. Gordon » برای توضیحات تاریخی بطرف شوش باستانی رفت .

۳- کلنل دارسی Darsey بطرف فیروز آباد رفت .

۴- ماژور استون Major Stone مأمور شد تا در حوالی شهر شاپور ، غار معروف آن را کشف نماید .

۵- جمیز موریه نیز بطرف ویرانه‌های تخت جمشید رفت . . .

تاریخ روابط - ج ۱ - ص ۱۳۲ - باختصار

* ۴- همانجا - ص ۱۸۲ .

شاید بتوان گفت، که اظهار نظرهای این هیئت، حتی در انعقاد قراردادهای اروپا نیز مؤثر واقع شدند، چرا که حقاً تعیین‌کننده‌ی سیاستهای خارجی ایران، نیز بودند!

روسیه‌ی تزاری، پس از فوت «پل اول» و اتحاد «الکساندر اول» با دولت انگلیس، برای دستیابی باهدف خود، شروع به تحریک دولت عثمانی نمود، و مسئله‌ی گرجستان را دستاویز قرارداده بایران نیز حمله کرد و مرزهای شمالی و شهرهای قفقاز را محاصره نمود. . . . دولت ایران «بمعاهده‌ی موقت» که در سال ۱۸۰۱ با «سرجان مالکولسم» بسته بود، استناد و، از انگلستان طلب مساعدت نظامی نمود. امّا از آنجا که دولت انگلیس جداً - و بطور مخفیانه - مایل به سرگرم شدن روسیه در مرزهای جنوبی خود بود، بتقاضاهای ایران واقعی ننهاد، و فرستادگان ایران بهندوستان را - پس از ماه‌ها بلاتکلیفی - با دست خالی باز گردانید. . . .

«فتحعلیشاه» در این هنگام باستناد معاهده‌ی «فین کن اشتاین»، از فرانسه تقاضای کمک نمود. . . . امّا ناپلئون هم، به معاهده‌ی «تیلسیت» - که با روسیه بسته بود - بیشتر ارج مینهاد، بنابر این از پاسخ بخواسته‌های ایران خود داری و عملاً ایران را در برابر روسیه تنها نهاد. . . .

ازین مقطع بعدرا، «محمد صادق وقایع نگار مروزی» در متن - با ذکر جزئیات - بیان داشته است.^۱

۱* - خواننده‌ی گرامی توجه دارد، که مصحح، مرحوم «حسین آذر» را بنام «محرور» معرفی کرده است. زیرا با توجه بمتن نامه‌های قائم مقام فراهانی - در منشآت - و سادگی نثر حاضر، بنظر نگارنده، این سادگی با آن تکلفات قلمی، ناسازگارند. لیکن از آنجا که مرحوم حسین آذر، صریحاً در مقدمه‌ی خود می‌نویسد: «... درگاه فراغت، آن اوراق متلاشی را یکجا جمع، بدون کوچکترین دخالت در عبارت یا تغییر عنوان، با همان اسلوب اولیه، آنان را بصورت کتابی در ۲۶۳ صفحه درآورده و نام آن را «آهنگ سروش» گذارده‌ام. . . .» جای تردید نیست که نثر متن، از وقایع نگار است. اما اگر از لحاظ سبک شناسی بمقایسه بنشینیم، نثر متن، با نثر متکلف عصر قاجار، چندان نزدیک نیست.

با اینحال، بنظر می‌رسد، از آنجا که متن حاضر، یادداشتهای - احتمالاً - عجلانهای هستند، که بشهادت «سرهنگ فندرسکی» در «خلوت» و دور از چشم «وزیر امور خارجه» نگاشته می‌شده‌اند «تا شاید روزی بدست اهلی برسد و بسمع آیندگان برساند»، می‌توان متصور شد، که اصرار و تاکید بر نگارش ادیبانه - نظیر آنچه برای قائم مقام یاعباس میرزا نگاشته میشده - بکار نگرفته است.

با اینحال، مصحح، برسم «احتیاط واجب»، آن را بتحریر مرحوم حسین آذر دانسته است؛ و گر نه شخصاً بصداقت و درستی گرد آورنده، کمترین تردیدی ندارد. بهر حال این بهمه‌ی صاحب نظران این دوره از تاریخ است، که بیشتر بمضمون توجه نمایند، تا بلفظ و کلام. و حقیر تنها بانگیزه‌ی حقایق موجود درین یادداشتها، تن‌تنصیح داده است، و مدعی کشف يك متن ادبی دوره‌ی قاجار نیست! با همه‌ی این احوال اندك، مقایسه‌ای میان متن معاهده‌ی ترکمانچای - از نظر سیاق نوشتن و حذف عناوین و تکلفات درباری خاص دوران قاجار - و متون مندرج در دیگر تواریخ مربوط باین جنگها، نشان می‌دهد، وقایع نگار، در نگارش متن معاهده، تنها بذکر اهم مطالب و مسائل مطروحه توجه نموده، و هیچگونه تکلف ادبی و تعارفات متداوله در آن روزگار را بکار نبرده است. و این می‌رساند که متن حاضر لزوماً نیاستی دارای آن گونه جملاتی باشد، که در يك متن ادبی متکلف نوشته می‌شده است.

با توجه بتوضیح (۸۶)، با متن مقایسه شود.

ان در پناه بر حقیقت و نیز در پناه بر این است که جواب بخورشیه علاوه دهد با و لیر قاطعانه کند
 و مدار که از این ماریت بدست آورد بهیچ جواب و وعده و غیره از حقیقت بر سر ایران
 باز گردید بر این است که عدم یافتن بنی سحر را تا اندازه که بمعرفی ظهور برانم دارد و از طرف هم نجیب
 سعادت ادره در درویش بر این است که فرار دیم و خجاست او در مصر احوال ظاهر است
 لازم است متن هشتم که همدان را راجع به استرداد ابدست متفرق رود و بر این متذکر
 شوم دیگر از مواد علاوه که همدان به بنی سحر قید شده بود که هرگز ایران در غیر تحریر
 ۱- ادره از طرف بر این رود و منع یکصد هزار تومان بدست رود و ستر و نایب نزار ادره
 در موقع حرکت طرف رود و نیز از تومان آن را نقد در دست نمود و منع ده هزار تومان
 از این یک نفیض حواله داشت که در رود و در دست نفیض ده هزار تومان موجود بدست رود
 تخمین نماید و راجع به استرداد و لایا در غیر ده هزار و خستید در دست دارد ان دیر
 خجاست پیشه علاوه بر این است که در اینم ماریت خود ابقا ننمود پس از مراجعت خود
 هزار تومان نفیض را حقیقتی دیگر فقط نفیض حواله ده هزار تومان را که باشد راه امنی
 رود و خدمت خود در زیر نگول او هرگز گرفته بود به حساب دارد خانه پدر در اینم
 اصرار خود هزار تومان نفیض را در اصرار خجاست افزای از بی رفت با این است
 خجاست شایسته دافع و میباید بود و واسطه نفیض در برابر او بهیچ وجه مورد
 مواظبت

ب- مختصری درباره‌ی متن

مطالب متن حاضر، مربوط بحوادث روزمره در جبهه‌های مختلف جنگهای ایران و روس است، و از آنجا که «میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی» خود، منشی و مورخ دربار «عباس میرزا» - در تبریز - بوده است، بدلایلی که ذکر آنها رفت، قادر بثبت و نگارش حقایق روزانه نبوده، یادداشتهای خصوصی خود را، محفوظ نگاهداشته است تا اینکه بمأموریت «تفلیس» فرستاده میشود. در این هنگام یادداشتها را به «سرهنگ قاسم خان فندرسکی»^{*} می‌سپارد، و سرهنگ مذکور در هنگام تحویل یادداشتها، بگردآورنده چنین گفته است:

«... حیف میدانم [که] این گنجینه پربها - که بمنزله اعلام بیدارباش [به] نسل آینده ایرانی است، حیف و میل یا مهمل بماند... شاید بدست کسانی افتد، که در دسترس جامعه ایرانی نگذارند، یا بدست نامحرم سپاردا...».

شاید اغراق آمیز نباشد، چنانچه بپذیریم که هیچ مورخی بدون حب و بغض، دست بنگارش تاریخ نزده است: از زمان هرودوت - پدر تاریخ - تا امروز، تنها حاشیه‌نشینان حوادث تاریخی بوده‌اند، که تا حدی جانب اعتدال را - بدور از اغراض خصوصی - نگهداشته‌اند، و آن نیز تنها بدلیل ذوق شخصی و میل بحفظ و نگهداری و سپردن «حقیقت» بآیندگان بوده است، نه بخاطر مستمری و صله‌ی بزرگان. و گر نه همه مورخین رسمی - که بنحوی زیر سلطه‌ی افکار یا زور و زر حکام و مخدومین بوده‌اند - در نگارش «تاریخ رسمی» امکان نقل واقعیت‌ها را نداشته‌اند!

* ۱- در باره‌ی وی، سخن خواهد آمد.

با توجه باین مسئله، چنین بنظر میرسد که تاریخچه‌ی حاضر نیز، از «حُب» وطن‌پرستی نگارنده بدور نمانده، بخاطر عشق مفرط بخاک میهن و بی‌اعتقادی بدرستی رفتار درباریان، در بسیاری جاها با نفرت و انزجار، از مهاجمین و بیگانگان- یا ایرانیانی که بنحوی با آنها سازش کرده‌اند- نام میبرد، و در بعضی جاها، از بزرگان دربار نیز انتقاد میکند.

اما این وجیزه‌نویس را عقیده بر اینست، که مورخ، باید چنان محکم و مقاوم، در برابر تمایلات مخالف و موافق خود، نسبت به «حقایق تاریخی» و «واقعیات» زمان خویش، قرار گیرد، که جز «حقیقت» و «واقعیت» تاریخی، کلمه‌ای بر اوراق کاغذ نیاورد. چرا که حتی «ابراز احساسات شخصی» نیز، موجب خواهد گردید، تا درباره‌ی قضاوت هر مورخی، ایجاد شبهه شود.

مثلاً: در صفحه ۷۵ متن خطی، خطاب بمردم و سرbazان روسیه‌ی تزاری چنین آمده است: «... مثل اینکه در این ملت، حس عاطفه و عوالم شرافت و ناموس وجود ندارد. در دنیای امروز، میتوان این ملت را بشر غیر انسان یا حیوان انسان‌نما نامید!».

در واقع، درك احساسات «وقایع‌نگار» و تصور شرایط بسیار مشکل و ستم واجحافی که در مورد عقد معاهدات گلستان و ترکمانچای بر ایران روا گردید و بخش زرخیزی از این کشور باستانی را به بیگانگان واگذار کردند، کارچندان مشکلی نیست، و میتوان تصور نمود که انسان بااریک‌بینی چون «وقایع‌نگار» با مشاهده‌ی رفتار غیر انسانی سالداتهای روسی، با دختران و زنان ایرانی، چگونه احساساتی در خود مییافته و بهمین جهت با «مؤدبان»ترین کلمات، نفرت و انزجار درونی خود را نسبت بمتجاوزین، ابراز داشته‌است. اما با اینهمه، حتی چنین اظهار- نظرهائی، در خور يك مورخ واقع‌بین و «وقایع‌نگار» نیست.

درباره این کتاب، باید افزود، که هر اثری ویژه‌گی خود را داراست، و «آهنگ سروش» نیز دارای این خصوصیت است که بسیاری از مسائل پشت‌پرده‌ی دربار شاه قاجار و نایب‌السلطنه را- از حرم‌سرا گرفته تا مراسلات سیاسی و هزینه‌های دربار- برملا کرده و با دقت، از تعداد افراد نظامی، اسلحه و تلفات و اسرا گفتگو

میکند. همچنین از بسیاری افراد معروف و غیر معروف سخن میگوید، که شاید نامشان در هیچ تاریخچه‌ی دیگری - در این زمینه - دیده نشود. این کتاب، بیش از هر چیز، نمایانگر فقر فرهنگی دربار و شاه قاجار است، و نشان میدهد که بزرگان خیانت‌پیشه، چگونه ذهن خالی از سیاست شاه را بازیچه‌ی امیال خویش قرار داده، هر دم بسویی کشانیده‌اند.

در خاتمه‌ی این سطور، چند نکته را متذکر میشوم:

۱- از آنجا که کتاب دارای نثر خاصی است و مصحح سعی داشته‌ام تا در متن اصلی تصرفی نشود، اجباراً بعضی کلمات یا حروفی را که از قلم محترّر افتاده است، کلمه یا حرف مفقوده را در میان دو قلاب [] جای داده‌ام. تا خواننده دریابد، که آن حرف یا کلمه، در متن خطی وجود ندارد. مثلاً:

«... و اشخاصی را که امکان مخالفت [شان] با روس متصور [بود] بقید و بند

در آورده و...».

۲- در برخی جملات، کلمات یا حروفی وجود دارند، که بنظر زائد آمده‌اند.

مانند دومین «گرجستان» در جمله‌ی زیر:

«... چند نفر سالدات و يك سر کرده روسی [را] کشته‌اند و بهمین بهانه،

در گرجستان - علناً - دست بیغما و غارت اموال مردم * گذاردند...» که بجای

«گرجستان» دوم، يك ستاره‌ی سیاه با شماره‌ای قرار داده‌ام، که در حاشیه، عین

کلمه‌ی «گرجستان» ذکر شده است، تا خواننده، کلمه‌ی حذف شده را نیز دریابد.

پس در هر جا - اول، وسط یا آخر جمله - يك ستاره‌ی سیاه و شماره‌ای

دیده میشود، باید بحاشیه رجوع کرد و عین کلمه یا جمله‌ی زائد را مطالعه نمود.

اما همین ستاره و شماره، در مورد «توضیحات مختصر» که میتوان در حاشیه‌ی

صفحات جای داد نیز، بکار رفته است، و در اینگونه موارد مانند شماره‌ی تنها

عمل میکنند.

۳- در بعضی دیگر از سطور متن خطی، کلماتی بکار رفته، که از لحاظ زبان

رایج امروز - و گاه دستور زبان - صحیح بنظر نمیرسند. نگارنده نمیدانم که این گونه

اشتباهات، بر اثر استنساخ «مرحوم حسین آذر» روی داده یا از قلم «وقایع نگار»

صادر شده است مثلاً:

«... که حکم انجام این امر، به میرزا ابوالحسن خان شیرازی صورت گیرد» بنابراین ضمن نوشتن صورت اصلی جمله‌ی دستنوشته، کلمه یا جمله‌ی مناسب را نیز، که بدرك مطلب كمك بیشتری میکند، پس از يك علامت در (-) پرانتز قرار داده‌ام. باین صورت:

«... که حکم انجام این امر، به (- برای) «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» صورت گیرد (- صادر گردد).»

۴- اساتیدی که با متون خطی آشنائی دارند - بویژه که حالت یادداشت و پیش‌نویس داشته باشند - میدانند که نویسندگان فارسی‌زبان، تا قرن حاضر، بهیچ وجه رعایت اصول «نقطه‌گذاری»های متداول را - که طبعاً وجود نداشته است - نمیکرده‌اند، و در هیچ جای يك کتاب خطی، نقطه یا علامتی که جملات را از یکدیگر جدا کند وجود ندارد. بطوریکه حتی فصل‌ها و بخشهای جداگانه‌ی مطالب نیز بی‌واسطه و پشت سرهم نوشته شده‌اند. باین دلیل، ضمن بکار بردن همه‌ی علائم نقطه‌گذاری رایج در زبان فارسی امروز، هر جا که مطلبی منقطع شده، «بسر سطر» آورده و يك مربع سفید □ قرار داده‌ام، تا خواننده بداند این، کار مصحح است و اگر خطائی شده، بعهد نویسنده و گردآورنده نیست!.

۵- در بعضی موارد، توضیحاتی ضروری بوده است، که برای عدم ایجاد ثبوت ذهنی خواننده، همه‌ی آن توضیحات، بآخر کتاب و بخش ویژه‌ی خود منتقل شده است. پس هر جا که يك شماره - در وسط یا آخر جملات - وجود دارد، بایستی بهمان شماره، در توضیحات پایان کتاب رجوع نمود. مثلاً:

«□ حال با ولایاتی که از ایران، متعلق بخود میداند، آن مملکت عرضاً از شمال بدریای منجمد و از جنوب بخاك دربند (۱) [محدود است].»
پس برای دریافت مفهوم و توضیحات مربوط به «دربند» باید به شماره‌ی (۱) در توضیحات پایان کتاب مراجعه نمود.

۶- تمام اسامی خاص - اشخاص وامکنه - در میان گیومه «» قرار داده شد، تا بعلت تشابه بعضی اسامی، و پشت سرهم قرار گرفتن آنها، وقفه‌ای در مطالعه‌ی روان، و خطائی در تفهیم معانی و مطالب، پیش نیاید.

۷- در انتهای کتاب - پس از بخش توضیحات - فهرستی از اعلام - اشخاص

و امکنه - بترتیب الفبا جای داده شده، که در صورت لزوم، مکان یا شیشی یا انسان بودن نام مورد نظر نیز جلوی همان کلمه، ذکر شده است، تا خواننده، بصفحات مورد نیاز، رجوع نماید، مثلاً:

آبخور (قریه):

آدینه بازار (رودخانه):

آستارا (رودخانه):

آوران (محل):

آفرین داغ (کوه):

این امر لازم بنظر میرسد، زیرا ممکن بود خواننده، کلماتی نظیر: آدینه بازار و آستارا، را با اماکنی بهمین نامها، اشتباه نماید.

۸- در این مقدمه، هر جا که جمله یا کلمه‌ای در گیومه « » قرار گرفته باشد، از جایی اقتباس شده، که در حاشیه به مأخذ اشاره کرده‌ام.

۹- عنوانها، عموماً از طرف مصحح هستند و بهمین دلیل در قلاب قرار داده شده‌اند. اما دلیل جدا کردن متن بوسیله این عناوین، ساده‌تر شدن دستیابی خواننده در هنگام رجوع مجدد بمطالب مورد نظرست، و تا آنجا که میسر بوده است، سعی شده، تا عناوین با ماحصل آن بخش از متن، مطابقت داشته باشد.

به امید اینکه، هر خطائی درین تصحیح مورد عفو و اغماض مطلعین و صاحب‌نظران قرار نگیرد، و مصحح را مورد لطف قرار دهند و آگاهش سازند، آرزو میکنم مطالعه‌ی این متن، مددی باشد جوان ایرانی امروز رادر شناخت «دایه‌های دلسوزتر از مادر» که در شرایط خاص این دوره از تاریخ ما از شرق و غرب و شمال و جنوب، بر این مردم ایثار گر، تاختن گرفته‌اند، تا بار دیگر، ما را - چون گذشته‌های دور- بزیر سلطه‌ی خویش در آورند و دوباره بار، بچپاول منابع انسانی و فرهنگی و زیرزمینی این ملت، پردازند. و اگر چنین شود، نگارنده اجر خود را، هم در این جهان گرفته است.

حاجیکلا. امیر هوشنگ آذر- خرداد ۱۳۵۶



تاریخ جهان آرا - تاریخ بیست سال از سلطنت فتحعلیشاه قاجار.

تأليف: محمد صادق وقایع نگار مروزی - هما.

کتابخانه مسجد ميهسالار - شماري ۷۲۴۰.

پ- علل پیدایش جنگهای ایران و روس

پیش از پرداختن بمتن اصلی ورود بجزئیاتی که در این یادداشتها آمده، لازم است مراحل مختلف جنگهای ایران و روس را، بطور کاملاً خلاصه یادآور شویم، تا خوانندگان در جریان علل بروز این حوادث قرار گیرند. چرا که کتاب حاضر، زاویهی دیدی بسیار محدود را- همیشه- نشان میدهد، و چنان بجزئیات پرداخته و حوادث را ظریفانه بازگو میکند، که يك شمای کلی و وسیع از جنگها را، در نظر خواننده نمیگشاید، بلکه از متن و بطن حوادث سخن میگوید.

جنگهای ایران و روس بدو مرحلهی تاریخی تقسیم شده اند :

الف: جنگ نخست که خود سه بخش شده است:

۱- بخش اول: از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۲ هـ. ق (- ۱۸۰۳ تا ۱۸۰۷ میلادی) و انعقاد معاهدهی «تیلسیت» در اروپا میان روسیهی تزاری و امپراطوری ناپلئون بناپارت.

۲- از ابتدای ۱۲۲۲ تا ۱۲۲۷ هـ. ق (- ۱۸۰۷ تا ۱۸۱۲ میلادی) و امضای معاهدهی بخارست در اروپا.

۳- از جمادی الاول ۱۲۲۷ تا ذیعهدهی ۱۲۲۸ هـ. ق (- ۱۸۱۲ تا اکتبر ۱۸۱۳) انعقاد قرارداد «منار کهی جنگ» که بنام «معاهده گلستان» معروف است.

ب- از ذیحجهی ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ هـ. ق (- ۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ میلادی) - انعقاد «معاهدهی ترکمانچای».

واقعیّت ملموس اینست، که تاریخ کهنسال ایران، پیوسته دستخوش حوادث

تلخ بسیار بوده و از آنجا که هیچ معلولی، بدون درك علت، قابل بررسی نیست، باید اشاره نمود، که بروز جنگهای ایران و روسیه نیز، نمی تواند، بدون علت یا علل سیاسی و اقتصادی باشند. اما بدلیل اینکه، ورودیك بحث مبسوط، از عهدهی این مختصر بیرونست، بطور بسیار خلاصه، ب بررسی این علل، پرداخته میشود*^۱ و اشاره می کنیم که حوادث و اتفاقات در يك جامعه ی باستانی، زنجیروار در مسیر تاریخ، یکدیگر را باعث میشوند، لیکن، پیگیری علل باستانی - درین وجیزه - ممکن نیست، بنابراین، وقایعی را - که علل بروز این جنگها میدانیم، از هنگامیکه خاندان زند، روبانحطاط میرفت، آغاز نموده، نگاهی اجمالی بشرايط جغرافیائی و اجتماعی «گرجستان» میاندا زیم، که مصدر همه ی این مخاصمات بوده است: از نظر تاریخی، گرجستان سرزمینی است که از دو قرن پیش، مابه النزاع میان ایران، و همسایگان شمالی: روسیه، و غربی: عثمانی، قرار داشت. این سرزمین، با هوای معتدل و خاک حاصلخیز خود، در دامنه ی کوههای قفقاز، و ساحل راست دریای سیاه واقع شده است، مردم آن، آریائی و از تیره ی «گرج Gorj» هستند، که در طول تاریخ، پیوسته جانب پادشاهان و حکومت های ایرانی را در جنگها - رعایت میکردند.

* ۱- «بحث در تاریخ» - که اتفاقاً موضوع شیرین و سرگرم کننده ای نیز هست - پیوسته موجب شده است تا «مسئله ی اصلی» پس ماندگی برخی از کشورها، همچنان پنهان باقی بماند.

این مسئله ی اصلی «شکل و شرايط جغرافیائی» کشورهایی است که بهمین علت همیشه مطمح نظر قدرتهای فائقی زمان قرار داشته اند. چرا که «وضع و موقعیت جغرافیائی» درست همانند تقدیر و سر نوشت - يك جامعه «چسبیده» و جدا شدن از آن، هرگز مقدور نیست و بهمین دلیل ساده است که همه ی سیاستگران و معمرین و پیشوایان اینگونه ملل، از جغرافیا دست کشیده، «همه ی فریادها را بر سر تاریخ میکشند». زیرا تاریخ، با حوادث، زمانها، قراردادهای، آدمها، جنگها و ده ها مسئله ی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی - که هر کدام بطور جدا گانه قابل بحث هستند - دربرو میشوند، و حال آنکه در جغرافیا، تنها بامشتی سنگ و خاک و «ابرو باد و مه و خورشید» و با «طبیعت بی شعور»ی سر و کار دارند، که امکان هر گونه «جر و بحثی» با آنها، عملاً منتفی است...!

امید که این مبحث، در جایی دیگر گشوده شود.

پس از پیدایش امپراطوری «روم» و بسط آن دولت، تدریجاً مرزهای آن، بگرجستان نزدیک گردید و در ابتدای سلطنت «اشکانیان» همانند ارمنستان پیوسته مورد اختلاف، میان دولت شاهنشاهی ایران و امپراطوری روم، واقع میشد. بعد از اضمحلال دولت ساسانی بدست اعراب، گرجستان مورد هجوم اقوام مختلف آسیای مرکزی، مانند سلجوقیان، مغولها و تیموریان، و عاقبت ترکان عثمانی قرار گرفت.

پس از انقراض دولت تیموری، گرجستان توانست مدتی باستقلال زندگی کند، و سه دولت محلی جداگانه، در آن تشکیل گردید. اما پس از استیلای عثمانی بر جنوب اروپا - ۱۴۵۳ میلادی - بعزت تعصبات مذهبی ایشان، و وجود خصوصتهائی در دولتهای محلی گرجستان، مردم آن سرزمین بدولت نیرومندی صفوی - در زمان شاه عباس کبیر - ملتجی شدند تا شاید از تجاوزات دولت عثمانی، مصون بمانند.

توجه دولت صفوی، موجب گردید تا در تمام دوران حکومت آن خاندان، گرجستان - از کوههای قفقاز تا کرانههای شرقی دریای سیاه - جزء قلمرو ایران محسوب و پیوسته مورد حمایت سلاطین قرار گیرد و در برابر تجاوزات بیگانگان پشتیبانی شود، بی آنکه اختلافات مذهبی، هرگز موجبات برخوردی میان ایرانیان و مردم گرجستان شده باشد*۱

اما از آنجا که مذهب رسمی و عمومی مردم گرجستان مسیحی بود، پیوسته نوعی آزادی عمل و استقلال داخلی داشته و پادشاهان ایران، گرجستان را پدیده‌ی يك متحد خوب و وفادار مینگریستند و پیوسته یکی از شاهزادگان - واکشرا - ولیعهد آن سرزمین - در دربار ایران - برسم گروگان سیاسی - با احترام پذیرائی میشد، تا پس از درگذشت پادشاه وقت، تاج سلطنت گرجستان وسیله‌ی سلاطین

*۱- باید توجه داشت که در طول تاریخ ایران، هرگز جنگی که ریشه در تعصبات مذهبی داشته باشد، میان اقوام گوناگونی، که با عقاید، سنن، اخلاق، زبان و مذاهب مختلف خود، زیر پرچم دولت مرکزی ایران، ملت واحدی را تشکیل میداده‌اند، بوقوع نپیوسته است. و این نشانگر علو اندیشه‌ی ایرانی، و احترام به عقاید و مسالك و سنن دیگران است.

ایران، بولیعهد سپرده شود.

این روابط حسنه، بمرور زمان چنان نزدیک شد، که بیشتر بزرگان و خانواده‌های مشهور اصفهان - پایتخت صفوی - بنا خانواده‌های گرجی وصلت میکردند، و ازین لحاظ بخود میبایلدند * ۱

پس از انقراض دولت صفوی، و پدید آمدن نابسامانیهای در داخل ایران، گرجستان بفکر استقلال افتاد و در سال ۱۱۱۵ هـ ق، نقشه‌هایی درین زمینه کشیده شد، وبعد از بسط دولت روسیه، و همجواری با گرجستان - بعلمت یگانگی مذهب - روابط روس و گرجستان بسرعت رو بتوسعه نهاد. و دولت روسیه تزاری - که هنوز در آرزوی راه یافتن بدریای آزاد بود - ازین روابط استفاده کرد و در برابر نارضائیهای پادشاه وقت گرجستان، از رفتار درباریان ایرانی، سپاهی بکمک او فرستاد و پس از تقویت نظامی، تدریجاً سراسر گرجستان را - عملاً - بتصرف درآورد.

مسئله‌ی این تصرف تدریجی، در متن آمده، لیکن برای روشنتر شدن موضوع، باید افزود که یکی از سران عشایر گرجستان، بنام «هراکلیوس Heraclios» - که در ایران و در متن این کتاب «آراکلی» و «اریکلی خان» معرفی شده است - در روز ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ هجری، بانمایندهی «کاترین دوم» - امپراتور روسیه - قراردادی امضا نمود، مبنی بر اینکه چنانچه بتخت سلطنت گرجستان تکیه زند، دولت خود را تحت الحمایه‌ی روسیه اعلام خواهد نمود.

دولت روسیه، بنا مساعدتهای نظامی و مالی، وی را تقویت، و بنا نام «هراکلیوس دوم» بسلطنت رسانید، و او نیز بعهد خود وفانمود و از پرداخت مالیات بایران خودداری، و گرجستان را تحت الحمایه‌ی روسیه اعلام داشت.

در سال ۱۲۰۹ هجری، آغا محمدخان قاجار - که تازه از سرکوبی یاغیان کرمان فارغ شده بود - بطرف قفقاز رفت و پیش از اینکه قوای امدادی روسیه بگرجستان برسد، طی نقشه‌ی کاملاً ماهرانه‌ای، ابتدا نامه‌ای به «هراکلیوس» نوشت و از او خواست تا از دربار ایران اطاعت، و مالیاتهای پس افتاده را بپردازد.

* ۱ - مدارك موجود نشان میدهند که کلیه‌ی زنانی که از مردم گرجستان بعقد ازدواج مردان ایرانی درآمده بودند بدین اسلام و مذهب شیعه‌ی اثنی عشری می‌پیوستند. در متن باین مسئله اشاره شده است.

اما هراکلیوس - به پشت گرمی روسیه - نه تنها از پرداخت مالیات خودداری نمود، بلکه پاسخ دندان شکنی نیز بفرستاده‌ی آغامحمدخان داد.

باین جهت، شاه قاجار، با شصت هزار سپاهی، نقشه‌ی خود را عمل نمود و بتمام شهرهای گرجستان: شیروان، داغستان، قره‌باغ و ایروان - پایتخت ارمنستان - حمله‌ور شد و یکی پس از دیگری را بتصرف در آورد، و وارد تفلیس - پایتخت گرجستان - گردید و یکی از نادرترین قتل‌عامهای دوران حکومت خود را، انجام داد. باین معنی که پس از کشتن هزاران نفر از اهالی تفلیس، بیست هزار اسیر گرجی نیز بایران فرستاد و رعب و وحشتی عظیم در دل همسایگان انداخت.

«کاترین دوم» که در فرستادن نیروهای امدادی اهمال کرده بود، بار دیگر یک ارتش هشتاد هزار نفری را برای مقابله با خان قاجار فرستاد و ژنرال «گودوویچ Godowich» نامی را که از افسران مجرب ولایت بود، بفرماندهی قوای خود برگزید...

ناگفته نماند که در نقشه‌ی آغا محمدخان، تنها یک نقطه ضعف وجود داشت، و آن حضور برادرش «مرتضی قلیخان» در دربار روسیه بود. باین شرح که خان قاجار - پیش از جریان گرجستان - برادر خود را بنام سفیر حسن نیست بدربار روسیه اعزام نموده بود، و از آنجا که «مرتضی قلیخان» جوانی خوش صورت بود، بشدت طرف توجه ملکه‌ی روسیه قرار گرفت و بسزودی تحت تسلط او واقع گردید. باین جهت، بعد از بروز جنگ ایران و گرجستان و تصرف شهرهای مذکور، دولت روسیه مصمم گردید تا بهر قیمتی شده، دولت آغا محمدخان را ساقط، و برادر او را بسلطنت ایران بنشانند.

اما هوشیاری آغا محمدخان، موجب خنثی شدن نقشه‌ی روس شد، و برای اینکه آن کشور را از دخالت در امور داخلی ایران باز دارد، با تمام نیروی نظامی خود، بگرجستان و ارتش روسیه، هجوم نمود.

در گیر و دار این برخوردهای نظامی بود، که «کاترین دوم» در گذشت و پسرش «پل اول» بسلطنت نشست و سریعاً دستور عقب نشینی قوای روسیه را از مرزهای جنوبی صادر نمود. این امر موجب گردید تا آغا محمدخان قاجار مجدداً همه‌ی متصرفات از دست رفته را در سال ۱۲۱۱ هجری، باز گیرد و مرزداران

ایران را با نیروهای کافی در مناطق سرحدی متمرکز سازد.

بعد از قتل آغا محمد خان در شب ۲۱ ذیقعده ۱۲۱۱ هجری (- ۱۸ ماه مه ۱۷۹۶ میلادی) *۱ و بروز هرج و مرج در دربار ایران، «باباخان» - برادرزاده و ولیعهد او - در تاریخ ۲۰ صفر ۱۲۱۲ وارد تهران شد و در مراسم عید نو روز با نام «فتحعلیشاه» تاجگذاری نمود.

دوران سلطنت او، یکی از بدترین ادوار تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران بود. زیرا بر اثر بی لیاقتی‌های وی، منحوس‌ترین معاهدات، بادولتهای بیگانه بسته شد، وزیر سلطه‌ی درباریان بیوطن، زرخیزترین بخشهای شمالی کشور - قفقازیه - نیز بدست دولت روس افتاد... *۱

از مهمترین حوادث دوران سلطنت او (۱۲۱۲ - ۱۲۵۰ ه.ق) - که مصادف با دگرگونیهای سیاسی و اقتصادی و نظامی اروپا بود - جنگهای ایران روس را باید نام برد که از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۴۳ هجری قمری، بطول انجامید و از آنجا که عین معاهدات گلستان و ترکمانچای در متن آمده است، نیازی بتکرار آنها نیست، اما باید اضافه نمود، که در انعقاد این معاهدات، ردیبلانه‌ترین حیل‌های سیاسی تاریخ، از سوی دولتهای روس، انگلیس، فرانسه و عثمانی بکار گرفته شدند، تا پادشاه بی‌حمیت قاجار و صدر اعظم نالایق و واپس‌گرای او - «حاج میرزا آقاسی» را - که هیچگونه اطلاعی از سیاستهای بین‌المللی و وقایع جهانی نداشتند - وادار نمایند تا بدون توجه بمخالفت‌های منطقی و آگاهانه‌ی «عباس میرزا»ی ولیعهد و «میرزا بزرگ» - قائم مقام فراهانی - باین قرار دادهای پیش ساخته تن دردهند.

هم درین مقطع بود، که «صدر اعظم» مذکور جمله‌ی حکیمانه‌ای را در گوش

*۱ - قتل آغا محمدخان، چنین توصیف شده است:

«در روز ۲۰ ذیقعده ۱۲۱۱ قمری (۱۷۹۶ م) آغا محمدخان داد و فریاد خدمتگزاران ویژه را شنید که باهم نزاع میکنند. دستور داد فوراً هر دو نفر را بقتل برسانند. صادق خان شقاقی که خیال طفیان داشت و می‌ترسید قبل از وقت اسرارش فاش گردد، از راه دلسوزی در خواست نمود که قتل دو نفر در شب جمعه که شب عبادت است انجام نشود و به روز بعد موکول گردد. شاه هم فریب خورد و پذیرفت. ولی همان افراد شبانه آغامحمد خان، سفاک ۲۶ ساله را کشتند».

«فتح‌علیشاه» زمزمه کرد: «ما، به آب شور احتیاجی نداریم!».^{۱*}

برای تکمیل جمله‌ی فوق و برای درک بهتر «روابط سیاسی ایران و ملل همجوار» این جمله را زینت بخش این مقدمه می‌سازیم:

«ایران را روسها تهدید و تخویف نمودند. فرانسوی‌ها ریشخند کردند و انگلیسها هرگز نشد که در سیاست خودشان با ایران، ولو یکبار هم شده، با آن عادلانه رفتار کنند»!!^{۲*}

امیر هوشنگ آذر-حاجیکلا. فروردین ماه ۱۳۵۶

۱* - از آنجا که ورود بمباحث مفصل‌تر، خارج از مسیر این مختصر است، بآنها پرداخته نمیشود. در صورت نیاز به تواریخ مربوطه رجوع شود.

۲* - تاریخ روابط - ج ۱ - ص ۱۶۷ - بدون ذکر نام، از قول «یکی از علمای معروف».

ت- مختصری در باره‌ی «میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی - هما»

نگارنده‌ی این سطور- با اینکه هیچگونه بضاعتی در خود سراغ ندارد- طی چندین سالی که بارزش تاریخی این تألیف پی برده ، در جستجوی یافتن شرح حال کاملی از «وقایع نگار» بوده است . لیکن متأسفانه چنین شرح حالی بدست نیامد ، و در کار مأیوس شدن بود ، که «از صبا تا نیما»- تألیف استاد یحیی آرین پور- انتشار یافت . ضمن مطالعه ، باین نام برخورد نمود ، و معلوم شد که : (اصولاً چنین شخصی در دربار قاجار وجود داشته است !!)

گرد آورنده - مرحوم حسین آذر - که از روی نسخه‌ی اصلی بتحریر و ترتیب « یادداشتهای پراکنده » پرداخته بود ، نیز ، با اینکه از سوی مادر با وی نسبت نزدیک داشت ، اما اطلاعی از شرح احوال وقایع نگار ، نداشته است ، جز اینکه بوسیله‌ی «سرهنگ قاسم فندرسکی» از وجود این یادداشتهای مطلع ، و از آنجا که نسب پدری را عنوان میکند ، سرهنگ مذکور متوجه شده ، اوراق حاوی این یادداشتهای را ، به او تحویل میدهد . *

بهر حال ، «از صبا تا نیما» نخستین مرجعی بود که بدست آمد :
« میرزا محمد صادق مروزی ملقب به وقایع نگار ، از مردم شاهجهان مرو ، و از نجیب زادگان آنجا بود ، که در صحبت حاج محمد حسین خان ، فرزند

بیرامعلی خان قاجار مروزی، ملقب به فخرالدوله، بمشهد آمد و در آنجا بتحصیل علوم پرداخت.

« پس از کشته شدن بیرامعلی خان عزالدینلوی قاجار، بدست بکجان اوزبک و اختلال امور خراسان، از سواحل عمان بزیارت نجف اشرف رفت و بعد از مراجعت، در کاشان اقامت گزید و با یکی از اهالی قم وصلت کرد و در نزد حاجی سلیمان خان کاشانی (متوفی بسال ۱۲۰۶ هـ ق) به تمرین شعر و شاعری پرداخت و بعد به تهران آمد و به درباره فتحعلیشاه راه یافت، و ابتدا سمت منشیگری و بعد به سال ۱۲۱۵ منصب وقایع نگار گرفت و به نوشتن تاریخ قاجاریه مأمور شد و این کتاب را در دو جلد رقم زد و بسال ۱۲۲۵ هـ ق جلد اول آنرا که تاریخ جهان آرا نام داده بود، بنظر شاه رسانید و سمت داروغگی دفتر سلطنتی به او داده شد و از آن تاریخ ببعد، غالباً از طرف شاه و عباس میرزا نایب السلطنه در خراسان و آذربایجان دارای مأموریت‌های مختلف بود، تا اینکه در سال ۱۲۵۰ هـ ق در گذشت.»

« مروزی دو کتاب دیگر به نام قواعد الملوك و شیم ۱* عباسی نوشته و نیز به دستور شاه، قصاید و مدایحی را که شعرای دربار، از بدو جلوس تا سال هفتم سلطنت فتحعلیشاه در وصف او سروده بودند، گرد آورده و به این مجموعه، که در سال ۱۲۲۳ هـ ق پرداخته شد، خود شاه، نام زینة المدايح داده است.»

« مروزی باقائمه مقام مکاتبه داشته . . . وقائمه مقام انشای او را می ستاید و در نامه‌ای به او می نویسد: « بدایع افکار سرکار . . . به جایی است که دست هیچ آفریده‌ای بدانجا نرسیده ». و باز در نامه دیگری از قول نایب السلطنه می گوید: « فرمودند الفاظ و عبارات وقایع نگار مثل آب زلال و صافی است، که حاجب ماوراء نیست و مضامین و معانی به سان حباب غوانی روی گشاده، حاضر و آماده، بی پرده و حجاب، مانند ماه و آفتاب، نه همچون زشتان شهر و پلشتان دهر که مهموس و مجذّر باشند و محبوس و مخدّر مانند، بهانه عفاف آرند و به آرزوی زفاف میرند . . . سرهای کچل و روهای پچل را روبند و کلاه در کار است،

* ۱- « شیم shiyam - جمع شیمه: خلقها . طبیعتها: عادت‌ها».

زلف و کاکل همان به که چون سوسن و سنبل دست صبا و پیوست شمال باشد...»^{۱*}
 وقایع نگار در شاعری «هما» تخلص داشته است. ابیات زیر، بخشی از قصیده‌ایست که «در هنگام سفارت و توقف در تفلیس به افتخای قصیده معروف خاقانی، خطاب به عباس میرزا نایب السطنه، سروده و او را به فتح قفقاز تشویق کرده است»^{۲*}

فغان زین ظلم و آوخ زین تعدا !	به تفلیسم فلک آورده در دا
چو جان در تن، در آن دارند خوش جا،	مرا ز آن پاک تربتها که پاکان
انیس روسی و مأنوس ترسا !	سپهر آواره آورده است و کرده است
مگر تدبیر پیر شاه برنا !	مگر تیغ و لیمهد عدو سوز
رهائی بدهم، زین زشت سکا !	خلاصی بخشدم زین شوم مسکن
ز تیغ آبرنگ برق آسا !	جهان داور، خداوند ! یکی ره
ز روی شرع، رنگ شرک بزدا !	ز راه دین، غبار کفر ینشان
بجوش آورده، در سر، دیگ سودا !	هوس در مرز ایران کرده دشمن
که دانند این هوس خامست و بیجا !..	فرو بنشان بآب تیغ، جوشش

استاد آرین پور، در باره‌ی «تاریخ جهان آرا»، چنین اظهار نظر کرده‌اند :
 « این کتاب را میرزا صادق وقایع نگار مروزی در وقایع بیست سال سلطنت فتح‌لیع‌شاه در دو جلد تألیف کرده است، که جلد اول شامل وقایع ده سال از ۱۲۱۲ تا ۱۲۲۱ هـ ق و جلد دوم در وقایع سالهای ۱۲۲۱ تا ۱۲۳۳ هـ ق است. جلد اول این کتاب را، مروزی در سال ۱۲۲۵ هـ ق بنظر شاه رسانیده است»^{۳*}
 همچنین در مورد «زینة المدایح» نوشته شده است :

« ظاهرأ نخستین تذکره‌ای که در اوایل کار قاجاریه تألیف شده، زینه المدایح تألیف محمد صادق هما - مروزی است، که بسال ۱۲۲۳ هـ ق تدوین

*۱- صبا تا نیما . ج ۱ - ص ۷۶ و ۷۷ .

*۲- همانجا - همان صفحه .

*۳- صبا تا نیما ج ۱ ص ۱۸۸ و ۱۸۹ .

یافته و قصایدی را که در هفت سال اول سلطنت فتحعلی شاه در مدح او سروده شده است، در بر دارد.^{۱*}

متأسفانه، در «سبک شناسی» مرحوم ملک الشعرای بهار، جز چند سطر زیر، اطلاع دیگری از «وقایع نگار» دیده نمیشود:

«میرزا محمد صادق همای مروزی ملقب بوقایع نگار، منشی حضور فتحعلیشاه است و با قائم مقام مراسله داشته‌اند و قدری متجدد است ولی نه چون قائم مقام و دو جلد کتاب شعر دارد در مدایح خاقان موسوم به «زینة المدایح» و دو جلد تاریخ در سلطنت فتحعلیشاه موسوم به «جهان آرا» و قصاید بشیوه‌ی متقدمان می‌گفته است.»^{۲*}

کتاب «صدرالتواریخ» تألیف محمد حسن اعتمادالسلطنه نیز، اشاره‌ای به «وقایع نگار» دارد:

«چنانچه روزی مرحوم میرزا جعفر وقایع نگار، در محضر مرحوم میرزا علی، پسر مرحوم قائم مقام، از زبان پدر خود مرحوم میرزا صادق وقایع نگار به مناسبتی حکایت کرد، که در . . .»^{۳*}

رو بهمرفته چنین بنظر میرسد، که شرح حال وقایع نگار - بطور کامل - موجود نیست. با اینحال «منشآت قائم مقام» اطلاعات نسبتاً شاملی - اگر از نام پدر و مادر و . . . بگذریم - بدست میدهد.

حقیقت اینست که ارزش ادبی و سیاسی وقایع نگار - و نقش او در اعمال سیاستهای دربار قاجار - بسیار وسیع بوده است. زیرا میدانیم که در منشآت مذکور، افراد معدودی بدلائل سیاسی، ادبی یا دوستی‌های سببی و نسبی، با «قائم مقام» مکاتبه داشته‌اند. در اعلام کتاب مذکور، بترتیب، اسامی این افراد، بیش از همه آمده است:

۱- عباس میرزا (نایب السلطنه) بتقریب در تمام صفحات. اعلام: ص ۴۷۵.

۲- ابوالقاسم (قائم مقام) » » » » : ص ۴۵۸.

*۱- همانجا - ص ۱۹۲-۱۹۳.

*۲- سبک شناسی. ج ۳- ص ۳۳۲.

*۳- صدرالتواریخ بتصحیح محمد مشیری. چاپ روزبهان- ص ۱۴۲.

- ۳- قائم مقام (پسر) » » » » : ص ۴۷۹.
 ۴- صادق (میرزا - وقایع نگار مروی) ۱/۱۰/۱۱/۱۳/۱۵/۸۱/۸۳/۸۴.
 ۸۵/۹۳/۹۸ (و در اکثر صفحات). اعلام : ص ۴۷۴.

بیش از این اسامی، نام کسی در «منشآت قائم مقام» نیامده و این حداقل نشان میدهد که وقایع نگار، یکی از یاران صمیم و نزدیک قائم مقام بوده است. نگاهی بنام‌های موجود در منشآت، معلوم میدارد که از کُل ۱۲۵ عنوانی که در این مجموعه‌ی مراسلات دیده میشود، تعداد ۶ نامه و ۷ رساله، بدون عنوان، و ۱۱۲ نامه با عنوان هستند، و از این تعداد، ۱۴ نامه مستقیماً خطاب به «وقایع نگار» است.

بطوریکه «سبک‌شناسی» و از «صبا تا نیما» و «صدرالتواریخ» و... متذکر شده‌اند، «وقایع نگار مروزی = مروی» شدیداً مورد احترام و تکریم قائم مقام و عباس میرزا بوده، و پیوسته مورد مشورت قرار میگرفته است: از جمله نام‌های زیر که بعنوان «وقایع نگار» نگاشته آمده است:

«... مخدوم مطاع مشفق مهربان من... رقیمة کریمه رسید و اسباغ مکرّمات و ایضاح مبهمات بحمداله نمود. گشادن درهای بسته و بستن پیمانهای شکسته، همیشه موقوف باشارت انامل فیض شامل بوده و از بغداد تا هرات واز جیحون تا فرات کمتر آب و خاکی است که بیمن قدوم پاک شما، حلاوت امن و طروات امان نیافته باشد. خوشا نواحی بغداد و جای فضل و هنر، که موکب مسعود وقایع نگار چون نسیم باغ بهار بر آنجا خواهد گذشت و ساحات آن، براحت امن و امان مشحون خواهد گشت. خاطر بنده مخلص بالفعل که خبر عزیمت سامی بدان نواحی رسید از کار آنطرف جمع است و بهیچوجه دغدغه و پریشانی ندارد. بار اول نیست که بغداد خراب را به یمن قدوم شریف خود آباد کردید، مهام وزیر را بتدبیرات دلپذیر باصلاح آورده باشید... وقت آنست که بار دیگر آبی بروی کار آنحدود بیارید و باران رحمت بر خلق آنسامان بیارید، کاندرا امید قطره باران نشسته‌اند! کارایران و روم از دو سمت بهم بسته است. بفضل الله در جنب توجه شما عظمی ندارد. ذکر می‌است که در قرار نامه

صلح دولتین در باب ایل بابان^{۱*} و سنجاقات کردستان شده بود، بطرزی که البته مقروع سمع شریف عالی شده، مقبول طبع اشرف اعلیٰ نیفتاد و کار بتجدید مکالمه از حضرت نیابت سلطنت افتاد... و تأکید و ابرام در تعجیل و ارسال قاسم خان سرهنگ که بسفارت منصوبست نموده و اینک امروز که هفتم ربیع الثانی است... روانه میشود و امید هست که بوضع خوب بی جنگ و آشوب مقاصد این دولت در آن دولت ساخته شود و بار دیگر تیغ جدال بین المسلمین آخته نگردد... سید مشفق و نیر مشرق و صاحب صادق و مخدوم موافق من، آخر چه بلایی تو که در وصف نیائی. بسیار بگفتیم و نکردیم بیانت. عَجَزُ الْوَاصِفُونَ عَنْ صِفَتِكَ! ^{۲*} این بار که چاپار آمد، این چه طور مطلب نگاری و دلربائی بود که تا مهر از سر نامه برگرفتم بی اختیار شعله شوق سرکش شد و حرمن صبر آتش گرفت. من ندانم که این جنس سخن را نام چیست.

يك دليرى كنم قرينه شرك نكنم. لا اِلَهَ اِلَّا اللهُ! والسلام» ^{۳*}

قائم مقام، در جائی دیگر خطاب باو می نویسد:

«رقیمجات مفصل مصحوب ذوالفقار بیک رسیده بود. عریضه مختصر در جواب مینوشتیم. تا واسطه صفحه طوری با هم راه آمدم. آنجا قلم سرکشی کرد. هنان از دستم گرفت. پیش افتاد. دیدم بی پیر از خامه سرکار وقایع نگار اقتباس کرده. زاغ است و زاغ را صفت کبک آرزوست. جلوش را محکم کشیدم. خانه خراب! همه مرغی طوطی و بلبل نمیشود که بی پرده عاشق باشد و خوش لهجه و ناطق گردد؟... راستی یعنی چه؟ درستی کجاست؟ بی پرده گوئی چرا؟ پنهان خورید باده که تکفیر میکنند! سیفِ شاهر، خاصه سلمان فارسی است، صدق ظاهر مخصوص صادق مروزی. نه هر کس حق تواند گفت گستاخ...» ^{۴*}

و نیز هنگامی که عباس میرزا از خراسان بتهران آمد، قائم مقام از قول وی، خطاب بوقایع نگار چنین نوشته است:

*۱- درست: «با یان و استجاقات» است که هر دو از نواحی آباد کردستان عثمانی بوده اند.

*۲- ستایندگان تو ناتوان شدند!

*۳- منشآت. نامه‌ی اول. ص ۱ تا ۴ - با حذف.

*۴- منشآت. نامه‌ی ۳۹- ص ۸۲ و ۸۳. با حذف.

« حضرت ولیعهد روحی فداه میفرمایند ذوالفقار علی در نیام و زبان وقایع نگار در کام نشاید . چه واقع شده که دوبار است غلام شاه و چاپار ایلچی آمده و رفته ، حکایت احضار ما در میان آمده و از جانب وقایع نگار هیچ واقعه نگاشته نشده . نمیدانیم این تقصیر از میرزا مهدیست . . . یا خدا نخواسته وجود شریف را نقاهتی عارض بوده ، یا رفت و آمد خدمت بندگان خداوند گاررا کمتر فرموده اید . اگر اینطور اسباب و علل نمی بود ، چگونه امکان داشت که هزار محاسن و قبايح در باب ترك و فعل این سفر انشاء و نشاد نفرموده باشند . چنانکه مکرر می فرموده اید و میدیده ایم و معتاد بوده ایم . . . * »



این کتاب در کتابخانه
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
تهران ثبت شده است

جلد دوم زینت العالی بر اساس
مردی از بزرگان و مشایخ
که قصایدش را در این کتاب
گذاشته است

درباره شمع آوازی حضرت	شاهانه زبان که طایف شاه آوازی
پوسته از ترغ او در کمر است	کیوان چو دیده با برش آوازی
تصدیق میکنم که زنده هست	چشم من با فتنه شمع آوازی
که در نظر من کی نیست است	تک کف ز ترغ او در کمر است
پوسته آواز که در کمر است	دین هم که زینت شمع آوازی
نابیند نه سنج کی ز چشم است	از کف مندی بی زبان شمع آوازی
دین بسینه غرقه کمر زین است	نیو پر از پران او شود
از دور در کار بین است	مرد زنده ی باغ شمع آوازی
هر بار هر بار چو کلام است	دکتر شمع آوازی که باغ شمع آوازی

باین

باین که در میان حرفش تیان است
 باین که عمار کوشه عرشش ترفع است
 با چار تار زهره خج نقعل است
 زده که چار مصرع آن نظم جانفراست

لیکن از ارتباط جو کرشد است
 با اینکه چار موبه بحر تحیر است
 با چار رکن کعبه ملک تفکرات
 در پکر فصاحت چار ماهر است

اینکه در میان حرفش تیان است
 باین که عمار کوشه عرشش ترفع است
 با چار تار زهره خج نقعل است
 زده که چار مصرع آن نظم جانفراست

بسم الله الرحمن الرحيم

پشت زهر جادوی بابل نبت است
 تیر که شمشیرت بمدم دل بخون کند
 خال ذوق که رنگی صاحب سواد است
 غنیمت شرر بخزن هر مرد و زن زند
 نازم بکامل تو که چون طراوت کنون
 بازم بعشوه لب لادن پاکد زرب
 داد ارکند پر خم و چیت که هرس
 فیا و از ان دهن که بی قنر شعل

زلف نشان سنبل باغ جنان
 لعل لببت در آن بدل ناتوان دهد
 مشق ستم بند و بی غافل ناد
 لایت نوید فله بر سپردن دهد
 سر رشته ستم همه حشمت آن دهد
 تعلیم دلبهر رهنمه و لبر آن دهد
 آیین کین پیلا خم لبر دهن دهد
 نشت مداند اره کند اوین دهد

براستی این چگونه سخن سرائی بوده است که صاحب قلمی چون قائم مقام فراهانی، بدینصورت توصیف و اینگونه در برابر آن اظهار نظر نموده است. مصحح مدتها کوشید، تا متنی از نثر وقایع نگار بدست آورد، و بعنوان مقیاسی برای شناخت درین مقدمه بگنجاند. تا اینکه توفیق یار شد و در کتابخانه‌ی مسجد سپهسالار، از وجود نسخه‌ای از «تاریخ جهان آرا» مطلع گردید . . . و عکسبرداری از مقدمه‌ی آن، توانست یکی از زیباترین متون ادبی دوره‌ی قاجار را در اختیار قرار دهد.

اینک برای شناخت نثر وقایع نگار، و درك علل توصیفهای متکلفانه‌ی قائم مقام و عباس میرزا و لیلعهد، دیباچه‌ی «تاریخ جهان آرا» بخوانندگان بصیر این کتاب، ارائه میشود، تا میزان پیروی او از نثر مسجّع سعدی- که قائم مقام نیز از متابیین اوست- نمایانده شود: ^{۱*}

«... حمد خداوندی را رواست، که خاک تیردرا منبت لاله و گل گردانیده و هربرگی از آن را، آیتی بر وحدت پدیدار سازد ^{۲*} و از دل کوهساران لاله نعمان آشکار. الله خالق کُلّ شی و هو الواحد القهار. ^{۳*}»

«بیواسطه، نفسی را بر عالمی حکمرانی دهد، و بیسابقه، شیئی را بر جهان رتبه جهانبانی. قهرمانی را بقهری مقهور سازد و مقهوری را بلطفی قاهر. بر یکی بی زحمت رحمت آورد و دیگری را با هزار گونه زحمت، در تعب گذارد. با ذلت عزیز گرداند و درعین عزت ذلیل. جز حریم بارگاهش کسی را پناهی نیست و در آن بارگاه احدیرا بگستاخی راهی. بامری همه را از عدم بوجود آورد و بحرفی، جمله را از مکمن فنا، بعرضه هستی وبود.»

«امتی لهبتی را ناسخ مذاهب نمود و ذرّ یتیمی را شعشه افزای جمله کواکب ... واعلای کلمه دین را علوم اولین و آخرین، در مخزن ضمیرش بودیعت سپرد، تا عزتش ظاهر سازد و بجان عزیزش قسم یاد آورد. تارضای خاطرش جوید، جمله

*۱- سطور عربی ابتدای مقدمه حذف شده‌اند.

*۲- اشاره است به:

برگ درختان سبز از نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار.
از شیخ اجل، سعدی.

*۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

گناهکاران را از مضیق دوزخ آزاد [و] محبتش را وسیلهٔ نجات ساخت و اطاعتش را مایهٔ فلاح...»

«... اما بعد، محمد صادق مروزی را که راوی این روایات صادق و جامع این حکایات رایج است، خامهٔ وقایع نگار بدین ترانه پرده‌ساز قانون سخن آرائی می‌گردد که در عهد میمون سلطنت روز افزون سلطان السلاطین جهان و حکمران پادشاهان فلک شأن، داور دادگستر عدالت شعار و تاجور جهانگیر مرحمت دثار، اسلام پرور اسلامیان پناه، شرع نواز شریعت آگاه، خدا را ظل ظلیل و خدا پرستان را خداوند بی عدیل. معمورهٔ زمین را کنارنگ *^۱ با فرهنگ و محروسه جهان را، هوشنگ با هنگ ... و امپراطور روسش عقیدت گستر. از اول جیحون تا منتهای عمان و از مبدأ دجله تا انتهای اران *^۲ عرضاً و طولاً در زیر نگینش. از ناحیهٔ شمال تا نقطهٔ جنوب و از حدود خاوران تا نواحی قیروان *^۳ عموماً و خصوصاً عرصهٔ فیومارسل الشاه و یوماً رسل الخان، در ظل شادروان ایوان سایه گزینش. ملک عرب و عجمش مستخر، کشور هند و ترکش از نعال مراکب موکب. زیر وزیر جهان از عدلش آباد...».

«السلطان بن السلطان، والخاقان بن الخاقان، ابوالنصر والفتح الظفر فتحعلی شاه قاجار... افتتاح امر و گشایش کار را شبی در شبستان ضمیر، با پیر عقل که مشیرست بی نظیر، نرد مشاورت باخته، قرعهٔ اندیشه که سالها در خاطر محزون، مخزون بود، بر بساط تمنا در انداخته، رهائی مهرهٔ مقصود را ششدر حیرت بدین نقش دلکش از نرد رای صوابش مسئلت نمودم که: عمریست تا بر

* ۱- کنارنگ = Kanarang = حاکم. والی. مرزبان.

* ۲- اران = الوان = نام عربی ناحیه‌ای قدیم در قفقاز. کمایش مطابق ناحیه‌ی قدیم آلبانیا. در قرن ششم میلادی خاندان مهرگان از نجای ایران، با عنوان ایرانشاه بر آن حکومت داشتند و در آن زمان اران از شیروان جدا بود...»

دائرة المعارف فارسی: ص ۸۴.

* ۳- قیروان: «کرسی ولایت قیروان، تونس... و ۱۵۶ کیلومتری... تونس. یکی از شهرهای مقدس اسلام، که بخاطر مساجد جامعش مشهور است... عمده‌ترین آنها مسجد جامع سیدی عقبه است، که یکی از بزرگترین بناهای آفریقای شمالی است.»

دائرة المعارف فارسی، ج ۲ ص ۲۱۰۰

نطح ضمیر، انتظام کار را بیدق اندیشه ندادم و بدستیاری فرزین فکرت، فرس خیال در نشیب و فراز اندیشه های دور و دراز، از خاطر جهانده، که شاید بلطفیه از پایمال سیل حوادث رهائی دست داده، روزی باشاهد آرزو، رخ بر رخ نهاده، حریف بخت بد را، بسته، باقی تلافی مافات کرده آید.»

«هیچگه نقش این تمنا بر تخته اندیشه صورت حصول نپذیرفته است، شاهد تقدیر باحریف تدبیر، در پرده وقوع، جوابی از لا ونعم^{۱*} نگفته، اگر در آئینه ضمیر که مهبط ملهمات غیبی است و مظهر واردات لاریبی، صورت چاره این مهمم اهم، مر تسم گردد، رسم رعایت حقوق دیرینه مرعی گردیده خواهد بود. عقل رادل بر ضراعت^{۲*} رحمت آورده، تطیب^{۳*} خاطر را از طیب نفس، باین خطاب مستطابم خطیب فصل آن خطاب آمد که باکنون متاع گران بهای هنر را، در بازار زمانه رواجی نبود و مایه اندوزان کمال، از سودای سخن آرائی سودی و ابتهاجی. قحط مایه مدرک بحدی بود و غلای متاع تمیز بمثابه، که مهره را باجوهر مهر، تفاوتی حاصل نبودی و شبه را با گوهر مه، امتیازی کامل کمال و بال بودی و هنر موجب ملال، فحول سخنوران را مهر خموشی بر لب بود و دانشوران ذوفنون را ماحضر از خون جگر...»

«... غم مخور که نهال آمالت به برآمده و مهره آرزویت از ششدر حیرت بدر. در انحاج مطلبت همتی گمارم و در حصول مرامت جدی بلیغ بجای آورم. ولی درین اندیشه، دل بهانه جو، که قبض و بسط امور، بسته بکدر و صفای اوست باید رحیل آید و انجام مرام را کفیل، و گرنه ورق خیال، از نقش مقصود ساده ماند، و شاهد مطلوب، نقاب تعطیل از چهره گشاده، تا آغاز این نیاز را انجامی حاصل آمد و انجام مرام را انتظامی بادل خون گشته، از ماجرای گذشته با صد گونه هراس از سر استیناس^{۴*} حرفی بر زبان آورد، و این سخن در میان، که عمریست تابایمردی

۱* - لا و نعم. عربی: نه و آری.

۲* - ضراعت = تضرع کردن - فروتنی کردن - سست و ناتوان شدن. زاری کردن.

۳* - تطیب = بر وزن. تفعیل. خود را خوشبو کردن - عطر زدن.

۴* - استیناس = اتئناس = انس گرفتن. مأنوس شدن. خو گرفتن. الفت یافتن.

سعی تو، از هر صدفی گوهری جسته و از هر کانی جوهری بدست آورده، ^{۱*} انتهاز فرصت را در خزانه‌ی خاطر مخزون داشته‌ام و گنجینه‌ی خیال را باین ذخیره، که مایه‌ی ذخیر و شرفست انباشته، تا چون متاع هنر را در بازار دانش بهائی روی نماید و کوکب بخت هنروران را در افق بینش ضیائی، محصول را در پیشگاه مقبلی قابل، برطبق عرض نهاده شود و بمفتاح شوق، قفل از گنجینه‌ی سخن گشاده آید، که زحمتهای کشیده را رحمتی پدیدار گردد و عملهای کرده را اجرتی.»

«اکنون کشت امید را هنگام حصاد ^{۲*} است و دیده‌ی بخت را زمان سهاد ^{۳*} در این اندیشه قرار کارت چیست و بنای اندیشه‌ات به چه؟ مصراع: رای آنچه تواندیشی، حکم آنچه تو فرمائی.»

«دل اگر چه در حقیقت از ستم روزگار قطره خونی بود بیقرار، و از جفای حریفان دل آزار، سودای بسیطی بود پرشرار ... دمی بموافقت سرشک خونین، بمامی در رفته، از نشاط نامی نشنیده و انبساط را هیچ‌گاه در بساطی ندیده. وقتی از شوخی، دیده در دام طرّه‌ی خوبان گرفتار بود، وزمانی نیاز خاطر را از ناز مهوشان دلازار، در آزار. ولیکن تکلیف عقل را بی تکلف، انگشت قبول بر دیده نهاده، اطمینان خاطر را بخرمی زبان بر گشاده و گفت: سخن پیران شنودن مایه‌ی سعادتست و وسیله‌ی کفایت. آنچه پیر عقل را مقتضی تدبیر است، همان در صفحه‌ی خاطرم نقش پذیر. مرا در این مشورت ترددی ^{۴*} نیست و ازین مصلحت، تمردی. ولی خامه‌ی سودائی را که از سیاهکاریهای تو، دودش در سر است و آتشش بر جگر، موافقت در این قضیه‌ی موضوع کلامست و نتیجه این مشکل، بدون اذعان وی تصویری بی‌فایده و تصدیقی ناتمام. هر گاه خامه‌ی مشکین ختامه، انجام این وام معهود را در عهده‌گیری و وفای بعهد را مردانه میان بندی و عقده‌کار گشوده آید و زنگ اندوه زدوده، مصراع: تا خامه چه اندیشد و بادل چه سراید.»

*۱- انتهاز = فرصت یافتن. غنیمت شمردن وقت. منتظر فرصت بودن.

*۲- حصاد = درو کردن. درویدن. هنگام درو.

*۳- سهاد = بیداری. کم خوابی. بی‌خوابی.

*۴- تردد = رفت و آمد. آمد و شد و بصورت مصطلح بجای شک و تردید بکار رفته و می‌رود. وقایع نگار در اینجا برای مسجع شدن جمله، همراه با «تمرد» آورده است.

«انجاح»^{۱*}، مطلب را عنوان این نامه، بجانب خامه عرض کرده آمد که: ای کشف نتایج ضمائر، وای ترجمان مضمرات سرایر، سالهاست که مکنوناتِ خاطر را تو محرم امینی و تفسیر مافی‌الضمیر را خطیبی بریمین آنچه گفته‌ام سر بر خط فرمان گذاشته و در اجرای ماجرای دل، هرگز نکته [ای] فرو نگذاشته. اکنون در این باب، دلجوئی دل و عقل را بر زبان چه دانی و ازین فصل، موافقت احباب جانی را چه حکایتی بر خوانی: مصراع: نوبت بتو افتاده کنون، تا توجه گوئی.»

«خامه چون تأملی وافی در موضوع قضیه نمود و نظری کافی بر معمول کلام بر گماشت، معلومش آمد، که نتیجه این ترتیب، جز اشک باریدن و بسردویدن آن، چیز دیگر نخواهد بود. زبانِ تحاشی بر گشاد و این جواب مدعیانه‌ام در کنار نهاد که: باتنگی سینه و سوختگی دماغ، روزگاری دل بر سر سودای تو نهادم و عمر عزیز در پریشان گوئی‌های تو بیاد داده‌ام. هر نکته بدیعی که از فیضِ قدسی، خاطرات را مُلهم آمد، با سواد دیده، بر بیاضِ نامه نگاشتم و هر لطیفه غیبی که از پرده تقدیر، ضمیر را منکشف گردید با سودای خاطر بر بساط ظهور جلوه‌اش دادم. بالاخره سودم ازین سودا، همه زیان آمد و حاصلم از تحصیل رضای تو، قطع زبان. اکنون از دوده آتشِ دل، آینه خاطرَم تار است و از سرزنشِ احساب پیکرم زار و نزار. (لمؤلفه):

در سینه غمی و در سرم سودائیت دل در جایی [و] خاطر اندر جائیت
بگذار مرا بخود، بیساری برگیر گر غیر منت‌یار سخن آرائیت .»
«چون ازنی خامه، جز ترانه بی‌نوائی بگوش نیامد، و از آن آتش بجان سوخته دل، بغیر پریشان سرائی، آوائی، معارضه را مجال نبود و انجام امر را راه احمالی، دل با کمال سکون، قرین اضطراب آمد و عقل با نهایت متانت، رهین هزار گونه پیچ و تاب، هردو بقدم یاری، گامی دو پیش نهاد، بنرمی زبان بر گشادند که: خامه مُشکین ختامه را آنچه درین باب بر زبان الهام ترجمان، جاری آمد، عین صوابست و اعتراضی ممتنع الجواب. ولی عقلاً ما اجرای ماضی را ماضی ماضی^{۲*} بر گویند و باقتضای حال، طریق امضای مطلب درپویند. از حدیث

*۱- انجاح = بر آوردن حاجت. بر آمدن حاجت. پیرو ز شدن

*۲- ماضی ماضی: گذشت زمان. گذشتن آنچه در زمان ماضی گذشته است. وقایع گذشته. گذشته، گذشته است.

گذشته؛ گذشتن بهتر و دفترِ پیشینه به آبِ نسیان شستن نیکوتر. رنجهای برده را گنجها در پیش است و نیشهای خورده را نوشها. شیوهٔ خلاف بگذار و رسم وفا پیش آر، که متاع دانش را خریدار حاضر است و غایب ازین بازار. خایب*^۱ و خاسر نصایح محبانهٔ احبابِ خامه را، در دل جای گیر آمد و سخنانِ مشفقانهٔ دل آن پریشان آشفته را، دلبذیر آری. مصراع: سخن کز دل برون آید، نشیند لاجرم بردل.

«بارشاد جناب عقل، خامه و دل، باهم یکدل و یکزبان آمدند و در اتمام این داستان، همداستان. خاطر افسرده نیز موافقت یارانِ مشفق را آیتِ اتفاق بر خواند و حدیثِ یگانگی بر زبان راند. پس باعانتِ خامه و دل، خاطر معانی ذخایر، تقدیم کار را مصمم گردید [و] نقشی حکایات و صورت روایات... بکَلِّکِ فکرِت به صفحهٔ بیان مَرُسم. از مصدرِ خلافتِ عظمی «تاریخ جهان آرای» نامش آمد و اقبال بی‌زوال شاهنشاهِ عدیم الزوال مشتوقِ اتمامش. امید صادق و رجاءِ آثقی است که سلطان السلاطین جهانرا مقبولِ خاطرِ خورشید مظاهر آید و اربابِ کمال را منظورِ نظر کیمیا مآثر...»

«... در نظم و ترتیب و اسلوب و ترکیب این روزنامه وقایع و مآثر پادشاه جهانگشای عالم آرا، عندلیب خامه و داستان سرا و رطب اللسان است...»

.
.

«این کتاب، مجردِ نگارش روایات نباشد و محضِ نگاشتن حکایات، مطالعه کنندگان را نیز مخفی نماند که تواریخ سالفه از راویان مختلفه الاقوال متفاوت- الاحوال مرویست و صدق و کذب اخبار بسته بحکایت و روایتِ راوی، و این تاریخ را اخبار و آثار مروی، از رویِ راوی صادق است و روایت مطابق آنچه را بعیان دیده برشته بیان کشیده و هرچه را برشته بیان کشیده، آنست که بعیان دیده: رَأَيْنَا وَرَوَيْنَا. عَلَمْنَا وَكُتِبْنَا*^۲ وَهَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ...^۳... و زبان بتملقات بیجا و

*۱- خایب و خاسر = زیان دیده - زیان رسیده. خسران یافته. زیانکار.

*۲- دیده ایم و گفته ایم. دانسته ایم و نوشته ایم.

*۳- و اینست کتاب ما، میگوید بر شما براستی. قرآن: سوره جاثیه. آیه ۲۸.

تکلفاتِ بیحاصل نگشاده است، مگر کسانی که در طبعی روایات و ضمنِ حکایات از ذکر اسامی ایشان ناچار بود...»

«... نردِ عشق میورزم و امید که این فنِ شریف، چون هنرهای دیگر، موجب حرمان نشود. و اربابِ مناصب دیوانی را نیز در این جزو زمان، اوقات مصروف بجمع مال است، نه بر بنای نام و نشر خصال. دانگی زر، در نظر ایشان بهتر از خرواری هنر است و سیمی قلیل، نیکوتر از یکجهان ذکرِ جمیل و این ندانسته‌اند که فرد: يك دعا، به که سیم صد خرمن.

يك ثنا، به که زر، دو صد خروار.»

«علاوه بر این، اربابِ کمال را بی سبب دشمن دیرینه‌اند و اهلِ سخن را بيموجب در صددِ عداوت و کینه...».^{۱*}

امیر هوشنگ آذر - مردادماه ۱۳۵۶

*۱- از متن چاپ سنگی ۱۲۸۰ هجری قمری - انتشارات شرق - بتصحیح محمد عباسی بدون تاریخ طبع.

... و اما در مورد «سرهنگ قاسم خان فندرسکی»، جز آنچه «گردآورنده» ضبط نموده، و آنچه که در بعضی نامه‌های قائم مقام ذکر شده، اطلاعی در دست نیست.

در سرلوحه‌ی این نامه‌ها: «مصحوب قاسم خان سرهنگ که حامل عهدنامه مبارکه بود» و «نامه خاقان مغفور سلطان روم، مصحوب قاسم خان سرهنگ» آمده است. و این نشان می‌دهد که مدعای «سرهنگ قاسم خان فندرسکی» - بگفته‌ی گردآورنده - درست بوده، وی تنها حامل نامه‌هایی بخارج از کشور بوده است.

در نامه‌ی نخست، ضمن دو صفحه «تعارفات سیاسی» سرهنگ مذکور: «... عالیجاه رفیع جایگاه جلالت و ارادت آگاه بسالت و بنالت همراه، صداقت و صرامت پناه، مقرب الحضرت العلیه قاسم خان سرهنگ پیادگان نظام از درگاه اشرف اسنی، بخرگاه امجد اعلی روانه می‌شود.» ستوده و وصف شده است - که در واقع ارجمندی قاصد، عظمت شأن کاتب را میرسانده است.

عناوین و متن نامه‌ها، نشان می‌دهند که سرهنگ مذکور، دارای هیچگونه سمت یا مقام سیاسی نبوده، و تنها بعنوان «حامل نامه‌های سیاسی» بخارج از کشور فرستاده می‌شده است.

* * *

بهر حال، در منشآت قائم مقام، چهارده نامه، مستقیماً خطاب بوقایع نگار نوشته شده‌اند، که بترتیب صفحات متن، از این قرارند: ۱، ۱۰، ۱۳، ۸۳، ۸۵، ۹۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، و ۲۱۰. نامه‌ی ص ۱۷۱ نیز - که بدون عنوان است - ظاهراً باید خطاب بوقایع نگار باشد. زیرا از مطلع، و کلمات و عبارات مأنوس در نامه‌های دیگر، چنین برمی‌آید.

با تمام این تفصیل، ارزش واقعی کار «وقایع نگار» در دقت و توجهی است که نسبت بثبت دقایق و ظرایف بکار برده است، بطوریکه این توجه، گاه بحد و سواس میرسد، و از ذکر ریال و دینار نیز خودداری نمی‌کند. برای این که دقت وقایع نگار روشن شود، يك مقطع زمانی را، از «ناسخ - التواریخ» با یادداشت‌های «وقایع نگار» مقایسه می‌کنیم:

الف - ناسخ التواریخ ص ۶۴:

«ارتش روس، آهنگ تسخیر گنجه نمود و قلعه گنجه را محصور داشت. جوادخان قاجار - حاکم گنجه - صورت حال را بدست سفیری، انفاذ پادشاه داشته، خود با جماعتی که داشت از قلعه بیرون شده جنگ پیوست. نصیب یک شمس الدین لو و ارامنه گنجه در میدان جنگ، جواد خان را گذاشته به روسیه پیوستند...»

ب- همین مسئله، در متن حاضر، پس از شرحی در چهار صفحه‌ی خطی، بگشادگی کامل و ذکر همه‌ی علل و عوامل و شرایط زمانی و مکانی، بیان شده، و سپس چنین نتیجه گرفته است: «ایشپخدر» با توپخانه و مهمات جنگی، از طریق که قبلاً برای سهولت عبور تجهیزات تهیه شده بود، «گنجه» را محاصره کرد. «جوادخان زیادلویی»^{۱*} که حاکم گنجه بود - با اینکه عده ابوابجمعی او در مقابل دشمن ناچیز بود، پایداری کرد و مراتب را باذربایجان اطلاع داد: اما [در] داخله گنجه، که عده‌ای [از] ارامنه سکونت داشتند - بنا بنظریه «آرام» نام کشیش - بر علیه حاکم مشغول دسیسه و تحریکات شدند و ساکنین گنجه را، از قدرت قوای روسیه بیمناک مینمودند. شبی تاریک، کشیش مزبور، کاغذی به «ایشپخدر» نوشت که: ارامنه ساکن گنجه حاضرند زیر لوای روسیه بزندگی ادامه دهند. و نیز خاطر نشان ساخت [که] شب دیگر (= بعد)، کلیه ارامنه، از گنجه خارج [و] بلشکر روسیه خواهند پیوست.»

□ سردار روس - شب دیگر - عده [ای] پیاده نظام را - به حراست آنان -

*۱- زیادلو، یکی از دوتیره‌ی بزرگ قاجار است. «گرنه داتسون» در «تاریخ ایران دوره قاجاریه» - ترجمه‌ی وحید مازندرانی - چنین یاد کرده است: «... راجع بطایفه قاجار در چند قرن اخیر اطلاعاتی در دست هست. ایشان از نژاد ترك و شامل سه تیره بوده‌اند: سولدوز. تنك كوت و جلاير. سولدوزها هیچوقت بایران نیامدند. تنك كوت‌ها که شاید فقط سی چهل خانوار بودند با اقوام مغول مخلوط شدند. جلایرها در ایران و توران اقامت گزیدند و گویا نام خود را ابتدا بتمام آن طایفه داده بودند...»

«... در تاریخ ایران... مندرج است که حکومت ایالات قره باغ، گنجه، خراسان، مرو و استرآباد بعهده‌ی دوتیره بزرگ قاجار بنام زیادلو و قوانلو بودند و نفوذ آنها گویا شاه عباس را نگران ساخته بود.»

ص - ۵۷ و ۵۸ با حذف.

بنزدیکی برج و باروی گنجه روانه داشت.»

□ ارمانه بدون اطلاع حاکم، از گنجه خارج شده، بسپاه روسیه پیوستند.»^{۱*}

با توجه باین شیوهی دقت در نگارش - که در میان مورخان دوره‌ی قاجار، خاص وقایع نگار است - میتوان بارزش واقعی کاراو، و کتاب حاضر پی برد، بخصوص پژوهندگان تاریخ دو قرن اخیر ایران، با مقایسه‌ی علل و اسباب پیدایش جنگهای ایران و روس - از نظر وقایع نگار و سایر تاریخ نگاران - پی خواهند برد، که این تاریخ تا چه حد موجب روشن شدن نکات تاریک موجود خواهد بود.

درین خاتمه، لازم بتذکر است، که در متن، بسیاری اسامی خاص وجود دارند، که نگارنده‌ی این سطور، در هیچ اثر دیگری - اعم از ایرانی و خارجی - ندیده‌ام، و موجب نهایت سپاس خواهد بود، چنانچه محققان و صاحبزنان این بخش از تاریخ ایران - که یقیناً ازین حقیر مطلع تر بامور مربوطه هستند - این بنده را بی نصیب نگذارند، و اگر در مورد برخی از اسامی مذکور، نظری دارند، نگارنده‌ی این سطور را آگاه سازند.

بی تردید، درین تصحیح و تحشیه و نگارش، بسیاری خبط و خطا وجود دارد، که حقیر بعلت عدم بضاعت تاریخی - و هر گونه بضاعت گونه‌ی دیگر - ندانسته مرتکب آن شده‌ام. امید غمض عین ندارم، و آرزو مندم اساتید فن، با یادآوری آنها، موجبات پیش گیری از خطاهای بیشتر را فراهم آورند. و نیز امیدوارم که مجموع این کتاب، روشنگر برخی مسائل سیاسی برای خواننده - بخصوص جوانان - باشد، و ایشان را با بسیاری از رموز سیاست همسایگان و علل پس ماندگی این کشور، آشنا سازد.

* ۱- از ص ۲۴ و ۲۵ متن حاضر.

حسین آذر. فرزند صادق خان.

بسال ۱۲۷۳ در تهران متولد شد. در ۵ سالگی پدرش که بازرگان و نیز میر شکار
ظله السلطان در ایالت اصفهان بود، در توطئه‌ای بقتل رسید و سرپرستی او به «حاج
ملك اصفهانی» سپرده شد تا از املاك خانوادگی وی تا سن بلوغ محافظت شود...
که نشد!...



وی خواندن و نوشتن را در اصفهان
آموخت و شاعری را از ۱۲ سالگی آغاز کرد.
پس از ازدواج مجدد مادر، از اصفهان گریخت
و در ۱۴ سالگی وارد نخستین دسته های
ژاندارمری- در شیراز- شد و طی درگیری‌هایی
با طوایف بویراحمدی، در خفرو پادنا، بضرب
گلوله‌ای مجروح و شبانه به آباد گریخت...*

در سال ۱۳۱۳ شمسی وارد شهر بانی

شد. در ۱۳۱۹ از آبادان با هواز و در آغاز
جنگ جهانی دوم - ۱۳۲۰ - بمسجد سلیمان

انتقال یافت و تا ۱۳۳۶ در سمت‌های مختلف، خدمت کرد. درین سال به تهران آمد و بر اثر
زخم گلوله‌ای سربی پیش گفته در بازوی چپ، بنوعی غده‌ی سرطانی گرفتار شد و
در سال ۱۳۳۹ دست چپ وی قطع گردید... و عاقبت در سال ۱۳۴۲ بدرود حیات
گفت:

دیگر آثار قلمی- نظم و نثر- وی در دست گردآوری هستند.

امیر هوشنگ آذر- شهریور ماه ۱۳۵۶

حاجیکلا

*۱- مرحوم حسین آذر، زندگی‌نامه خود را که مشحون از مسائل تاریخی آن دوره است
نگاشته و اینک بصورت اوراق پراکنده، در حال گردآوری و تدوین قرار دارند. امید
است با یاری زمانه و زمینه، روزی بچاپ برسد.

مجمع مال است نه بر بقای نام و نشر فضال و انکی زرد نظر نشان بهتر از خرداری نه است
 و سیمی قبل نیکوتر از یکجهان کجبل و این نه است اند که سر و بکده عابه که سیم صدر من یک
 شابه که زرد و صد خوار نه عماده بر این ارباب کمال را بی سبب دشمن بر سر نه اند و اهل سخن را
 پیچوب در صد و عداوت و کینه و این جلد از تاریخ شملت بر وقایع ده ساله پادشاه
 کینی پناه است دامت سلطنته العبد و عشرات آیه میر نه است الله تعالی بر تری که با بد و
 سلوپی که شاید علی الترتیب نکاتنه خواهد آمد و علی هذا القیاس مذکور وقایع سلطنت
 و نشر محامد خاقانی لازال سلولیا علی السلاطین و مستعدا علی الخوفا فی تابدان و شکاه
 جان و کیت روح در غرضه بدن روان است از دل و جان طلب اللسان و عذب اللسان
 خواهد بود تفریح میگویم و بعد ازین گویند بد و را نه است و ترتیب کنما بر بدن اسلوب مرعوب
 مرتب یافت که وقایع و حکایات را واقع بعد واقع و شسته بعد شسته علی الترتیب
 و تفصیل با لوازم و لواحق ذکر نما بد و احوال و آثار و اساس و دستگاه سلطنت با چون
 آلات و ادوات و مکمل شهر با عدالت شعار و عهدت و عهدت و کاندان و الایثار و کیت
 سپاه و لشکر طفر شعار و ترتیب امر و وزرا و شعرا و اندما و ارباب دانش که ملازم
 عقبه علیه پادشاه کینی پناه اند و تعمیر شاهد مقدسه و تجدید بقاع متبرکه که انمه بر فصلها
 الله و سلامه علیه و برای رابطه و خانات آیسین معابد و اجد و عمارات قصور و دوز و دوزخ

۱- مقدمه‌ی محرر .

□ این کتاب تاریخی حاوی، مهمترین وقایع زمان جنگ [های] ایران و روسیه است، که نسخه اصلی آن از یادداشتهای یکی از مردان بزرگ و طنپیرست، بنام میرزا محمدصادق وقایع نگارمروزی است، که یکی از منشیان در باره فتحعلیشاه قاجار بوده است.

□ چون وزیر امور خارجه وقت - میرزا ابوالحسن خان شیرازی - در پنهان طرفدار منافع روسیه، در ایران بود، «وقایع نگار» روی نظر وزیر، جبریان آنروز را نمی توانسته بطوریکه صورت می گرفته، در وقایع روزانه منعکس نماید. ولی جداگانه یادداشت می نموده است، تا شاید روزی بدست اهلی برسد و بسمع آیندگان برساند.

□ الاحقر «حسین آخذ» چهل و هفت سال قبل - در سن ۱۸ سالگی - باتفاق عده ای از اقارب بمسافرت مازندران رفته، در قصبه «فندر سک»^{۱*}، چندی با بستگان، در منزل «سرهنگ قاسم خان فندر سکی» که یکی از افسران زمان فتحعلیشاه است، میهمان بوده، در مدت اقامت، چون سرهنگ مزبور، حقیر را جوانی باذوق و شاعر پیشه مشاهده می کند و متوجه می گردد که از منسوبان مرحوم وقایع نگار است، پس از توضیحات شفاهی در اطراف جنگ ایران و روس که خود نیز در آن شرکت داشته، يك جعبه كوچك، که محتوی مقداری اوراق بنحو (= بصورت)

* ۱- «فندر سک Fenderesk: دهستان . . . بخش رامیان، شهرستان گسرگان . استان دوم . دارای ۱۰۵ آبادی .»

یادداشت بوده ، به نویسنده می‌دهد و می‌گوید : در پایان جنگ ، که من با آن مرحوم در آذربایجان هم‌منزل بودیم ، بنا بامر شاه و «عباس میرزا» ولیعهد ، «وقایع نگار» به تفلیس مسافرت نمود. در موقع خدا حافظی ، این جعبه را نزد من که دوست او بودم ، بامانت گذارد و در نگهداری او سفارش اکید نمود .

□ پس از عزیمت وی ، منم بخراسان مأموریت یافتم . در خاتمه جنگ ، که شاه بدارالخلافه ، و «عباس میرزا» بخراسان آمد ، طولی نکشید که خبر فوت «وقایع نگار» را شنیدم^{۱*} مدت‌ها جويا شدم که بازماندگان آن مرحوم را پیدا کرده ، آن (این) جعبه را بآنان بپردازم . لکن توفیق حاصل نگردید .

□ اینک [که] سن من به آخرین درجه کهنوت ، یعنی ۱۰۵ ساله [گی] رسیده ، حیف می‌دانم این گنجینه پربها ، که بمنزله اعلام بیدار باش [به] نسل آینده ایرانی است ، حیف و میل [شده] یا مهمل ماند . شاید هم بدست کسانی افتد که در دسترس جامعه ایرانی نگذارد (= ند) و یا بدست نامحرم سپارد (= ند). زیرا^{۲*} ارزش این اوراق را - که خود من در تمام دوران جنگ حاضر و ناظر بوده‌ام - بخوبی میدانم که مرحوم وقایع نگار [که] یکی از منشیان مورد اعتماد در بار «فتحعلیشاه» [بوده است] بعزت جانب‌داری «میرزا ابوالحسن خان» از منافع روسیه در ایران ، جریانی که در شمال ، از طرف سرداران روس ، نسبت بمرز ایران و تحریکاتی که ساکنین مرزی بر علیه ایران - روی منافع روسیه - انجام می‌دادند ، و روش بیرحمانه [ای] که عسگر روسیه از خود نشان می‌دادند - روی تمایل وزیر «وقایع نگار» بطور اجبار ، در دفتر وقایع روزانه وارد نمی‌کرد ،

*۱- در میان نامه‌هایی که قائم مقام به وقایع نگار نوشته ، است ، در عناوین ۳ نامه ، (= ص ۱۳ و ۸۲ و ۸۴) ذکر شده است که «در حیات نایب السلطنه نوشته» شده است ، و در عناوین ۸ نامه (= ص ۱ و ۱۰ و ۹۳ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۵) هیچ ذکری نشده ، لیکن سه نامه‌ی آخر با چنین عنوانی نوشته شده است : «... کاغذیست که مرحوم قائم مقام بمرحوم میرزا صادق مروی وقایع نگار از خراسان بعد از فوت مرحوم مغفور ولیعهد رضوان مهد نوشته است» .

این نشان می‌دهد ، که «طولی نکشید» - در جمله‌ی «سرهنگ قاسم خان فذرسکی» - حداقل یکی دو سال بعد از ۱۲۴۹ هـ ق - مرگ عباس میرزا - بوده است .

*۲- نسبت به .

لکن در خفا، صورت حقیقت را - که خودم بارها ناظر آن بودم - یادداشت مینمود، و منظورش از این عمل، منعکس ساختن نشانه‌های [عهدشکنی و تحریکات دولت روسیه، در حین ابراز دوستی می‌بود.

□ در خاتمه‌ی بیانات خود، «سرهنگ فندرسکی» - جعبه را که بنام ذخیره

مفید برای نسل [های] بعدی ایران^{۱*} میدانست بنویسنده تحویل [داده]^{۲*} سفارش نموده که در موقع [و] فرصت مقتضی، از نظر هموطنان بگذرند (= د).

□ این شد که در مدت چهار سال، ضمن خدمت، در گاه فراغت، آن اوراق

متلاشی (- متفرق) را [در] یکجا جمع [نموده]، بدون کوچکترین دخالت در عبارت، یا تغییر عنوان، با همان اسلوب اولیه، آنان [= آنها] را بصورت کتابی در ۲۶۳^{۳*} صفحه در آورده، نام آن را «آهنگ سروش» گذارده‌ام ولی متأسفانه در این مدت طولانی بواسطه عدم قدرت مالی، در مورد طبع آن اقدامی بعمل نیامد تا اینکه اخیراً روی نظر دوستان و یکمده همکاران وطن دوست - در صدد بر آمده [ام] که با کمک و مساعدت آنان، بچاپ مبادرت و برای مطالعه میهن پرستان، این تاریخچه مفید را که راهنمای هر فرد ایرانی در نسل حال و آینده است، تقدیم دارد (= م)^{۴*} زیرا مطالعه این کتاب برای هر فرد ایرانی لازم و واجب است، که استحضار کامل حاصل نموده، درک نماید، و از روابط خصمانه همسایه شمالی کشور - یعنی روسیه - بخوبی مستحضر، و عملیات آنان را در عین ابراز دوستی در ۱۸۳ سال قبل، در نظر مجسم و اقدامات آن دولت را که نشانه عهد شکنی در هر مورد است، در لوح سینه حفظ نمایند و در ضمن مطالعه این تاریخچه، مشاهده کنند [که] فتوحات شایان ایران و شکستهای پی‌درپی عساکر

* ۱- ی.

* ۲- در خاتمه.

* ۳- نسخه‌ی خطی، در ۲۶۳ صفحه - بدون احتساب مقدمه‌ی گرد آورنده - است.

* ۴- مرحوم «حسین آذر» بهمان دلیلی که همه‌ی اهل راستین قلم همیشه دچار کمبودهای مالی هستند، باین درد گرفتار بود. لذا چند تن از همکاران اداری او در شهر بانی مسجد سلیمان - بر آن شدند تا هزینه‌ی چاپ این کتاب را بپردازند. لیکن بعثت وقوع حوادث سی ام تیر ماه ۱۳۳۱، و بهم ریختن بساط «شرکت سهامی نفت انگلیس و ایران»، این کار بتعویق افتاد و هرگز عملی نشد.

روسیه از سپاهیان ایران-با نداشتن وسائل کافی جنگی-در برابر سالدانه‌های *^۱ مجهز-روسی و خیانت‌های بعضی از سران نالایق-که مشروحاً اسامی آنان ذکر شده *^۲-[بخاطر بسپارند و با اینکه] ولیعهد «عباس میرزا» در جنگ ایران و روس افتخاراتی برای ایرانیان بجاگذارد، لیکن در برابر دخالت دولت انگلیس و اغلب سران پول پرست و اجنبی خواه، *^۳ آن [همه] کوشش وطن پرستانه سرکردگان، منجر بمعااهده منحوس «ترکمانچای» گردید . . . *^۴

مرداد ماه ۱۳۲۴ خورشیدی .

حسین آذر - مسجد سلیمان .

*^۱- این کلمه بمعنای سرباز و از اصطلاحات روسی است . در تواریخ با «س و ص» هر دو نوشته شده است . در این کتاب نیز بهر دو صورت ضبط شده . مصحح برای حفظ امانت ، بهمان صورتی که گرد آورنده ثبت نموده ، آورده‌ام .

*^۲- بازهم .

*^۳- با .

*^۴- گرد آورنده ، در خاتمه‌ی مقدمه - برسم متداول - فهرستی از آثار منظوم و منثور خود ذکر کرده است، که نقل آن‌ها درین کتاب ضرور بنظر نمی‌رسد.

خطی وافر حاصل چه مقصود از آن نشر آمار است و آثار اخبار چنانچه مولانا فضل الله شیرازی در تاریخ معجم که مایه‌ی از سلاطین معجم است همین اسلوب را رعایت نموده صاحب بوان عظامت جوینی نیز در کتاب جهانک که تاریخ و قایع پادشاهانک چکنیر خان است از این شیوه مرغوبه تجاوز نموده و مولانا شرف الدین علی زیدی نیز در طغریه نموری آن دو ستاد مقدم را مایه است و شواهد افکارش از کسوت اغیانی و تعقید عاری و خالی کفتم ترکیبه مندا اولم را بهم کلیم ثم و کز در تعبیه کنایات و تلبیه استعارات پیروی حضرت و صفات که مقصود از وقایع نگاری تجرید اظهار فضیلت باشد کار مشکلی نیست و امر منتهی نه مفرع یکست ماینر بالک نیست ولی بجهت رعایت غرضی بالغرض مقصودی بالذات عاقل ماند و غرض اصلی باطل عربیه و قلمن بدعی فی الحجب فلسفه حفظ شجره و غایت عنکت شجره لهند از مایه‌ی این تاریخ که در نامه‌ی اثر پادشاه کینی پناه است خامه وقایع نگار رعایت این مرحله را ملاحظه فرمایید از ترکیب الفاظ متعلقه و مایه‌ی کلمات غیر مایه‌ی ملاحظه را مراقب رعایت تشبیهات مرغوبه و ملاحظه استعارات مطلوبه بخوبی کرده که محل ظهور معانی و قلم خا طریقی نیست هم شواهد الفاظ بهر هفت فصاحت و بلاغت آراسته و هم ریاض معانی اخس و خا عظام و تعصیه پیراسته نقاشن عبارت را کاهای در طی حکایت بناسبت مقام بعضی فقرات

آمد و عقل با نهایت متانت رهین هزار گونه پیچ و تاب هر دو بقدم باری کامی و خوش
بنهاد و بزمی زبان پرش از مذکر خامه بکین خامه را آنچه در این باب بر زبان الهام تر
جان جاری آمد عین صوبه است و اعتراضی ممنوع است جواب ولی عقلا ما جرمی ماضی
ما مضی برگزید و با مقتضای حال طریق امضای مطلب در پونید از حدیث گذشته گذشتن
بهر و دفتر پیشینه با تکیه بر سنن نیکو تر بر بجهای برده را کنجهای درش است
و پیشهای خورده را زوشهای سیه خلاف بگذار و رسم و چاش آن که مناع تا
را خیریدار حاضر است و غایب از این بازار غایب و خامه نصایح مجانه اجاب
خامه را در دل جای گیر آمد و سخنان شفقانه دل آن پرش از شفته را دلپذیری
مضارع سخن کرد و دل برون آید شیند لاجرم بر دل بارشاد و جناب محفل خامه و دل بهم
یکدل و بگزبان آمد و در تمام این داستان همدستان خاطر افسرده نیز نفوذ
یا زان شفق را آیت اتفاق بر خواند و حدیث یکا نکی بر زبان را ند بس با جان
خامه و دل خاطر معانی و خایه تقدیم کار را مصمم کرد و نقش حکایات و صورت قیاس
جسم و حی بکلیت فکر بر صفحه بیان رسم از مصدر خلافت عظمی تاریخ جهان آید
بش آمد و اقبال پر و ال شایسته مدیم الزوال مشوق انما شایسته صافی
و رجا و آتش است که سلطان سلاطین جهان را مقبول خاطر خورشید مظاهر آید

بسمه تعالی

هو حی الذی لایموت

۲- [تاریخ روسیه]^{۱*}

□ تاریخ حقیقت گوئی بنام «آهنگک سروش» .
□ از یادداشت‌های «میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی» است، که یکی از منشیان دربار شاه قاجار - «فتحعلیشاه» - بوده [است]^{۲*}.
□ مملکت روسیه در سمت شمال خاگ ایران واقع شده . وسعت ملک روسیه - آنچه در ابتداء متعلق بخود روسها بود - محال [و] اطراف مسکو است [که] بمرور زمان، [و از وقتی] که در آن مملکت، دولت‌های قوی فکر و با قدرت عرض اندام نمود، با اطراف قسمت متصرفی خود بجدال پرداخته، ممالک دیگران را - با روش خصمانه - بچنگ آورده ضمیمه ممالک خود نموده است.
□ حال با ولایاتی که از ایران، متعلق بخود میداند، آن مملکت عرضاً از شمال بدریای منجمد و از جنوب بخاگ دربند (۱) [محدود است] . مساحت این عرض ۵۹۰ فرسنگ است و طول او (= آن)، از شرق به ملک سبیریه متصل بدریای محیط (۲) می‌باشد و تا مغرب آن مملکت ۸۵۰ فرسنگ است.

*۱- کلیه عناوینی که در آغاز فصل‌ها و در قلاب [=] قرار گرفته‌اند، از مصحح است.

*۲- این سه سطر، از گرد آورنده ست .

□ با این حال بیشتر اراضی شمال و شرقش لم یزرع و بیابان است و هیچ قابل سکونت نیست.

□ زبان آنان اروپائی [است و] اکثر ولایاتش، دارای کوههای عظیم و مرتفع است.

□ در آن مملکت نیز جبال صعب العبور وجود دارد و پایتخت آن مسکو- که در سابق به «مسفو؟» معروف بوده است.

□ قبل از برقراری مرکزیت مسکو، محل پایتخت آن در پترزبورغ (۳) بوده، که نهر بزرگ «پالطی»^{۱*} از بین آن عبور میکرده و میکند.

□ هوای طرف شمالش، به مراتب سرد و طاقت فرسا [تر] است. بطوریکه اغلب اوقات - در ایام زمستان- سردی هوا نشان داده^{۲*} پرندگان، در هواخونشان منجمد گردیده، و بعضی از ایام - در سرمای زمستان - بسیاری از نفوس تلف شده اند.

□ طرف جنوب آن مملکت، هوایش معتدل است. میوه جات - در شمال آن محیط - نایاب است. سمت جنوب آن، کمی یافت میشود، ولی میوه جات یافت شده، کم آب و بی مزه است.

□ محصولات کانی آن محل، احجار، بدل بجواهر و معادن طلا و نقره است. ولی در قسمت غربی - که به سبیری^{۳*} نامیده میشود - معادن زیاد است: سرب و قلع. خز و سنجاب و سمور، در خاک سبیری^{۳*} بدست میآید.

□ صنایع آئینه سازی آن، بوضع (= همانند) اروپاست. مردمش جسور و غضبناک و بی باک [اند].

□ جنبه ی رأفت [و] مهر، در آن قوم، مانا اکسیر است. پاس عهد و پیمان،

*۱- تنها رودخانه ای که از کنار لنین گراد (= پترزبورگ = پترزبورغ = پترو- گراد) عبور می کند، رود «Neval» است که پس از عبور از دریاچه «لادوگا» و - اونه گا، وارد خلیج فنلاند میشود. احتمالاً نوعی اصطلاح محلی و غیر رسمی بوده است.

*۲- که.

*۳- با احتمال زیاد، وقایع نگار درین موضوع اشتباه کرده است. زیرا سبیری در شمال قرار دارد، نه در مغرب.

در نظر آنان کلمه [ای] موهوم است. در حفظ عفت و ناموس پرستی، بیعلاقه، دیانت و شفقت اخلاق وجود ندارد.

□ پیدایش سلطنت روسیه، از سال ۲۶۸* هجری می باشد. * (۵)

□ لقب پادشاهان روسیه، امپراطور، یعنی شاهنشاه [است]. این نام نزد

آنان مقامی بسزا دارد.

□ اولین پیشوای قوم روس «رودریک» نام بوده، تا ۱۲۰ سال بعد از فوت

«رودریک»، قوم روس بت پرست بوده، در سال ۳۸۹ هجری، یکنفر بنام «ولیدمیر»^{۲*}

که او را بزرگ روسیه می شمارند - از نژاد روس - بدین عیسوی درآمده و مردم روسیه را بآئین مسیح دعوت کرده بوسیله او، مذهب عیسی در مملکت روسیه رواج یافته، تا سال ۶۲۴ هجری، دعوت آئین مسیح در سراسر خاک روسیه شایع شده، در سال ۶۲۵ هجری، از تاتار «جوجی خان» پسر «چنگیز خان» برای تسخیر روسیه - با لشکر تاتاری - بآن مملکت تاخته، پس از کشتار بی پایان، به سرتاسر آن خاک دست یافت، [و] تا سال ۷۷۳ هجری، لشکر تاتار در روسیه متوقف بودند.

□ در ابتدای سال ۷۷۴ هجری - در پایتخت روسیه - یکنفر بنام «ویلتری

ایوان سلویچ» بر علیه تاتاریان دست با اقداماتی^{۴*} [زد] که آخر منجر باخراج قوم تاتار شد.

□ پس از سی سال - یعنی در سال ۸۰۴ - «تیمور گورکانی» به کشور روسیه

حمله کرد [و] شهر مسکو را متصرف شد، و در بعضی از نقاط با اهمیت روسیه، - بامطابقت وضع محل - لشکر ساخلو^{۵*} نمود [۵] تا ۱۰۷ سال مملکت روسیه، بوسیله سرکردگان «گورکانی» اداره میشد، تا اینکه در سال ۹۱۲ هجری «ایوان

* ۱- حدود ۸۹۰ میلادی.

* ۲- تمام تاریخها - درین متن - هجری قمریست. و هر گاه ضروری باشد، معادل میلادی آنها در ذیل صفحات ذکر خواهد شد.

* ۳- ولادیمیر Veladimir.

* ۴- نمود.

* ۵- ساخلو = گروهی سرباز که برای حفظ محلی، گمارده شوند «معین - ج ۲ -

سلویچ نامی که از خانواده «ویلتیری» بشمار میرفت، مجدداً به فرمانفرمایی روسیه - بر علیه گورکانیان - قد علم نمود و آنان را از خاک روسیه براند و عساکر «تیمور»^{۱*} را متلاشی کرد و بعضی از ولایات تاتار دست یافت [و] ضمیمه کشور روسیه نمود.

□ ۱۰۲ سال خانواده «ایوان سلویچ» بطور شایسته، خاک روسیه را اداره نمودند.

□ در سال ۱۰۱۵ هجری، دفعه سوم، از خاک تاتار یکنفر بنام «فرالین» - که از خانواده «تیمور» بود - به کین خواهی - بطرف روسیه هجوم آورد [و] هر نقطه را که متصرف میشد، پس از تاراج، آتش میزد.

□ موقعی که وارد شهر پایتخت روسیه شد، در ظرف ۴۲ روز، ۱۲۰ هزار نفر را بقتل رسانید. طولی نکشید که از محل کوهستانی روسیه، «فیودور»^{۲*} نامی، بر علیه «فرالین» قیام کرد [و] در اندک زمانی بر او دست یافت و او را بکشت [و] لشکر او را متواری ساخت.

□ از طرفی چون «فیودور» بر اثر زخمی که در میدان مبارزه برداشته بود در گذشت [و چون] اولاد و جانشین نداشت، برادر زن او - که به «بوریس کوزانیف»^{۳*} معروف بود - بدعوی سلطنت برخاست.

□ در ایام زمامداری وی، چون خاک روسیه از لشکر تاتاری صدمات طاقت فرسا دیده بود و خرابی ها مرمت نشده، وضعیت عامه بحال بدوی (= عادی = اولیه) برنگشته بود، روسیه - پس از ۳ سال سلطنت «بوریس کوزانیف» - دچار

*۱- منظور لشکریان بازماندگان تیمور است.

*۲- «فیودور» (Feodor) - ۱۵۸۹ - ۱۶۰۵. تزار (۱۶۰۵) روسیه. پسر و جانشین: ب گادونوف. با اعلام حکومت اولین دیمتری کاذب... بقتل رسید.

معارف - فارسی - ج ۲ - ص ۱۹۸۰

*۳- چنین نامی - «بوریس کوزانیف» - در سلسله پادشاهان روس وجود ندارد. با احتمال زیاد و با توجه به قرائن تاریخی، وی باید «میخائیل رومانف» باشد که اعقاب وی از سال ۱۶۱۳ تا ۱۹۱۷ سلطنت روسیه را در اختیار داشتند، و آخرین تزار آن «نیکولای دوم» بود که در سال ۱۹۱۷ توسط انقلابیون کمونیست کشته شد.

قحطی سخت گردید، بنحوی که اغلب ساکنین کم بضاعت، در هر ۲۴ ساعت، قادر به [تأمین] جزئی قوت لایموت نبودند. صدها برهنه و گرسنه، در حواشی کوچه‌ها و خیابانها - از گرسنگی - جان میدادند.

□ قریب ۴۰/۰۰۰ نفر در نتیجه قحطی تلف شدند.

□ «بوریس» هم مدت ۵ سال - بیشتر - سلطنت نکرده [بود] که از دنیا در گذشت.

□ پس از فوت او، مدتی روسیه پادشاه نداشت و سرپرستی ملت، بوسیله بعضی [از] رجال برجسته اداره میشد، تا اینکه «فیودور یچ میکائیل» (۵) - که خود را وابسته بسلاطین سابق روسیه میدانست - در سال ۱۰۳۳ هجری، بنام پیشوائی، و بدعوی الهام سماوی عرض اندام نمود. [وی] ابتداء از طریق موعظه و اصول دینی ببهداشت عامه پرداخت. رفته رفته - که نفوس او* رو باز دیاد گذارد - مقام سلطنت را اشغال کرد و خود را سلطان مطلق معرفی نمود. و نیز، از خود بعضی آداب علمی و مذهبی ظاهر ساخته و از طرفی باسران فرنگ موافقت حاصل نمود و باب آمد و رفت را - در امور تجارت - بروی آنان باز کرد.

□ [وی] در سال ۱۰۷۳ وفات یافت [و] برادرش «الکساندر میکائیل»* جایگزین او گردید.

□ چون مشارالیه دارای علم و دانش خاص بود، به اصلاح [امور] مادی و معنوی مردم پرداخت: ابتداء با اجتماع قزاق (۶) عهد دوستی بست [و] طوق بندگی را از گردن رعیت برداشت [و] بآنها آزادی مطلق بخشیده، بمردم موعظه و پند نیکو میداد. علم و آداب نوشتجات [ی] که با وضع زمان مطابقت میکرد، بآنان آموخت.

* ۱ - این کلمه، هم می‌تواند بمعنای «طرفدارش» گرفته شود، و هم ممکن است منظور «نفوذ او» باشد که توسط گردآورنده، باشتباه ضبط شده است.

* ۲ - الکساندر میخائیل = الکسی میخائیلوویچ Aleksey Mixaylovic پسر و جانشین میخائیل رومانوف که بین سالهای ۱۶۳۵ تا ۱۶۷۶ تزار روسیه بود.

□ [وی] قبل از وفات، مملکت روسیه را بین دو پسر و یکدختر خود تقسیم کرد. لیکن پسرانش از يك مآدر نبودند: پسر بزرگش «فیودور ایوان» و پسر کوچکش «پتر»^{۱*} نامداشت. ابتدا پسر بزرگش بمقام سلطنت رسید. [اما] «پتر» در همان ایام کودکی مایل بنظام جدید بود. روی این اصل، هر موقع [که] سفیران کشور بدول اروپائی اعزام میشد [ند]، «پتر» بعنوان عضو سفارت، یا نوکر آنان باروپا میرفت و در شهرهای اروپا تحصیل اطلاعات مینمود [و] بعضی اوقات داخل عده درباریان شده، وضع تشکیل دربار و طرز رفتار رجال آن مملکت را در نظر میگرفت.

□ «پتر» دو مرتبه به «یونان» مسافرت کرد. و نیز دو مسافرت به انگلستان نمود [و] مدتی^{۲*} بطور ناشناس - در کلیه کارخانجات امور صنعتی داخل میشد [و] اکثر صنایع آنجا^{۳*} - از قبیل اسلحه سازی، کشتی سازی، مهمات جنگی و غیره - را نقشه بر [می] داشت. [و] از قوانین سلطنت و آداب [و] رسوم انگلیس و یونان [و] اروپا بلدیت حاصل کرد.

□ در آخرین سفر که بوطن خود برگشت، دانشمندان روسی را - بنام سیاحت - بدول اروپائی گسیل داشت و آنان را برای بدست آوردن اطلاعات بیشتری - در امر تجارت و غیره - تشویق نمود.

□ مردم روسیه [را] که تا آن زمان خوی حیوانی داشتند، براه انسانیت هدایت کرد و بسر کردگی خود، قشونی بنام «صالدات» تربیت نمود [و]، اغلب اوقات، شخصاً داخل صف صالداتها شده، بمشق کردن میپرداخت و در عمل [یات] صحرائی، با آنان همکاری میکرد. بعضی از مواقع - صبح زود - در اداره نظام حاضر شده، شیپور حاضر باش میزد. و نیز داخل دسته موزیک، بنواختن طبل و شیپور مبادرت میورزید. در مدت کمی، صنایع^{۴*} آنروز را - که در سایر دول دیده بود - در سرتاسر روسیه رایج کرد [و] شهرت روسیه را - در برابر دولتهای

*۱ - بعدها پتر کبیر.

*۲ - در انگلستان.

*۳ - را.

*۴ - عصر.

اروپائی- به منتها درجه، جلوه گر ساخت.

□ در سال ۱۱۱۷ هجری، شهر «پترزبورغ»^{۱*} را بنا کرد و در طرز ساختمان شهر مزبور، مدتی اندیشه نمود- «بورغ» در لغت روسی، بندر کوچک است-
□ همسایگان روسیه- بخصوص «سوئد»^{۲*} بر [آن]^{۳*} حسد برد، که در نتیجه [بر] روسیه غالب شد، ولی بواسطه نیکوفکری «پتر» در وحله سوم مغلوب گردید.

□ «پتر» با دولت «عثمانی» بمبارزه پرداخت [و] چند مرتبه با دولت مذکور- در کنار رود «پروس»- جدال کرد [و] چون قدرت او با قوای عثمانی مطابقت نداشت، عاقبت شکست فاحش خورد و بداخل خاک روسیه عقب نشینی نمود.

□ زن «پتر»- که بنام «کتراین»^{۴*} خوانده میشد- در پرده (= خفا) تحفه‌های بسیاری جهت صدراعظم عثمانی فرستاد [و] خواهش صلح نمود. اجابت شد. ولی ملت عثمانی- وقتی از فرستادن هدیه «کتراین» واقف شدند- صدراعظم خود را- بنام سازش با دشمن- بقتل رسانیدند.
□ پس از جنگ، «پتر» [بسیاحت فرانسه رفت.

□ در مراجعت از آن مسافرت، کشتی و لنگر گاه‌های [بسیار] در بنادر روسیه ساخت [و] اغلب رودخانه‌های خاک روسیه را، برای زراعت و پیشرفت فلاحات بست و چشمه‌ها احداث نمود. قوانینی تازه- در تمام روسیه- رایج کرد [و] پسر خود را که بنام «الکسیس» خوانده بود- و او را دیوانه میدانست- طبق قوانین

*۱- پترز بورگ- امروز نام این شهر لنینگراد است. این شهر بر اساس آرزوی مشهور پتر کبیر که میخواست «پنجره‌ای بسوی اروپا» داشته باشد، بنا گردید. ساختمان آن بین ۱۷۰۳ تا ۱۷۱۲ ادامه داشت و در سال اخیر پتر کبیر پایتخت را از مسکو به «پترز بورگ» انتقال داد.

*۲- «= در اوایل ادوار تاریخی، سوئالاند مسکن قوم سوئار Suear بود، که سوئدیها از آن نام گرفته‌اند...»

معارف- فارسی- ج ۱ ص ۱۳۶۰

*۳- او.

*۴- کترین Katrin.

مذهب عیسوی، مسموم کرد.^{۱*}

- با این محسنات، «پتر» در اجرای امور، تند بود.
- [وی] قبل از فوت^{۲*} «کتراین» زن خود را پادشاه نمود و در گذشت.
- «کتراین»، چون زنی با عزم و اراده بود، دستور داد [تا] مردم ضعیف - المزاج را از روسیه خارج نمایند و روسهای از کشور خارج شده را، بدخول روسیه دعوت نمایند.

□ او هم بسهم خود خدمات شایان بملّت روس تحویل داد (= برای مردم روس انجام داد) [و] قبل از مرگ، دخترزاده «پتر» را - که از زن دیگرش داشت - [و نیز] «الکسیس» نامداشت، برای سلطنت روسیه تعیین نمود و او را «پتر دوم» نامید. ولی مدت سلطنت «الکسیس» سه سال بیش نبود. چون در ابتدای سلطنت ۱۲ ساله [بود] و در ۱۵ سالگی - بواسطه بروز مرض آبله - وفات کرد.

□ در سال ۱۱۵۰ هجری «کوپن آن»^{۳*} دختر ایوان - [را] که پدرش، پسر دویم «پتر اول» بود اهالی روسیه بیادشاهی برگرفتند.

- جلوس سلطنت او، مصادف با هجوم افغان بایران است.
- چون «شاه سلطان حسین» - آخرین پادشاه صفوی - مردی کم تجربه و سست کار بود، قوای افغان، در جنوب ایران پیشروی نمود و پسرش «شاه طهماسب» بطرف مازندران رفت.

□ «شاه سلطان حسین» برای جلوگیری افغان، به «کوپن آن» پادشاه روسیه متوسل شد [ه] «اسماعیل بیگ» نامی را بروسه گسیل داشت [و او] با «کوپن آن» عهده بست که برای جلوگیری لشکر افغان، لشکر امدادی بفرستند.

□ «کوپن آن»^{۴*} ۴ فوج صالدات به بندر «رشت»^{۴*} فرستاد.

□ در ضمن این جریان، «نادرقلی افشار» روی کار آمد و آن عهدنامه را - از

*۱- مصحح نتوانست چنین موضوعی را در منابع عیسوی پیدا کند.

*۲- خود.

*۳- «آنا ایونووا». دختر ایوان پنجم و برادرزادهی پتر کبیر و جانشین پتر دوم. سلطنت او بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۶۰ بوده است. معلوم نیست منبع تاریخی مورد استناد وقایع - نگار، چرا وی را «نوهی» پتر کبیر معرفی کرده بوده است؟

*۴- بندر انزلی، که از نظر اداری تابع مرکزیت رشت بوده است.

راه تدبیر- لغو کرد و در باطن با «کوپن آن» تجدید عهد نمود و حکمی گرفت [مبنی براین] که لشکر اعزامی روس، از کشور ایران خارج شود [و] حکم مزبور را بدست یکنفر جارچی داده، او را ظاهراً بطرف روسیه، ولی در باطن نزد سرکرده لشکر روس اعزام داشت.

□ سران روس، آن حکم را اطاعت کرده، بدون درنگ از مرز ایران خارج شدند، [و] همین تدبیر، سبب اصلی قدرت «نادر» گردید [ه] کشور های نزدیک، تصور کردند که روسها از ترس «نادر» از مرز ایران خارج شد [ه] اند [و] چون ^{۱*} قبلاً جانشین خود را تعیین نکرده بود، طفل دوساله‌ای که خواهرزاده او بود، برای سلطنت روسیه برگزیده شد و نایب السلطنه [ای] جهت او برقرار نمودند.

□ [از طرفی] چون دختر «پتراول» بنام «الیزابت» (۷) در شهر پایتخت وجود داشت، از اولیاء روسیه دلگیر شد [زیرا] سلطنت را حق خود میدانست، [پس] بوسیله یکنفر از ندیمان خود، آن طفل دو ساله را مسموم کرد و خود پادشاه روسیه شد [و] نام «پتر سوم» ^{۲*} را روی خود گذارد [و] چون از رجال کشور، دل پری داشت، در فرمانفرمائی، بدخوئی پیشه کرد [و] بعضی از رجال روسیه را در قید نمود و بکشت.

□ یکی از بندگان «الیزابت» که «روسید» نام داشت و از سران نامی روسیه بشمار میرفت، از محبس ^{۳*} گریخت. مشارالیها برای دستگیری او پافشاری نمود، ولی سودی نکرد. ناچار زن او را که «کتراین» نام داشت، بعنوان گروگان شوهرش، در حرم نزد خود برد.

□ این پیشآمد وسیله خوبی برای منظور «روسید» - که متواری بود- فراهم نمود.

□ «روسید» مزبور- موقعیکه اطلاع حاصل کرد که زنش را «الیزابت» در نزد خود نگه‌داشته - شبی خود را بعمارت «الیزابت» رسانید. از قضا در تاریکی شب محل را حتگاه زن خود را- بطوریکه قبلاً دانسته (= فهمیده

* ۱- «کوپن آن»

* ۲= با توجه به توضیح (۷) منابع تاریخی وقایع نگار- درین جا صحیح نبوده‌اند.

* ۳- الیزابت.

بود) - اشتباه هدایت شد. وقتی داخل اطاق شد، زنی را در خواب دید. بتصور اینکه زن خودش میباشد، روپوش او را کنار زد. غفلتاً زن خفته بیدار شد [و] او را شناخت [و] بمقصود اوپی برد. «روسید» - با عجله تمام - خواست از آن محل خارج گردد. ولی زن مزبوره، با اشاره [ای] بی آرایش، او را متوقف ساخت و امراری که تا آنموقع راجع بمسموم شدن طفل دو ساله - یعنی خواهرزاده «کوپن آن» - مجهول [مانده] بود، در نزد «روسید» افشاء نمود. و نیز درخونخواهی آن طفل، با «روسید» همدستان شد [و] در همانشب، براهنمائی آن زن - «روسید» - خود را بخوابگاه «الیزابت» رسانیده، با اینکه از قراولان خوابگاه زخم منکری برداشت، موفق بکشتن «الیزابت» گردید و خود نیز پس از سه روز، وفات یافت.

□ چون زن «روسید» دختر پادشاه «نمسا»^{۱*} و شاهزاده بود، بجای «الیزابت» بمقام سلطنت روسیه برقرار شد.^{۲*}

□ مشارالیه بنام «کتراین ثانی» - ملقب به «خورشید کلاه» -^{۳*} گردید (۸). لیکن «کتراین ثانی» که زنی دانا و کاردان بود، و نیز صاحب عزم و اراده و تدبیر^{۴*}،

*۱- متن اصلی، این کلمه را «فپسا» نوشته است. شواهد تاریخی این نکته را تأیید می کنند، که «کترین» مذکور، امیرزاده ای از پروس بوده است. با این توضیح، که نام سابق اطریش «نمسا» Namsa و جزء خاک پروس محسوب میشده است.

*۲- «در ۱۷۴۱ بر اثر انقلابی که در داخله کاخ تزاری روی داد، دختر پتر کبیر، الیزابت بمقام سلطنت رسید، که تا هنگام مرگش بیست و یکسال زمام امور را در دست داشت.»

و: «از آنجا که برای جانشینی هیچ اصلی اعم از توارث یا غیر آن وجود نداشت، امپراطوری روسیه گرفتار کشمکش توأم با هرج و مرج میان احزاب گردید که بر اثر آن، علیه هر سلطانی هنگام حیات توطئه ها میدیدند و بعد از مماتش، در کاخ شاهی انقلابها بر راه می انداختند....»

جهان نو - ج ۱ - ص ۴۰۲-۴۰۵

*۳- معمولا چنین القاب اغراق آمیزی، خاص ادبیات مشرق زمین است. چنین بنظر میرسد، که پس از بازگشت نخستین ایلچیان (= سفرای دربار قاجار) این لقب را - تنها در ایران - به «کترین دوم» داده باشند. در بعضی از تواریخ، این «لقب» برای ملکه ای از روسیه دیده میشود. از جمله: مغول تا حاضر.

در این متن، لقب «خورشید کلاه» - همه جا - بجای «کترین دوم» آمده است.

*۴- مشارالیه.

قوانینی تازه در مملکت روسیه رواج داد [ه] چند قبیله را که تابع «روم»^{۱*} بودند - با جزیره آنان - ضمیمه روسیه نمود [ه] در شهر مسکو، چند دارالشفاء بنا کرد [و] دولت روم را - در نتیجه تدبیر - حاضر نمود که از کشتی‌های سایر کشورها که بدون اطلاع، بروسیه می‌آمدند، جلوگیری نماید.

□ عکس «پتر اول» را روی سنگی نقش کرده، در شهر پترزبورگ در دسترس انظار مردم گذاشته [و] در ازدیاد دبستانها و مدارس جدیدت کامل بخرج داد [و] راه شسته (= شوسه) از مسکو به پترزبورگ دایر کرد.

□ سلطنت مشارالیها مصادف با سلطنت [آغامحمدخان قاجار]^{۲*} در ایران است.

□ «آغامحمدخان» در ایام سلطنت «خورشید کلاه» - «کتر این ثانی» - برادر خود «مرتضی قلی‌خان» را بدربار او اعزام داشت [و] نظر باینکه مشارالیه جوانی زیبا و آراسته بود، موردپسند «خورشید کلاه» واقع شد و مدت زمانی او را در نزد خود نگاهداشت.

□ از طرفی چون «خورشید کلاه» از تصرف چند جزیره تابع روم، راضی بود و بوسعت کشور روسیه نظر خاص داشت^{۳*} بفکر توسعه نفوذ در شمال ایران افتاد.

۱* - کشور عثمانی. علت اطلاق این کلمه بدولت عثمانی این است، امپراطوری روم شرقی در سال ۱۴۵۳، بوسیلهی سلطان محمد فاتح سقوط کرد، و همه‌ی سرزمین‌های دولت نیرومند «بیزانس» (= روم شرقی) که از سال ۳۹۵ میلادی از امپراطوری روم تجزیه شده بود، بدست دولت عثمانی افتاد.

۲* - در متن بجای «آغامحمدخان»، «فتح‌علیشاه» (۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶) آمده است. یقیناً گردآورنده: حسین آذر در ثبت این نام اشتباه کرده است. زیرا بطوریکه متعاقباً خواهد آمد «مرتضی قلی‌خان» برادر آغا محمدخان بوده است، که طبق نقشه‌ی روسیه، قرار بود بعد از وی سلطنت ایران بنشیند و بنام گروگان در روسیه می‌زیست.

۳* = «در سیاست خارجی، کاترین کاملاً توسعه‌طلب و بی‌اعتنا با اصول اخلاقی بود...» جهان‌نو - ج ۱ - ص ۴۱۰

۳- [علل برخورد نظامی ایران و روس]

□ برای این منظور، از بدو امر، لشکرکشی را جایز ندانست، [بلکه] لازم دید - در این باب - در داغستان^{۱*} بوسیله اغتشاش محلی و تحریکات داخلی دست بکار شود.

□ پس از اندیشه زیاد، «تورج» نامی [را] که مادرش گرجی و پدرش از اتراک کوه‌نشین داغستان بود، برای انجام این منظور انتخاب کرد.

□ مشارالیه را [که] یکی از کارمندان اداره بلّديه مسکو بود - پس از دستورات لازم - با ۱۳ نفر دیگر، بعنوان تجارت [و] خرید پوست و امثال آن، به محال داغستان گسیل داشت [و] ضمناً بوی تأکید [کرده بود] که قبل [از] انجام عمل، شدت و ضعف رضایت اهالی داغستان را نسبت بدولت ایران، تحت نظر قرار داده، باطلاع «خورشید کلاه» برساند. و نیز طرز رفتار والی «گرجستان»، با خوانین کوه‌نشین داغستان را سنجیده، ضمن انجام عمل، اولیای روسیه را آگاه نماید. و نیز: [نه فقط] اختلاف و ضدیت بین اهالی کوه‌نشین داغستان و والی گرجستان [را] فراهم کند، بلکه زمینه خصومت آمیزی در قبیله اکراد کوه‌نشین، بر علیه والی گرجستان تولید نماید و نظر قبایل^{۲*} [مزبور] را بطرف روسیه جلب کرده، خوانین محلی را بقبول خدمتگزاری بدولت روسیه، وادارند.

*۱- داغستان. جمهوری مستقل. جزء اتحاد جماهیر شوروی. واقع در ساحل بحر

خزر...../.../۱۳۶۱ سکنه. شهر عمده آن مخاج قلعه Makatchkale است.

معین- ج ۵- ص ۵۰۱

*۲- کوه‌نشین.

□ در اول سال ۱۱۹۳، «تورج» مذکور باعده خود، بنام معامله و تجارت، رهسپار گرجستان شد. سپس بطرف داغستان رفت [و] بطوریکه دولت روسیه باو آموخته بود، بکار پرداخته، و ماهیانه مبالغی از دولت روس - درازاء انجام این خدمت - دریافت میداشت.

□ این تاجر جاسوس منش، در ظرف دو سال - با یارانش - روش خصمانه را بین کوه نشینان داغستان و والی گرجستان فراهم نمود.

□ در ابتدای سال ۱۱۹۶، بنابدستور محرمانه دولت روس - بوسیله «تورج» - «اریکلی خان» (۹) که یکی از خوانین با نفوذ کوهستان داغستان بود، بروسیه مسافرت و «خورشید کلاه» را ملاقات نمود.

□ «خورشید کلاه» بسا وی عهدی بست و او را بوالی بودن در گرجستان امیدوار نمود [و] سپس سالی ۶۰ هزار «منات» که معادل ۱۵ هزار تومان میباشد - درازاء وطن فروشی - جهت او - مواجب قرار داد [و] باو دستور داد: لدالورود بداغستان، بر علیه والی گرجستان - مسلحانه - قیام کند و در موقع لازم بطرف دولت ایران - در صورت شکست - پناهنده نشود [و] چنانچه محتاج کمک مادی و معنوی شد، بسوی روسیه دست دراز کند و از او (= آن) استمداد بخواهد و خود را تحت الحمايه روس بداند.

□ با این وصف، «اریکلی خان» از کوهستان داغستان، بر علیه والی گرجستان قیام [و] دست باغتشاش محلی گذارده، از دادن مالیات سرباز زد [ه]، مأمورین دولتی را اذیت و آزار نمود [ه] آنان را بند و قید * [و] اهالی را بر ضد والی گرجستان به شورش تحریک [و] آتش افروزان روسی - «تورج» و یارانش - [هم] از طرفی مردم را باطاعت امر «اریکلی خان» - که خود مشعل دار معرکه بود - * تشویق میکردند [و] از سوئی هم اعمال را بدولت روسیه اطلاع میدادند.

□ وقتی که هجوم [مردم] کوهستانی بمنتهای درجه رسید، بنا به دستور روسیه، هیأت اعزامی - یعنی تاجران جاسوس - از قسمت کوهستانی داغستان، بمحل

* ۱ - نموده.

* ۲ - ند.

گرجستان- که والی نشین بود- منتقل شدند.^{۱*}

□ پس از ورود آنان بگرجستان، از طرف دولت روسیه^{۲*} دستور رسید، که بوسیله نزدیکان، والی گرجستان را وادار نمایند، که برای دفع «اریکلی خان» بدولت روسیه ملتجی شود و از آن دولت استمداد و کمک بخواهد و از مساعدت دولت خود- یعنی ایران- خودداری نماید. همین کار را هم کردند.

□ در نیمه اول سال ۱۱۹۶ والی گرجستان- بنا بر زمینه قبلی- بدولت روسیه متوسل شد و از او (= آن)- برای دفع «اریکلی خان»- حمایت خواست.

□ «خورشید کلاه» بمحض دریافت تقاضای والی گرجستان، ابتدا با او (= برای او) شرایطی وضع کرد [و] سپس ۳۰ هزار لشکر [ی] با آلات حربیه- بسرکردگی «اویچ» نامی - بطرف قفقاز گسیل داشت [ولی] چون در معاهده والی گرجستان شرط شده بود که لشکر روسی وارد تفلیس نشود و آن شهر تحویل روس نگردد، لذا «اویچ» ماگداوویچ» لشکر خود را در راههای قفقاز تمرکز داده، مشغول راهسازی گردید^{۳*} [تا] در موقع لازم تجهیزات جنگی، بهسوءت عبور نماید و یقین داشت- با اینکه در صورت ظاهر برای دفع «اریکلی خان» آمده [بود- اما] در باطن هر گاه لازم^{۴*} [آید] «اریکلی خان» باو کمک خواهد نمود.

□ موقعیکه لشکر روسیه در راههای قفقاز استقرار یافت، بر حسب دستور «خورشید کلاه» جاسوسان تاجر نمای مزبور، بوسیله چند نفر از ارامنه گرجستان- که در شهر تفلیس تجارت داشتند- داخل شهر شده به^{۵*} [وسائل] مختلف، جنبه (= انظار) عمومی را بطرف دولت روس متمایل میکردند.

□ ضمن بروز این حال، چون روش «اریکلی خان» بنا بمیل خانواده او نبود، عیالش- که «دده فال» نام داشت- و پسر [کوچکش] اسکندر میرزا^{۶*} از

۱* - مرکز گرجستان، شهر «تفلیس» بوده است.

۲* - به آنها.

۳* - که.

۴* - حاصل کند.

۵* - وسیله.

۶* - «الکساندر» پسر میانی «هراکلیوس دوم». وی پس از مرگ پدر از سلطنت محروم ماند و نتوانست حکومت برادر بزرگتر را تحمل کند. پس بدربار ایران پناهنده شد و مسبب اصلی جنگهای ایران و روس، همو بود.

خیانت^{۱*} [او] غضبناك بود [ند]، [و] محرمانه بوسیله «شاه قیس» نامی که غلام او بود، فتحعلیشاه را آگاه کرد [ند].

□^{۲*} این خبر در سال [۱۳۱۸]^{۳*} در پایتخت ایران شایع گشت (۱۰) که «فتحعلیشاه» در مقابل وطن فروشی «اریکلی خان»، اول سال [۱۲۱۹] لشکری به تفلیس فرستاد [ه است].

□ وقتی «اریکلی خان» از ورود لشکر ایران به تفلیس آگاهی یافت - از راه غرور - در مقابل لشکر ایران بزد [و] خورد پرداخت [و] چون کار را بر خود دشوار دید، از «گداویج» سر کرده روس کمک خواست.

□ موقعی^{۴*} سر کرده روسی بکمک او رسید، که عمل صورت گرفته [بود]. یعنی همراهان [اریکلی خان] فراری و خودش بطرف روسیه متواری شده، نزد «خورشید کلاه» رفت و از دیر رسانیدن کمک «گداویج»^{۵*} شکایت نمود.

□ «خورشید کلاه» بمحض وصول این خبر، غضبناك شده، فوراً یکنفر از مصاحبان خودش را - که بی اندازه باو علاقه داشت - [و] بنام «روباف» خوانده میشد، با ۶۰ هزار لشکر [ی]^{۶*} جهت تسخیر شمال ایران اعزام داشت.

□^{۷*} [علت] اصلی فرستادن «روباف» - با اینکه [مورد] تعلق خاطر «خورشید کلاه» بود - بدین واسطه [بود] که «روباف» در ایام طفولیت، در خانواده یکنفر گرجستانی - که مدتی ساکن روسیه بود - بزرگ شده، زبان ترکی را خوب میدانست. و این شیوه هم، بمذاق ترکها سازگار بود. روی ایسن اصل موقعیکه «روباف» به گرجستان رسید، خود را گرجستانی و بنام «قزل ایاغ» معرفی کرد. □ بعد از ورود «روباف»، «خورشید کلاه» یکعده دیگر با تجهیزات کافی در عقب او - بطرف ایروان - روانه داشت و به^{۸*} [او] نوشت: بر خلاف تعهدنامه، با والی گرجستان وارد تفلیس شود، ولی یکنفر از سران روس را در آن

۱* - پدرش. ۲* - حصول.

۳* - ۱۲۰۸ - مسلماً اشتباه دراستنساخ است. ۴* - که.

۵* - نزد خورشید کلاه.

۶* - در تاریخهای مربوط بجنگهای ایران و روس، این تعداد، ۸۰ هزار ذکر شده است.

۷* - علل. ۸* - نزد خورشید کلاه.

شهر بگمارد و خود با سپاهیان، در حدود گرجستان توقف کند.

□ موقعیکه این تجاوز خصمانه در ایران شایع شد «فتحعلیشاه^{۱*}» عازم «آذربایجان» گردید [ولی] بورود «فتحعلیشاه» بآذربایجان، فوت «خورشیده کلاه» - دفعتاً - اعلام گردید.

□ ایام زمامداری «خورشید کلاه» ۲۵ سال بود.

□ پسر «خورشید کلاه» که بنام «پاول» (۱۱) خوانده میشد - و دومین پسر «روسید» بشمار میرفت - به جای مادرش پادشاه روسیه شد [و] چون «روباغ» ذکر شده، مصاحب مادرش بود و در حیات مادرش سکوت اختیار کرده بود - [و] از او نفرت قلبی داشت - فوراً او را از شمال ایران احضار کرد. ولی «روباغ» اوامر «پاول» را اطاعت نکرد: ابتداء خود را به ناخوشی [میزد و] بعد بطفره برگزار میکرد [و] بهر حال بحکم «پاول» ترتیب اثر نداد. روی این اصل «پاول» احکامات متعددی برای سایر سرکردگان لشکر «روباغ» صادر کرد و آنان را بعزیمت بطرف [روسیه] امر نمود. این شد، که رؤسای هر قسمت - بدون اطلاع «روباغ» عازم روسیه شدند [و] هر کس عده ابوابجمعی خود را برداشته، بروسیه مراجعت کردند.

□ «روباغ» چون از حصول مرام خویش مأیوس گردید، ناچار در عقب سپاه، عازم روسیه شد، ولی «پاول» شرحی به «گداویچ» نوشت، که در محل خود باقی بماند و از تعرض [بیشتر بخاک همسایه] - بدون اجازه - خودداری نماید.

□ چون «روباغ» وارد روسیه شد، مورد بی میلی «پاول» قرار گرفته [و] او را نزد خود بار نداد [و] نتیجه این شد، که «روباغ» در پرده - بر علیه «پاول» - مشغول آنتریک بازی شد [و عاقبت پاول] پس از ۵ سال، بوسیله اهالی روسیه کشته شد^{۲*} و پسرش «الکساندر پاولیچ» (۱۲) در سال ۱۲۱۶ هجری سلطنت یافت - که ۲۵ ساله بود - [و] چون رجال در باری^{۳*} را در کشته شدن پدرش مشترک میدانست، کلیه را اخراج کرد.

*۱ - سلطنت فتحعلیشاه از: ۱۲۱۲ تا ۱۲۵۰ هجری = ۱۷۹۷ تا ۱۸۳۴ میلادی.

*۲ - «سلطنت: ۱۷۹۶ - ۱۸۰۱. پسر و جانشین او، الکساندر اول نیز - گویا - در توطئه‌ی

قتل او دست داشته است ...» خلاصه: معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۵۲۰

*۳ - پدرش.

□ [از کارهای مهم او، این بود که] چون طبقه چهارم اهالی روس-طبق قانون موضوعه- در پوشیدن لباس السوان مجاز نبودند، مجاز کرد. سیاحت و مسافرت تجار را بهر کشور آزاد نمود. علم و صنایع خارجی را در روسیه شایع کرد. جنگ فرانسه و سایر دولت‌ها- با روسیه- در زمان او شروع شد. قریب ۴۰ هزار یهودی- بواسطه تدبیر او- داخل مذهب مسیح شدند و آنان را- که در زمان سلاطین قبلی در ذلت بودند- بمقام عزت رسانید و به مشاغل دلخواه تشویق نمود[ه] حقوق آنها را با اهالی روسیه مساوی نمود.

□ پس از چهار سال فرمانروائی او، «اریکلی خان» سابق الذکر وفات کرد [و] طبق قرار داد قبلی با [دولت روس] پسر بزرگ او «گرگین خان» والی گرجستان شد (۱۳) [ولی] طولی نکشید که مابین فرزندان «اریکلی خان» نفاق افتاد [و] سایر پسرانش بر علیه «گرگین خان» قیام کردند [و] بین اهالی کوهستان داغستان و «گرگین خان» جنگ در گرفت.

□ در نتیجه زدوخوردهای پی در پی، عاقبت «اسکندر میرزا»- پسر اوسط «اریکلی خان»- سر از مطابعت برادرش *۱ باز زده، با چند نفر از خویشان خود، عازم دربار فتحعلیشاه شد.

□ «گرگین خان» شرح قضیه را به «الکسندراویچ» پادشاه روس اطلاع داد. «الکسندراویچ» پس از وقوف [به] امر صورت گرفته، بفکر مداخله در خاک ایران افتاد[ه]، یکی از وزرای خود را که بنام «شیلیانوف» (۱۴) گرجی نامیده میشد، با لشکر زیادی بگرجستان فرستاد.

□ مشارالیه بین اتراک گرجستان و قفقاز [و] آذربایجان، خود را بنام «ایشپخدر» نامید و «گداویچ» معزول شد.

□ «گرگین خان» از مشارالیه استقبال شایان نمود و لشکر او را در کلیه گرجستان متوقف ساخت و باب بلا را، بروی خود و اهالی باز کرد.

□ «ایشپخدر» پس از توقف، دریافت که هرگاه «گرگین خان» بنام والی *۲ در گرجستان باقی بماند، ممکن است سر مخالفت پیش گیرد و دو باره بادولت

ایران سازش کرده، بر علیه دولت روسیه اقدام کند. چون میدید [که] بین خانواده «اریکلی خان» مناسبات دوستانه نیست. مخصوصاً زن «اریکلی خان» از دخول عساکر روسیه در گرجستان اظهار تنفر میکرد.

□ روی این اصل، «ایشپخدر» وضع ناهنجار را به «الکساندرپاویچ» اطلاع داد و نیز اظهار نظر نمود که: هرگاه خانواده «اریکلی خان» در گرجستان پایدار ماند، دولت روسیه بتصرف اراضی شمال ایران موفق نخواهد شد [و] لازم است [که] وجود این خانواده را بکلی از گرجستان دور^{۱*} [نمایند]

□ «الکساندر پاویچ» محرمانه- برای حل این مشکل- به «ایشپخدر» اختیار تام داد.

□ مشارالیه چون طبق قرار داد قبلی، دولت روسیه^{۲*} والی بودن خانواده «اریکلی خان» را در گرجستان متعهد شده بود، عزل «گرگین خان» پسر او را بصورت ظاهر- که ابتدا [ی] دخالت روسیه در گرجستان بود- جائز نمیدانست، و از طرفی هم پا برجا بودن آنان را مخالف نظریه خود- در امور گرجستان- میدید، جز طریق حيله، راه دیگری برای دفع آنان درپیش نمیدانست.

۴- [دخالت مستقیم در امور گرجستان]

□ این شد، که پس از اندیشه [بسیار]، با غلام پیشخدمت «گرگین خان» - که بنام «سوداف» گرجی نامیده میشد - سازش نموده و او را ببعضی وعده‌های پوچ، اغفال کرد [ه]، ضمناً داروی مسموم کننده [ای] بدو سپرد، که در شراب مخلوط کرده «گرگین خان» را مسموم نماید.

□ «سوداف» همان دستور را نسبت بولی نعمت خود اجرا نمود.

□ پس از فوت «گرگین خان»، «ایشپخدر»، به «الکسندر پاوویچ» نوشت: چنانچه رأی شما موافقت نماید، لازم است خانواده «گرگین خان» - با تمام بستگانش - به پترزبورغ اعزام شوند. زیرا با وجود آنها، امور [روسیه] در مداخلت ایران، مشکل، بلکه ممکن است عواقب وخیم تولید نماید.

□ «الکسندر پاوویچ» نظریه «ایشپخدر» را پسندیده، با نوشت: اعزام خانواده «گرگین خان» بنحوی صورت گیرد، که اهالی گرجستان واقف نشوند. بلکه پس از اعزام، در گرجستان انتشار دهند، که خانواده «گرگین خان» بسوی ایران - یا ممالک دیگر - متواری شده‌اند.

□ بمحض وصول اجازه، «ایشپخدر»، «سوداف» سابق الذکر [را] درخفا ناظر اعمال خانواده «گرگین خان» نمود، که تا فراهم شدن وقت مناسب برای اعزام آنان، او را از جزئیات [رفتار] آن خانواده مطلع کند.

□ «سوداف» مزبور - با اینکه طبق دستور «ایشپخدر» ارباب خود را مسموم کرده بود - در این باب، که منجر بتفرقه آن خانواده بود، راضی نشد، و صورت

حال را پنجویکه بین او و «ایشپخدر» گذشته بود، برای [مادر]^{۱*} «گرگین خان» که «دده فال» نامداشت، نقل نمود.

□ آن زن ایران دوست - که همواره مدافع ایران در گرجستان بود - بخیال آنکه شاید یکی - یا دو از پسرانش - مخالف باشند، این موضوع را نزد آنان افشاء نکرد، بلکه به «سوداف» سفارش نمود [تا اونیز] از بروز مطلب خودداری کند. ولی در باطن، خود بفکر این افتاد که بایکی از غلامان محرم - در نیمه شب - بطرف ایران رهسپار شود.

□ از طرفی هم «ایشپخدر» با اینکه «سوداف» را مراقب احوال آن خانواده نموده بود، لازم دید [که] یکمده مخصوص در اطراف آنها بگمارد.^{۲*} [تا] هرگاه بخواهند از منزل - بالوازم مسافرت خارج شوند، جلوگیری نمایند [و] بسر کرده [آن] عده مراقب، غدغن نمود [تا] بمحض اینکه اطلاع یافت، بدون زد و خورد [ی] که تولید اطلاع عامه [نماید]، او را مستحضر دارد.

□ «دده فال» در صدد تدارك مسافرت گردید [ه] بعضی از جواهرات گران بها را جمع آوری نموده، با یکی از غلامان خود بنام «ساقب»^{۳*} راز در میان نهاد [ه] در شبی ظلمانی، غلام، دو رأس اسب، پای عمارت حاضر کرده - بدون اطلاع یارانش - طریق ایران پیش گرفت.

□ پس از طی کمی راه، با شبگردان محافظ تلاقی نمود. سردسته شبگردان که بنام «نیار آل»^{۴*} معروف بود، سر راه بر «دده فال» و غلامش گرفت. «ساقب» غلام - که حفاظت بی بی خود را امری واجب میدانست - خود بجلو آمد [و] چون سر کرده روس دستور آرامش [در] بانجام [رسانیدن] پیشامد داشت، خواست بدون زد و خورد وهیاو، غلام را دستگیر نماید. ولی غلام در صدد دفاع برآمده، در نتیجه دو صالادات از دست غلام زخمی [و] از اسب بر زمین افتادند.

□ در حمله ثانی، دونفر دیگر را باشمشیر از پای درآورد.

۱* - عیال. ۲* - که. ۳* - «ساقب ... ۱ - نزدیک ۲ - دور (اضداد)

معین - ج - ۲ - ص ۱۸۰۱

۴* - نیارال: درجه ای در ارتش روسیه بوده است. اسم خاص نیست! لیکن از بکار رفتن این کلمات در صفحات آینده، بر میآید که منظور «ژنرال» یا «جنرال» باشد

□ سر کرده روسی، فوراً «ایشپخدر» را از بروز قضیه آگاه نمود و خود - موقعیکه غلام سرگرم جدال بود - بفکر «دده فال» افتاد، که مبادا بطرف عمارت برگشته استمداد بخواهد و عمل - بعکس نقشه ریخته شده - صورت گیرد. باین خیال با چند نفر، بسوی «دده فال» تاخت [و] چون از طرف او اعتراضی نشد، بدو نزدیک شد.

□ «دده فال» در تاریکی، چون تشخیص داد، فوراً قمه‌ای که به قاج زین استوار بود، از غلاف خارج کرده، بر فرق سر کرده روسی نواخت، که از اسب بزیر افتاد. و نیز دو نفر صالادات [دیگر] را بی‌جان نمود.

□ در این گیرودار، از طرف «ایشپخدر» پیغام رسید که از اطراف آنان متفرق شوند و مزاحم آن دو نگردند.

□ فوری، سواران دست از مبارزه برداشتند.

□ «دده فال» با غلام رو براه نهاد [ند].

□ از طرفی «ایشپخدر»، برای اینکه سایر بستگان * [او] از قضیه اطلاع حاصل نکنند * [و] در نتیجه اهالی وقوف نیابند، در آن نیمه شب دستور داد [تا] عده‌ای اطراف منزل خانواده «گرگین خان» [را] احاطه [نموده] کلیه [آنها] را از اناث و ذکور با سارت در آورند و خود بایک عده سوار، از را [ه] غیر معمول، بجلوگیری «دده فال» تاخت [و] در دره کوچکی، که چند پیچ [و] خم داشت با سواران خود مخفی شد.

□ موقعی که «دده فال» و غلام، خم دوم را طی نمودند، غفلتاً سر راه بر آنان گرفت [و ...] تا موقع دستگیری، سه نفر صالادات بدست غلام و «دده فال» کشته [شدند ولی] عاقبت «دده فال» و غلام دستگیر شدند.

□ در این بین به «ایشپخدر» اطلاع رسید، که کلیه خانواده «گرگین خان» - از صغیر و کبیر دستگیر * [و] در چادری محبوس و عده [ای] سوار بحر است آنان گمارده شده [اند].

□ «ایشپخدر» در همان شب وسیله کوچ خانواده «گرگین خان» [را] بطرف پترزبورغ فراهم آورد.

□ [از طرفی] در حینی که صالاداتها اطراف چادر را حاطه کرده بودند،

* ۳ - شدند.

* ۲ - که.

* ۱ - دده فال.

«طهمورث میرزا» - پسر ۱۸ ساله «گرگین خان» - با خنجر یکطرف خیمه را شکافته، با کشتن دونفر صالدات، در تاریکی فرار نمود. در عقب سر او «سوداف» سابق‌الذکر نیز فرار کرد. بقیه را در همانشب، از آن محل بخارج بردند.

□ صبح آنشب «ایشپخدر» در گرجستان انتشار داد، که خانواده «گرگین خان» بطرف آذربایجان رفته و چند نفر صالدات و یک نفر سر کرده روسی را کشته‌اند. [و] بهمین بهانه، در گرجستان - علناً - دست به یغما و غارت اموال مردم *^۱ گذارد و اشخاصی را که امکان مخالفت [شان] *^۲ با روس متصور میشد، بقیدوبند درآورده و مداخلت دولت روس را در امور نواحی گرجستان، اعلام داشت.

□ مدت چهار سال - مشارالیه - در آنحدود، بنام دولت روسیه، اوامر صادر مینمود، تا اول سال ۱۲۱۸ هجری. *^۳

□ [در این موقع] «ایشپخدر» با توپخانه و مهمات جنگی، از طریقی که قبلاً برای سهولت عبور تجهیزات تهیه شده بود، «گنجه» را محاصره کرد.

□ «جوادخان زیادلوثی» - که حاکم گنجه بود - با اینکه عده ابوابجمعی اودر مقابل دشمن ناچیز بود، پایداری کرد و مراتب را به آذربایجان اطلاع داد. اما [در] داخله «گنجه»، که عده ای [از] ارامنه سکونت داشتند - بنا بنظریه «آرام» نام کشیش بر علیه حاکم، مشغول دسیسه و تحریکات شدند و ساکنین گنجه را، از قدرت قوای روسیه بیمناک مینمودند.

□ شبی تاریک، کشیش مزبور، کاغذی به «ایشپخدر» نوشت که: ارامنه ساکن گنجه، حاضرند زیر لوای روسیه بزندگی مداومت دهند. و نیز خاطر نشان ساخت [که] شب دیگر (= بعد)، کلیه ارامنه، از گنجه خارج [و] بلشکر روسیه خواهند پیوست.

□ سردار روس - شب دیگر - عده ای [پایاده نظام را - به حراست آنان - به نزدیکی برج و باروی گنجه روانه داشت.

□ ارامنه بدون اطلاع حاکم، از گنجه خارج شده، بسپاه روسیه پیوستند. □ موقعیکه «جوادخان» اطلاع یافت، همان پیوستگی باعث قطع امیدوار گردید.

* ۱ - گرجستان. * ۲ - بر علیه.

* ۳ - در هیچ یک از تواریخ مربوط باین جنگها، علت آغاز دخالت مستقیم روسیه در کار گرجستان، و شروع جنگ با ایران، باین تفصیل بیان نشده است.

□ فردای آنشب - بنا بر اهنمائی کشیش «ایشخدر» فرمان یرش (= یورش) صادر کرد، ولی کوشش و مردانگی حاکم و یارانش سودی نبخشید و در سوم ماه مبارک همان سال، گنجه بدست سپاهیان روسیه افتاد.

۵- [اخراج مسلمانان گنجه]

□ [سپاه روس] لدالورود، دست بقتل و غارت زدند و ارامنه * با تمام معنا، با سپاه روس مساعدت میکردند و آنان را بخرابی [ابنیه] و اذیت مسلمانان تحریک [مینمودند]. *

□ [عاقبت نیز] طبق نظریه کشیش، «ایشخدر» تمام مسلمانان را - پس از غارت - از گنجه خارج، و ارامنه را به جای آنان متوقف ساخت.

□ «جوادخان» حاکم با * پسر بزرگش بدست «روبن» و «میکائیل» ارمنی، کشته گردید [ندو] تمام هستی او را به یغما بردند.

□ از طرفی بنا بصوابدید «آرام» ارمنی، «ایشخدر» نامه های مسالمت آمیز، به خوانین «قرباغ» و «ایروان» فرستاد [و چون] خوانین محلی و والیان گرجستان، از پیشآمد قتل «جوادخان» - حاکم گنجه - واهمه کرده [بودند]، جوابهای قانع کننده (= موافق) به «ایشخدر» دادند.

□ از طرف [دیگر] هم، «آرام» ارمنی، به ارامنه قرباغ نوشت: واجب است، اینک که روسیه بدل محال (= اطراف) تاخته، ارامنه از هر گونه همراهی و مساعدت - نسبت بمران روس - فرو گذار نکنند و تا حدود امکان آنان را - * [در] راههای

۱-ها.

* ۲-... و سیسیانوف قصد تسخیر گنجه کرد. جوادخان قاجار حاکم گنجه بدفاع و مقابله برخاست. اما کاری از پیش نبرد، و قبل از آنکه لشکر فتحعلشاه بیاری جوادخان فرارسد سیسیانوف گنجه را بگرفت و آنجا را قتل عام کرد. جوادخان و پسرش درین واقعه بقتل آمدند... (۱۲۱۸ هـ ق) «
معارف فارسی - ج ۱ - ص ۳۳۲

* ۳- يك. * ۴- به .

آذربایجان - جهت پیشرفت عساکر روس - همکاری نمایند.

□ [این] روش هم آوازی (= همراهی = همکاری و...) ارامنه، «ایشپخدر» را بر سر هوس آورده، پس از تصرف گنجه، بفکر «ایروان» افتاد. در نتیجه «جعفر قلی خان» و «علیخان نخجوانی» - که مدتی در روسیه بودند - از وعده‌های بی‌اصل «ایشپخدر» فریفته شده - بخیال والی شدن در گرجستان، با «ایشپخدر» - در فتوحات^{۱*} عساکر روس - پیش قدم ورهنما بودند، از طرف «ایشپخدر»، برای ملاقات «محمد خان» والی ایروان فرستاده شدند [و] والی مزبور را - شب هنگام - دیدن نموده، او را بالطف گوناگون دولت روس امیدوار کردند.

□ یکی از خدمتکاران «محمد خان»، خبر [این] ملاقات را بسمع «فتحعلیشاه» رسانید [و] چون «ایروان» کلید باب ایران محسوب میشد، «فتحعلیشاه» لازم دانست که ابتداء با نصایح وپند، والی ایروان را از فکر سازش با روسیه بازدارد، این شد که انجام^{۲*} [آن] را به «میرزا محمد شفیع» وزیر^{۳*} [واگذار] کرد. مشارالیه شرحی به «محمد خان» نوشت. بدگوئی و بعضی مباحثات خردمندانه و برخی مواخذه آمیز در^{۴*} [آن] گنجانید [ه] جهت او فرستاد. سپس وزیر مزبور باتفاق «عباس میرزا» با ۵۰۰۰ سواره و پیاده (۱۵) عازم آذربایجان شد و در ماه ذیحجه ۱۲۱۸ هجری - برای جلوگیری [از] تجاوزات «ایشپخدر» - در آذربایجان اطراق نمودند. تا اینکه سران قاجار: «سلیمان خان»، «مهدی قلی خان»، «علیخان قوانلو»، «رضا قلیخان»، «مهدیقلی خان دولو»، «پیرقلی خان شام بیانی»، «نجفقلی خان سپانلو» [و] «الله‌وردیخان خزینه‌دار» [نیز] بآنها پیوستند.

□ در آذربایجان «اسکندر میرزا» (= الکساندر) و «طهمورث میرزا» - پسران متواری «گرگین خان» والی گرجستان و «احمدخان مقدم» - بیگلربیگی «مراغه» - و پسر «جوادخان» حاکم گنجه - بنام «اغوزلوخان» - و «ابوالفتح خان جوانشیر» و «عباسقلی خان» حکومت «نخجوان» - به «عباس میرزا» تلافی نمودند و هر يك با فوج ابوالجمعی (۱۶) خود معرفی شدند.

□ از طرفی «علیقلی خان شاهسون»، «نجفقلی خان گروس»، «محمدخان

خمسه [ای] و «شاهرخ خان کمره‌ای» با سوار و پیاده به «عباس میرزا» ملحق گردیدند.

□ «عباس میرزا» نامه‌ای نصیحت آمیز جهت نگاهداری ایروان، نزد «محمد خان» روانه داشت، که بوعده‌های پوچ دولت روسیه اغفال نشود و دشمن را بخانه خود راه ندهد.

□ از طرفی «فتحعلیشاه» بعد از محرم ۱۲۱۹ هجری با جمعی از سران ایلیات (= ایلات = عشایر) بختیاری و کرمانی و فارسی و غیره، باذربایجان آمده، در «چمن سلطانیه» توقف کرد. ولی از سوی ایروان معلوم شد، که «محمدخان» - والی آنجا - فریفته مواعید باطل سردار روس شده، در مقابل دولت ایران، پشت حصار مخالفت پناه برده است [و] در ضمن این مدت، اغلب ایلیات را در قلعه خود برده، برای جدال با دولت خود آماده گردیده [است]*۱.

□ «ایشپخدر» فوری مهمات و تجهیزات باو تحویل نموده و بعضی [از سرداران خود] را با دستورات لازم، بسرحدات اعزام داشته است.

۶- [نخستین جنگ]

□ بمحض وصول این خبر، نایب السلطنه باسرکردگان عشایر و ابواب جمعی آنان، بطرف ایروان تاخت آورد [ه] بلاد رنگ در اطراف ایروان سنگرهای شایسته - جهت آرامش نفرات - مهیا کرد [و] سپس بنصایح [= نصیحت] اهالی پرداخت، ولی آنان بدستور والی ایروان با نایب السلطنه از در جدال داخل شده، مخالفت کردند.

*۱ «... قوای ایران در سه جبهه موضع گرفته بود که عبارت بودند از: جبهه شوره گل که شامل قلاع ایروان اوج کلیسا، سردار آباد بود و کلیتاً ۷۰۰۰ نفر این موضع را اشغال نموده بود...»

مقول تاحاضر ص: ۳۵۷.

□ پس از چند روز، اهالی بخیانیت والی پی برده، دریافتند که با دشمن سازش کرده، بر علیه دولت خود، بنا بر وعده‌های دولت روسیه - عدم حق شناسی پیش گرفته [است] و چون در مقابل نایب السلطنه - نسبت بمخالفت خود - مدرکی (= دلیلی) نداشتند، بتدریج، دسته دسته [و] گروه گروه، در حدود روم متفرق شدند. ولی نایب السلطنه «مهدیقلی خان قاجار» را مأمور نمود که از تفرقه آنان جلوگیری نماید.

□ مشارالیه، بدون تأمل^{۱*} بکنار رود «رنگی» - نزدیک ایروان - رفته، از خروج آنان^{۲*} [از] مرز جلوگیری نمود. ولی معلوم شد [که] قبلاً عده زیادی از قبیله «کنگرلو» بخاک عثمانی رفته، بآن دولت پناهنده شده‌اند.

□ «مهدیقلی خان» با ۱۲ هزار سوار، در سرحد عثمانی فرود آمد [ه] جهت تحویل ایل مزبور، با سران عثمانی مکاتبه کرد.^{۳*}

□ پاشایان عثمانی، تمام آنان را، در سرحد مرز، تحویل نموده، مشارالیه کلبه را - که بالغ بر ۳ هزار خانوار بود [ند] - بطرف ایروان کوچ داد.

□ از طرفی [هم] «محمدخان» - والی ایروان - برای سردار روس پیغام فرستاد، که از ایل عودت داده شده جلوگیری نماید. سردار روس، ۲۹ هزار صالدا، در محل عبور «مهدیقلی خان» تمرکز داده، در صدد مخالفت با ورود ایل مزبور [برآمد].

□ موقعیکه با «مهدیقلی خان» برخورد کرد، از دو طرف مشغول جدال شدند، تا معادل غروب [که] طبل آرامش نواخته شد.

□ چون عده ایواجمعی «مهدیقلی خان» کمتر از دشمن و ادوات جنگی بمراتب ضعیف تر بود، لذا «مهدیقلی خان» - شب هنگام - يك قسمت از لشکر خود را تعیین نمود [تا] ایل مزبور را، از حواشی کوهی که سنگر گاه او بود، برداشته از

* ۱- در. * ۲- به.

* ۳- چنانچه بپذیریم یکی از سران عشایر، بادی دوازده هزار سپاهی، تنها برای بازپس گرفتن گروهی از ایرانیان بمرز عثمانی رفته باشد، پنجاه هزار سپاهی «وقایع نگار» - در صفحه‌ی پیش - کاملاً واقعی بنظر میرسد. این بنده معتقد است، که مورخین در باری، همچنانکه در مقدمه‌ی گردآورنده نیز آمده است - واقعاً - قادر به ثبت ارقام واقعی در دفاتر «وقایع روزانه‌ی جنگ» نبوده‌اند.

معرکه کارزار، بسوی ایروان رهسپار شوند.

□ پس از انجام این عمل، با بقایای عده موجودی، در مقابل ۲۰ هزار صالداات روسی، صف آرائی نمود [و] چون تاب مقاومت نداشت، بجنگ و گریز پرداخت، تا بلشکر نایب السلطنه پیوست و ایل مزبور را - سالم - بایروان وارد نموده و هر طایفه و قبیله را^{۱*} [در] محل خود متوقف ساخت.

□ «محمدخان» والی ایروان - موقعیکه اطلاع حاصل نمود، که ایل، بدون زحمت بنقاط خود وارد شدند^{۲*} [تصور نمود] که سران ایران ممکن است بر سپاه روس فائق آمده، برای او تولید گرفتاری^{۳*} [نمایند]. [این شد که] شب هنگام، بطور مخفی، ملاقات «ایشپخدر» را لازم دانست [و] یکی از نوکرهای محرم خود را نزد او فرستاد [ه] ملاقات آنان در خارج ایروان صورت گرفت.

□ «محمدخان» سردار روس راهنمایی نمود، که بدون فوت وقت، مرکز سپاه خود را به «اوج کلیسا» (۱۷) - در سه فرسخی ایروان - انتقال دهد و^{۴*} [در] اسرع اوقات، حصار «اوج کلیسا» را متصرف شود. [اما] نوکری که ناظر بیانات و راهنمایی والی ایروان بود، شب همان روز مراتب را با اطلاع «عباس میرزا» - نایب السلطنه - رسانید. معظّم اله در همان نیمه شب، «مهدیقلی خان» را برای محافظت حصار اوج کلیسا تعیین کرده بدانجا اعزام داشت [و] چون حصار [قلعه] مزبور خالی از سکنه بود، «مهدیقلی خان» - در همان موقع که دشمن در شرف حرکت بود بدون سرو صدا - با مهارت خاص داخل حصار شده، سنگربندی نمود.

□ «ایشپخدر» قبل از آفتاب بمحل اوج کلیسا رسیده، اردوی خود را در اطراف آن حصار، امر بتوقف داد [و] خود با ۵ هزار سواره نظام، برای تصرف حصار اوج کلیسایرش (= یورش) آورد.

□ «مهدیقلی خان» بعده ابواب جمعی دستور داد [ه بود، تا] در سنگرهای خود ساکت بوده، دست باسلحه ننمایند.

□ سواران روسی - بخیال اینکه حصار مزبور خالی از سکنه می باشد - بحصار نزدیک شده، اطراف^{۵*} [آن] را محاصره کردند. [ولی چون] بنا بفرمان «مهدیقلی

* ۵ - او.

* ۴ - با.

* ۳ - فراهم شده.

* ۲ - بیم داشت.

* ۱ - به.

خان»، ۵ هزار نفر افراد مشارالیه، تفنگ‌ها را روی دست قرار داده، منتظر فرمان بودند، چون دشمن بمحل تیررس نزدیک شد، یکمرتبه فرمان آتش داده شد. در همان وهله اول سه هزار سوار روسی، هدف تیر قرار گرفت که از روی اسب بر زمین ریختند. مجدداً دستور آتش صادر شد. بار دوم قریب هفتصد سوار بر زمین نقش بسته [ند]. باقیمانده بعضی زخمی و عده‌ای فراری شده، بطرف اردوی خود باز گشتند.

□ در این گیرودار، سواران ارتباطی، پیشامد صورت گرفته را به «عباس میرزا» اطلاع دادند. نایب السلطنه، «حسینقلی خان شاهسون» را - که مردی آزموده و جنگ دیده بود - با عده ابو اجمعی بکمک «مهدیقلی خان» فرستاد.

□ «حسینقلی خان» بی درنگ به اوج کلیسا رسیده، موقعی [که] واقف شد *^۱ سواران روسی از اطراف *^۲ [قلعه] متواری و فراری [شده اند]، لازم دانست، قبل از اینکه خود را به «مهدیقلی خان» نشان دهد، چشم زخمی به دشمن برساند. لذا لدالورود بمیدان معرکه، ۵ هزار سوار و پیاده شاهسون را به دسته تقسیم کرد. هنگامی که دشمن مشغول سنگربندی و اصلاح زخم مجروحین بود *^۳ از چهار قسمت (= سمت) سپاه دشمن شبیخون آورده و خود با هزار نفر، در کمینگاه نشست، که از متواریان اردوی دشمن، جلوگیری و آنان را خلع سلاح نماید. همین نظریه را اجرا نمود: «تیمورخان» نام شاهسون - که سر دسته قسمت دویم بود - خود را بسنگر دشمن انداخته، صالدا تهابدون مجادله، سنگر را رها کرده، متواری شدند *^۴ [و] در کمینگاه به «حسینقلی خان» برخورد کرده، جمعا دستگیر شدند. «تیمور» مذکور عتراده توپ و مقداری اسلحه در سنگر مزبور، بدست آورد [ه] قبل از آفتاب جنگاوران شاهسون، با غنائم زیاد [و] عتراده توپ وارد حصار اوج کلیسا شده *^۵ [بفاتح] قبلی، «مهدیقلی خان» پیوستند و فوراً چابک سواری - برای اطلاع - بسوی نایب السلطنه گسیل داشتند.

□ «عباس میرزا» با حصول این خبر، محافظت اردو را به «میرزا شفیع خان» وزیر سپرده، و خود با «احمد خان مقدم» و چهار هزار سوار و پیاده، عازم اوج کلیسا شد.

*^۱ - که. *^۲ - اوج کلیسا. *^۳ - ند. *^۴ - که. *^۵ - بفاتحین.

□ صبح «ایشپخدر»^{۱*} روسی، در مقابل پیشآمد دوش (= دیشب)، به سه قلعه‌ای که نزدیک حصار اوج کلیسا واقع بود [ند]، یرش برده و خود با چند عراده توپ، بطرف حصار اوج کلیسا هجوم آورد. در این هنگام، نایب السلطنه بنزدیکی حصار^{۲*} [مزبور] رسیده، هنگامه را مشاهده نمود، که سپاه روس سه قلعه مزبور [را] که دارای دفاع جنگی نبودند، تحت محاصره قرار داده و برج [و] با روی^{۳*} [آنها] را هدف نموده، ساکنین اولین قلعه - بدون پایداری - تسلیم دشمن شدند و صالدا آنها بدون فوت وقت، یکی از سه قلعه را تصرف کرده، توپهای خود را برای سنگر بندی بداخل قلعه انتقال داده اند.

□ با بروز این حال، نایب السلطنه، «سلیمان خان قوانلو» و «مهدیقلی خان دولو» را برای نگاهداری مسیر، تعیین و «پیرقلی خان شام بیاتی»، «علی قلی خان شاهسون»، «نجفقلی خان گروسی» [را] بحمايت قلعه گمارد، و خود با «اسکندر میرزا» و «طهمورث میرزا» - پسران والی گرجستان - در مقابل «ایشپخدر»، مشغول محاربه شدند.

□ سواران روس، دو قلعه بیدفاع دیگر را متصرف شده، در اطراف آن [ها] وسیله سنگر بندی، تکیه گاه محکم بدست آوردند و سپاه ایران را هدف گلوله توپ قرار دادند.

□ بین این گیرودار که از هر طرف آتش جانسوز شعله‌ور بود، یکی از سران شاهسون بنام «خواجهوند عبدالملکی» که با (= همراه) دستجات نایب السلطنه مشغول محاربه بود، با پانصد سوار ابوابجمی خود، از صف سپاه جدا شده، با اولین قلعه اشغال شده روی آورده و با اینکه توپها بطرف او و همراهانش آتش فشانی میکرد [ند] خود را بقلعه رسانید.^{۴*} پایداری صالدا آنها ثمری نبخشید [ه] «خواجهوند» داخل قلعه و سنگر [های] روسی شد. صالدا آنها چون چنان دیدند، متفرق شده، از داخل قلعه هزیمت جستند [و] «خواجهوند» جایگزین دشمن گردید.

□ چون، این اولین محاربه ایرانیان با روسها بود، و سپاهیان عشایر ایرانی از نظام و عملیات جنگی عساکر روسیه بی اطلاع بودند و طرز پایداری آنان -

* ۱- که.

* ۲- اوج کلیسا.

* ۳- او.

* ۴- و.

در زمین مسطح * [و] تکیه گاههای محکم، تجربه نداشتند - * [با تسخیر] همان يك قلعه، که بوسیله «خواجهوند» صورت گرفت، تا اندازه [ای] عسکر (= سپاهی = سرباز) ایرانی بروش جنگی صالدا آنها پی بردند و به اصول عملیات آنان قدری آشنا شدند.

□ روی این اصل، چند دسته دیگر از سواران شاهسون، این روش را تعقیب کرده، بطرف همان قلعه شتافته، عساکر روس را تحت محاصره قرار داده، آنان را خلع سلاح نمودند و بعضی را با سارت در آوردند.

□ از طرفی «ایشپخدر» که ناظر این عمل بود، دریافت [که] هرگاه این روش، از طرف ایرانیان مداومت حاصل نماید، بتمام معنا رشته انتظام صالدا آنها - در پایداری - گسیخته خواهد شد. روی این نظر، فوراً برای بدست آوردن دو قلعه دیگر، فرمان یورش داد. در مقابل بروز این عمل، توپهای روسی - پی در پی - حصار دو قلعه را هدف گلوله قرار داده، باندک وقت، دو قسمت حصارهای دو قلعه، بر اثر ضربه گلوله فرو ریخت و بعضی از اهالی آنجا، که در پناهگاههای داخل حصار پناهنده بودند، تلف شدند.

□ سپاهیان ایران، چون چنان دیدند، با سپاه روسی درهم ریختند. شعله جدال افروخته شد [ه] خرمن جانها در مقابل آتش توپ و تفنگ صاعقه بار میسوخت. سوار و پیاده از هر دو طرف - چون برگ - بر زمین میریخت [و] تا مقارن غروب آفتاب، جنگ تن بتن مداومت داشت.

□ موقعیکه تاریکی شب فرا رسید، هر دو طرف دست از جنگ کشیده، به استحکامات خویش رفتند.

□ این مجادله وحشت افزا، تا سه روز مداومت داشت [و] با اینکه «ایشپخدر» خویش را از کلیه سرداران روسی شجاعتر و با اصول جنگی آشنا تر میدانست، شاهد فتح نصیب او نگردید. بعلاوه چون خود را در تدابیر جنگی پیشقدم (= پیش کسوت) میدانست [و] بدولت روس وعده تسخیر ایروان را داده بود، بدین لحاظ در امور تسخیر ایروان، کوشش فوق العاده بخرج میداد. با این وصف در چهارمین

روز، فرمان طبل آرامش (= آتش بس) را صادر کرد و بجمع آوری کشتگان و معالجه زخمیان پرداخت. از طرفی هم، همین روش شامل سپاهیان ایران گردید. تنها نتیجه ایرانیان در این مجادله جانگداز، يك قسمت غنائم جنگی، از قبیل توپ و غیره *^۱ [و] خارج نمودن دشمن از اطراف سه قلعه سابق الذکر [بود].

□ «محمد خان» والی ایروان، که پیشرفت «ایشپخدر» را امری حتمی میدانست و غلبه او را با تجهیزات جدیدی که مجهز بود، نسبت بسپاه ایران *^۲ [قطعی] تصور مینمود *^۳ [این] عملیات سه روزه *^۴ [را] که برخلاف تصورات خود مشاهده کرد، خشمناک گردیده و [از] معاهداتی که با «ایشپخدر» - در باره تسخیر ایروان بر منافع روسیه نموده بود، بی اندازه نادم و پشیمان گردید [و] در نتیجه آن ندامت، شب هنگام یکی از نزدیکان خود را که بنام «علی نقی خان» معروف *^۵ و در بعضی از اسرار نهان او، محرم بود، با وجود اینکه چند نفر از سران روسی، بنام حفاظت، مراقب حرکات و سکنات او بودند و بعضی اوقات مکاتبات او را - در لافافه (= مخفیانه. پنهانی) - تحت ملاحظه قرار میدادند، احضار کرد و قرار داد خیانت آمیز خود را نسبت بعهدی که با سردار روسی بسته بود، افشاء کرد و پشیمانی خود را در مقابل این خیانت ابرازداشت و راه حل این عقده (= مشکل = گره) را از مشارالیه خواستار شد.

□ «علینقی خان» مزبور، چون مردی آزموده و خردمند بود، لازم دانست [که] قبلا در این باب - بطور محرمانه - «میرزا شفیع» وزیر را ملاقات کند و او را از پشیمانی والی ایروان آگاه نماید. حاکم ایروان نظریه مشارالیه را پسندیده، انجام کار را بدو واگذار نمود. «علینقی خان» در نیمه شبی، لباسی روستائی پوشیده خود را *^۶ [بصورت] چوپانان *^۷ [محلی] در آورده، از ایروان خارج گردیده [و] نزد «میرزا شفیع» وزیر، که بجای نایب السلطنه سرپرست اردو بود شتافت [و] بطور ناشناس - بوسیله خواجه سرائی که با او آشنائی داشت - وزیر را ملاقات کرد و او را از پشیمانی حاکم ایروان - نسبت بمعاهده با سردار روسی - آگاه نمود [ه]

*^۱ - منجمله. *^۲ - فاتح. *^۳ - باین. *^۴ - او. *^۵ - بود.
*^۶ - بنام. *^۷ - اهالی.

و نیز عفو تقصیر او را از نایب السلطنه و شاه، بنحو دلخواه و اطمینان بخش - با تعهد وزیر - خواستار شد.

□ وزیر با اینکه از این بشارت فرحناک شد، ولی بفکر اینکه شاید این روش، بوسیله دشمن، طریقی دیگری در برداشته باشد (= کاسه‌ای زیر نیم کاسه باشد) لازم دید [که] تحت آزمایش قرار دهد. این شد که با دستور لازم «میرزا صادق وقایع نگار» را باتفاق «علینقی خان» - بطور پنهانی - نزد «محمدخان» حاکم ایروان فرستاد و به حقیر^{۱*} دستور داد: هرگاه موضوع برآستی پیوست، مدرکی مبنی بر پشیمانی او، نسبت بمعاهدات صورت گرفته، از والی ایروان دریافت دارد.

□ نگارنده باتفاق «علینقی خان» عازم ایروان شده، «محمدخان» والی رابنحو پنهان ملاقات نمود، [و] چون دانست [که] والی مزبور از کرده پشیمان گردیده، طبق دستور وزیر، مدرکی در باره پشیمانی و ندامت، از او اخذ نموده، ضمناً والی ایروان، شرحی جداگانه به وزیر نوشت و کسب تکلیف نمود، بر اینکه [نسبت به] چند نفر از معتمدین روسی، که فعلاً نزد او هستند، چه روشی پیش گیرد؟ آیا آنان را مقید، یا آزاد کند؟

□ وزیر، پس از ملاحظه نامه «محمدخان»، عفو او را از نایب السلطنه و شاه درخواست نمود. شفاعت او را، شاه و «عباس میرزا» جایز دانسته حکم او را صادر [و] جهت وزیر فرستاد [ند].

□ معزی‌الیه، عفو نامه را بوسیله حقیر روانه داشت و [به] او نوشت: چون معتمدین روسی در ردیف میهمان محسوب میشوند، جسارت بآنان برخلاف مروت است. لذا بدون تعرض، جواب کافی داده، آنها را از عمل صورت گرفته، خود آگاه کند.

□ «محمد خان» چون از طرف شاه و اولیای امور درباری اطمینان حاصل کرد، دستور وزیر را نسبت بمران روسی اجرا نمود و بآنها پشیمانی خود را گوشزد کرده، با احترام از قلعه ایروان مرخص کرد.

* ۱- منظور شخص نگارنده، یعنی وقایع نگار است.

۷- [شکست عباس میرزا]

□ پس از انجام این عمل ، پسر بزرگ خود را که «حسینقلی خان» نام داشت با چند نفر از رؤسای ایروان - با بعضی هدایا - نزد وزیر مذکور [به] اردو فرستاد و خود را برای انجام مرجوعه (= هرکاری که باو ارجاع کنند) حاضر نمود و در مقابل ، بشکرانه این پیشامد، خود و اهالی در قلعه ایروان کوس بشارت نواختند. و نیز چند تیر توپ بنمونه (= به نشانه‌ی) خوشوقتی ، از قلعه ایروان نواخته شد و بدستور «عباس میرزا» از اردو [نیز] کوس بشارت بلند گردید.

□ پس از دو روز دیگر ، بر حسب دستور ، اردوی نایب السلطنه از محل کوچ کرده ، در «چمن فرخ بلاغ» دستگاه خود را فرود آوردند و خیمه برسر پا نمودند [و] چند روزی بامور نظافت سپاه پرداخته ، بدون اینکه مراقب حرکات دشمن شوند* [بفراغ بال] پرداخته ، اسلحه را از خود دور کرده ، در خیمه‌ها گذاردند و کلیه اسبها را در صحرا - بچرا - سردادند.

□ نایب السلطنه با اغلب سران سپاه ، بدون هیچگونه خیال ، شب و روز در چادرها به بذله گوئی و خوشگذرانی پرداخته ، هیچ در فکر اینکه دشمن شکست خورده - شاید - در صدد تلافی برآید نبودند [و] روز و شب ، کار سران سپاه این بود که گردهم نشسته ، حتی از چگونگی داخله اردو بیخبر بودند.

□ شبها از داخل* چادر سران ، آواز چنگ و چغانه* در فضا طنین انداز بود ، هر دسته ، در خیمه‌ها مشغول خنده و سرور بودند.

*۱- بفراغ بال. *۲- هر.

*۳- «چغانه» - بروزن ترانه . نام سازيست که مطربان نوازند و بعضی گویند ساز قانون است ، و چوبی شبیه بمشته حلاجی ، که یکسر آنرا شکافند و چند جلاجل در آن تعبیه کنند و بدان اصول نگاهدارند... برهان قاطع . معین : امیر کبیر - ج ۲ - ص ۶۴۳

«جلاجل» - با جیم بروزن زلازل ، چیزی باشد مانند سینه بند اسب که در آن زنگها و جرسها نصب کنند و بر سینه اسب بزنند و سنج و دایره را نیز گویند - و بمعنی دف و دایره هم آمده است - و نام مرغی است خوش آواز». همانجا - ص ۵۸۰.

□ بین این دستجات ، عده‌ای که درین شادی شرکت نداشتند و با دیگران در سرور، هم آواز نبودند، فرقه «دینلواز» از محالات (= حوالی = اطراف) *^۱ گرجستان *^۲ که صدی نود نفر آنان آسوری و ارامنه بودند [ند] *^۳ [و] در مقابل شادی سایر سپاه *^۴ کدورت از خود- در باطن (= مخفیانه) - نشان میدادند و اغلب اوقات در چادرها *^۵ گرد هم جمع شده ، بمشاورت بر علیه سپاه ایران میپرداختند و درباره آنان نقشه [های] شوم میکشیدند.

رفته رفته ، بواسطه بی اطلاعی سران سپاه ، روش خیانتکارانه این دو فرقه (= ارامنه و آشوریها) روبه تقویت گذارد و بآنها مجال داد، که خیانت خود را بموقع اجرا گذاردند [باین صورت] که «لورورن» آسوری و کراکز *^۶ ارامنه (= ارمنی) [که] دو سر دسته این دو فرقه بشمار میرفتند ، نجوا کرده با هم پیمان بستند که بر علیه نایب السلطنه و برله «ایشپخدر» - سردار روس- دست با اقدامات خائنانه زده *^۷ خدمتی از خود نشان دهند . باین عقیده «سراکرز» ، در شبی که نایب السلطنه با سران خود سرگرم خوشگذرانی بودند، قاصدی - مخفیانه - بسوی «ایشپخدر» روانه داشت *^۸ و او را از کیفیت حال اردوی ایرانی و سران سپاه و کنار گذاردن اسلحه و بی خیال بودن از جبهه دشمن، آگاه کرد [و] حتی دستور حمله *^۹ - بطور شبیخون بر اردوی نایب السلطنه - [را] برای سر کرده روسی وضع نمودند و طریق حمله را نیز، از طریق معینی تعیین نموده *^{۱۰} [و] تعداد نفرات خود را - که بالغ بر دوهزار نفر بودند - متذکر شده جهت «ایشپخدر» فرستاد و ضمناً نسبت بسدولت روسیه اظهار خدمتگزاری کرده ، از هجوم ناگهانی باردوی نایب السلطنه *^{۱۱} کمک خود [را] باو گوشزد نمودند.

□ «ایشپخدر» بمحض وصول اطلاع ، شاهد مقصود را در کنار دیده، بدون

*^۱ - محالات. منتهی الجموع. البته استعمال آن در فارسی غلط است.

*^۲ - ند. *^۳ - که. *^۴ - وجهت. *^۵ - ی.

*^۶ - کراکز آنها در همین جا باین صورت ، و در سایر جاها «سراکرز Serakros» آمده است. بنظر میرسد که از نام یونانی «سراکوز» گرفته شده باشد. در این صورت «سرکز» صحیحتر است. *^۷ - بروز.

*^۸ - ند. *^۹ - را. *^{۱۰} - بلکه. *^{۱۱} - رابا.

درنگ، با دستور لازمه قاصد آنان را عودت داده [و] آن دو نفر مزبور [را] به بعضی نویدها تشویق نموده، وقت حمله ناگهانی را - به اردوی نایب السلطنه - در نیمه شب بعد موکول (= تعیین) نمود.

□ شب دیگر، در نیمه شب با لشکر کافی و توپخانه و تجهیزات لازمه، از طریق دره‌ای که *۱ [میان دو] کوه و به دره «ژرف» موسوم بود - غفلتاً - باردوی نایب السلطنه حمله ور گردید.

اهالی اردو که مثل همیشه بحال راحت باش بسر میبردند و غافل از عملیات يك عده مخالف داخل اردوی خود بودند و قبلاً تدارك کار را ندیده بیخیال دورهم - مثل رؤسای خود - حلقه زده، بدون اسلحه در چادرها نشسته یا خوابیده [بودند و] از وقوع عمل بی اطلاع بودند [و] حتی طلايه و قراول منظمی اطراف اردو نداشتند، تحت معاصرۀ دشمن قرار گرفتند.

سپاه روس، از طرفی با توپخانه، و از سوئی سواره نظام، و از قسمتی پیاده، بدون هیچ مانعی داخل اردوی نایب السلطنه شده، سپاه بدون اسلحه و خواب آلود را، در دم تفنگ و توپ قرار دادند.

□ يك موقع نایب السلطنه و سران ایران - در نتیجه هياهو سپاهیان - پی بطلب بردند که رشته محکم لشکر گسیخته [و] دشمن از چهار طرف حمله ور شده بود.

□ نایب السلطنه، در آن گیرودار از چادر خارج شده، با اجتماع سپاه امر نمود، ولی سودی نداشت. زیرا «ایشپخدر» چند عبّاده توپ، بکوهیکه مشرف به اردوی ایرانیان بود، فرستاده، کلیه سپاه نایب السلطنه را تحت احاطه قرار داده، آنان را هدف گلوله توپ نمودند. هر نفر هم که خود را از آتش توپ محافظت میکرد، قادر بجدال نبود، [زیرا] جز اینکه در نیمشب متواری شود [چاره‌ای نداشت].

□ روی این [اصل] باقیمانده لشکر نایب السلطنه متفرق گردیدند.

□ از طرفی «لورورن» سابق التذکر، که از جماعت قزاق «شمس الدینلو» - ولی آسوری بود - *۲ [و] از فراریان گرجستان بشمار [میرفت] و *۳ [به] اردوی

نایب السلطنه پناهنده شده بود - [و در] شرح اقدامات سردار روس گفته شد - در این موقع که سپاه ایران را بهر طرف وحشتناک و متواری دید ، با همدست خود [«سراکرز»] - ارمنی مزبور - فرصت بدست آورده ، با عده خود که بالغ بر هزار نفر بودند ، دست بغارت اسباب اردو گذاردند [و] بالاخره در نتیجه غفلت سران وعدم دوراندیشی نایب السلطنه ، اردوی آنان شکست فاحشی برداشته ، کلیه اثاثه و اموالی که در اردو بازار [و] چادرهای خالی از افراد بجا مانده بود ، بدست دشمن داخلی و [به] تحریک آنان ، بیغما رفت .

□ عده ای که از کشته شدن نجات پیدا کردند ، بهر طرف متواری شدند [و] روی عدم سیاست جنگی ، شکست نصیب ایرانیان گردید .

□ «ایشپخدر» در آن نیمه شب ، چون توسن ایسام را ، رام و باده حصول مرام را ، در جام مشاهده کرد ، فردای آنشب بفکر محاصره قلعه حاکم نشین ایروان افتاد [ه] بدون درنگ لشکر خود را آراسته ، عازم محل مزبور [شده] در اطراف آن مشغول سنگربندی گردید ، و [در] همان لحظه چند توپ بطرف قلعه ایروان شلیک نمود [ه] بقلعه مزبور یورش برد . ولی با پایداری محافظین قلعه مصادف گردید [ه] ، کاری از پیش نبرد [و] چون از پیشرفت منظور مأیوس گردید ، لازم دید از راه مسالمت به اغفال «محمد خان» - والی ایروان - بپردازد . شاید او را دوباره فریفته ، محل حکمرانی او را متصرف شود .

□ روی این اصل ، شرحی باو نوشت و از او تجدید عهد خواست .

□ از طرف دیگر ، نایب السلطنه قضیه ناگهانی شکست اردو را بسمع شاه رسانید و خود با عده باقیمانده ، از محل اردو کوچ کرده ، بمحال «صدرک» - ده فرسخی ایروان - روی آورد .

۸- [جبران شکست]

□ در بین راه ، سپاهیان فراری ، بتدریج باو پیوستند .

□ از طرف دیگر «اسماعیل بیک بیات»، که یکی از معتمدین نایب السلطنه بود، در چمن سلطانیه، شکست نایب السلطنه را، بطور تفصیلی برای شاه نقل کرد، و شاه بدون فوت وقت، بطرف تبریز حرکت کرد.

□ «فتحعلیشاه» از غفلت نایب السلطنه، نسبت به آن پیشآمد دلگیر شده، بدون درنگ «اسماعیل خان دامغانی» را، که غلام پیشخدمت [ایشان] بود، با چند هزار سواره نظام و پیاده، به امداد نایب السلطنه گسیل داشت، و خود شاه - پس از سه روز - با سران لشکر و سپاهی آراسته، در کنار رود «ارس»، خیمه و خرگاه بر سر پا نمود، [و] چون عبور از رود مزبور، بوسیله سفاین صورت می‌گرفت، و عبور لشکریان بطول می‌انجامید، خود شاه، با اسب داخل رود شده، سپاهیان سوار هم، بمدد توسن، بدون هیچ آسیبی، از رود عبور کردند. سایر پیادگان، در ظرف چند روز، بوسیله بلم و قایق، از رود کنار رفتند.

□ شاه، که خود پیش جنگ سپاه بشمار میرفت، در عرض راه نخجوان، با یک سردار روسی بر خورد نمود [ه]، بلا درنگ بجدا ل پرداخت [و] با اندک مقاومت، سردار [روس] کشته شد و لشکریانش دستگیر و خلع اسلحه شدند.

□ لدالورود شاه، در محال نخجوان، «مهدیقلی خان دولتوئی» [را] با عده ابو الجمعی خود، بحوالی اردوی «ایشپخدر» * گسیل [نمود] ه، پس از حمله [بفضی] از صالدا تهای روسی، که بحال آسایش، در عرض راه آرمیده بودند، برخی مقتول و عده ای دستگیر [و] تجهیزات آن [را] بغنیمت برداشتند.

□ قریب هفتصد اسب و سایر دواب، که حامل آذوقه بودند، بدست لشکریان «مهدی قلیخان» افتاد.

□ نایب السلطنه، پس از بدست آمدن آن غنائم - که در آنموقع فوق العاده مورد لزوم بود - در یک فرسخی ایروان، محل «کرنی چای»، فرود آمد. شاه هم با لشکریانش بدان محل [وارد، و] بسپاه مزبور ملحق گردید.

□ چون در همان محل، سپاه ایران یک وهله با سپاه روس مقابل شده *^۲ و در مقابل تجربه روسها و سپاهیان منظم *^۳ [آن] کاری از پیش نبرده بودند، و لشکریان ایران فاقد *^۴ اصول نظام بودند، بنا بتجربه گذشته، درصدد محاربه عشایری، بطور

* ۴ - از.

* ۳ - او.

* ۲ - بود.

* ۱ - تاخت.

غیر منظم برآمده، در همان شب، ابتدا هفت سنگر محکم ترتیب داده، در صدد شبیخون برآمدند[تا] باین وسیله دشمن را زبون، و از قدرت تجهیزات مجهز او بکاهند.

□ از طرفی هم سردار روسی، بواسطه تجربیات حاصله[از] سپاهیان ایران، که^{۱*} [بطور] غیر منظم صورت میگرفت، آشنا گردیده بود، برابر اصول جنگی ایرانیان، چندین سنگر تهیه و یک قسمت افراد پیاده خود را، در سنگرها گمارده بود.

□ ایرانیان چون در این باره از دشمن^{۲*} [مجرب تر] بشمار میرفتند، از روی^{۳*} [قرائن صف آرائی] لشکر دشمن، احساس کردند که سردار روسی، روش سنگر بندی را تقلید کرده، بصورت عمل در آورده است. روی این اصل، سران ایران هفت فوج از پیادگان [را] برای حمله بآن سنگرها اختصاص داده، پیش‌بینی نمودند، و سایر افواج را بعزم شبیخون^{۴*}، آماده نمودند. (۱۸)

□^{۵*} [از طرف] نایب السلطنه، باردوگاه امر داده شد، که چهار ساعت قبل از طلوع فجر، با اعلام يك تیر توپ بلشکر دشمن حمله صورت گیرد [و] پیادگان مأمور سنگرها، بتصرف سنگرهای دشمن، در وهله اول همت گمارند^{۶*} این شد که در موقع مقرر، دستور، صورت عمل پوشید[و] ایرانیان از چهارجانب بلشکر روس که از هرجهت تجهیز کامل داشت، حمله نمود.

□ این هجوم^{۷*} بسرکردگی سران شاهسون و کهره‌ای- در بدو امر- صورت گرفت [و] طوری اجرا شد، که دشمن فرصت استعمال توپ یا تفنگ را قادر نگردید[ه]، ناچار بجدال تن به تن- بوسیله خنجر و شمشیر- پرداخت [و] با اینکه «ایشپخدر» توانست چند عتراده توپ را، بر فراز تلی برده، مشغول توپ اندازی گردد، فائده مند واقع نشد [و] تاهنگامی که هوا روشن گردید، سپاه روس از خنجر ترکان قاجاری وایل شاهسون و سایر عشایر، از پادرا آمد.

□ در آنشب، معادل سه هزار سر، از سپاه روس بر سر نیزه‌ها استوار شد.

*۳- قرینه غیر انضباط.

*۲- پیشقدم.

*۱- از روی.

*۵- بنا بدستور.

*۴- شبانه.

*۷- که.

*۶- اولین کار، تصرف سنگرهای دشمن باشد.

□ با بروز این حال، سپاه روس تاب مقاومت را از دست داده، سنگرها را تخلیه [و] متواری شدند [و] سپاهیان شاهسون جایگزین آنان گردید [ند]. کلیه خیم لشکریان روس، بدست ایرانیان افتاد.

□ سردار روس، از آن گیرودار - باعده معدودی - از میدان جدال برون رفت و مجدداً در صدد تدارك لازم، در مقابل آن شکست برآمد [و] دوشب بعد ازین پیشامد، «ژرژف» نامی [از] ارامنه [را] که در شبیخون «ایشپخدر» در اوج کلیسا به سپاه نایب السلطنه، مداخلت داشت، خود را به «ایشپخدر» معرفی نموده، کینه خود را با اینکه ایرانی بود - نسبت بسپاه ایران ابراز داشت [و] بوی وعده داد [که] در مقابل این شکست، از طریق تلافی [به] سر کرده روس کمک نماید.

□ «ایشپخدر» هم از راه خدعه، او را با نویدهای بی اصل، امیدوار نمود [ه] با مشارالیه معاهده کرد، که پس از وصول منظور، بوعده وفا نماید.

□ «ژرژف»، «جعفر قلیخان دنبلی» [را] که از فراریان دربار شاه*^۱ و چندی در اکناف متواری بود، نزد «ایشپخدر» برده معرفی کرد و با او همدستان (= همدستان) شد. سپس «عباس» نامی که نوکر خاصه «جعفر قلیخان» [دنبلی بود]، از خیانت اربابش عصبانی شده، حس ایرانیّت بر او مستولی گردید [ه] برخویش واجب دید، که سازش ارباب خود را - بتحریر «ژرژف» ارمنی - بسمع اولیای اردوی ایران برساند.

□ مشارالیه در نیمه شب رهسپار اردوی ایرانیان گردید [و] بوسیله «حسن خان قاجار قوللر آقاسی» - پیشخدمت شاه - نقشه آنان را نزد شاه افشاء نمود.

□ بحکم شاه، «عباس» مزبور مورد عطف شاهانه قرار گرفت [و] بادستوراتی چند، نزد اربابش بازگشت نمود.

□ «ایشپخدر» ده هزار سوار و پیاده روسی را، تحت اختیار «جعفر قلی» [دنبلی] قرار داده، آن خائن خانه فروش*^۲ [در] معیت «ژرژف» و چند سر کرده روسی، درصدد شبیخون بار دوی ایرانیان برآمد.

□*^۳ [در] اردوی شاه، طبق دستور، برای عقیم گذاردن منظور دشمن، از اول شب، تمام پیاده نظام و سواره نظام، از داخل اردو خارج شده، کلیه خیم و

*۱- بود. *۲- با. *۳- از.

چادرها را خالی گذارده، تجهیزات را بدان کوه - که مشرف باردو بود - نقل نمودند و سپاهیان [نیز] در همان کوه که بر آن تسلط داشت، سنگر بندی نموده، منتظر حمله دشمن گردیدند [تا] بمحض ورود^{۱*} آنان را هدف گلوله توپ قرار دهند.

□ از طرف [ی در] اردوی دشمن، نیمه شب دستورپورش [و] شبیخون باردوی ایرانیان صادر شد. اتفاقاً سپاه مزبور راه را گم کرده، تا قبل از آفتاب بیراهه رفتند. صبح روشن گردید. سپاه ایران، سپاه دشمن را مشاهده کرد، بنا بدستور، تمام پرچمها را از نظر دشمن پنهان نمودند. «جعفرقلیخان [دنبلی]» با سپاهیان روسی - با اینکه هوا روشن بود - باردوی ایران حمله بردند و، بهیچ^{۲*} [مانعی] بر خورد نکردند. در نتیجه اردو را خالی از سپاه یافتند. ناگاه از يك سنگرگاه، پرچم ایران بر افراشته گردید.

□ سپاه روس بدامان کوه پورش بردند. غافل از اینکه پرچم مزبور برای اغفال بود، که بوسیله یکنفر سپاهی - در نزدیک اردو - نشان داده شده [تا] دشمن را غافلگیر نمایند.

□ در قبل (= در برابر) این حيلة لشکری (= جنگی)، سپاهیان روسی از دامان کوه صعود نمود [ندو] چون کوه مزبور، سنگسلاخ و دارای بر آمدگی و نشیب و فرازهای فوق العاده بود، تا قبل از ظهر، بالا رفتن آنان بطول انجامید. تشنگی و گرما بر آنها غلبه نمود، بنحویکه اغلب سوارها پیاده شده، اسبها را رها کردند و پیادگان از^{۳*} تشنگی بی تاب شده، در جای خود ماندند. بعضی از آن سپاه نتوانستند تا زوال ظهر^{۴*} خود را [به] سنگرهای ایرانیان برسانند. در صورتیکه [در] بدوامر تصور میکردند [که] سنگرها مشرف به اردوست. روی این اصل - غفلتاً - تحت محاصره ایرانیان در آمدند [و] از چند طرف به آنان حمله صورت گرفت، بنحویکه پی در پی، افراد خلع سلاح [و] باسارت در آمدند.

□ «ایشپخدر» که با چند عتراده توپ، در دامان کوه ناظر اعمال جنگاوران

۱* - دشمن. ۲* - موانعی. ۳* - تاب.

۴ - «زوال Zaval» ۱۰۰۰ - نیست شدن. از بین رفتن. بر طرف شدن. ۲ - متعایل شدن آفتاب از وسط آسمان بسوی مغرب... معین ج ۲ - ص ۷۵۸.

بود، دریافت که با این پیشآمد، اثری از سپاهیان او باقی نخواهد ماند [و] بتّوریت باردوی خود باز گشت، خیل وحشم و دستگاه خود را از [آن] نقطه حرکت داده، در اطراف شهر بند*^۱ ایروان فرود آمد.

□ «جعفر قلیخان [دنبلی]» با «ژرژف» وعده قلیلی، از آن گیرودار، جان سلامت برده، به «ایشپخدر» پیوستند.

□ ایرانیان در این نبرد دویم [نیز] که در يك هفته صورت گرفت، پیروزمند شدند: از سپاه روس هزار و پانصد اسیر [و] دو هزار کشته [و] چهار صد زخمی بجا ماند. چند عراده توپ کوهستانی سبك و غنائم جنگی دیگر بدست ایرانیان افتاد. (۱۹)

□ پس از فرار دشمن، مجدداً سپاهیان باردو باز گشت نمودند و طبل شادمانی نواختند [و] تا يك هفته، باصلاح [ضایعات] جنگ صورت گرفته پرداختند.

□ «ایشپخدر» - سردار روس - در محلی که توقف نموده بود، از حیث آذوقه در زحمت افتاد. بهلاوه شکست دویم او سبب دلگیری بقیه افراد تحت تسلط او را فراهم کرد [و] بنا بدستوری که از طرف اولیای روسیه بدست آورد، بوسیله «ژرژف» سابق الذکر - که خود متحرک آشوب بشمار میرفت - با عده ای ارامنه، داخل شهر تفلیس شده با يك عده از ارامنه ساکن شهر، مشغول توطئه بر علیه دولت ایران، در شهر مزبور شدند و مردم را از عدم قدرت دولت ایران در مقابل روسیه، بیمناک کردند و اغلب مالکین و تجار سرمایه دار را، بنام اینکه اموالشان محفوظ ماند، تمایلشان را بسوی اولیای روسیه جاب نمود [ه]، اهالی را حاضر کردند، که بمیل خود - تاوقت معینی - آذوقه [مورد نیاز سپاه روس را] بنحو وام، کمک نمایند و نیز مردم را وادار نمودند که [نسبت] بروش نمایندگان دولت ایران - در ملاه [عام] - تنقید گویند و از آنان اظهار تنفر و عدم رضایت، بروز دهند.

□ طولی نکشید که عده محرکین روباز دیاد گذارد. بطوریکه ارامنه مقیم

*۱ - «شهر بند Shahr-Band» ۲ - باروی شهر. حصار شهر، دیوار دور شهر...»

آنشهر، چندین جلسه علنی دائر کرده، بر علیه دولت ایران- واغفال اهالی- نقشه‌ها طرح کردند.

□ «ژرژف» مذکور، بنا بدستور «ایشپخدر»، مأمور جمع آوری آذوقه کافی برای ذخیره^{۱*} گردید. مشارالیه با ۵ هزار صالادات عازم محال آنحدود گردیده، برای اخذ آذوقه، سه طریق (= طرف) را انتخاب نمود[ه] و هر هزار [و] پانصد نفر سالدات را [بیک] سوی روانه کرد.

□ محتل بدوی [= اولی] محال «فرخ بلاغ»- که «علیخان قوانلو» و «محمد خان خمسه‌ای» [-از طرف شاه-] عهده‌دار آن راه بودند. طریق دویتم اطراف اوج کلیسا، که «رضا قلیخان دولثوئی» محافظ آنجا بود و راه مزبور را حراست میکرد. راه سیتم، اطراف مسیر «پنک ایروان»^{۲*} که «پیرقلی خان شام بیاتی» مستحفظ آنحدود بود.

□ «ایشپخدر» با موافقت و صوابدید «ژرژف»^{۳*} عده‌ای از طوایف «گرچ»- که در پردلی شهرت تامی داشتند و همواره یک فوج از قبیله مزبور، در اردوگاه ایران حاضر [به] خدمت بودند- تعیین نموده، باتفاق سه قسمت سالدات اعزامی، روانه داشت. قسمتی که عازم «فرخ بلاغ» گردیده بود، بین راه به «علیخان قوانلو» و «محمدخان خمسه‌ای» تلافی نمود[ه] پس از یکمادت پایداری، بعضی کشته، برخی اسیر شدند[و] دستگیرشدگان را که بالغ بر هشتصد نفر بودند، به اردوگاه شاه اعزام داشته[ند] شاه باستثنای یک نفر بنام «کرخ وارمن»- که نزد خود نگاهداشت بقیه را بین سرداران تقسیم کرد، که خدمت بآنها رجوع شود.

□ دسته دویتم، که برای آذوقه از راه پنک ایروان اعزام شده بودند، بوسیله آرامنه محلی، تعدادی (= مقداری) آذوقه جمع آوری نمود[ولی] سرکرده‌ی آنان، صلاح ندانست، از راه مزبور که «پیرقلی [خان] شام بیاتی» محافظ آن بود، عبور نماید، [زیرا] «پیرقلی [خان]» مذکور مردی آزموده و جنگگ دیده بشمار میرفت. (۲۰) [بدین جهت] در دامن کوهی توقف کرده، قاصدی نزد «ایشپخدر» فرستاد که:

* ۱- بدانسوی.

* ۲- در یادداشتها و تواریخ مربوط باین جنگها، این نام بهر دو صورت «پنک Panbak»

و «پهنک Pahnak» آمده است. * ۳- آرامنه.

هرگاه بخواهی آذوقه - بدون خسارت - وارد شود ، کمک لازم است. زیرا «پیر قلی خان شام بیاتی» که خود هنر نمائی او را بکثرات دیده‌ای ، مستحفظ این راه است.

□ روی این اصل «ایشپخدر» چند دسته سالدات دیگر - با چند عراده توپ - بمدد ایشان گسیل داشت. [ولی] موقع عبور دستجات مزبور ، یکنفر غیر سپاهی ، اردوی شاه را مطلع گردانید. شاه بلادرننگ «علیقلی خان شاهسون» را با چند دسته از سواران شاهسون ، بکمک «پیر قلی خان» فرستاد.

□ سوار مزبور ، (= همان غیر سپاهی) قبل از ورود سالداتها ، «پیر قلی خان» را آگاه ساخت ، ولی معلوم شد که سالداتهای حامل آذوقه ، بمحال «پنبک» رفته‌اند .

□ «پیر قلی خان» فوراً در دامان کوهی که محل عبور برندگان (= حاملین) آذوقه بود ، برای جلو گیری ، آماده گردید . تا اینکه مشاهده نمود دسته ^{۱*} [جات] روسی ، در دره ^{۲*} [پائین] آن محل توقف نموده‌اند ، مشارالیه باعده ابواب جمعی ، بر فراز کوه رفته ، بطرف سپاهیان روسی شروع باتش نمود . از سوی دشت هم «علیقلی خان» بدان محل رسیده ، ازدو طرف ، دشمن را احاطه نمودند . در اندکزد و - خورد ، کلیه آنان ، با تمام لوازم و تجهیزات توپخانه ، دستگیر شدند [و] باردوی شاه فرستاده گردید [ند].

□ شاه برای سرور و دلگرمی ایرانیان ، دستگیر شدگان را ، بچند دسته تقسیم نموده ، بخراسان [و] اصفهان و «عراق» ^{۳*} روانه نمود [و] سر دسته آنان را - که به «ارسن جان» معروف بود - باجمعی دیگر که «مایور» ^{۴*} بودند ، بابالت شیراز اعزام داشت.

□ «ایشپخدر» پس از وقوف [به] این خبر ، چون سران ایرانی را نسبت بخود و سپاهیانش جری یافت - و [نیز] بواسطه عدم [وجود] آذوقه لشکریانش - دوجار

*۱- گان. *۲- مشرف بآن.

*۳- عراق (بکسر اول) = بنواحی جنوبی سلسله جبال البرز گفته میشود. امروز نیز این اصطلاح در مازندران رایج است و بحدود دماوند و تهران و شهری اطلاق میشود. (۲۱)

*۴- مازور- با تلفظ انگلیسی Major = سرگرد = درجه‌ای در ارتش. و نیز بزرگتر. ارشد، بالغ و..

مضيقه گرديد، بحدیكه صالدااتها گوشت اسب وسايردواب و علف ميخورندند .
[روی این اصل] شب هنگام، از ایروان بسوی تفلیس گریخت*^۱.

□ «محمد حسین خان قوانلو»، «پیرقلی خان [شام بیاتی]» و «علیقلی خان [شاهسون]» با دسته‌های خود، در عقب او تاختند[و] با چند زد و خورد، تا محال «آوران» ایروان، او را تعقیب نمودند[و] بسیاری از سپاهیان او کشته و دستگیر شدند.

□ [پس] از فرار «ایشپخدر»، «محمدخان ایروانی» و «علیخان نخجوانی» با عده‌ای از اکابر، نزد شاه رفته مورد نوازش قرار*^۲ [گرفتند].

□ «محمدخان» [مجددآبه*^۳ ولایت] ایروان منصوب [و] مراجعت نمود*^۴ [ه] يك پسرش نیز، كه در اردوی شاه بود، باتفاق*^۵ [وی] اعزام ایروان گردید.

□ «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» هم، به پرنسی قرا باغ تعیین شد[و] «اسکندر میرزا» پسر كوچك «گرگین خان» والی سابق گرجستان، بمحال نخجوان اعزام گردید. «اسماعیل خان شام بیاتی» - بر حسب تقاضای مردم - حاكم «خوی» و «محمدعلیخان شام بیاتی» - برادر «اسماعیل خان» - سرداری آذربایجان مفتخر گردید[ند].

□ پس از نظم ولایات در شمال ایران، شاه، اول زمستان، كه مطابق بسال ۱۲۱۹ هجری میباشد، به دارلخلافة طهران بازگشت.

۹- [جنگ دویم ایران و روس]

□ در سال بعد، یعنی بهار ۱۲۲۰، «عباس میرزا» نایب السلطنه، بر حسب امر «فتحعلیشاه» با ۵۰ هزار سوار و پیاده، بطرف آذربایجان اعزام گردید [و] «میرزا

*۱- ایضاً به توضیح (۱۹) مراجعه شود.

*۲- گرفته اند.

*۳- نند.

*۴- پدرش.

*۵- یالت.

عیسی فراهانی» مشهور به «میرزا بزرگ»^{۱*} نیز باتفاق نایب السلطنه فرستاده شد. □ نایب السلطنه از زنجان، بفکر اینکه مبادا مجدداً «محمدخان» والی ابروان تحت ارادهٔ مزورانهٔ روسها - بوسیلهٔ ارامنهٔ محلی - درآید، «اسماعیل خان دامغانی» [را] با بعضی از سران ترکمان و فوج «یموت» و «کوکلان» بنواحی ابروان روانه نمود.

□ خود شاه هم در ماه دویتم بهار سال مزبور، بسوی آذربایجان روانه [و] پس از چند روز توقف در «چمن سلطانیه» به «چمن اوجان» آذربایجان فرود آمد.

□ از طرفی، در مدت غیبت شاه و لشکریان ایران در آذربایجان، که معمولاً هر ساله صورت میگرفت - و این روش، اشتباه بزرگی در امور لشکر کشی و مملکت داری بشمار میرفت [و] وقت [و] فرصتی بدست دشمن داده، از موقعیت استفاده مینمود - [منجمله] در^{۲*} اوان زمستان [سال پیشین] که شاه از آذربایجان بسوی طهران عازم گردید، و آن ایالت را بخيال اینکه دشمن متواری شده، از لشکر و سران خالی نمود، دشمن دیرین، یعنی «ایشپخدر» فراری، موقع بدست آورده، با اینکه سپاهیان شبحد کافی نبود، در حدود گنجه توقف کرد و در مدت غیبت شاه و لشکریان ایران، در صدد برانگیختن و فریفتن سران ولایات آن حدود برآمد [ه] در همان زمستان دوشهر تفلیس، بوسیلهٔ ارامنهٔ محلی - که هزاره منافع روسها را پیروی میکردند - مشغول دسته بندی [و] اغفال اهالی^{۳*} [بوده، و] از طرفی هم «ژرژف»^{۴*} [ارمنی] که پهلوان آشوب و روس طلب بشمار میرفت، میدان را از حریف خالی یافته، بدوامر (= ابتداء) نظر خود را بحاکم قراباغ معطوف داشت^{۵*} [تا] بوسیلهٔ ارامنهٔ محلی، حاکم آنجا را^{۶*} تحت نفوذ و تسلط دولت روسیه در آورد. روی این اصل در ماه دوم زمستان، يك نامهٔ تزویر آمیز، بر حسب نظریهٔ «ایشپخدر»، به کشیش ارامنهٔ قراباغ، که بزبان فارسی «عابدین آبس»^{۷*} نامیده میشد

* ۱- پدر «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی». وزیر معروف دربار قاجاریه و صاحب:

«منشآت قائم مقام» که در مقدمهٔ مصحح از او یاد شده است. * ۲- همان.

* ۳- برآمده. * ۴- ارامنه. * ۵- که. * ۶- در.

* ۷- در متن «عابدین و آبس» آمده، که مفهوم نیست، لیکن ازین پس، از هردو نام، بطور

جدا گانه استفاده شده، و گاهی «عابدین» و زمانی «آبس» ذکر شده است.

نوشت [و] یکی از دختران ارامنه، بنام «لکورا» [را] که در شهر تفلیس تربیت یافته و مدت زمانی به امور جاسوسی - تحت اراده «ژرژف»^{۱*} - آشنا شده بود، حامل نامه مزبور نموده، پس از دستورات شفاهی بجاسوسه مذکوره، در باره سازش و جلوه دادن دختر بحاکم قراباغ و کسان او، بخط غیرفارسی نگاشت و در نامه تأکید کرد [که] بهر قیمت شده تا حد امکان «لکورا» در بدو امر بحاکم قراباغ [یعنی] «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» که مردی هفتاد ساله و دارای چند پسر بزرگ و دختران متعدد بود، جلوه و معرفی نماید.

□^{۲*} حامل مکتوب - «لکورا» - دختری ۲۲ ساله خوش صورت و طنّاز و دلربا، دارای موی مجعد و چشمانی درشت و اندامی برازنده - که در زبان ترکی [نیز] بد طولائی داشت - و نیز در اصول تیراندازی مهارت تام بدست آورده بود، بنام [یکی از] اقارب کشیش مذکور، بقلعه حاکم نشین قراباغ - شبانه - وارد و خود را معرفی نمود.

□ [پس از ورود «لکورا»] «عابدین»، پس از قرائت نامه، برای انجام منظور در پی فرصت بود، تا اینکه استنباط کرد [که] حاکم مزبور، روز دیگر، با دو نفر از نوکران خود، عازم شکار است.

□ در همان روز «لکورا» را - در ظاهر بعزم شکار کبوتر و در باطن بصید دل حاکم - بصحرا روانه داشت.

□ دختر مزبوره در حدودیکه احتمال عبور حاکم ممکن بود، سر خود را بتیراندازی و صید کبوتر مشغول نمود [ه] موقعیکه حاکم قراباغ بدان محل رسید و دختری را بتیراندازی و صید کبوتر مشاهده نمود، عنان کشیده باو مینگریست [و] از همراهان خود، هتوت مشارالیه را جويا گردید. گماشتگان، از شناسائی او^{۳*} [اظهارعجز] نموده^{۴*} اظهارداشتند [که] این دختر از محال قراباغ نبوده، غیر آشناست.

□ «ابراهیم خلیل خان» عنان اسب خود را بطرف دخترارمنی^{۵*} [هدایت نموده] بمحض مشاهده او، دل پیرانه از دست داد [ه] اصل و نسب او [را] جويا گردید

*۳ - استکاف.

*۲ - دختر.

*۱ - بعمل جاسوسی.

*۵ - روانه داشت.

*۲ - بلکه.

مشارالیهها با شیوه دلربائی، خود را از شهرتفلیس ومهمان کشیش قرا باغ معرفی نمود.

□ حاکم مزبور بطوری شیفته وجاهت وطنازی «لکورا» گردید، که از رفتن بشکار منصرف [و] بمحفل حکمرانی مراجعت کرد [ه]، چون میدانست [که] افشای عشق^{۱*} [به] دختر ۲۲ ساله، جهت پیری هفتاد ساله، با داشتن چند پسر بزرگ، ممکن است تولید سرزنش نماید، لذا بروی خود نیاورد [ه] تا چند روز با شور درونی سازش نموده تا اینکه روزی کشیش را احضار و در اطراف «لکورا» از وی استفسار کرد. کشیش گفت: این دختر یکی از دوستان ارمنی منست، که در شهر تفلیس سکونت دارد. برادرش «ژرژف» او را بعنوان میهمان^{۲*} نزد من فرستاده [است].

□ حاکم دلباخته، بدون پرده عشق خود را نسبت بدختر مسیحی و - نزد کشیش - افشاء کرد، وتأکید نمود [که] این راز پوشیده ماند [و] کشیش هم اقدامی درین باره بعمل آورده، در پنهان داشتن عمل، سعی بخرج دهد. و نیز در مقابل انجام [آن] بکشیش وعده داد [که] هر گاه موضوع بروفق مراد صورت گیرد، از پرداخت مالیات معاف، بلکه چندین خروار کمک جنسی [نیز] در سال باو خواهد شد.

□ کشیش پس از یک سلسله سخن سرائی از حسن [و] وجاهت و هنر «لکورا» در جواب حاکم بیان داشت: قبول این مطلب، ابتدا بسته برضایت دختر است. هر گاه مشارالیهها رضایت حاصل نمایند، ارضای خاطر برادرش، بسته بنظر من است، که آنهم انجام خواهد شد.

□ چون حاکم در این باره اصرار زیاده از حد، در وصال دختر مسیحی، از خود بروز داد، کشیش او را بوعده وصال امیدوار نمود. حاکم [نیز] او را اجازه داد [تا] هر چه زودتر، در وصول منظور کوشش نماید.

□^{۳*} [پس] از خارج شدن کشیش از منزل حاکم، در بیسن راه به «جعفر قلیخان» - نوه «ابراهیم خلیل خان» - برخورد نمود. مشارالیه از حضور بی موقع وی تعجب نمود، ولی با بی اعتنائی از وی گذشت، [لیکن] در نزد خود فکر نمود [که] احضار کشیش نزد پدر بزرگش بی مورد (= علت) نبوده.

□ روزانه دیگر که کشیش نزد حاکم مراجعت نمود - بنحوی که پیشینی نشده بود - رضایت برادر او را در قبول وصال «لکورا» با «ابراهیم خلیل خان»

موکول [بعد] داشت^۱ بود.

□ موقعیکه کشیش از قلعه حکمرانی خارج گردید، «جعفر قلیخان» که مواظب حال او بود، وی را دنبال نمود[ه] درب منزل کشیش، او را آواز داد. کشیش چون «جعفر قلیخان» را مشاهده کرد، ناچار او را بداخل منزل دعوت نمود. بمحض ورود، چشم مشارالیه بدختری زیبا و خوش اندام افتاد، که تا کنون او را ندیده بود. از کشیش جوایای حال وی شد. [اما] بسا اینکه [کشیش] از بروز اصل موضوع خودداری کرد، «جعفر قلیخان» دریافت که آمد و رفت کشیش نزد پدر بزرگش، مربوط باین دختر است [و] بدون اینکه سئوالی از کشیش نماید، از منزل او خارج گردید. [ولی] چون عیال «ابراهیم خلیل خان» - همشیره «سلیم خان شکی» - و نیز یکی از دخترانش^{۱*} خواهرزاده «همای خان لژگی» در قلعه قرا باغ حضور داشتند، «جعفر قلیخان» صلاح ندید [که] در اطراف دختر مسیحی و آمد و رفت کشیش در حرم حاکم، شهرتی حاصل گردد.

□ از طرفی هم او که جوانی ۱۸ ساله بود، در نظر اول دلباخته «لکورا» گردید؛ لیکن مشارالیه از اصل موضوع - مثل پدر بزرگش - بی اطلاع بود [و نمیدانست] که ورود این دختر بقرا باغ برای چه منظوری است. بنابراین، در شب آنروز بمنزل کشیش رفته، بدو گفت [که] هرگاه مرا از چگونگی آگاه نمائی، برای تو صورت خوبی نخواهد داشت. کشیش ناچار، خواستاری «ابراهیم خلیل خان» را بوسیله کشیش، از کسان او (= «لکورا») بازگو نمود.

□ «جعفر قلیخان» بدو تصور نمود که شاید پدر بزرگش، این دختر مسیحی را که دارای وجاهت می باشد، برای یکی از پسران یا نوه های خود خواستگاری کرده [است. اما] وقتی دانست که^{۲*} [حاکم] با آن کهولت سن، با دختری ۲۲ ساله خیال همسری دارد، حس رقابت او را بر آن داشت [که] تا حد امکان مانع انجام عمل گردد [و] بعلاوه [شاید] «لکورا» را [نیز] بخود اختصاص دهد. □ روی این اصل، لازم دید [تا] بهر وسیله ای [که] ممکن است، توجه کشیش را جلب نماید و با او عهده پنهان بندد. این شد، که بدون پرده، عشق خود

* ۱- یعنی: یکی از دختران سلیم خان شکی.

* ۲- پدر بزرگش.

را نسبت بدختر، نزد کشیش ابراز داشت و پنجاه لیبه هم، آنی (= فوری = در همان لحظه) بکشیش پرداخت.

□ کشیش هم چون نوه و پدر بزرگ را، در آن باره رقیب یکدیگر مشاهده نمود، دریافت که از بروز این رقابت، منظور، خوبتر حاصل خواهد گردید. روی این نظریه، «لکورا» را بر آن داشت، که علاقه خود را نسبت به «جعفر قلیخان» بیشتر ابراز دارد و گاه و بیگاه، بطور پوشیده (= پنهانی) «جعفر قلیخان» را نزد خود پذیرفته، با وی عشق بورزد.

□ از آن تاریخ، دختر مزبوره، خود را تسلیم اراده «جعفر قلیخان» نموده، بنا بصوابدید^{۱*} [و] در مقابل خواستگاری «ابراهیم خلیل خان»^{۲*} «لکورا» پیشنهاد نمود [که] هرگاه مایل بهمسری او میباشد، بایستی مذهب مسیح را اختیار^{۳*} [نماید] تا تشریفات زوجیت صورت گیرد.

□ کشیش، این شرط را، از طرف دختر به «ابراهیم خان» ابلاغ نمود. آن مرد هفتاد ساله، بدون رعایت بعدی (= عواقب کار) پیشنهاد او را پذیرفته، بوسیله خود کشیش، در مقابل عشق پیرانه، بمذهب ترسا در آمد.

□ کشیش موضوع را جهت «ژرژف» - که خود را برادر «لکورا»^{۴*} معرفی کرده بود - به تفلیس نوشت. «ژرژف» جواباً به کشیش دستور داد، که قبول این عمل، مستلزم آمدن او به قراباغ است^{۵*} [تا] حضوراً با حاکم قراباغ گفتگو گردد.

□ روی این اصل «ژرژف» بطور محرمانه عازم قراباغ گردید [ه] در منزل کشیش - پنهانی - «ابراهیم خلیل خان» را ملاقات و در پرده، آن وصلت خطرناک صورت گرفت.

□ تا مدتی، آمد و رفت «ابراهیم خلیل خان» بخانه کشیش نزد «لکورا» مداومت داشت.

□ از طرفی هم «جعفر قلیخان» که ناظر این وصلت مخفی بود، بر حسب خواهش «لکورا» از افشای راز خودداری میکرد، ولی در مقابل، با «لکورا» رابطه غیر مشروع داشت [و] اغلب اوقات که خانه خالی از اغیار بود، با مشارالیه

*۳- کرده.

*۲- به.

*۱- جعفر قلیخان.

*۵- که.

*۲- در بدو امر.

بخویش میبرداختند].

□ رفته رفته، بوسیله مکاتبه، در ظرف مدت کمی، روابط مستقیم بین منافع جویان روسی و حاکم قرا باغ حاصل گردید [و بتدریج] پسر بزرگ «ابراهیم خلیل خان»- یعنی «محمد حسن خان»- نیز، تحت اراده «لکورا» قرار گرفت [و] روش فتنه انگیز دختر ارمنی بجائی رسید، که حاکم قرا باغ را بر آن داشت [تا] بوسیله «جعفر قلیخان»^{*۱} از سردار روسی [در تفلیس]- برای مخالفت با امر دولت ایران- کمک بخواهد.

□ در نتیجه شرحی دوستانه^{*۲} به «ژرژف» مذکور نوشت و «جعفر قلیخان» را نزد «ایشخدر» اعزام داشت.

□ سردار روس، بدون درنگ یکصد نفر صالدا و سه نفر «مایور» [را] با دستورات لازم، نزد حاکم قرا باغ روانه داشت. لدالورود فرستادگان روسی، حاکم قرا باغ، «محمد حسن خان» پسر خود را با یکصد سوار و پیاده، جهت محافظت پل «خدا آفرین»، (۲۲) و مراتب ایاب و ذهاب عبور کنندگان، گسیل داشت.

□ عاقبت، این عمل خطا کارانه «ابراهیم خلیل خان» بوسیله زنی که در همسایگی خانه کشیش سکونت داشت، نزد عیال^{*۳} [حاکم]- همشیره «سلیم خان شکی»- افشاء گردید [ه] مشارالیه بدون تظاهر، خیانت شوهر خود را محرمانه، بوسیله «فیروز»- غلام زر خرید خود- در «چن او جان» بسمع «فتحعلیشاه» رسانید.

□ شاه فوراً برای رفع این مشکل- که حاکم قرا باغ دشمن را بخانه دعوت کرده [است- این امر را] به «اسماعیل خان دامغانی» محول نمود. مشارالیه با عده ابواب جمعی خود، بسوی مقصود روانه شد [ه] در چهار فرسخی رود «ارس»- حوالی قریه «جبرئیلو»- با محافظین پل خدا آفرین، تلافی نمود [ه] «محمد حسن خان» در صدد جلو گیری برآمد. حاصل امر، منجر بمحاربه گردید [و] با اینکه «محمد حسن خان» قبلاً برای ظهور چنین موقعی، پیشبینی کرده بود، کاری از پیش نبرد [ه]^{*۴} با یارانش بداخل جنگل متواری گردید.

*۲- در.

*۳- ابراهیم خلیل خان.

*۲- آمیز.

*۱- در تفلیس.

□ «اسماعیل خان» بتعقیب آنان پرداخته، صورت حال را بنایب السلطنه اطلاع داد.

□ از طرفی هم حاکم قرا باغ، از آمدن «اسماعیل خان [دامغانی]» واقف گردیده [دستور داد، تا] پنجاه صالادات و یک مامور، بکمک «محمد حسن خان» شتافتند، با اینحال، پافشاری آنان سودی نبخشید [ه] سواران دامغانی، در داخل جنگل، عده ای را از پای در آوردند و دست از تعقیب آنان برداشتند. عاقبت الامر «محمد حسن خان» با بقایای عده خود و صالاداتها از جنگل خارج گردیده، بقعه «شوش» (۲۳) پناهنده شدند.

□ از طرفی کشیش مزبور، از یم عیال «ابراهیم خلیل خان»، در نیمه شب، یکی از پسران خود را، که ^{۱*} «میکائیل» نامیده میشد، ^{۲*} نزد صالاداتها فرستاد و خود با «لکورا» و یارانش از قرا باغ عازم تفلیس گردید.

□ موقعیکه نایب السلطنه از جریان موضوع آگاه گردید، خود فوراً بدان سوی شتافت و به «اسماعیل خان» پیوسته، قلعه شوش را محاصره نمودند.
□ محصورین، بواسطه عدم آذوقه، شب هنگام در صدد فرار برآمد [ند]، نایب السلطنه تا منزل «آقا اوغلان» (۲۴)، آنان را دنبال [نموده]، بعضی کشته و برخی دستگیر شدند.

□ نایب السلطنه، برگشتگان و دستگیر شدگان را، در «چمن او جان» نزد شاه فرستاد. شاه پس از بروز این حال، از «چمن او جان» حرکت نموده، از رود ارس عبور کرده، در هشت فرسخی قلعه شوش - محل «تخت طاوس» - فرود آمد [ه] بوسیله قاصدان پی در پی، حکام «داغستان» و «شیروانات» و ایلات قزاق «شمس الدینلو» را بخد متگزار و ترک سازش بادشمن، دعوت نمود. و نیز وضعیت خراب قرا باغ و سرکوبی «خلیل خان» (= ابراهیم خلیل خان جوانشیر) را به نایب السلطنه واگذار نمود.

□ نایب السلطنه، «نجفقلی خان گروس» را، که از سران با شهامت بنود، با چند فوج سپاه، جهت محافظت «آقا اوغلان» [در] ابتدای جنگل قرا باغ تعیین و خویش، از راه قلعه پناه آباد شوش - مشهور بجاده «جناغچی» - عزم مقرر حکمرانی

قرا باغ نمود.

□ «ابراهیم خلیل خان» چون خود وایل تابعه را در مقابل خیانت، در دام بلا دید، نامه ای توسط «ژرژف» سابق الذکر، به «ایشپخدر»- سردار روس- نوشت [و] از او کمک خواست. سرکرده روس، دوهزار صالادات، چند عراده توپ و تجهیزات دیگر، بسرکردگی «لکونوک» و «کیتراسکی» به امداد روانه داشت. لاجرم این خبر در قلعه پناه آباد شوش بنایب السلطنه رسید. بلا درنگ اردو را به «الله وردیخان خزینه دار» و «مهدیقلی خان قوانلو» سپرده، خود با «اسماعیل خان دامغانی» و «پیر^{۱*} قلی خان شام بیاتی» [و] «علیخان قوانلو» و «صادق خان عزالدینلوی قاجار»، با دستجات سواره و پیاده فراهانی و کزازی، و چندین عراده توپ، حرکت نموده، نزدیک غروب آفتاب، در حوالی «عسکران» (۲۵) بسپاه فرستاده «ایشپخدر» بسوی قرا باغ^{۲*} [مصادف شده] بدون درنگ بجدا ل پرداخت [و] با اینکه شب فرا رسید، نایب السلطنه دست از محاربه بر نداشت.

□ در آنشب، مشارالیه مردانگی بی اندازه از خود بروز داد.

□ در آن گیرودار، «صادق خان عزالدینلو» زخم برداشت و چند نفر از سران دسته ها کشته گردیدند. با اینحال، دست از جنگ نکشید و اجازه باز گشت صادر ننمود.

□ «پیرقلی خان [شام بیاتی]» چون چنان دید، یک چابک سوار باردوی شاه اعزام داشت [اما] در آن هوای تیره و تار، «لکونوک» و «کیتراسکی»- سرداران روس- که نایب السلطنه راجری یافتند- [بطوری] که دست از محاربه نمیکشید- سپاه خود را در پناه یک مقبره، که در نزدیکی محوطه کارزار بود، کشیده، توپهای خود را در اطراف مقبره مزبور قرار داده، شیپور راحت باش نواختند، و در همان شب خندقی در اطراف مقبره احداث کردند و قبل از [طلوع] آفتاب، به اردوی نایب السلطنه، شروع باتش نمودند.

□ در بروز اینحال، تفنگچیان کزازی و کمره ای و فراهانی بر فراز تلی که مشرف بآن مقبره بود، خود را کشیده، سنگر بستند و سواران از سه طرف دیگر، بدشمن حمله ور شدند.

*۲- تصادف نمود.

*۱- اشتباه: «پیرعلی» آمده است.

□ از سوئی، فرستاده «پیرقلی خان»، شاه را از چگونگی مطلع نموده، فوراً «حسینقلی خان دولّو» و «ذوالفقار خان دامغانی» با چند دسته سوار و پیاده و قورخانه - با سه توپ صحرائی - بکمک نایب السلطنه فرستاده شد [ند].

□ در سّومین روز، دستجات اعزامی بدان محل رسیده، بدون فوت وقت - طبق دستور نایب السلطنه - بمقبره یورش بردند. محصورین تا پنج روز پایداری بخرج داده، در شب ششم، پیادگان «کمره‌ای»، جسورانه خود را در سنگرهای دشمن انداخته، خون آن قوم را بخاک آمیختند [و] کثیری بقتل [رسیدند] و برخی دستگیر شدند [و] «لکونوک» زخم منکری برداشت، [ولی] با اینحال، در نیمه شب از رزمگاه فرار کرد [ه] با عده متواری خود، در قلعه «ترناوت» [در] سه منزلی «گنجه» پناهگاهی بدست آورد.

□ صبحگاهان که فرار سردار روسی بر نایب السلطنه مسلم گردید، پس از چند عّراده توپ که از فراریان بدست ایرانیان افتاد، نایب السلطنه «پیرقلی خان شام بیاتی» را بمحاصره محلّ توقف فراریان فرمان داد.

□ «پیرقلیخان» قلعه «ترناوت» را محاصره کرد. پس از دوز، محصورین بعجز آمده، «لکونوک» - فرمانده آن قسمت - رسولی نزد نایب السلطنه فرستاده، چند روز مهلت خواست* [تا] پس از بهبود زخمش، نزد نایب السلطنه حضور یابد. نایب السلطنه، از روی مروت، تقاضای او را اجابت، بفرستاده سردار روسی گفت: گرچه عهد شکنی مرام اهالی روسیه است و رعایت عهد را موهوم میدانند، با اینحال عفو و بخشش، یکی از شئون اجتماعی ایرانی است.

□ اما پس از چند روز، که زخم* [سردار روسی] بهبودی یافت، در نیمه شبی، یکدستگاه تجهیزات سنگین را بجا گذارده، بکوه «چهرق» که محلّ بعضی از ارامنه قرا باغ بود، پناهنده گردید.

□ در این موقع، دو خبر غیر [قابل] انتظار، در تخت طاووس، بشاه داده شد: یکی اینکه «اسماعیل خان دامغانی» بامر نایب السلطنه از زنجان بطرف ایروان مأموریت یافت* [تا] مواظب حال «محمدخان» والی ایروان باشد، مبادا دو مرتبه تحت اراده دشمن درآمده، در نتیجه اغفال شده بساعدو سازش نماید. بنا ببحری

که از طرف «اسماعیل خان» در تخت طاوس بشاه رسید، موقعیکه مشارالیه بنزدیکی ایروان رسید، بدو اطلاع میدهند که والی ایروان، در ارمنستان - [هنگامیکه] شاه و لشکریان میدان را برای دشمن خالی گذارده، بدارالخلافه رفته‌اند - فرصت بدست دشمن آمده مجدداً والی ایروان را، با وعده خالی از حقیقت فریفته، [و] با او سازش کرده است. در نتیجه چند نفر «ماژور» و یک سردار روسی را در مقر حکمرانی خود داخل نموده* از طریق مخالفت، هفتصد صالادات را بمحل «تالین» اعزام داشته [است].

□ فرستادگان، در «تالین»، سران محلی را که امکان سرپیچی* [در] آنان متصور میگردید، بقید و بند در آورده، مخفی، در قلعه ایروان، نزد سرکردگان روس والی ایروان، فرستاده در زندان افکنده‌اند.

□ [اما] چون «اسماعیل خان» [دامغانی] «مردی آزموده و تجربه*» [اندوخته] بود، بمحض وصول این خبر، بکلیه عده ابوابجمعی خود، غدغن نمود، که از انتشار این موضوع خودداری نموده، چنان وانمود نمایند، که از بروز این پیشامد، اطلاعی ندارند. و نیز دستور داد [تا] بطور شایسته - که دشمن از وقوف آنان مطلع نشود - بانظام نظم خارج ایروان پردازند. این دستور بدون تخلف، بموقع اجرا درآمد.

□ از طرفی «اسماعیل خان دامغانی» بوسیله غلام پیشخدمت محرم خود - که مبارک نامداشت - شرحی مخفی به «اسماعیل خان شام بیاتی» - حاکم خوی - نگاشت و تجدید مخالفت والی ایروان [را] که مبنی بر سازش بادشمن بود، جهت وی تشریح نمود [ه]، ضمناً باو نوشت [تا] بدون اینکه اهالی خوی از غیبت او مطلع شوند، یکعه از سپاهیان و سرکردگان نامی خود را برداشته، بدون تظاهر - در نیمه شب - بوی پیوند [و] در حرکت، هیچ تأمل نکنند.

□ «اسماعیل خان» [شام بیاتی] پس از وصول این دستور، بنحو مطلوب، شب هنگام با سیصد نفر از مردان خاصه، از خوی بسوی ایروان تاخت آورد، و در

*۱- و نیز

*۲- از.

*۳- آموخته.

نیمه شب، بدون اطلاع قبلی^{۱*} [«اسماعیل خان دامغانی»] را ملاقات نمود.
 □ بامدادان [«اسماعیل خان دامغانی»] شرحی بوالی ایروان نوشت که: طبق دستورات شاه، من جهت کمک احتمالی بشما، [به] ایروان اعزام شده [ام]، که تحت اراده شما، بانجام آن بپردازم. حال منتظر دستورم.
 □ «محمدخان» والی ایروان، عین مشروحه او را برای سران روسی قرائت و درباب [«اسماعیل خان دامغانی»] از آنان نظریه خواست.
 □ پس از مشورت، طبق دستور سران روس، برای دستگیر نمودن [«اسماعیل خان دامغانی»] و تصرف تجهیزات او، چنین موافقت حاصل شد، که مشارالیه را، با کلیه مردان نامی او^{۲*}، [به] قلعه ایروان احضار [و] کلیه را بقید و بند درآورند. روی این اصل والی ایروان جواب موافق - مبنی بر اطاعت امر شاهانه - به [«اسماعیل خان دامغانی»] نوشته، ضمناً، خود و یاران او را جهت روز دیگر^{۳*} [به] قلعه ایروان، برای ملاقات، دعوت نمود. لیکن [«اسماعیل خان دامغانی»] دعوت روزانه را به شب مسوکول [نمود]. آنهم بنام استحمام در حمام قلعه ایروان.

□ سران روس، این روش [را] برای دستگیری او، بی اشکالتر دانسته، حتم داشتند [که] مشارالیه با یاران خود، بدون اسلحه خواهند بود و مقید نمودن آنها، بی سرو صدا صورت خواهد گرفت.

□ [با اینکه] والی ایروان وسیله انجام این عمل خائنانه را با صوابدید سران روسی فراهم نمود [به بود] «اسماعیل خان دامغانی»^{۴*} قبل از حرکت بطرف قلعه ایروان، «اسماعیل خان [شامبیاتی]» حاکم خوی را با سیصد نفر مسلح^{۵*} [به] پشت حصار قلعه گسیل داشت و خود با چند نفر از بستگان ابوابجمعی، پاسی از شب گذشته [به] جانب قلعه روانه شد.^{۶*} دربانان دروازه، درب قلعه را بروی وی و یارانش باز نمودند. بمحض ورود بدهلیز قلعه، بنا با اشاره [«اسماعیل خان دامغانی»]

* ۱ - مهدیقلی خان. ظاهراً اشتباه از حسین آذر است بنابراین، هر جا چنین اشتباهی باشد، نام اصلی راددر () قرار میدهم.

* ۲ - هم.

* ۳ - در.

* ۴ - را، در.

* ۵ - چند نفر.

* ۶ - در.

دربانان رادستگیر[و] بدون آشوب، باردوگاه فرستاده، صد نفر همراهان «اسماعیل خان[شامبیاتی]»، بلادرننگ برج و باروی قلعه را تصرف [نموده] بانتظار دستور نشستند.

□ [اسماعیل خان، دامغانی] پس از خارج شدن از حمام، عازم عمارت والی گردید، ولی «محمدخان» قبل از خروج، او، دریافت که کلیه اماکن قلعه، در تصرف سپاهیان [اسماعیل خان دامغانی] در آمده [و] چون حال را دیگرگون دید، بدون پایداری، با سرکردگان روسی و خانواده اش، بطرف اکناف ایروان متواری گردید.

□ [اسماعیل خان دامغانی] با اینکه از حرکت او واقف شد، در صد جلویی برنیامد [ه]^{۱*} پس از تصرف مقر حکمرانی ایروان، «اسماعیل خان [شامبیاتی]» را جهت رسانیدن خبر، و کسب دستور، نزد شاه روانه داشت.

□ شاه پس از وقوف حال، فوراً حکم ایالت ایروان را بنام [اسماعیل خان دامغانی] صادر و «اشرف خان دماوندی» را بجای او منصوب^{۲*} [و بطرف] ایروان فرستاد و «اسماعیل خان [شامبیاتی]» را بسوی خوی مرخص نمود.

□ تفصیل خبر دیگر- که بشاه رسید [ه بود]- صورت مختصر آن اینکه، پس از فرار «ایشپخدر» بتفلیس، «شف»^{۳*} نامی را که «جنرال» (= جنرال) روسی بشمار میرفت، با چند فروند کشتی [و] صالادات و توپخانه [و] تجهیزات مکفی، از راه دریای خزر، بطرف بندر «انزلی» اعزام داشت. ولی در ظاهر وانمود، که صالاداتهای مزبور، بسمت گیلان رهسپار هستند (۲۶).

□ این خبر در «چمن او جان»- بنحو مذکور- [بسمع شاه] رسید. شاه بلادرننگ «میرزا یوسف مازندرانی» را که خود از محال «اشرف» بود، با چریک خمسه بسوی گیلان فرستاد. پس از چند روز، خدعه دشمن روشن گردید،^{۴*} [زیرا] «شف» مزبور با لشکریانش- در نیمه شب- وارد بندر انزلی شده، چون عده مأمورین محلی،

*۱- اسماعیل خان. *۲- و در اطراف.

*۳- ژنرال شف Shaft همان کسی است که فرمانده قوای روس، برای تسخیر طهران بود و از طریق بندر انزلی و رشت، باین کار اقدام کرد. لیکن ناکام ماند. این نخستین مرحله شرکت او در جنگهای ایران و روس بود. *۴- که.

بحّد کافی نبوده و تجهیزات آنان هم ، برای جلوگیری از دشمن ، احتمال شکست داشت ، لذا تاب مقاومت نیاورده ، هریک بگوشه‌ای متواری میگردند.

□ صالداها با بروز آن حال ، از موقع استفاده کرده ، وارد بندر شده [و] کلیّه استحکامات آنجا را متصرّف [گردیده] لذا لورود ، دست با جحاف و تجاوزات خصمانه گذارده ، اموال دولتی و غیره را بتدریج داخل چند کشتی نموده ، درصدد پیشروی برآمدند .

□ چون محلّ مزبور بلادفاع بدست دشمن افتاد و شق (= روش) چپاول و اخلاق خشن روسها - که خوی ذاتی آنانست - روز بروز رو باز دیاد گذارد ، «میرزا موسی منجم باشی»^{۱*} که در ردیف خدمتگذاران دولت محسوب میشد - درصدد جلوگیری از غلبه دشمن برآمد [ه] يك عده چریک محلی را تشویق و جمع آوری نموده ، در حدود «پیربازار» (۲۷) - که درختان انبوه و جنگل پر اشجار داشت - سنگربندی نموده^{۲*} ، يك عده دیگر را در پناه درختان گماشت و خود با عده‌ای ، در اطراف راه ، بانتظار ورود دشمن نشست .

□ سر کرده روس ، پس از ۱۵ روز توقف در بندر انزلی ، چون هیچکس را مزاحم خود نیافت ، درصدد محاصره و تصرّف «پیربازار» برآمد ، ولی [در موقع عبور از وسط جنگل ، مورد حمله «میرزا موسی» و مدافعین محلی واقع] گردید [و] روسیان هرچه تیراندازی و پافشاری بخرج دادند ، سودمند واقع نشد . دلیران چریک از پشت درختان ، صالداها را هدف تیر نمودند .

□ «شفّت» - سردار روس - پس از سه روز پایداری [- نه تنها -] افرادش بعضی

* ۱- «در این موقع که وسائل ارتباطی ارتش ایران خیلی کم و بلکه هیچ بود عباس میرزا خبر رسید که روسها از طریق انزلی (بندر پهلوی) پایتخت را مورد تهدید قرار داده‌اند . نایب السلطنه در تاریخ ۱۹ ماه رجب بطرف سالیانی حرکت نمود . ژنرال شفّت که فرماندهی قوای مأمور حمله را بعهده داشت بسوی رشت پیشروی خود را ادامه داد . ولی میرزا موسی منجم باشی معروف به «لاهیجی» در محل پیر بازار بقوای روس شکست سختی وارد نمود و آنها را مجبور بعقب نشینی نمود...»

از مغول تاحاضر ج: ۲- ص ۳۵۸

کشته [و] برخی زخمی [و] عده‌ای دستگیر شدند، بلکه توپ و تجهیزات سنگین آنان [نیز] در معرکه کارزار بجا مانده، باقیمانده هرطرف متواری شدند. □ سردار روس، با بروز این پیشامد، بیشتر صلاح درنگ‌ندید. ناچار با عدهٔ قلیلی، از وسط جنگل، بسوی بندر انزلی عقب نشینی نموده، با کشتی‌های خود، بطرف «بادکوبه» روانه شد.

□ موقعی از طرف شاه، کمک و سپاه بگیلان رسید، که روسیان شکست خورده متواری [و] غنائم بیشمار - از حیث اسلحه و تجهیزات دیگر - حاصل «میرزا موسی» شده [بود]، که نتیجه را به شاه - در چمن سلطانیه - اطلاع دادند. □ از طرفی «ایشپخدر» که از شکست «شف» آگاه گردید، درصدد برآمد [تا] مجدداً سپاهی بطرف انزلی گسیل دارد. روی این اصل، از سردار مرکزی (= فرمانده کل قوای) روسیه جهت این منظور کمک خواست و خود در مقابل شکست «لوکونوک» - در جهت قرا باغ - در مقام تلافی برآمد [ه] با سپاهی که وجود داشت، از گنجه خارج گردیده، *^۱ کنار رودخانه «تستر» توقف کرد و بانظار دوسپاه خواسته شده، از *^۲ روسیه *^۳ [باقی ماند].

□ چون این خبر بسمع شاه رسید، بدون درنگ، از محل تخت طاوس، اردور [حرکت داده] از رود ارس عبور نموده، در محلی بنام «اصلاندوز» متوقف شد و نایب السلطنه را برای جلوگیری از تجاوزات «ایشپخدر» روانه داشت.

□ نایب السلطنه، در بین راه فکری اندیشید و یکی از سران ایل شاهسون را با عدهٔ ابوابجمعی او *^۴ بمقابل «ایشپخدر» اعزام نمود و بوی دستور داد، که با دشمن ستیز [گی] نکرده، طریق مدارا پیش گیرد *^۵ [و] تا چندروز باب مخاصمه نگشاید، و خود بسوی گنجه - که «ایشپخدر» خالی کرده بود - تاخت آورده، يك عده ساخلو در گنجه استوار نمود و خرابیهای وارد شده را مرمت کرد.

□ از طرفی [هم] سرکردهٔ شاهسون، بجای اینکه دستور نایب السلطنه را اجرا کند - با ارادهٔ قوی - شب هنگام به «ایشپخدر» شیخون زده، لشکر او را در تاریکی شب متفرق ساخت [و] با اینکه عدهٔ او چندین برابر از قوای دشمن کمتر،

* ۱- در. * ۲- طرف. * ۳- گردید. * ۴- را. * ۵- بلکه.

و تجهیزات وی بمراتب سیکتر بشمار میرفت، «ایشپخدر» تاب مقاومت^{۱*} [نیاورده] عاقبت الامر بکوهی بنام «آق دره» پناهنده شد.

□ سرکرده شاهسون، جسوران-بوسیلۀ کوهنوردان عشایر - او را تعقیب نموده، چون سپاه روس در جنگ کوهستانی، مانند عشایر ایرانی وقوف کامل نداشتند، و در عمل دفاعی نسبت بایرانیان، کامل عیار نبودند، سه قسمت از پناهندگان [بکوه]، در نتیجه زخمی و تلف گردیدند. «ایشپخدر» چون با شکستی فاحش روبرو گردید، ناچار بسمت جنوب کوه مزبور - محلّ پرارتفاع - عقب نشینی کرد.

□ سرکرده ایرانی، پس از متواری ساختن دشمن، بجای اولیه برگشت [و] منتظر ورود نایب السلطنه گردید. نایب السلطنه، پس از چند روز توقف در قلعه گنجه، وقوف یافت که یکعده روسی که مأمور جمع آوری آذوقه بودند، چون ورود نایب السلطنه را بمحال گنجه مطلع شده اند، در پناه کوهی توقّف^{۲*} [تا] در موقع و فرصت [مقتضی]، خود و آذوقه را از جلو گیری ایرانیان مصون دارند.

□ یکی از ساکنین محلی، نایب السلطنه را از محلّ آنان آگاه نمود. معظم اله بدانسوی شتافت [و] ا طرف آنان را محاصره [نمود]. محصورین تسلیم گردیدند. □ پس از مراجعت بقلعه گنجه^{۳*} [معلوم شد که] درب و دیوار آن قلعه مستحکم از طرف دشمن خرابی حاصل نموده^{۴*} [پس]، صغیر و کبیر را کوچ داده، در نزدیکی قلعه گنجه، بمحلی که «شمکور» نامیده میشد، فرستاد و یک قسمت از لشکریان را، بحراست آن قلعه گماشت، و خود عازم گنجه گردید. در بین راه با عده ای از صالدا آنها^{۵*} [ی دیگر] که مأمور تهیه [و] جمع آوری غلّه آن حدود - جهت حمل بداخله روسیه - بودند، برخورد نمود [ه]، سرکرده روسی بدون مجادله هزیمت جسته و آذوقه را بجای گذارد.^{۶*}

□ نایب السلطنه، پس از رسیدن بفرستادگان (= کوچ داده شدگان)^{۷*} گنجه بمحل شمکور، از يك يك پرسش نموده، آنها را از آن محل کوچ داده،

۱* - ننموده. ۲* - که. ۳* - بعمل آمد. ۴* - نیز. ۵* - ند. ۶* - ا هالی. ۷* - بود.

بنقطه «زکیم» فرستاد و خود تا آنجا ، آنان را مشایعت [و] از آنجا - آن جمعیت ستم دیده را که روسیان از هستی ساقط کرده بودند - بوسیله «پیرقلی خان» و «محمدخان شام بیاتی» - از راه ایروان - بسوی محلی بنام «ترتر» روانه ساخت و در مواظبت عده مزبور ، دستور اکید [صادر] نموده و خود بسوی گنجه بازگشت . *

□ مقارن ظهر ، که لشکر برای آسایش فرود آمده بودند ، عده ای صالادات - که در اطراف محال گنجه برای پادگان محلی خود آذوقه همراه داشتند - بسپاه نایب السلطنه برخورد نموده ، درصدد زدن و خوردن برآمده ، بجدال مبادرت ورزیدند . بالاخره سرکرده آنان دستگیر [و] چندی (= تعدادی) مقتول و بقیه با کلبه محمولات آذوقه ، تسلیم شدند .

□ نایب السلطنه ، کلبه آذوقه را جهت حارسین قلعه گنجه فرستاد و دستگیر شدگان را باردوی شاه روانه ساخت ، و خود بسوی «آخسفه قزاق» *^۲ روی آورده [ه] عده زیادی از ساکنین محل ، از شاهزاده استقبال [نموده] پس [از] اداء مراسم خدمتگذاری شاه و وطن ، از تعدی روسیان نسبت به بردن آذوقه [و] مایحتاج و چپاول رمه و حشم [شاکلی و] چند روز توقف شاهزاده را خواستار شدند . معظم اله چند هفته - بنا بخواهش اهالی - در آنجا توقف کرد و درمدت اطراق ، هرروز آنان را نصایح سودمند میداد و آنها را بحقشناسی ملک و دولت تشویق ، و از سازش با دشمن بد روش منع میکرد . □ چون مدت مقرر پایان یافت ، بطرف ایروان حرکت نمود .

* ۱ - «... چون روسها با مسلمین و کسانی که طرفداری از ایرانیان مینمودند ، بسپاه بد رفتاری میکردند ، عباس میرزا مجبور بود تمام پناهندگان را هم با خود بعقب جبهه هدایت نماید ...» از مغول تا حاضر - ج ۲ - ص ۳۵۷

* ۲ - از مفهوم عبارات چنین برمیآید که محل اطراق ویژه ای برای چادر زدن صاکر بوده است . در صفحات بعد ، بصورت «اسم خاص» نیز بکار رفته است . این کلمه بصورت «آخته» - یکی از شهرهای ترکیه - نیز آورده شده است . باید توجه داشت که هر جا بصورت صفت و موصوف بکار رود ، بمفهوم محل اطراقی است که نام ویژه ای دارد ، و هر جا بصورت تنها باشد ، اسم خاص مقصود است .

□ یکمده از قزاقها که بوسیله دشمن، سر از متابعت پیچیده، کوس مخالفت زده بودند، و در نتیجه آنتریکات سران روسیه، بر علیه ملک و ملت کورکورانه تحت اراده نامردانه آنان قرار گرفته بودند بنا بدستوری که بآنها داده شده بود در صدد برآمدند، که در ایام توقف نایب السلطنه، معظم اله را - شب هنگام - در خیمه استراحت بقتل برسانند و دو شب پی در پی، با اقدام پرداختند. ولی بواسطه مراقبت کامل مستحفظین و پایندگان^{۱*} نایب السلطنه، موفق نشدند [و] چون انجام این عمل خیانتکارانه، در مقابل پانزده هزار «منات» شرط شده بود، متخلفین - که عهده آنها به ۲۰ نفر بالغ بود^{۲*} - قبل از حرکت نایب السلطنه، در هیجده فرسخی آخسفه ای بنام «جولکای»^{۳*} که دارای بیشه و جنگل بی شمار است، بکمین نشستند. از قضا موقعیکه شاهزاده در وسط آن جنگل رسید [ه] برای ادای فریضه توقف نمود و مشغول نماز بود، ناگهان از میان درختان، او را هدف گلوله قرار دادند. ولی نایب السلطنه نماز را مقدم دانسته، از جای خود نجنبید. در نتیجه [از] چند تیر که بسوی او پرتاب شد، یک گلوله بر پای او اصابت کرد، ولی بیشتر بچکمه تصادف [نموده] اند کی پای چپ او را مجروح کرد.

□ فوراً لشکریان^{۴*} [به] جنگل ریخته، پنج نفر از مرتکبین را دستگیر نمودند. نایب السلطنه پس از اینکه زخم خود را دارو گذارد، از آن مکان حرکت کرده، بین راه از پنج نفر مزبور تحقیقات لازم بجا آورد [ه] معلوم گردید، که در تفلیس سران روسی آنان را بماه (= ماهانه) مبلغی اجیر نموده، بهمین منظور در پی اردوی نایب السلطنه اعزام داشته و بآنان وعده داده شد، که [بعد] از قتل عباس میرزا، پانزده هزار منات، از طرف اولیای روسیه، در ازاء این عمل پرداخت گردد.

□ شاهزاده نفرات مذکور را باتفاق خود بایروان آورد [ه] آنان را باجمعی اسیر دیگر، توسط «محمد خان قرا گوزلو» بطرف اصلاندوز، نزد شاه فرستاد.

* ۱- «پائیدن Payidan [پایستن ... مواظبت کردن ... حفظ + پیدن ...] ۱۰۰۰ - نگاهبانی کردن، حراست کردن در نظر داشتن، مواظب بودن ... ملتفت و متوجه بودن» . معین - ج ۱ - ص ۶۹۶ «پائیده : ... ۳ - آنکه چیزی را در نظر دارد و چشم از آن برندارد. مراقب ...» ایضاً ص ۶۹۵ :

* ۲ - ند. * ۳ - بحاشیه ی ۴ : صفحہ ی پیش نگاه کنید. * ۴ - در .

ولی متواریان جنگل - یعنی همدستان پنج نفر مذکور - در همه جا مراقب پندیان بود[ند] تا اینکه در چهارمین منزل، که اسیران را در قلعه‌ای نگاهداری میکردند، مراقبین (= دوستان ضاربین) شب‌هنگام محل اسیران دست یافته، بوسیله نقب،*^۱ پنج نفر مزبور را با چند نفر از اسیران روسی، نجات دادند. [ولی] درحین فرار*^۲، مستحفظین از وقوع [آن عمل] مطلع شدند [و] بطرف فراریان تیراندازی نموده، یکی از پنج نفر هدف گلوله قرار گرفته*^۳، سایرین جان بدر بردند، تیر خورده مزبور هم، در آخرین منزل اصلاندوز - در نیمه شب - بواسطه زخم کاری فوت نمود.

□*^۴ [وقتی] خبر وقایع بسمع شاه رسید، «فتحعلیشاه» فوراً مبلغی وجه و لباس بوسیله «ملا محمد چهار محالی» - قاضی عسکر - جهت خسارت دیدگان گنجه فرستاد*^۵ [تا] پس از دادن وجه و لباس بآسیب دیدگان آنها را مرخص نمایند. ضمناً حکم تفویض مساحت آذربایجان را از «قافلانکوه»*^۶ تا «دربند» را بنام نایب السلطنه صادر نمود و خود شاه، با اردو به «چمن اوجان» بازگشت کرد [و] پس از یکماه توقف به تبریز رفت.

□ «ایشپخدر» چون از حرکت شاه بطرف تبریز آگاه شد، وقت را غنیمت شمرده «ژرژف» ارمنی [را] که بواسطه «لکورا» دختر و جهمیه ارمنی، نزد «ابراهیم خلیل خان» ارتباط خصوصی حاصل کرده بود، بنا بدستور [«ابراهیم»] خلیل خان جوانشیر «یکمده صالادات با چند نفر «ماژور»، بقلعه شوش فرستاده خود باسران دیگر روسی [به] جانب قراباغ روی آورد.

□ «ابراهیم خلیل خان»، دشمن را بخانه خود آورده، درب قلعه حکمرانی قراباغ را بروی او گشود. «ایشپخدر»، پس از چند روز توقف، سه نفر از سران روس و هزار نفر صالادات [را] نزد «ابراهیم خلیل خان» گذارده*^۷ خود بطرف گنجه رهسپار شد. ضمناً به «شف» - سردار روسی که از گیلان متواری شده،

۱* - بتوفنگاه.

۲* - که.

۳* - ولی.

۴* - فقط.

۵* - که.

۶* - رشته کوه‌های فیما بین میانه و زنجان، در آذربایجان شرقی.

۷* - و.

در صدد تجدید لشکر جهت حمله مجدد بآنحدود بود. نوشت که بدون درنگ، فعلاً از گیلان صرف نظر نموده، بدون تظاهر، «بادکوبه» را محاصره نماید، و بعضی دستورات حيله آمیز در نامه مزبور متذکر گردید و بدست یکنفر روسی داده، باتفاق یکی از ارامنه حوالی گنجه، بطرف «شف» روانه داشت.

□ اتفاقاً در چند فرسخی «بادکوبه» پسر «سرخای خان لزی»^{۱*} با چند نفر از سواران خود، در نزدیکی جاده مشغول شکار بود، فرستادگان «ایشپخدر» - همان سوار و پیاده - را مشاهده کردند [و] هر دو را دستگیر [و] در صدد تفحص برآمدند. ولی سوار روسی قبل [از] دستگیر شدن، نامه «ایشپخدر» را به^{۲*} [جوان ارمنی] سپرد [ه]، مشارالیه نامه را در «گیوه» پای خود پنهان نمود [و] چون ارمنی مذکور اظهار داشت که برای هدایت سوار روسی، بطرف بادکوبه میرود، مورد سوءظن واقع گردید [ه] پس از تحقیقات دقیق و تفتیش آنان، پاکت فرستاده [شده] را که بخطر روسی نوشته شده بود، بدست آوردند. پس [از] خلع اسلحه صالادات مزبور، هر دو را نزد «حسینقلی خان» حاکم بادکوبه بردند.

□ «حسینقلی خان» چون از مفاد نامه مطلع گردید، فوراً موضوع را بوسیله یکی از خاصان، برای «شیخ علی خان» - بیگلربیگی «در بند» - پیغام فرستاد و او را از کید دشمن آگاه نمود.

□ «شیخ علی خان»، فوراً رسولی نزد نایب السلطنه روانه داشت [و] او را از نظریه دشمن مطلع نمود.

□ نایب السلطنه، «عسکر خان ارومی» را با ۱۲ هزار سوار و پیاده، نزد «شیخ علیخان» روانه داشت.

□ «شف» - سرکرده روسی - که منتظر دستور «ایشپخدر» بود، چون اوامری بدست نیاورد، خود بمحاصره بادکوبه همت گماشت [و] از راه دریا، برابر بادکوبه لنگر اقامت انداخت. بر حسب تصادف ورود «عسکر خان ارومی» با «شف» مذکور، در یک شب صورت گرفت. «عسکر خان» فوراً چند عتراده توپ را، روی ساحل - برابر کشتی دشمن - استوار نمود [ه] اول بامداد، فرمان شلیک بطرف

* ۱- در اینجا و چند جای دیگر کلمه «لزی» اشتهاً بصورت «لگری» ذکر شده است.

* ۲- ارامنه.

کشتی‌های حامل صالادات، صادر شد [و] در نتیجه، چند کشتی دشمن آسیب [دید] و یکی از آنان سوراخ گردید [بطوری] که آب در میدان * آن فوران نمود سرنشینان آن کشتی، بعضی‌ها خود را بوسیله بلم بسایر کشتی‌ها رسانیده و عده‌ای با کشتی مذکور غرق گردیدند.

□ سردار روسی، چون چنان دید، از دریا بطرف خشکی رانده، لشکر خود را پیاده نمود [و] در مقابل «عسکرخان» صف آرائی کرد. جنگ بین طرفین در گرفت. «حسینقلی خان» حاکم بادکوبه، فوراً برج و باروی قلعه را مستحکم [نموده] تیراندازان کافی، برای محافظت تعیین و خود در خارج قلعه، سنگر بندی نمود [ه] در زیر حصار بدفاع پرداخت.

□ در این اثنا «شیخعلی خان» و «نوح بیگ» - پسر «سرخای خان‌لزی» - با چند فوج، بکمک «حسینقلی خان» رسیده، از حملات روسها جلو گیری نمود، در ظرف سه روز زد و خورد، ایرانیان چند ضربت پی در پی بآنان وارد آوردند. در نتیجه، عده کثیری از دشمن کشته و جمعی زخمی [و] عده‌ای دستگیر شدند.

□ سردار روس، پس از شیور راحت - در نیمه شب چهارم - لشکریان خود را در کشتی‌ها برده، عازم «پشت ساری» [شد، و] در «طالش» توقف کرد. (۲۸)

□ از طرفی «ایشپخدر» [که] از شکست «شفق» در بادکوبه، و متواری شدن او بطرف طالش خبر یافت، بلادرنگ از اطراف گنجه حرکت [و] بسوی «شیروان» (۲۹) شتافت. «مصطفی خان» والی شیروان، بمحض وصول خبر، رسولی نزد نایب السلطنه فرستاد.

□ «ایشپخدر» لدالورود به شیروان، بدون مجادله، بمکر و حيله متوسل گردید [ه طّی] شرحی مسالمت آمیز، بوالی شیروان نوشت که: دولت روسیه، بسرکردگان این حدود نظر خاص دارد و هماره - در این موضوع - سفارشات پی در پی بمن میرسد. خصوصاً درباره‌ی والی شیروان سفارش اکید شده، که حسن روابط * را تحکیم [دهیم]. روی [این] اصل، لازم میداند شما را از حسن نیت ولینعمت خود آگاه سازد.

□ حاکم شیروان، با اینکه از نایب السلطنه مدد خواسته بود، بآن جملات

اغراق آمیز [و] حيله بازى «ايشپخدر» دلبسته، چند نفر از سران روس را در نزد خود پذيرفت.

□ «ايشپخدر» چون تا اندازه‌اى در نزد والى شيروان نفوذ يافت. يکقسمت از سران خود را، با دو فوج صالدا، در شيروان گذارده، خود بمدد «شفّت» - که در باد کوبه شکست خورده بود - تاخت.

□ از طرفى نايب السلطنه، «پير قلى خان قاجار» را با ده هزار سوار و پياده - طبق اطلاع والى شيروان - بدانسو روانه نمود. والى شيروان، چون وقوف يافت که نايب السلطنه جهت او مدد فرستاده [با] بودن چند نفر روسى، صورت خوشى نخواهد داشت، فوراً تمام احشام خود را بکوههاى شامخه * ۱ کشانیده، روسيان را با يکعهده زبده در قلعه «کله بن» ساخلو نموده و خود با قسمت زبده تری بقلعه «کره سن» جاى گرفت.

□ «پير قلى خان [قاجار]»، در بين راه از انجام عمل والى شيروان و سازش با دشمن واقف گرديد [و] در کنار رودخانه «اکر» - که [در] ۱۲ فرسخى شيروان [است] - اطراق نمود و شرح صورت گرفته را، جهت نايب السلطنه نگاشت.

□ ضمن رسيدن اين خبر، نايب السلطنه از رفتن «ايشپخدر» بسوى بادکوبه مطلع گرديد [ه] فوراً «حسينقلی خان دولّو» را با سپاهى كافى، بطرف بادکوبه روانه داشت و در عقب وى «احمد خان مقدم» را با چند عتراده توپ گسيل داشت.

□ چون شاه، از رفتن «ايشپخدر» بسوى بادکوبه خبر يافت، يکى از سران «فندرسکى» را با ۶ هزار پياده و سوار، بدرقه رفتگان [به] بادکوبه نمود.

□ با اينکه شيوع برودت هوا بمنتها درجه بود - بنحويکه کوچکترين غفلت در نگاهدارى بدن باعث * ۲ [انجماد] خون ميگرديد - سران ايرانى در همان اوقات سرد - که سرکرده روسى چنين انتظارى نداشت، بلکه در مخيله اش خطور نميکرد - سپاه ايران، پى در پى اطراف او را احاطه نمود [ه]، علاوه بر عدم پيشرفت «ايشپخدر»، کثرت سرما، اکثر عتراده هاى توپ را، که اسبها حامل بودند * ۳

* ۱ - بلند. مرتفع. متکبر. - معين ج ۲ - ص: ۲۰۰۱.

* ۲ - منجمد. * ۳ - تلف گرديد.

[بلا استفاده نمود].

۱۰ - [قتل ایشپخدر (= سیسیانوف)]

□ « ایشپخدر » چون پافشاری سران ایران [را] در حفظ بادکوبه، اضافه از حد طاقت، در آن زمستان رایج دید، باز بحیله متوسل شد [ه] شب هنگام، بوسیلهٔ رسولی، به « حسینقلی خان » - حاکم بادکوبه - نامه‌ای نوشت [و] با مواعید زیاد از طرف دولت روسیه، امیدوار کرد [و] حتی بمشا رالیه نگاشت که من از طرف دولت متبوعهٔ خود اجازه دارم [تا] در مقابل سازش، شما را مستقلاً در این حدود برسمیت شناخته، پس از تعهد، این محل را ترك گویم! .

□ حاکم بادکوبه، جوابی مساعد، جهت « ایشپخدر » فرستاد و با نظریه‌وی موافقت نمود. ضمناً او را به بستن معاهدهٔ محرمانه - در خارج مقر حکمرانی - در نیمه شب، دعوت کرد [ه] از طرفی هم « ابراهیم خان »، پسر عموی خود را از گفتگوئی که بین خود و « ایشپخدر » بمیان آمده بود، مطلع نمود و در همان حین - بطور محرمانه - تمام سران ایرانی را از موضوع سابقه داد و بآنان غدغن اکید نمود، که اسرار از پرده برملا نشود. [و] حتی شبی که « ایشپخدر » بمحل حکمرانی بادکوبه عازم است، از طرف سران ایرانی، اقدامی که موجب نگرانی (= سوءظن) « ایشپخدر » گردد، از خود ظاهر نسازند.

□ « ایشپخدر » در ستومین شب، قریب ۴ ساعت از شب گذشته، با سه نفر از سران خود، با هدایت یکنفر راهنما، بسوی مقر حکمرانی بادکوبه روانه گردید. حاکم بادکوبه، بنحویکه قبلاً پیشبینی شده بود، بتنهائی از محل حکمرانی خارج شده، در يك گوشهٔ صحرا - مشرف بقلهٔ بادکوبه - « ایشپخدر » را ملاقات کرد. موقعیکه « ایشپخدر » و « حسینقلی خان » گرم صحبت بودند، در نزدیکی آنان، « ابراهیم خان »، پسر عموی حاکم - آنجوان ایران دوست - کلهٔ « ایشپخدر » را هدف گلوله قرار داد، بطوریکه مغز سرش بدامان حاکم بادکوبه ریخت. (۳۰)

□ بمحض بروز ایسن حال، سه نفر همراهان « ایشپخدر » دستگیر و فوراً بوسیله چند نفر، سران ایرانی را مطلع نموده، در همان شب، سپاهیان، چهار طرف سپاه « ایشپخدر » را احاطه [و] تحت محاصره قرار دادند.

□ سفیده دم که دمید، لشکریان روسی از پای در آمدند: یکقسمت آنان که در گبرو دار [به] هر سوی متواری شدند، از شدت سرما تلف گردیده، کلیه خرگاه و خیمه و تجهیزات جنگی آن سپاه، بغارت (= بغنیمت) برداشته [شد] دستگیر شدگان با سر « ایشپخدر » نزد نایب السلطنه فرستاده شد [ند].^{۱*}

□ از طرفی « شفت » شکست خورده، که در « پشت ساری » و طالش متوقف بود، شنید که « ایشپخدر » و لشکر او^{۲*} دم تیغ ایرانیان از پای در آمدند، فوراً در پیشه‌های آنحدود متواری شد [و] چون بوسیله معاندین داخلی - که یکعده آنان در دربار شاه، منافع روسها را همواره منظور نظر داشتند - رشادت « ایشپخدر » را در اطراف خراسان شهرت تامی داده بودند، لذا « فتحعلیشاه » سر « ایشپخدر » را نزد حاکم خراسان فرستاد.

□ « شفت » فراری، که در اطراف « پشت ساری » متوقف شده بود، بایکعده [از] ارامنه ساکن آنمحل، که بزبان روسی آشنا بودند، مشغول دسیسه بازی و فریب دادن اهالی طالش گردیدند، [و] « شفت » مذکور، رسولی نزد « مصطفی خان » حاکم طالش روانه داشت [و] او را بامواعید گوناگون - که مبنی بر سازش و کمک بود - دعوت نمود. حاکم مزبور به طرّهات (= ترهات^{۳*}) سردار روس دلبستگی حاصل کرده، شب هنگام سر کرده روسی او را در چادر خود پذیرفت. چون این ملاقات، مخفیانه لباس عمل پوشید، « شفت » مزبور شرحی بر سردار مرکزی (= فرمانده کتل قوا) نوشت و از راه دریا کمک خواست. [اما] یکی از مستخدمین حاکم طالش - که دارنده اسرار [و] محرم وی بود - از معاهده خیانتکارانه ارباب خود، نسبت بسازش با دشمن، سخت بر آشفت [و] شرحی بوسیله گماشته خود -

*۱- « ... پس از قتل سردار روسی (= سیسیانوف) شکست بسیار زیان بخش بقوای روسیه وارد شده برای مدت کوتاهی یک آرامش موقت در جبهه قفقاز بوجود آمد.

ازمغول تا حاضر - ج ۲ - ص ۸

*۲- از.

*۳- ترهات : ... جمع ترهه: بیهوده ها . یاوه ها. « معین - ج ۱ - ص ۷۴۰

در اردبیل - بنایب السلطنه نوشت و موضوع صورت گرفته را افشاء نمود.

□ نایب السلطنه، پس از مشورت با سران خود، «میرزا بزرگ فراهانی» (۳۱) را جهت نصیحت نزد «مصطفی خان» [حاکم] طالش فرستاد. «میرزا بزرگ»، پس از ورود بطالش، بدو از طرف خود، یکنفر را نزد مشارالیه روانه داشته، ضمناً بوی نوشت: ملاقات مرا برای خود ضروری بدان! هرگاه غیر این روش در نظر گیر [ی]، برای تو عواقب وخیم در بر خواهد داشت.

□ موقعی که نامه «میرزا بزرگ» بدست خان طالش رسید، ابتداء خواست جواب نامساعد بدهد، ولی مادرش بدو تعرض کرد [ه] گفت: نصیحت بزرگان، که از روی مصلحت صورت گیرد، عین صواب است. مشارالیه بنا بر نظریه مادرش، جوابی موافقت آمیز به «میرزا بزرگ» نوشت، [ولی] چون یکمده صالادات در نزد او وجود داشته [ند]، [محل] ملاقات را در خارج قلعه معین نمود [ه] شب هنگام، ملاقات با «میرزا بزرگ» صورت گرفت. آنمرد هوشمند کار آزموده بنحوشایسته، خان طالش را از همکاری با دشمن حبله گربازداشت، و بوی آموخت، که زبان چرب سران روسی، تا موقعی است، که شاهد مقصود را در بغل گیرند [و] وقتی به منظور خود نائل شدند، اول کسی را که پاداش خصمانه میدهند، خود سازش کننده خواهد بود،* [و] برای پیشرفت کار خود، یاران و نزدیکان او را [نیز] نابود خواهند نمود.

□ این نصیحت سودمند، در وجود خان طالش مؤثر واقع گردید. روی این اصل، بوسیله «میرزا بزرگ» عفو تقصیر را از نایب السلطنه خواستار گردید و از کرده، اظهار ندامت و پشیمانی نمود.

□ پس از رفتن «میرزا بزرگ»، خان طالش، راه آذوقه را بروی روسیان متوقف، مسدود کرده، زین جهت، سردار روس دوچار مضیقه گردید [ه] سختی سرمای زمستان هم مزید بر علت شده، چاره‌ای جز فرار نداشت [و] در شبی - پنهانی - ملازمان خود را برداشته، راه گریز پیش گرفت. [لیکن] چون اطلاع حاصل نموده بود، که «جعفر قلیخان دنبلی» - حاکم «تالین» - یکی از سران روسیه،

روی خوش نشان داده، بآن سوی روی آورد. حاکم تالین هم، او را با آغوش باز پذیرفت.

□ خان طالش، وقتی از موضوع اطلاع حاصل کرد، بنایب السلطنه - سازش او (= خان تالین) را با دشمن و پذیرفتن فراریان روسی را * ۱ - خبر داد. نایب السلطنه بدون فوت وقت «مهدیقلی خان دولو» را که در ایروان بود، برای سرکوبی حاکم تالین تعیین کرد [و] «حسینقلی خان افشار» [و] «اسماعیل خان شام بیاتی» [و] «محمد خان قراگوزلو» را جهت مراقبت، باطراف گنجه و تفلیس مأمور داشت. سران مزبور - در هر کجا - برآستی و درستی امور محوله را انجام، در انتظام آن نقاط کوشش مافوق تصور بخرج برده، به «ترتر» مراجعت کردند.

۱۱- [قتل عام مردم قره باغ]

□ بطوریکه قبلادر باره «عابدین» کشیش * ۲ [ارمنی] و «لکورا» دختر ارمنی متذکر شدیم * ۳، کشیش مذکور، از ترس عیال «ابراهیم خلیل خان [جوانشیر]»، «لکورا» را برداشته، بتفلیس رفت. [اما] «لکورا» گرچه از قراباغ دور شده [بود]، ولی هماره با «ابراهیم خلیل خان» و «جعفر قلیخان» - هر کدام بنحوی - مکاتبه مینمود. مکاتبات مشاورالیها، طبق دستور سران روسی - بوسیله «ژرژف» - صورت میگرفت [و] «ژرژف» چون میدانست با این وصلتی که بین «ابراهیم [خلیل خان]» و «لکورا» صورت گرفته، منظور اصلی سران روسی در باره قراباغ، تأمین نخواهد شد، و ممکن است آن پیر مرد، در نتیجه سرزنش [های] خودی و غیره، از «لکورا» دست بردارد و آتش عشق او - نسبت بمشارالیها - پس از چندی مفارقت، فرونشیند [و] آنوقت از تعهدات سازش بسا سران روسیه صرفنظر کرده، قطع مراوده نماید، - روی این اصل - لازم دانستند [که] بتحکیم روابط «جعفرقلی خان» پرداخته

توجه او را - که جوانی ۱۸ ساله است - نسبت به «لکورا» تقویت کنند.

□ روی این تصمیم، پی در پی - «لکورا» - نامه‌های شور انگیز و دلفریب، از تفلیس به «جعفر قلیخان» می‌نوشت و او را یگانه محبوب دوران حیات خود بشمار می‌آورد. «جعفر قلیخان» هم همواره از دوری وی اظهار بی‌تابی کرده، مشارالیه [او] را بادامه مراود*^۱ [ات] بعدی، امیدوار مینمود، تا اینکه در مکاتبه اخیر خود، برای «جعفر قلیخان» نوشت: هرگاه بخواهی قلب مرا برای همیشه جهت خود نگاه‌داری، بایستی دست رقیب را از سر من کوتاه نمایی - یعنی پدر بزرگ خود را بقتل رسانی -.

□ آن جوان ساده لوح، پس از دریافت این دستور، تصمیم راسخ گرفت [تا] بر حسب خواهش «لکورا»، وسیله قتل پدر بزرگ [خود را] فراهم آورد [و] روی این عقیده، در پی فرصت بود، تا اینکه «میرزا ابراهیم [خلیل] خان»، روزی در محل حکمرانی نشسته، در اطراف پیشامد اخیر خود، فکر مینمود [و] عمل سازش با روسیه را، برخلاف شرافت هر وطن پرست دانست. و نیز آنچه درین باره بر خلاف ملک و ملت انجام داده بود، از نظر گذرانید، تا اینکه عاقبت الامر، نتیجه را، بر مصالح مملکت وخیم تصور نمود (= برخلاف مصالح مملکت دید) و باین نکته برخورد [نمود] که روش مسالمت آمیز روسها - که بر خلاف اخلاق ذاتی آنانست*^۲ - دارای جنبه تزویر و حيله خواهد بود و دلستن بمواعید آنها، طریق خردمندانه نیست.

□ پس از این تفکر، «جعفر قلیخان» را که محرم اسرار خود میدانست احضار نموده، بوی گفت: من آنچه تا بحال با اراده روسها موافقت و همراهی نمودم، روش عاقلانه نبوده. الحال بر سر آنم که بوسیله نایب السلطنه، ندامت و پشیمانی خود را، بشاه ابراز دارم و تقاضای عفو تقصیر نمایم. ضمناً برای خارج نمودن روسیان مدد بخواهم.

□ «جعفر قلیخان» در ظاهر [نه تنها] موافقت نمود؛ بلکه او را برای انجام این منظور با بعضی دلایل تحریک کرد، ولی در باطن، در صدد مقصود خیانتکارانه خود بود [و] با این عقیده، در همان موقع؛ پدر بزرگ خود را وادار بنوشتن

*۲ - بظهور میرسد.

نامه نمود *^۱ [تا] هر چه زودتر *^۲ [برای] نایب السلطنه ارسال نماید. «ابراهیم خلیل خان» هم بخط خود «جعفر قلیخان»، شرحی ندامت آمیز بسوی نایب السلطنه فرستاده، ضمناً نوشت: چون میل دارم در مقابل مخالفت گذشته، در آینده خدمتی شایسته بظهور رسانم، لذا با اسرع وقت، کمکی بدینسوی اعزام دارید، تا در موقع مقتضی، جانفشانی نمایم.

□ نایب السلطنه، پس از وقوف از درخواست «ابراهیم خلیل»، جوابی برای او فرستاد، که: بشرط انجام خدمت بی آلایش، گذشته را خواهد بخشود. و نیز: کمک برای تو گسیل می گردد.

□ پس از ارسال جواب، بلاد رنگ «حسینقلی خان سردار» [و] «اسماعیل خان دامغانی» [و] «امان الله خان افشار» [و] «فرج الله خان شاهسون» [و] «ابوالفتح خان جوانشیر» را با چند فوج سپاه و ملزومات حربی، نزد «ابراهیم خلیل خان» اعزام نمود. □ سرکردگان اعزامی؛ قبل از ورود بمحفل شوش، قاصدی نزد «ابراهیم خلیل خان» روانه داشتند و او را از آمدن سپاه آگاه کردند. «ابراهیم خلیل خان»، «جعفر قلیخان» را از آمدن سران ایران بسوی قرا باغ، اطلاع داد و ضمناً بانظریه مشارالیه - بواسطه اینکه چند [تن] از سران روس در محفل حکمرانی او تمرکز داشتند - لازم دانست [که] سرکردگان اعزامی را، قبل از ورود بمحل، در خارج قلعه ملاقات کند و راجع بتمرکزین روسی، روش قاطع اتخاذ نماید.

□ «جعفر قلیخان»، وقتی از آمدن سپاهیان ایران بسوی قره باغ، خاطر جمعی حاصل کرد [و] بعلاوه شنید، که «ابوالفتح خان» - عموی خودش - با سپاه فرستاده [شده] همراهست بیاد وعده ای که به «لکورا» داده بود افتاد [و] باین اندیشه، که شاید بعدها از دیدار «لکورا» محروم ماند و بمشارالیهها دسترسی حاصل نکند، فرصت را بدست آورد [و]، ابتدای شبیکه قرار بود با پدر بزرگش، بدون اطلاع سران روسی، برای دیدن سرکردگان اعزامی از قلعه خارج گردد، بدون ملاحظات بعدی (= عواقب کار)، از روی *^۳ [جهالت] بمحفل سکونت سران روسی که جنب عمارت پدر بزرگش ساکن بودند رفت و آنان را از تصمیم [حاکم] آگاه کرد.

□ سران روسی، بمحض اینکه اطلاع یافتند [که] حاکم قرا باغ از کرده

خود پشیمان، و از شاه ایران کمک خواسته، بدون درنگ «جعفر قلیخان» را تحت اراده خود قرار داده، باوی همداستان شدند [و] در نیمه شب، که «ابراهیم خلیل خان» با خانواده اش در بستر استراحت بخواب رفته بودند، «جعفر قلیخان» چند نفر صالدا را همراه برداشته، از راه منزل خود، وارد عمارت *^۱ [پدر بزرگش] گردید.

□ صالدا تهای روسی، چون خائن خانگی را با خود همراه دیدند، ابتدا بر سر «ابراهیم خلیل خان» ریخته، آن پیر مرد را قطعه قطعه کردند [و] چون در فرود آوردن ضربه اول بر سر وی صدای ضجه، از گلوی وی بیرون آمد [ه] هم خوابه اش بیدار گردید. در نتیجه تمام زنان برخاستند، روسیان با بروز این حال، در حالیکه «جعفر قلیخان» *^۲ [با] اقدام آنان پس از کشتن پدر بزرگش موافقت نداشت، بیرحمانه دو عیال «ابراهیم خلیل خان» را، با آنچه طفل اناث و زکور در عمارت بود، با شمشیر پاره پاره کردند [و] حتی يك طفل شیرخوار، که در گهواره بخواب بود؛ يك «ماژور» روسی شمشیر خود را در دهان او فرو برده او را در وسط عمارت پرتاب کرد!

□ «جعفر قلیخان» چون حال [را] بدین منوال دید، در خود، چاره جز فرار ندید. روسیان چون از اهالی بیمناک بودند، پس [از] انجام این عمل وحشیانه، از قلعه خارج گردیدند و بسوی قلعه شوش رهسپار شدند.

□ صبح روز دیگر، که گماشتگان اطراف عمارت، بر حسب معمول از منازل خود خارج گردید [ند] مشاهده کردند، که از اطاق خوابگاه «ابراهیم خلیل خان» خون - چون جوی - در قفای عمارت جاری شده و طفل شیرخوار، دو قطعه گردیده، در وسط عمارت افتاده است.

□ «ابوالفتح خان جوانشیر» *^۳ [وقتی] از قضیه آگاه گردید، پس از جمع آوری قطعات کشته شدگان و کفن و دفن آنان، سرپرستی محل را بعده «مهدیقلی خان» - پسر بزرگ خان مقتول - گذارده و خود با بقیه سران؛ نزد نایب السلطنه شتافت و شاهزاده را از بروز این عمل *^۴ [فجیع]، که از طرف روسیان صورت گرفت آگاه ساخت. [در] ضمن این جریان، خبر دیگری واصل شد، که «مصطفی خان شیروانی»، بایکی از سران روسیه سازش نموده، وعده معدودی از سپاه

روس را، نزد خود پذیرفته است.

□ نایب السلطنه، فوراً «اسماعیل خان دامغانی» [و] «امان‌الله خان افشار» را با لشکری بسوی شیروان گسیل داشت. «اسماعیل خان» لدالورود به [حوالی شهر] مزبور، با سرکشان بنای مجادله^{۱*} نمود [ه]، پس از چند روز جدیت، «مصطفی خان شیروانی» با عده [ای] از روسیان متواری [و] «اسماعیل خان»، کلیه ایلات آنجا را کوچ داده، به «قراچه داغ» دامغان آورد.

۱۲- [گفتاری در خیانت روسیان]

□ بطوریکه^{۲*} از روش وحشیانه روسها ذکر گردید، این قوم بدسگال، همواره پیشرفت خود را- در حدود ایران نشین- بوسیله یکمشت ارامنه خیانتکار بی دولت، در گرجستان بدست آورده اند [و] در هیچ موقع از راه رشادت و مردانگی پیشرفت ننمودند. همیشه بطریق تزویر، اهالی را [از راه] اغفال و خدعه سازی- که کیش و مرام آنها [واز] اصول پیشروی [آن قوم] است- متکی شده، و اغلب دختران ارمنی محلی را بنام اینکه عیسوی هستند و روسیان هم دارای آئین مسیح [میباشند]، تحت اراده خود در آورده وقتی در جنگ، با عدم پیشرفت روبرو میشدند، همان وسائل پیشرفت را- که دختران ارمنی یا از نژاد روسها بودند - بکار انداخته، از نتیجه عمل آنان سران روسیه برخوردار شده، نام آن را پیروزی گذارده، خود را فاتح میدانستند!

□ در هر مجادله، با سران غیور ایرانی مقابل شده [و] تاب مقاومت نداشتند، یکمده زنان را- که در روسیه مجلس آرائی و مشاغل مطربی آموخته بودند- بجهت جنگ فرستاده، تحت اختیار سران خود قرار میدادند. سران جبهه، آن زنان را- که خود جاسوسه نام گذارده [بودند] - بعنوان مشاغل مطربی و بزم آرائی، با دستورات لازم- که فریب دادن ایرانیان^۳ [بود] در نواحی مورد^{۴*} [نظر]، پیش آهنگ نموده، فتح باب را در هر ولایت، بعده آن زنان گذارده، مردان شهوت ران

* ۱- آغاز. * ۲- تا آنجا.

* ۳- بشمار میرفت.

* ۴- منظور.

ایران را از این طریقه، بدام آورده، تحت نفوذ قرار میدادند.

□ گذشته از عمل زنان، در محال* ۱ ایران، بوسیله آرامنه محلی، درب فتوحات را بروی خود میگشودند: دروازه تفلیس را «گرگین خان» با پدرش «اریکلی خان» بتحریر یکمشت تجار ارمنی محلی، بروی روسها باز کردند. که شرح آن بطور اختصار، در بدو این تاریخچه بیان گردید [و مشاهده شد] که پس از اینکه خانه را بدست دشمن سپردند. با آنهمه مواعیدی که از طرف دولت روسیه بآنها داده شده بود. بمحض تسلط، اهل و عیان آنان [را] مانند اسرای «حبشه» به* ۲ [پترزبورغ] بردند [و] خود «گرگین خان» جز نام نیک. در سازش باروسها. فایده دیگر نبرد.

□ محال گنجه* ۳ بوسیله آنتریک باز [ی] ها و دسته بندی آرامنه محلی و خیانت «نصیب بیک» سر قبیله «شمس الدینلو» - بدست «ایشپخدر» روسی افتاد، که پس از تصرف، کلیه اموال مردم، بتاراج عمال روسی [رفت و] خود «نصیب بیک» - از دست بدرفتاری سپاهیان روس و دست درازی بناموس* ۴ [خود] بتنگ آمد [ه] چند بار از طرز رفتار سران روس، بدولت روسیه شاکی گردید [ه] بعوض اینکه جوابی صواب باو داده شود، حکمی در باره او صدور یافت که، وجود او در محال گنجه برخلاف امور مملکت گیری است [و] بهتر آنست [که] بیشتر، بروی عرصه تنگ گردد، تا از آنحدود، ناچار متواری شود. و همین عمل نسبت باو صورت گرفت [و] عاقبت الامر شب هنگام اموال و مکنات خود را رها کرده، نیم جانی از دست روسیان بدربرد.

□ قضیه فتح شوش هم، که یکی از هنر نمائی ها و شاهکار [های] سرداران باشاهمت روسیه بود بوسیله «لکورا» - دختر* ۵ [ارمنی، و] بواسطه عدم لیاقت «ابراهیم خلیل» - بنحویکه شرح آن گفته شد. صورت گرفت، که در نتیجه، خود و خانواده اش در مقابل بروز حسن خدمت بمران روس، بآن حال رقت بار، کشته گردیدند و بازماندگان، دیگر نتوانستند در مقر حکمرانی خود عرض [وجود] نمایند [و بناچار]، متوسل به پناه دشمن گردیده، از کشور خود متواری و از پناه دهنده بیزار، عاقبت الامر، هستی آنان تابابد، به نیستی مبدل گردید [ه]

* ۱- اطراف. * ۲- مسکو. * ۳- را. * ۴- او. * ۵- آرامنه.

محل سکونت آباء آنها بدست اجانب افتاد.

□ فاتحین روسیه، ولایات آنطرف رود ارس را، بهمین نهج که ذکر شد، بدست آوردند [و] بجای اینکه در میدان [مردانگی] عرض اندام کنند، از راه خدعه و دسیسه، سران ایرانی را - که مشتی مردم شهوت پرست و *۱ [ساده لوح] بودند بوسیله زنان و رقاصان بدعمل - که در آئین آنها [نه تنها] اعمال مشروع و اخلاق پسندیده، بلکه *۲ [آن] را، در سیاست، شاهکار جنگی میدانند *۳ [فریفته و] با اینکه نظام روس، در مقابل سپاهیان ایرانی *۴ [از نظر] ادوات جنگی و تجهیزات لشکری، که آخرین اختراعات دول اروپائی بشمار میرفت، قابل مقایسه نبود، مع هذا در هیچ نبرد و رزمگاهی رشادت و مردانگی، از سپاهیان روسی ظاهر نمیگردید بیشتر پیشرفت آنان - بکرات مشاهده گردید - که در ولایات، کلمتاً از طریق خدعه و تزویر و نامردی صورت میگرفت [و] با اینکه قبل از دخالت بهر ولایت بدو آسرا یا اهالی، و عده سازش و رفتار نیک میدادند [ولی] بمحض اینکه *۵ [به] آن محل دست میافتند ابتدا آذوقه و غلات را ازید اهالی خارج، سپس دست بیغما زده، هستی مردم را متصرف شده، با اینکه چشم نگاهداری [آن] محل *۶ [را] داشتند خوراک مورد احتیاج اهالی را - بنحو پنهان - بطرف روسیه حمل می کردند [و] پس از بیغما، از طریق *۷ [عدم سلوک]، مردم را بهر کوه و دیار آواره مینمودند.

□ وقتی در محل متصرفی متوقف میشدند، هرگاه یک نفر از اهالی، از دست زجر و ستم، [نزد] سردار آنان شکوه میکرد، یا اینکه میگفت: فلان صالداً به شرافت من لطمه وارد ساخته، پس از اینکه سردار، از مغز سخن مطلع میشد، بعوض خنده، قهقهه مینمود! [زیرا] اصل کلمه شرافت و ناموس را کلامی موهوم میدانست. مثل اینکه در این ملت، بدو حس عاطفه و عوالم شرافت وجود ندارد. □ در دنیای امروز، میتوان این ملت را، بشر غیر انسان، یا حیوان انسان نما نامید.

□ خلاصه، پس از اینکه «ایشمخدر» در بادکوبه، بنا بدعوت «حسینقلی خان» برای [عقد] معاهده، بدست «ابراهیم خان» کشته گردید و «شفت» - سردار روسی - هم پس از شکست، از بادکوبه به «پشت ساری» طالبش، و از آنجا هم بواسطه عدم

* ۱ - فریب خور.	* ۲ - او.	* ۳ - بکار برده.	* ۴ - نسبت به.
* ۵ - در.	* ۶ - متصرف.	* ۷ - ناسلوکی.	

[وجود] آذوقه- در نتیجه پشیمانی حاکم طالش- متواری گردید، در شوش هم که قضیه کشته شدن «میرزا ابراهیم [خلیل] خان» صورت گرفت، روسیان باتفاق «مصطفی قلی خان»، از حدود شوش متفرق گردید[ند].

□ [از طرفی] شاه، بخیال اینکه دشمن کاملاً شکست یافته و عقب نشینی کرده [است]، بنایب السلطنه دستور داد، که به تبریز مراجعت [نماید] و خود [نیز] بدار الخلافه [می] رود.

□ وقتی دستخط شاه را، نایب السلطنه بدین منوال مشاهده کرد، نیک دانست (= متوجه شد) [که] هر گاه شاه از چمن سلطانیه- امسال هم مثل سایر سالهای دیگر- بطهران رود و او هم بتبریز مراجعت نماید، مار زخم دیده، ممکن است در این غیبت، بهبودی حاصل نموده، فرصت بدست آورده، مجدداً بدان ولایات - که [در آنها] شکست نصیبش شده- تاخت آورد. روی این اصل، بطور محرمانه از شاه خواست؛ که اجازه دهند تا اول سال- که ۱۲۲۲ هجری بود - مدت زمستان را باسران ایرانی و سپاهیان، در اطراف مرز - گاهی بحال توقف و گاهی بوضع سیار بر گزار نمایند* [تا] هر گاه دشمن در صدد مراجعت بولایات ایران باشد، جلوگیری نمایند. ضمناً متذکر شد: چنانچه رأی شاهانه تعلق گیرد، اعلیحضرت شاه هم، امسال را- که دشمن عقب نشینی نموده- از مراجعت بدار الخلافه صرف نظر نموده، در چمن سلطانیه بسر* [برند]. زیرا بیم آن می رود [که] دشمن از غیبت استفاده کرده، مجدداً بولایات تعرض نماید.

□ با اینکه شاه از پیشنهاد شاهزاده* [چندان] رضایت نداشت و مفارقت زنان خاصه حرم- بخصوص «مریم» (= تاج الدوله) - (۳۲) که یگانه محبوب وی بشمار میرفت- طاقت فرسا بود* راضی شد، که ایام زمستان را در چمن سلطانیه

۱* - که. ۲* - برد. ۳* - چندین.

۴* - اگر «وقایع نگار» دچار اشتباه شده باشد نمی بایست چنین شرح و بسطی می آورد و کراً «تاج الدوله» را «یگانه محبوب» فتحعلیشاه میخواند. البته در هیچ جا خبری از سکونت «طولانی» و «وقایع نگار» در دربار دیده نمیشود، با این حال گرچه ممکن است از وقایع حرم سرا بی اطلاع بوده است لیکن بنظر این بنده، نویسنده تاریخ عضدی بدلیل عدم ذکر تاریخ وقایع- یا خصوصت و کدورتی که معمولاً در میان درباریان قاجاریه وجود داشته است، «تاج الدوله» را اینگونه توصیف، و مورد بی مهری شاه نشان داده باشد، زیرا بطوریکه در متن خواهد آمد، وقایع نگار، این دشمنی را بوضوح مورد تأیید قرار داده است.

بسربرد، وباصلاح سپاهیان- تا فرا رسیدن بهار-پردازد.

۱۳- [عزیمت شاه بدار الخلافه]

□ درباریان که از منظور شاه مطلع شدند، بعضی این توقف را بغال نیک گرفتند [و بعضی دیگر] منجمله «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» (۳۳) وزیر امور خارجه، که در دربار شاه نفوذی بسزا داشت، و در پرده طرفدار منافع دولت روس بود و بطور خفیه، با سران روسیه [و] حتی دولت روس- روابط مستقیم داشت و خود را خدمتگذار روس- در برابر ارباب امور روسیه- معرفی میکرد با این عقیده [که] از طرف نایب السلطنه [سر] چشمه گرفته بود، مخالفت ورزید- [و] در صدد برآمد* [تا] شاه را، بهروسیله شده، از توقف ایام زمستان، در آذربایجان، منصرف نماید، و میدان تاخت و تاز دشمن [را] بدون مانع، باز گذارد، ولی* از اظهار عقیده خودداری میکرد. [زیرا] ترس آن داشت که مبادا روس پرستی او، از پرده بر ملا افتد. لیکن در اندیشه این بود، که عزم شاه را بر رفتن طهران، جزم نماید.

□ طولی نکشید که از طرف «الفاکوف» نام- سردار روس- که در حوالی دور دست بادکوبه مشغول تهیه [اسباب] حمله زمستانی بولایات ایران بود، نامه ای محرمانه بدست «میرزا ابوالحسن خان» رسید، که مفاد آن، مبنی بر حق شناسی و نسبت بمنافع دولت روسیه بود، و ضمناً متذکر شده بود، که هرگاه بخواهید توجه دولت متبوعه مرا بسوی خود جلب کنید، زینده آنست، که شاه از توقف ایام زمستان در آذربایجان- و «عباس میرزا» را- [از] حدود مرز- که مانع پیشرفت ما در آن حدود است [منصرف]* [نمائید].

□ با اینکه «میرزا ابوالحسن خان» جوابی قانع کننده (= موافق) سردار روسی فرستاد، [ولی] با نفوذ کاملی که در دربار شاه* [در] خود سراغ داشت، در

این باب شخصاً اظهار عقیده [ای] نکرد. لیکن خود شاه، در توقف و [یا] مراجعت بطهران، مَرَدَد بود [و] علت تردید شاه هم، بیشتر بواسطه همان اشتیاق باطنی، درباره «تاج الدوله» دلربایش بود که بین اهل حرم، نزد او در یگانه بشمار میرفت. بعلاوه^{۱*} [پای] رقیبی مثل برادرش در بین بود، که نسبت به «تاج الدوله» عشق میورزید و این خانم دلربا- در باطن- مشترک هر دو^{۲*} محسوب شده، گرچه از اخلاق شاه متنفر [بود] ولی در ظاهر، خودسازی (= تظاهر) را رعایت کرده، چون از خشم شام بیمناک و از سایر زنان شاه [نیز] چشم زخم دیده بود، علاقه خود را نسبت بشاه بروز میداد [و] آنی ازدل بردن او منفک نمی گردید.

□ [بهر حال]- خوشبختانه یا بدبختانه- در همین موقع، که شاه خیال توقف ایام زمستان را در آذربایجان^{۳*} [داشت] عاشق^{۴*} [دیگر]- یعنی برادر شاه- شعله اشتیاقش زبانه کشید. بتحدیکه، جریان در حرم سرا ورد زبان خواجه سرایان گردید، [و] تاج الدوله، برای اینکه مبدا رقیبان او- سایر اهل حرم- بر علیه او نزد شاه اقدام نمایند، جهت خاموش نمودن آتش فتنه [ای] که شاید دامنگیر وی شود، شرحی بشاه نوشت. ولی در نامه توضیحی قائل نگردید^{۵*} [تا] شاه از اصل موضوع اطلاع حاصل کند،^{۶*} مضمون نامه این بود که: اعلیحضرتا، راجع متوقف ایام زمستان در آذربایجان، میل، مبارک است. ولی استدعای کمینه اینست [که] دستور فرمائید تابوت کش ها،^{۷*} در صدد حمل جنازه کمینه بوده باشند!

□ با وصول این نامه در دسر عجیبی برای شاه فراهم گردید: نه میتوانست نظریه «عباس میرزا» را رد کند^{۸*} [تا] از او برنجد، نه میل داشت از مفاد نامه «تاج الدوله» دل بر کند. [از یکطرف] بیم آن داشت [که] مبدا [«تاج الدوله»] بقطع رشته حیات خود دست زند، از طرفی هم، چنانچه^{۹*} منظور نایب السلطنه را از نظر دور میداشت ممکن بود درین غیبت چندین ماهه، اشکالاتی در امور کشور پدید آید. □ «تاج الدوله» علاوه بر^{۱۰*} [رقبائی] که^{۱۱*} [بین] سایر زنان خاقان، در برابر او جلوه گری میکردند، بدخواه دیگری مثل «امین الدوله» (۳۷) داشت، که همواره از او تنفر

۱* - مقابل.	۲ - عشاق.	۳* - در نظر گرفته بود.	۴* - مشترک.
۵* - که.	۶* - فقط.	۷* - که.	۸* - که.
۹* - رقیبی.	۱۰* - از.		

بروز میداد، و آن نفرت هم بواسطه این بود، که «امین الدوله» در موضوع وزارت - با «میرزا شفیع» رقابت داشت [و] «تاج الدوله» بطرف «میرزا شفیع» تمایل وافر بخرج میداد. [بهمین سبب]، «امین الدوله» هماره پی این بود، که «تاج الدوله» را از نظر شاه بیندازد و در دربار خاقان، جاسوسان بسیار داشت. ولی «تاج الدوله» هم همین عقیده را نسبت به «امین الدوله» بکار میبرد. از طرفی هم «امین الدوله» از نایب السلطنه دل خوشی نداشت، پیوسته - با مهارت بسیار - کارهای او را عقیم میگذاشت. [اما] نفوذ «تاج الدوله» - در نزد خاقان - از هر جهت بیشتر از «امین الدوله» بود. عاقبت «امین الدوله» در صدد برآمد [که] نسبت به «تاج الدوله» شیوه دوستی پیش گیرد [تا] شاید از بدبینی «تاج الدوله» در باره خودش بکاهد. این شد که «خورشید خانم» - دختر «تاج الدوله» - را برای «محمدخان» پسر عمویش خواستگاری نمود.^{۱*}

□ به هر حال، خاقان پس از وصول نامه «تاج الدوله»، از توقف در آذربایجان صرف نظر نمود [ه] فوراً نایب السلطنه را بآمدن تبریز امر نمود و خود بی تابانه، بدارا بخلافه مراجعت کرد.

□ [ولی] با اینکه حرکت شاه بطهران، بواسطه خواهش «تاج الدوله» صورت گرفت، «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» وزیر امور خارجه - با اینکه در این باب اقدامی نکرده بود - در نظر اولیای امور روسیه چنین جلوه داد، که حرکت شاه، و بی اعتنائی خاقان بنظریه نایب السلطنه، از طرف وی صورت گرفته است! □ نایب السلطنه، چون اوامر شاهانه را^{۲*} [لازم الاجراء] میدانست، پس از حرکت شاه از چمن سلطانی، بتبریز آمد.

*۱- اگر نوشته‌ی امین الدوله در «تاریخ عضدی» - در مورد باکره ماندن تاج الدوله صحیح باشد، چگونه میتواند دختری بنام «خورشید خانم» داشته باشد تا محمدخان برای پسرعمویش خواستگاری نماید؟ نگارنده بر آنست که امین الدوله در نگارش تاریخ خود - لااقل در این رابطه - صادق نبوده است؟

*۲- جایز.

۱۴- [دستیابی بقلعه‌ی بادکوبه]

□ بمحض اینکه نایب‌السلطنه از اطراف مرز، عقب کشید، «الفاکوف» روسی، سرتاسر مرز را خالی دید [و] و ابتداءً بطرف بادکوبه تاخت آورد [ه]، چون میدانست [که] غیرممکن است *^۱ [بتواند] با «حسینقلی خان»-حاکم بادکوبه- بر [سر] منافع روسیه کنار آید، و کشتن «ایشپخدر» هم بوسیله این سردار نامی وطن دوست صورت گرفته بود- حمله و هجوم را جایز ندانسته، دست بتحریک گذارد [ه] *^۲ یکمده [از] ارامنه گرجستانی [را] که همواره در لشکرگاههای روسیه، برای پیشرفت منظور نگاهداری میکردند، در اطراف بادکوبه متفرق نمود *^۳ [تا] بدستیاری ارامنه محلی، بر علیه حاکم بادکوبه، شورش [بر پا] نمایند. [و] چون اطراف [و] جوانب مرزی، از تعرض مصون بود و برای جلوگیری ارامنه خانه فروش مانعی وجود نداشت، ارامنه مزبور، پی‌درپی داخل محال بادکوبه شده، بمنازل ارامنه *^۴ محلی راه یافته [و] و ابتداءً *^۵ [با] وعده [های] رضایت بخش از طرف دولت روسیه، امیدوار [نمودند] و سپس دست بتحریک روحیه اهالی زده، در اندک مدتی که استعداد روحی اهالی- برای قبول تحریک- مساعد بود، [نظریه] «الفاکوف» [لباس عمل پوشید] [و] در نتیجه، بنحوی جنبه شورش و طغیان یافت و تظاهرات دستجمعی، در بادکوبه و حوالی، ادامه پیدا نمود، که غفلتاً اهالی- با غوغای بی‌مانند- بقلعه حکمرانی بادکوبه حمله‌ور شدند *^۶ [و] عاقبت «حسینقلی خان»-حاکم بادکوبه- ناچار شد در نیمه شب، جان خود و بستگان خود را از چنگ شورش کنندگان نجات داده، بطرف تبریز فرار نمود.

^۲- های.^۳- که.*^۲- بوسیله.*^۱- بتوان.*^۶- که.*^۵- ارامنه ساکن محل را به.

□ محترکین ارامنه ، سردار روسی را بدون هیچگونه زد و خورد ، داخل بادکوبه نمودند. سردار روس بمحض وزود، سر جنبانان محلی را، که احتمال تعرض بعدی از طرف آنان بنظر میرسید، پی درپی دستگیر نموده تمام مایملک آنها را بچپاول [داد] و خود آنان را، شب هنگام بمرز اصلی روسیه^{۱*} فرستاد.

۱۵- [تحریکات تازه و تسخیر دربند]

□ «الفاکوف» چون به بادکوبه دست یافت و عده کافی در آنجا مستقر نمود، درصدد برآمد، که «دربند»^{۲*} را تسخیر نماید، [و] چون میدانست که «شیخعلی خان» در موضوع^{۳*} شکست «ایشیخدر» با «حسینقلی خان» حاکم بادکوبه همدست بوده [است و] اینک نمی توان بوسیله مکاتبات فریبنده، [او را] تسلیم کرد، [پس] لازم دانست در باره اهالی دربند و حاکم آنجا، متوسل با اقدامات جاسوسان زنانه گردد [و] پس از اندیشه، یک زن روسی را که چندی در روسیه، در امور نوازندگی تربیت یافته بود- و با زبان ترکی محلی آشنا بود- با چند نفر از نوازندگان^{۴*} [ارمنی]^{۵*} [و] سه نفر از جاسوسان مخصوص^{۶*} مخلوط نموده، بسوی دربند فرستاد[ه] بسر دسته آنان دستور داد که ابتدا، چندی در محال دربند بشغل سازندگی (= نوازندگی) ادامه داده، پس از اینکه شهرت حاصل کردند، بطرف قلعه دربند رفته، تا حد امکان نظر حاکم را بخود جلب نمایند[و] در صورتیکه بورود قلعه حاکم موفق شدند، ضمن انجام عمل، نسبت بقوا و تجهیزات موجودی «شیخعلی خان» - حاکم دربند-، تحقیقات لازم^{۷*} [نموده] وی را آگاه نمایند . □ نوازندگان، برابر دستور سردار روس، بحدود محال دربند رفته، درقراه جوار دربند، بشغل محوله ادامه داد^{۸*} [ند] تا اینکه صیت بازیگری آنان^{۹*}

۱*- می. ۲*- به توضیح (۱) مراجعه شود. ۳*- قضیه. ۴*- ارامنه. ۵*- را. ۶*- را. ۷*- بدست آورد. ۸*- . ۹*- شهرت حاصل کرد تا اینکه.

[منتشر گردیده بدرون قلعه حاکم راه یافتند و] بر حسب خواهش همخوابه «شیخعلیخان»، نوازندگان [به] حضور *۱ [حاکم] - در مقر حکمرانی - دعوت شدند.

□ هیأت مزبور، ضمن سه روز توقف، بکلیه اماکن و قوای حاکم پی برده، نتیجه را به «الفاکوف» روسی - که منتظر اقدامات آنان، در بادکوبه [مانده] بود - رسانیدند.

□ مشارالیه پاسخ فرستاد، و نیز دستور، که: فلان! من با عده ای مجهز، درب حصار قلعه آمده، در شب *۲ [معینتی]، درب قلعه را بروی من باز نمائید.

□ عده نوازنده، وقتی چنین دستوری از طرف سردار روسی دریافت داشتند، شب موعود، مجلس «شیخعلیخان» را با علا درجه پر شور نموده، بساط میگساری را وسیع تر ساختند [و] پاسی از شب گذشته، که «شیخعلیخان» با یاران خود گرم باده کشی و مستغرق عیش و نوش بودند، سه نفر از همراهان نوازندگان، که از صالدا تهای قزاق *۳ بودند، در ساعت مقرر، که انتظار ورود سر کرده روسی را میکشیدند، خود را در قلعه رسانیده، مشاهده کردند که «الفاکوف» با عده ای صالدا ت، پشت درب قلعه آمده اند. [پس] بدون هیچ مانع، دروازه قلعه را بروی آنان باز کردند [و] سر کرده روسی، با کمال خاطر جمعی *۴ [به] سرای «شیخعلیخان» وارد گردید.

□ صالدا تها، کلیه اماکن مهم را تصرف نمودند [و] یکوقت «شیخعلی» از قضیه آگاه شد، که کار از دست رفته، مثل روباه در تله گیر افتاد. ولی سردار روسی احساس نمود که با آن عده قلیل، نگاهداری آن محل دشوار است [و] صلاح دید [که] در آن موقع، بحاکم مزبور، روی خوش نشان دهد. باین اندیشه، به «شیخعلیخان» وا نمود کرد، که خود مستقیماً برای دیدار حاکم آمده *۵ [تا] از وی جهت آذوقه کمک بخواهد.

□ «شیخعلیخان» با اینکه پی برد نوازندگان مزبور با سردار روسی ارتباط

*۳- که داخل آن عده شده.

*۱- شیخعلیخان. *۲- مزبور.

*۴- در. *۵- که.

داشته و ورود ناگهانی وی، بوسیله آنان صورت گرفته، چاره جز تسلیم نداشت. چون دستگیر افتاده و بواسطه عدم ملاحظه قبلی (= پیشبینی لازم) غافلگیر شده بود، لاعلاج تسلیم اراده سردار روس قرار گرفت.

□ فردای آنشب، «الفاکوف»، «شیخعلیخان» را بنحو اجبار، وادار نمود که بخط خود، شرحی بدولت روسیه بنگارد، مبنی بر شکایت از روش دولت ایران و تقاضای کمک از دولت روسیه.

□ پس از اینکه حاکم دربند، مکتوب شکوه آمیز را بخط خود نوشت، بنا باشاره سردار روس، عده‌ای از ارامنه، در حواشی آن مشروحه، با حاکم هم آواز شده، عبارت مندرجه حاکم را تصدیق کردند.

□ موقعیکه این مدرک اجباری را بدست آورد، یکصد نفر صالادات را، بنحو ظاهر، جهت محافظت حاکم، ولی در باطن ناظر اعمال و حرکات وی، در قلعه دربند ساخلو نموده، خود باردوگاه بسادکوبه مراجعت کرد [و] پس از سه روز دیگر، چند عتراده توپ و سه نفر «ماژور» بدربند فرستاد [ه] ضمناً بفکر اینکه مبادا «شیخعلیخان» در مقابل فشار ^{۱*}، دست باقدماتی زند، به «ماژور» [ها] دستور داد، که لدالورود، بوسیله ارامنه محلی، چند شکایت کتبی، که مبنی بر بسد رفتاری حاکم، نسبت به ساکنین دربند باشد، بدست آورد، پس از وصول آن مدارک، قافیه اخلاقی را بروی تنگ نموده، او را تحت فشار قرار ^{۲*} د [هند].

□ «ماژور» مذکور، پس از ورود، همان اقدام را عملی نمود. ^{۳*}

□ حاکم [که] خوی فطری آن حیوانات بشرنما [را] نیک میدانست ^{۴*} چنان تحت فشار قرار گرفت [که] زیست خود را در دربند جایز ندانست و خویش را در خطر دید ناچار اهل و عیال خود را برداشته ^{۵*} [تا] از آن محل خارج گردد. [و] با اینکه خودش از آمدن حضور نایب السلطنه اکراه داشت (= شرمنده بود) ولی «ماژور» روسی او را اجازه نداد که بسوی تبریز رهسپار گردد، و وی [را] بطرف داغستان و گرجستان هدایت کرد.

*۵- که.

*۴- بنحوی.

*۳- که.

*۲- ه.

*۱- اجباری.

۱۶- [آشوب در قلعه‌ی شکی]

□ وقتی نیارال «نیاسنین»^{۱*} روسی، در اطراف داغستان، شنید که «الفاکوف» بدون زد و خورد، به باد کوبه و در بند دست یافته، او هم همان روش را برای پیشرفت خود^{۲*} [انتخاب] کرد و فوراً یکمشت ارامنه سرگردان بدون دولت را، بنام عیسوی بودن، تحت اختیار گرفته، هیأتی (= گروهی) را برای بدست آوردن دل سران شهوت پرست ایرانی، انتخاب [و] بسوی^{۳*} «شکی» (۳۵) روانه داشت و خود با چند فوج صالادات از عقب دلبران طنناز، رهسپار شد. ولی این نقشه، نقش بر آب شد، زیرا «سلیم خان» حاکم شکی، از ورود آن هیأت جاسوس، جلوگیری بعمل آورد. □ نیارال [«نیاسنین»]، چندی پشت زانوی انتظار نشست. لیکن از فرستادگان نتیجه مطلوب حاصل وی نگردید [ه] مجبور شد قدم بمبارزه پیش نهد [و] غفلتاً بمحال شکی یرش برد. [ولی] با اینکه عده ابواب جمعی «سلیم خان» در مقابل سپاه نیارال [«نیاسنین»] ناچیز بشمار میرفت، و از حیث ادوات جنگی، با دشمن قابل مقایسه نبود، عاقبت نیارال [مزبور، با] شکست مواجه گردید [ه] ناچار عقب نشینی نمود [ه] در محتل دوردست شکی توقف کرد. با اینحال ییکار نشست [و] شق ثانی را بکار برد. یعنی یکعه [از] ارامنه را برای شورش و بلوا بر ضد حاکم محل، بحوالی شکی فرستاد.

□ طی نکشید که ارامنه محلی شکی، بوسیله ارامنه اعزامی بآنحدود، تحت تأثیر قرار گرفته، بنای شورش و بلوا را بر حاکم^۴ [نهادند، و] بطور علنی، در محتل و معبر، از روش حاکم تنقید، و از حکام ایرانی اظهار تنفر نمودند. سپس بتحریک معاندین ارامنه، روزی درب مقرر حکمرانی «سلیم خان» شورش نموده، سنگ و چوب - و بد گوئی - بسوی وی پرتاب نمودند.

*۱- نام این افسر روسی «نبلین Nebelcin» بوده است.

*۲- فراهم. *۳- بطرف. *۴- اجرا کردند.

□ «سلیم‌خان» در مقابل این اقدام، بلا تکلیف [مانده] ناچار خانواده خود را برداشته، بسوی تبریز روانه گردید.

□ نیارال، فوراً محلل حکمرانی او را منتصرف [و] لدالورود، با معیت ارامنه، بدو چندین^{۱*} [ورقه] شکایت آمیز، بنام دولت روسیه، از اهالی دریافت [نمود، و] سپس ثروتمندان محلی را - یک یک - بقید کشیده، بنام مخالف، شکنجه و آزار نموده، بعضی هاراشبانه - بنحومعمول [روسها] - از آن محل بطرف گرجستان فرستاد [و] یک نفر «ماژور» روسی را با یک فوج، درشکی گذارده، خود با گروهی - بدون مانع - بطرف گنجه روی آورد.

□ در آنجا، چون قبلاً یکمده روسی توقف داشتند، بآنان پیوسته، لدالورود، فرمانده قوای آن محل [را] بسوی شیروان فرستاده، و خود جایگزین او گردید. ضمناً با و دستور داد که با «مصطفی خان شیروانی» - در بدو امر - از در جدال داخل نشود، [بلکه] بدو شرحی مسالمت آمیز جهت وی ارسال نماید. هرگاه با روش سازش مخالفت نمود^{۲*}، بوسیله ارامنه محلی، دست بتحریریک طبقه^{۳*} [عامه] زده، از طریق اغفال - بنام شتون ملتی - بر علیه حکومت محل، دست با اقدامات زده، اهالی را باظهار تنفر از رفتار حاکم وادار نمایند.

□ سردار مزبور، موقعیکه بحدود شیروان رسید، شرحی به «مصطفی خان شیروانی» نوشت [و] پس از یک سلسله مواعید بی اصل، او را از عدم قدرت دولت ایران، در مقابل اقتدار و تجهیزات و قوای مجهز دولت روسیه، و تمایل روحیه عمومی محال گرجستان و داغستان، و شکوه [های] پی در پی اهالی، برای رهائی از دست فشار حکمرانان ایرانی، بدولت روسیه بیمناک نموده، جهت وی فرستاد.

□ حاکم شیروان چون یکمرتبه با سران روس سازش کرده و آنان را نزد خود پذیرفته بود، و بعد بواسطه عدم رضایت مادرش پشیمان گردیده بود، اینبار هم تحت تأثیر مواعید بی اساس سران روسی در آمد. از طرفی هم^{۳*} بواسطه رقابتی که با حاکم «سالیان» - از مدتی پیش - حاصل نموده بود، و در باطن با وی عداوت داشت، بتصور اینکه [برائش] سازش مرتبه دویم با قوای روسیه، ممکن است بدشمن خود، یعنی حاکم سالیان - «علیخان» - دست یابد، بدون قید و شرط

*۱- اوراق.

*۲- کرد.

*۳- عمومی.

*۴- چون.

دعوت سرکرده روسی را پذیرفت [و] وی را استقبال نمود.

□ نیارال «نیاسنین» لدالورود بقلعه حکمرانی شیروان، «مصطفی‌خان» را برآنداشت؛ که حاکم سالیان را وادارد*^۱ [تا] با وی همکاری کرده، محل مسئولیت خود را، بدون زدوخورد تحویل قوای روس دهد. مشارالیه، چون یقین داشت [که] حاکم سالیان بدین کار تن درنمیدهد، از راه حيله*^۲، یکی از مستخدمین خود را، با نامه‌ای نزد حاکم سالیان - «علیخان» - فرستاد. درنامه باو نوشت که: سرکرده روسی باطراف شیروان آمده، مجدداً از من درخواست نموده، که درپیشرفت قوای روسیه در حدود شیروان - با آنان سازش نمایم، چون در وهله اول با من درست رفتار نکردند، پشیمان شده، آنها را از نزد خود راندم. حال مجدداً نیارال «نیاسنین» مرا بسازش دعوت نموده [است]. لازم دانستم از شما در این باب مصلحت جویم.*^۳ [چنانچه] این روش در نزد شما شرط عقل است، جواب مساعد مرقوم [دارید. و] در صورت غیر آن، نظریه خود را در این باره، بنگارید. ضمناً یکده صالادات را با تجهیزات لازمه - بنحو محرمانه - شب هنگام، بهمراهی قاصد روانه نمود [و] بفرستاده دستور داده، که سپاه روسی را در پناهگاهی برده، خود قبلاً وارد قلعه سالیان گردد، [و]*^۴ نیمه شب، درب قلعه را بروی سپاه روس باز نماید.

□ برابر دستور آن حشائن خانه فروش، این عمل انجام گردید. وی برادر «مصطفی‌خان»*^۵ [شیروانی] - بنام «میرباقرخان» - که از طرف نایب السلطنه، برای کمک بحاکم سالیان فرستاده شده بود، با عده ابوابجمعی خود، در قلعه حضور داشت و قتی کاغذ برادرش بنام «علی‌خان» حاکم سالیان واصل گردید، چون از مضمون نامه مطلع گردید نسبت بحركات برادرش که روسیان را مجدداً بمحال شیروان - بدون جلوگیری - راه داده، عصبانی گردید [و] قاصد وی را*^۶ پس فرستاد و برای او پیغام فرستاد: تو که درب خانه خود را بروی دشمن باز کردی و نوامیس اهالی را بعدوی مملکت نمودی خود نیز بجای گرفتن نتیجه مطلوب از طرف دشمن، [اینک] آماده عقوبت باش که پاداشت خوب، از این حیوانات بشر نما نخواهی دید.

□ قاصد از نزد حاکم و برادر «مصطفی‌خان» با رنجش خاطر برگشت. ولی

*۱- که.	*۲- متوسل شد.	*۳- آنچه.
*۲- در.	*۵- طالشی.	*۶- بدون جواب.

در قلعه پنهان گردید[ه] نیمه شب درب قلعه را بروی سپاه روس باز نمود.

□ سپاهیان روسیان، چون بدرون قلعه ریختند، «علیخان» حاکم سالیان - با بروز آن حال - ^{۱*} [شبانہ] با خانواده خود فرار نمود. ولی «میرباقرخان» - برادر «مصطفی خان» - بدست روسیان اسیر گردید.

□ پس از تصرف سالیان، نیارال «نیاسنین»، «میرباقرخان» را تحت الحفظ بطرف تفلیس فرستاد و شفاعت برادرش - «مصطفی خان شیروانی» - [نیز] در آزادی ^{۲*} [او] مقبول واقع نگردید.

□ نیارال، پس از اینکه تسلط خود را در حدود شیروان و سالیان، بنحویکه گفته شد، استوار نمود، چون از خود «مصطفی خان» هم ظنین بود، که مبادا مجدداً - مثل سابق - از کرده پشیمان شود، در صدد گرفتاری او برآمد [و] بالاخره «مصطفی خان» پس از اینکه خانه را بدست دشمن سپرد و حاکم سالیان را بدین طریق، بسپاه روسی تحویل داد و برادر ^{۳*} [خود] را در مقابل حسن خدمتیکه نسبت بدولت روسیه انجام داده، و بکشور خود خیانت ورزید ^{۴*} سرانجام گرفتار کرد، ناچار با عده قلیلی بکوه «فت» در «دره سنگ» - نزدیک شیروان - در یک دهکده محقر پناهنده شد و کلیه اهالی تحت شکنجه و آزار قوای روس قرار گرفته [ند].

□ [خلاصه اینکه] در همان ایام زمستانی به ^{۵*} [علت] ضعف روحی و عدم سرپرستی و سرکشی بامور انتظامی [و خالی بودن] آن ولایات از قوای تأمینیه، این شکست فاحش، در اندک زمان نصیب ایرانیان گردید [ه] بطوری ضعف مزبور دامنه دار شد، که تا اوایل بهار ۱۲۲۳ هجری، به ایروان هم سرایت نمود. [و] با اینکه پس از عزل «محمدخان» والی ایروان، سرداری مانند «مهدیقلی خان» - که نخستین شخص نامی [در] اصول جنگی بشمار میرفت - دیگر در خود ندید، که بنحو شایسته ایروان را اداره نماید، یا بتواند در مقابل سپاهیان روس، که [از] هر طرف، بواسطه عدم حضور لشکریان ایران، ولایات را یکی پس از دیگری - بنحوی که متذکر شدم - تصرف میکردند، در صدد جلوگیری برآید. □ چون تجهیزات و نفرات وی، در مقابل دشمن قابل مقایسه نبود، ناچار،

۱* - در شب.

۲* - برادرش.

۳* - او.

۴* - علل.

۵* - ۵۰.

برای اینکه لطمه [ای] بحیات او - از طرف دشمن - وارد نگردد، در همان موقع زمستان سخت، ناچار اداره محل ایروان را به « احمد خان مقدم » - که در نزد وی بود- واگذار و خود بنام اینکه جریان پیشامد را حضوراً بنایب السلطنه عرضه دارد، بتبریز رهسپار شد.

۱۷- [اطلاع نایب السلطنه از اقدامات دشمن]

□ پس از رفتن وی، « احمد خان مقدم » فوراً قاصدی بسوی نایب السلطنه روانه داشت و در نامه [ای] متذکر شد، که من برای اینکه مسئولیت را از خود سلب نمایم، اعتراف میکنم [که] با وضع فعلی از عهده اداره نمودن ایروان بر نمی‌آیم. نایب السلطنه، پس از اینکه از اقدامات دشمن در این اندک زمان - بواسطه خالی [بودن] اطراف مرز، از سپاهیان ایران- مطلع گردید، آنمرد با شهادت، فوق العاده غضبناک گردید [ه] باطناً از مملکت داری پدرش، که همه چیز را در مقابل تعیش و شهوت رانی، بر ایگان میدهد، آزرده خاطر گردید. بنحویکه تب بر اندام معظم الله مستولی شد. فوراً [خبر] پیشروی دشمن را که از موقعیت *^۱ استفاده کرده بود، جهت اطلاع شاه، بدار الخلافه فرستاد و ضمناً متذکر شد که: ایران امروز در مقابل این دشمن موذی و حيله اندیش، بتهیه یک نظام جدید محتاج است *^۲ [و] باید با اسرع وقت، سربازان تربیت شده، بوجود آورد، و نیز ادوات جنگی، از قبیل توپخانه و غیره، در مقابل دشمن کنونی، جلوه گر سازد. هرگاه این نظریه صورت عمل نگیرد، هیچگونه احتمال پیشرفت متصور نخواهد بود. بعلاوه باید - همواره - نقاط مرزی، از یک سپاه مجهز تربیت یافته، تحکیم پذیرند [و] چنانچه این روش را دولت ایران - برای همیشه- در مرز کشور - مقابل این دشمن شمالی - بموقع اجراء نگذارد، نفوذ این حریف بی پروا، گذشته از محال گرجستان و داغستان، بآذربایجان، بلکه تا مرز « هندوستان » توسعه خواهد یافت !.

□ یکی از عوامل ضروری [ترقی] این مملکت، اینست که، هم خود را برای تحکیم [قوا، جهت] جلوگیری [از] نفوذ این دشمن، در شمال بکار اندازد و آنی از این اصول منفک نشده، غفلت نوزد. در غیر اینصورت، این عدوی خطرناک، اصل نظر سیاسی خود را، با اصول اساسی توأم نموده، بوسیله معاندین داخله - بخصوص ارامنه - قدرت دامنه داری در این کشور بدست خواهد آورد.

□ مطلب دیگری که [با توجه به] وضع جغرافی این کشور، در مقابل دولت روسیه*^۱ [پدید میآید] اینست که دولت ایران، برای مشوش ساختن اذهان و [بر ملا] نمودن منظور سیاسی دولت روسیه - که چشم*^۲ بکلیه خاك این کشور، و بلکه تمامی آسیا دارد، [لازم است که] با يك یا دو دولت اروپائی، روابط حسنه تحصیل نماید*^۳ [تا] از قدرت و نفوذ دولت روسیه - با وجود داشتن روابط حسنه [با] آن دولت [های] اروپائی - جلوگیری*^۴ [و] از پیشرفت آن بکاهد.

□ نایب السلطنه، چون*^۵ [به] چند نفر [از] درباریان بدین بود، و میدانست [که] در پرده، منافع روسیه را بر ضروریات کشور [خود] ترجیح میدهند، و شاید شاه را هم بنام مصلحت [خواهی]، از پیروی نظریه او بازدارند، مکتوب خود را بطور محرمانه، بوسیله یکی از محرمان خود بدارالخلافه فرستاد.

□ شاه، پس از وصول نامه نایب السلطنه در باب نظام جدید، بمصلحت نپرداخت، فقط با « میرزا شفیع » که همواره طرفدار افکار نایب السلطنه بود، نظریه*^۶ [او] را بمیان گذارد. « میرزا شفیع » هم تأیید نمود. و از طرفی هم، موقعیکه مکتوب عجز آمیز « احمدخان مقدم » [مبنی بر عدم توانائی] از نگاهداری محال ایروان، بدست نایب السلطنه رسید، بدون درنگ « حسین خان قاجار قزوینی » را، که مردی خدمتگذار و لایق بود، جهت اداره کردن ایروان روانه نمود. مشارالیه، در اندک وقت محتل مذکور را از هر حیث نگاهداری کرد [و] با اینکه سران روسی، دو مرتبه با زبان مسالمت آمیز، او را بسازش دعوت کردند، و در ضمن*^۷ ویرا از قدرت دولت روسیه ترسانیدند، فایده نبخشید [و] مشارالیه با کمال رشادت - [و] با اینکه سپاه محتل و ابواب جمعی [او] از ۶ هزار تجاوز نمیکرد - ایستادگی بخرج داده

*۱- ایجاب می کند. *۲- ارضی. *۳- که.

*۲- بلکه. *۵- از. *۶- نایب السلطنه. *۷- هم.

آمنحل را تثبیت کامل^{۱*} [نموده] از ورود بیگانه جلوگیری بعمل آورد.

۱۸- [حرکت شاه بطرف آذربایجان و

تأثیر جنگهای اروپا]

□ شاه، در اول سال، که لوای فرودین جلوه گر گردید، «رکن الدوله-علی قلی میرزا» را، بایالت زنجان منصوب داشت و خود، با سپاهی فراوان، بسوی آذربایجان [حرکت، و] در چمن سلطانیته فرود آمد.

□ نیاران [نیاسنین] - سرکرده روس - فتوحات زمستانی خود را، بنحویکه شرح آن داده شد، جهت دولت روسیه^{۲*} [گزارش نمود] و بانظار دستور نشست. ولی پادشاه روسیه، اطلاع حاصل کرد که «یوسف پاشا» صدراعظم روم^{۳*}، که تازه بایالت «ارض الروم» (۳۶) نائل شده [بود]، در پرده، بواسطه موافقت دولت عثمانی و ناپلئون (۳۷) پادشاه فرانسه، که با روسیه دشمن دیرین بودند، عهد میثاق بسته، و صدراعظم روم هم در باب ولایات «قارص» (۳۸) و «آختفه» با دولت روس گفتگو داشتند. پادشاه روسیه هم، روی این اصل با صدراعظم روم - ظاهرأ - سر - جنگ نداشت. بدین علت لازم دید، «غراف گداویچ» (۳۹) نامی را که چندین مرتبه در گرجستان مداخلت کرده بود، بسرداری قفقاز روانه نماید. این شد، که «گداویچ» را با دستورات لازمی که آلوده بمکر و تزویر بود،^{۴*} [بصوب قفقاز روانه، و بوی] دستور داده شد، که بصورت ظاهر، گرد کدورت را بوسیله نیرنگ، از چهره ایرانیان - که نقار^{۵*} شان روباز دیاد است - پاک کند. [و] موقعیکه وارد تفلیس گردید، فوراً قرا باغ و شیروان و طالش و شکی و سالیان را، امر بتخلیه نماید^{۶*}

۱* - داد. ۲* - فرستاد. ۳* - بحاشیه ی ۱ - ص ۶۹ مراجعه شود.

۴* - بمشارالیه آموخت. یکی از جمله نیرنگ او این بود که به گداویچ.

۵* - ۱ - ستیزه کردن. نزاع کردن. جدال کردن. ۲ - کینه داشتن. عناد داشتن.

۳ - ستیزه. جدال. ۴ - کینه. عناد... معین - ج ۲ - ص ۲۷۸۱.

۶* - که.

[و] بگرجستان عقب نشینی نماید*^۱ [تا] شاید بوسیله آن نیرنگ، به [هر] دوطرف قوی دست یابد.^۲*

□ «گداویج»، طبق دستور دولت روسیه، بمحض ورود [به] تفلیس، دستور خود را اجرا کرد [ه] فوراً قوای روسیه را، که در محالات مذکور تمرکز داشتند، احضار نمود، و این عمل بصورت (= بسرعت) برق، صورت گرفته، کلیه قوای روسی از آن نقاط خارج گردید [ه] پس از چند روز دیگر، سفیری بنام «استبانوف» از طرف دولت روسیه، بتفلیس [و] سپس بسوی آذربایجان روانه گردید. (۴۰)

□ سفیر مزبور، حامل یک نامه و بعضی هدایا - بوسیله «میرزا شفیع» صدراعظم - بود. «میرزا شفیع»، سفیر را نزد شاه هدایت و تحف او را [از] نظر شاه گذرانید.

□ اصل مفاد و منظور دولت روسیه بر این بود که: دولت ایران با واگذاری گرجستان و داغستان و قفقاز موافقت [نماید، تا] صلح بین دولتین ایران و روسیه صورت گیرد.

□ با اینکه «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - وزیر خارجه - نظر شاه را بقبول این پیشنهاد دولت روسیه جلب نمود، «فتحعلیشاه»، جواب را بدین منوال داد که: بهیچ وجه در امر صلح مضایقه نیست، ولی تا یکمشت خائن مملکت در ید دولت روسیه باقی است، این مخاصمت بر جا و اصول بدبینی، تا ابد از خاطر ایرانیان - نسبت بدولت روسیه - محو نخواهد گردید.

□ پس از دادن این جواب، چند نفر از معاندین داخله - که یکی از آنها وزیر امور خارجه بود - شاه را بر آن داشتند، که: پس از فرستادن جواب نامساعد بدولت روسیه، بهتر آنست که دولت ایران از فرستادن سپاه به ایالات تخلیه شده خودداری نماید، و آن محال را - فعلاً - خالی گذارد. شاید دولت روسیه، با

*۱- که.

*۲- بنظر میرسد، که منظور از «دوطرف قوی»، ایران و عثمانی باشد. زیرا درین زمان، بین روس و عثمانی بطور کاملاً جدی جنگ آغاز شده بود. منظور «وقایع نگار» ازین جمله اینست که: روسیه با تخلیه شهرهای مذکور در متن، قصد دارد، که پیشنهاد صلحی را ارائه دهد، تا بتواند سپاه خود را از ایران بمرزهای عثمانی بکشاند، تا شاید با این حيله، هر دو کشور همسایه را، مشغول نگاهداشته، در جبهه‌ی بسیار مهم جنگ با ناپلئون، توفیقی حاصل نماید.

دریافت^{۱*} آن جواب، بنحو آسانتری تجدید پیمان صلح نماید.

□ نایب السلطنه^{۲*} با این نظریه موافقت نکرد و شاه را حاضر نمود، که فوراً محال تخلیه شده را با قوای ایران مستحکم نماید. بنابراین «حسن خان قولر آقاسی» [و] «اشرف خان دماوندی» را برای حراست ایروان روانه، و نیز نایب السلطنه با تجهیزات و سپاهی شایسته، در چمن سلطانیه فرود آمد [ه] شرحی بتمام سران اعزامی نگاشت، که: از کید دشمن و تزویر سران روسیه بر حذر بوده، عملیات گذشته را که بوسیله سران روس صورت میگرفت، در نظر^{۳*} [داشته]، طوری مترصد باشید که نظیر آن [اعمال] صورت نگیرد.

□^{۴*} در همان موقع، سفیری از طرف سرپرست ارض الروم بنام «محمود افندی» بدربار شاه آمد، مکتوبی آورد، که خلاصه مفاد [آن] نامه این بود^{۵*}: «مخالفت دولت عثمانی با دولت روسیه، بواسطه موافقت با دولت ایرانست».

□ نایب السلطنه پس از وصول نامه، «فتحعلی خان رشتی» را نزد دولت عثمانی روانه نمود [و] جواب مکتوب را نگاشت: «در صورت مجادله با دولت روسیه، دولت ایران در هیچ مورد با دولت عثمانی، نظر مخالف ندارد».

□ وقتی جواب نامه ایران، بدست دولت عثمانی رسید، طولی نکشید که «یوسف پاشا» - سرپرست «ارض الروم» - ابتدا برای^{۶*} ابراز دوستی عثمانی نسبت بدولت [ایران] در محال ولایات «بایزید» و «وان» و حدود حکمرانی خود، حکمی صادر نمود و در تمام نقاط تحت تسلط خویش، انتشار داد مبنی بر اینکه: ازین تاریخ، اهالی این محل، حق فروش اجناس، باهالی روسیه نخواهند داشت، و نیز^{۷*} مبادله [اجناس را] هم غدغن اکید نمود و خود او - بنحو محرمانه - در سرحد ایروان، «حسین خان سردار» والی ایروان را ملاقات نمود و با وی پیمان دوستی گرفت. [ولی] با اینکه ملاقات مزبور جنبه مخفی داشت، لذا «گداویج»^{۸*} اطلاع حاصل نمود [ه] فوراً «داستیان» نام را از طرف خود، نزد «حسین خان»^{۹*} فرستاد [و] در باب کارهای خویش، از او نظر مساعد طلبید. والی ایروان هم بوی روی

۱* - داشتن.

۲* - که.

۳* - گرفته.

۴* - و.

۵* - که.

۶* - حجت.

۷* - جنس.

۸* - غراف.

۹* - نزد او.

خصوصیت نشان داد [و «گداویج»] پس از اینکه اطمینان حاصل نمود [که] از طرف والی ایروان باو حمله نخواهد شد، درصدد حمله به «قارص» برآمد. □ «حسین خان سردار» هم چون بهردو طرف قول مساعد داده بود، جهت اینکه رضایت هردو [را] منظور کرده باشد، از ایروان - با لشکری - حرکت نموده در اول مرز - در محل "کلک" -^{۱*} فرود آمد.

□ هردو طرف (= روس و عثمانی) حرکت «حسین خان سردار» را باوّل مرز، طبق پیمان خویش تصور نمودند [بطوریکه] سردار روس بمحض اطلاع از ورود «حسین خان سردار» بمحل "کلک"، فوراً «سویدوف» نامی را با سپاه زیاد، برای حمله به «قارص» روانه داشت. [ولی] با اینکه از «حسین خان سردار» خاطر - جمعی حاصل کرده بود، پسر خود را بطرف قلعه کلک - که جزء ابواب جمعی آخسفه بود، فرستاد [و] درخفا دستور [ات] لازم بوی داد که مترصد چگونگی احوال «حسین خان سردار» باشد.^{۲*}

□ «سویدوف» روسی، و قتیکه بنزدیکی «قارص» رسید، همان شیوه ای که شامل حال تمام سران روس - در امور تسخیر هر بلد بود - بکار انداخت: يك نامه محرمانه، با قاصدی نزد حاکم قارص روانه داشت، در نامه بوی نوشت: هرگاه به شکست خود، در مقابل دولت روسیه تن در دهی و بصورت ظاهر جنگ، ولی در باطن با منافع روسیه هم آهنگ بوده باشی، یقین دان [که] بجای «یوسف پاشا» برگزیده خواهی شد و مستقلاً بحکمرانی مستقر خواهی گشت.

□ حاکم قارص، بفکر آنکه وعده «سویدوف» پابرجاست، روی سازش نشان داد [ه]، در موقع حمله «سویدوف»، بنحو ظاهر قدری پافشاری نمود [و] در اواخر عقب نشینی کرده، بقلعه «قارص» پناهنده گردید.

* ۱- تلفظ صحیح این کلمه یافت نشد. زیرا بدون اعراب «كلك KALAK ... قایق - گونه ای مرکب از چوب ها و نی ها و علف ها که آنها را بهم بندند و چند مشک را پر باد کرده بر آن نصب کنند و بر آن نشینند و بجای قایق از آن استفاده کنند» ۹... ۲ - حیل، حقه، نیرنگ ... ۱ - حقه زدن ۲ - تولید مزاحمت کردن ... و كلك KELK بمعانی : «۱۰۰۰ - نی. ۲ - قلم ...» ممکن است «كلك KOLAK» نیز تلفظ شود.

معین - ج ۳ - ص ۳۰۳۹

* ۲ - که آنطرف مرز تمرکز گرفته.

□ یکی از گماشتگان حاکم قارص، صورت سازش وی را با «سویدوف» دریافت [و] فوراً صورت پیمان او را با سردار روسی به «یوسف پاشا» اطلاع داد و علت عقب نشینی او را - بنحویکه ذکر شد - افشاء نمود.

□ «یوسف پاشا»، بلادرننگ «سیدعلی پاشا» نامی را برای جلوگیری «سویدوف» بجای حاکم سازش کننده منصوب نموده، بطرف قارص - با جمعی - گسیل داشت.

□ «سیدعلی پاشا»، چون مردی آزموده بود، روانداشت که حاکم قارص^{۱*} بخیانیت معروف شود. [لذا] لدالورود، شرحی بحاکم قارص نوشت که: «من میدانم تو بوعده های بی اساس «سویدوف» فریب خورده، شکست خود را برمنافع روسیه^{۲*} [بنیاد نهاده ای]. ولی بدان، که این روش، درمقام کلیه سران روسی رایج است. در بدو امر، آنچه را عهد می بندند - پس از تسلط - عهد خود را بنام موهومات و حيلة جنگی بشمار آورده، بجای اینکه به پیمان خود وفادار باشند، عهدشکنی را پیمان میدانند. روی این اصل، برمن لازم بود [تا] تورا از منظور آنان آگاه نمایم. حال مصلحت قبول یا رد، تراست.»

□ موقعیکه نامه دوستانه «سیدعلی پاشا» بحاکم قارص رسید، فوراً نصایح او سودمند [افتاده] از کرده پشیمان گردید [و] در نیمه شب، به لشکر «سیدعلی پاشا» پیوست و بامداد با کمک یکدیگر، به «سویدوف» حمله ور گردیده، سپاه او را از پای درآوردند و شکست فاحش نصیب «سویدوف» گردیده، از اطراف قارص متواری شد.

□ وقتی پیام فتح آنان به «یوسف پاشا» رسید، فوراً «سلیم پاشا» نامی را با چندین هزار نفر از قبيله «لارکه» - که مردمی دلیر بودند - بسوی کلک - که پسر^{۳*} «گداویچ» [در آن] اطراق کرده بود، روانه داشت. [اما] قبل از اینکه سپاه امدادی - یعنی قبيله لارکه - بمحل کلک نزدیک شود، پسر^{۴*} «گداویچ» بقلعه کلک یورش برد، ولی بواسطه بروز شهادت ساکنین، کاری از پیش نبرد [و] موقعیکه قبيله لارکه بدان محل رسید، بلادرننگ با پسر^{۵*} «گداویچ» بجسدال پیوستند. ساکنین قلعه، چون چنان دیدند، از قلعه خارج شده با دشمن در آمیختند [و] طولی نکشید، که

*۱- بنام.

*۲- ترجمه داده ای.

*۳ و ۴- سویدوف.

بر اثر جدّیت اهالی و قبیلهٔ لارکه، پسر «گداویچ» شکست خورده، بسوی تفلیس متواری شد.

□ «حسینخان سردار» که آنطرف مرز مقابل قلعهٔ کلک ناظر مبارزهٔ جنگاوران محلی و امدادی بود، پس از فرار پسر «گداویچ»، از مرز حرکت نموده، بسوی ایروان روانه گردید [ه] ضمناً قضیهٔ اتفاق افتاده را برای شاه عرضه داشت.

۱۹- [معاهده‌ی ایران و ناپلئون]

□ چون در اوایل همان سال، بنا بر صلاحدید نایب‌السلطنه و موافقت «میرزا شفیع» صدراعظم^{۱*} [بخاطر] روابط دوستانه، از دولت انگلیس جهت دفع تجاوزات دولت روسیه، کمک خواسته شده بود، ولی دولت مزبور، جواب کافی نداده، امروز و فردا میکرد، در همان سال «فتحعلیشاه»، «میرزا محمد رضا» (۴۱) که یکی از منشیان دربار و کارآزموده بوده، برای بستن پیمان روابط [دوستانه]، بدربار «ناپلئون» پادشاه فرانسه، روانه داشت.

□ «ناپلئون» سفیر ایران را استقبال [و در] نهایت بدین عهد رضایت حاصل کرد [ه] عهد نامه‌ای بین ایران و فرانسه بسته گردید [که] شرح مختصر آن اینکه: ابتدای امر «موسیو ژوبر» (۴۲) نام، بعنوان سفیر فرانسه بایران فرستاده شد [و] در پی او «جنرال غاردان» (۴۳) که از سران نامی «ناپلئون» بشمار میرفت - با سپاهی - و ۷۰ نفر از معلمین نظامی و اهل صنایع و مهندس با بعضی هدایا [و] يك عهدنامهٔ مهمور^{۲*}، بدربار «فتحعلیشاه» معرفی گردید. ^{۳*} آن عهدنامه دارای ۱۱ قسمت بوده، که چند قسمت مورد اهمیت [آن] در اینجا ذکر میگردد:

□ ۱ - ناپلئون پادشاه فرانسه، قشون روسیه را از گرجستان و سایر محال تفلیس بیرون نماید. و نیز از ولایات آذربایجان، بهر نحو که میتواند - یا از طریق

* ۱- بوسیله.

* ۲- کرده.

* - که.

مجادله یا صلح - دست آنها را کوتاه کند.

□ ۲- آنچه دولت ایران احتیاج باسلحه و معلم نظامی یا مهندس داشته باشد، از طرف دولت فرانسه فرستاده شود.

□ ۳- هر گاه لشکری برای دفع دشمن ضرورت حاصل کند، دولت فرانسه با يك جنرال، بایران اعزام دارد.

□ ۴- دولت ایران با هیچگونه معاهدات دولت انگلیس موافقت ننماید.

□ ۵- پس از اینکه دولت فرانسه، قشون روسیه را از خاك گرجستان تا اطراف مرز خارج نموده، دست دولت روس را از کلیه مرز [های] ایران کوتاه نمود، آنوقت دولت ایران اجازه دهد [تا] قشون «ناپلئون» از شمال ایران عبور نموده، از طریق خراسان رو بهندوستان آرند.

□ چون امرای دولت انگلیس از دادن كمك مضایقه نمودند، بنابصلاح، عهدنامه، موافق قانون مملکت‌داری، پسندیده واقع گردیده *۱ پس از اینکه بهر شاه مزین گردید، سفیر فرانسه بطرف فرانسه حرکت نمود [و] جنرال «غاردان» از طرف «فتحعلیشاه» دارای لقب «خانی» گردید *۲ [و] او را «غاردان خان» نامیدند.

□ در اندك مدتی بواسطه سعی و کوشش جنرال مزبور، پیادگان آذربایجان - بنام «جانباز» مصوف [و] در کوتاهترین وقت، در اصول نظام بپایه قدرت رسیدند. □ در آذربایجان و طهران بواسطه جدیت کامل صنایع کاران فرانسه، توپ‌های سبك وزن و اسلحه جدید ساخته گردید.

□ ابتداء بامر و تشویق نایب‌السلطنه، کلیه شاهزادگان، برای فرا گرفتن نظام حاضر گردیدند [و] در مدت کمی، فوج مازندران و عراق *۳ و استرآباد و «کزاز» *۴

* ۱- عهدنامه مزبور. * ۲- که. * ۳- به توضیح (۲۲) نگاه کنید.

* ۴- کزاز-Kazzaz... دهستان... بخش سربند شهرستان اراك... راه آهن سراسری ایران از آن می‌گذرد. مشتمل بر ازنا و شازند... سردسیر و حاصل خیز است و...»

و «کمره»^{۱*} آداب نظام را بخوبی آموختند [و] در روز دفیله^{۲*} اول - که بوسیله خود نایب السلطنه صورت گرفت - ۵/۰۰۰ نظامی آزموده، دفیله رفتند.

□ نایب السلطنه چون عشق وافر داشت، که هرچه زودتر، ایرانیان فن نظامی را فرا گیرند، لذا ۲۰/۰۰۰ آذربایجانی را تحت فرا گرفتن نظام جدید قرار داد. ترکان آذربایجانی، بزودی اصول جنگی را بطور آداب نظامی آموختند [و] در وهله دویتم، در دفیله‌ایکه «فتحعلیشاه» حضور یافت، هفتاد هزار نفر دفیله رفتند.

□ در همین اوان، دولت فرانسه، چون از جدال با روسیه نتیجه مطلوب حاصل نکرد، با دولت روس در مقام صلح برآمد. در نتیجه این سازش، دولت روسیه نسبت بدولت روم (= عثمانی) در مقام کینه خواهی برآمد [ه] در تمام سرحدات روم، هنگامه‌ها برپا نمود. با بروز این احوال، «سلطان سلیم» بخيال افتاد که از جنبه جامعه اسلامی، با دولت ایران کنار آید. [لذا] لازم دانست در همان موقع، که بین ایران و روس مجادله، [رو، به] ازدیاد بود، با ایران بگفتگو پردازد. روی این اصل «سلیمان» نامی را بدربار ایران روانه نمود [و] دولت ایران را بتربیت نظام جدید تشویق کرد، و نیز گوشزد نمود، که: بر دولت ایران واجب است [که] در این باب سعی بلیغ بکار برند. هرگاه هماره خود را با تجهیزات فراخور هر عصر و دوره مجهز ننمایند، در مقابل دولت روسیه - که هم خود را بدین امر مصروف داشته و میدارد - مرور زمان شکست ارضی و نفوسی خواهند یافت.

□ با اینکه این پند سودمند، در مصلحت «فتحعلیشاه» تأثیر بسزا ننمود و بطور دلخواه صورت نگرفت و جدیت نایب السلطنه هم، در این مورد - با اینکه

* ۱ - «ناحیه‌ای در عراق عجم. مرکزش خمین... کمایش مطابق شهرستانهای خمین و محلات کنونی و ناحیه آشتیان است.»

معارف. فارسی - ج ۲ - ص ۲۲۶۵

* ۲ - «دفیله Défilé... عمل گذشتن سربازان، ورزشکاران و پیشاهنگان از مقابل شاه، هیئت دولت، اولیای امور، فرماندهان و غیره. رژه.»

معین - ج ۲ - ص ۱۵۴۲

پافشاری کامل بخرج داد - نتیجه مطلوب حاصل نشد و درباریان او، که در باطن خیانت میورزید [ند] سد راه این منظور بودند [ولی] خود او (= نایب السلطنه) *^۱ در این امر جد و جهد وافر بعمل آورد، و لسی سودی نبرد. زیرا [در روم] علمای شرع بر «سلطان سلیم» شوریدند و او را بجرم اینکه شعار کفار را پیشه نموده، از کار برکنار [و] در مقابل (= بجای او) یکنفر «سلطان مصطفی» نام را که خانه نشین بود، بجای او برگزفتند. بعلاوه چند نفر دیگر *^۲ مثل «حاجی ابراهیم» نامی [را] که با سیاست خارجی عصر آشنا بود [و] و در امر نظام مظنون میدانستند، با جمعی دیگر از سران عثمانی *^۳ بقتل رسانیدند.

□ با وجود اینکه ایرانیان در امر صف آرائی و اسلحه صحرائی نمونه‌ها در دست دارند - مثل نقوش «تخت جمشید» که مدرک نظام ایرانیان قدیم است - باز هم اروپائیان مدعی *^۴ [اختراع] تفنگک میباشند. در صورتیکه در دوره صفویه «ملاحسین کاشفی» نام، یک تفنگک برای نمونه *^۵ ساخت و «شاه اسماعیل» *^۶ هم در امر تفنگک سازی، روش «کاشفی» را در اصفهان تعقیب نموده، یک مؤسسه تفنگک سازی بنا نهاد.

□ با اینحال صنایع گران اروپا، تفنگک را اختراع خود دانسته‌اند.

□ بهر حال - بطوریکه قبلاً متذکر شدیم - نایب السلطنه تا یک اندازه، از وجود معلمین فرانسوی - با فعالیت بی‌مانند - استفاده نمود [ه]، تا حدود هفتاد هزار عشاير را بآداب نظام جدید آشنا کرد و تمام شاهزادگان نیز، از رسوم جنگی جدید - بطرز صف آرائی اروپائی - وقوف یافتند و تعداد زیادی توبه‌های سبك صحرائی بوجود آوردند.

در اینجا، قسمت اول کتاب «آهنگ سروش» خاتمه یافت. *^۷

* ۱- هم.

* ۲- را.

* ۳- را گرفته.

* ۴- مخترع.

* ۵- در ایام صفویه.

* ۶- ۲۵ رجب ۱۸۹۲-۱۹ رجب ۱۲۹۰. مؤسس خاندان صفوی. (پادشاهی از ۹۰۵ تا

* ۷- احتمالاً این سطر از گردآورنده است.

۹۳۰) هجری قمری.

قطره از محیط چه حکایت کند و زده از حورشید چه زوایت نماید ادب ترک
 کلام و ادب گفت و صفت خیر دلانام است که واسطه ای و عالم و بسبب آفرینش آدم
 خنیش شمع جنبش غم و صحن کوه هر حدوث و قدم است پستی که حد نبوتش از لا
 پشت درشته پاک و مکتش است درشت خاکش و او ادواج افکاش زیر بار نشین
 ما عرفناک حق معرفت کویا و ادب منتقصش از عالم قدس کریمه قات تو بین او ادب
 محمد شاه دین پرور رسول خالق اکبر به جهان نده و جهان در جهان گیر و جهان
 رسولی که از این دینه و درنج تعلیم نشیده و علمی علم از او آموخته و جهان پنج
 لذا و اندوخته و آنچه کفشی بود گفت و هر گونه که هر معنی که نفسی و بهشت برادر است

ناحق در گرفت و جانی بر جمل این فانی است و قیمتی که تا کرده است ان در دست
 کتب خانه محبت تن نیست و ممکن است که با واجب دید یک عجز
 و حادث نیست که با قدم در یک محل آورده است نه قدیم است و با سبب از تقدیم و جود
 که حدوتش قدم باز پسین قدم است و نادرته و نقش اشکار کرد و کایست

افزیدنه تا نصف عالم نبوتش جمله را شامل آید موجودات را از نظموره عدم
 وجود کشفیده عفت غافل از کاید عالم ذات شریفش و عفت کفی از خلقت آدم غم
 بود و کردنه از ادب را با این چه العف و تدبیر است با فاعل کاین که نام نسبت کذا را

جلد دوم «آهنگ سروش»

جنگ ایران و روس

۲۰- [تقاضای صلح با ایران]

بطوریکه در جلد اول «آهنگ سروش» گفته شد *^۱ [«سویدوف»] - سردار روس - از سران آخسفه و قارص - که بسوسیله سازش حاکم قارص با «سید علی پاشا» صورت گرفت - شکست فاحش برداشت [و] سردار مزبور یعنی «سویدوف» پس از عقب نشینی، مجدداً سپاه خود را از هر جهت اصلاح نمود و در صدد تلافی - نسبت بشکست خود - بر آمد [ه] پس از اینکه عده متواری شده را جمع آوری و تقویت کرد، شب هنگام عازم بندر «لو» واقع در محل «شوره گل» گردید [و] در آنجا خیمه و خرگاه بر پا نمود.

□ در موقع توقف وی، «یوسف پاشا» از حرکت مجدد او مطلع گردید، ولی قبل از اینکه سپاهیان برای جلوگیری «سویدوف» گسیل دارد، مجدداً حاکم قارص - که «محمد پاشا» نام داشت با «سویدوف» *^۲ سازش دوستانه حاصل کرد. حاکم مزبور به بعضی از وعده های اغراق آمیز «سویدوف» دلبستگی حاصل نمود [ه]

* ۲ - سردار روس.

* ۱ - که گداوینج.

وقتی لشکر فرستاده «یوسف پاشا» بسر کردگی «علی پاشا» بقارص رسید «محمد پاشا» - حاکم قارص - که با دشمن سازش کرده بود «علی پاشا» را از هر اقدامی - بدلالی - بازداشت [و] حتی در پرده (= مخفیانه) ، شبیکه «سویدوف» خیال حمله ناگهانی بسپاه «علی پاشا» داشت، دستور داد [تا] افراد پاینده (= نگهبان) در اطراف نگمارند. روی این اصل، شبیخون «سویدوف» *^۱ صورت [گرفت و] چون سپاه [علی پاشا] از ورود ناگهانی دشمن بی اطلاع بود *^۲ در اندک وقت *^۳ از پای در آمد و شکست فاحشی نصیب وی گردید [ه] ناچار با يك عده معدودی از رزمگاه بیرون رفت. ولی فوراً دریافت که دست «محمد» - حاکم قارص - در این شکست دخیل بوده [است]. وقتی با سپاه شکست خورده مراجعت نمود، «محمد پاشا» را بنام خیانت، به «یوسف پاشا» معرفی کرد.

□ «یوسف پاشا» حاکم قارص را بنام سازش با بیگانه بمرگ محکوم نموده، او را بدار آویخت [اما] همخوابه حاکم قارص [که] اعدام شوهر خود را از طرف «علی پاشا» میدانست - که بتحریرک وی بقتل رسیده [است] - بدستیاری دو نفر از غلامان گرجی خود، در شبی تاریک «علی پاشا» را در بستر خواب، به قتل رسانید. پس از بروز این عمل، اهالی عراق *^۴ عرب «سلیمان پاشا» نامی را بر مسند امارت نشانیدند و «احمد» نامی را از طرف خود بدربار «فتحعلیشاه» روانه داشتند و ثبات «سلیمان پاشا» را از دولت ایران تقاضا کردند. ولی امنای روم، مایل نبودند که «یوسف پاشا» والی بغداد گردد [و] چون اهالی بغداد بدولت ایران توسل جستند، «یوسف پاشا»، «عثمان پاشا» نامی را بجای خویش گذارده و خود باسلامبول رفت.

□ از طرفی چون «سلطان مصطفی» بسلطنت روم برگزیده شده بود، و مایل بود که «سلیمان پاشا» در بغداد باقی بماند، دولت ایران رعایت جانب «سلیمان پاشا» را - که موافقت «سلطان مصطفی پاشا» در او بود - جایز دانست. روی این اصل «فتح علیشاه» در سال ۱۲۲۳ هجری، «آقا ابراهیم شیخ الاسلام» را بسفارت روم فرستاد و خود از دارالخلافه عازم چمن سلطانیه گردید.

*۱- که بر سپاه علی پاشاه. *۲- ند. *۳- سپاه وی. *۴- و.

□ در همین اوان، یکی از سران روسی، بنابه اشاره «گداویچ» با پنج فوج صالادات بقلعه «کلش»^{*}، [بطور] ناگهانی یرش برد [و] چون اهالی قلعه، با اینکه از [لحاظ] اسلحه شایسته، در مقابل دشمن نا چیز بودند، پایداری بی مانند از خود بروز دادند. سردار روسی، خود يك عراده توپ را بروی بام بلندی که مشرف بقلعه بود کشید، [و] در هنگام سوار نمودن توپ، از روی بام مزبور پرتاب شد [و] فوراً جان بداد [و] سپاهش چون خود [را] بدون سردار دیدند، از قلعه کلش دست برداشته مراجعت نمودند.

□ در خلال این احوال «گداویچ» - سردار روسی - که در تفلیس توقف داشت، شرحی ارادتمندانه، بوسیله «میرزا شفیع» صدراعظم به «فتحعلیشاه» نوشت و نیز تقاضا کرد، که دولت ایران دست از جنگ با روسیه بردارد و سفیری را برای اقامه صلح، بدربار دولت روسیه روانه دارد. و نیز نامه‌ای بهمین روش (= مضمون) به جنرال «غاردان» فرانسوی نوشت و او را واسطه قرار داد.

□ چون جنرال از مکتوب جداگانه «گداویچ» وقوف یافت، [ودانست] که بوسیله صدراعظم نزد شاه فرستاده [شده است]، در آن موقع، از افشاء مکتوب خود، خودداری نمود.

□ وقتی کاغذ «گداویچ» از نظر شاه گذشت، با اینکه یکمشت از درباریان با فرستادن سفیر بروسیه موافق بودند - بخصوص «میرزا ابوالحسن [خان شیرازی]» - درین باره پافشاری نمود، نایب السلطنه با آن طرز، مخالفت نموده فرستادن سفیر را بروسیه، امری گران دانسته، خود شاه هم باین امر - باطناً - راضی نبود. این شد که در جواب «گداویچ» مرقوم رفت: «چون دولت روسیه بر خلاف انتظار ایران، در وهله نخست بحمله و جنگ مبادرت ورزیده، فرستادن سفیر از ایران به روسیه، صلاح مملکت داری نیست!».

□ موقعیکه فرستاده «گداویچ» با آن جواب مراجعت کرد، جنرال «غاردان» - سفیر فرانسه - مخفیانه طی شرحی به «گداویچ» نوشت: «با اینکه دولت ایران با فرستادن يك سفیر، جهت صلح با روسیه موافقت ننمود [ه]، هرگاه دولت روسیه بمن قول دهد، که امسال بسر حدات ایران - قرا باغ و گنجه و غیره -

*1- Kolesh.

حمله نکند و عهد خود را محترم بدارد، من کارها را با دولت ایران، موافق مرام، انجام خواهم داد. و این عمل در صورتی انجام میگیرد، که دولت روسیه کتباً تعهد نماید.

□ «گداویج» پس از دریافت مکتوب جنرال «غاردان»، «بارون بردی» نام را که بزبان فرانسه آشنائی داشت، باتفاق «لوکونوف» روسی، نزد جنرال «غاردان» فرستاد و از وی اظهار قدردانی نمود. ضمناً بوی نوشت که: «من از طرف دولت متبوعه خود، دارای اختیار^{۱*} تام میباشم [و] قولی که بجنابعالی میدهم، از لحن (= زبان) دولت متبوع خودم پشتیبانی گردیده، چنانچه شما بگفته خود عمل نما^{۲*} [نید]، بهیچ وجه سپاه روسیه در اطراف حدود ایران گذر نخواهد کرد و من از طرف دولت خود دستور دارم [تا] هرگاه از طرف شما عمل صلح ایران و روسیه - در امسال - صورت گیرد، لشکریان روسیه، هم خود را برای تلافی بسوی پاشایان عثمانی معطوف خواهند داشت و در محل «پنبک» بجنگ خواهند پرداخت و بهیچوجه بحدود ایران عبور نخواهند نمود.»

۲۱- [تعهدات فرانسه]

□ جنرال مزبور، بنابه دستخط «گداویج» - سردار روسی - وقتی مطمئن گردید که [وی] در آنسال بحدود ایران تجاوز نخواهد کرد، شرحی بدولت ایران نوشت که: چون در این نزدیکی، - بلکه (= شاید) همین روزها - دولت روسیه با دولت متبوعه من - یعنی فرانسه - خیال صلح دارد، مع هذا من بدولت متبوعه خودم، نوشته ام [که] قبل از هر چیز، موضوع تخلیه ولایات گرجستان و سایر [ولایات] ایران را مقدم دارند و با دولت روسیه در میان آرند. در همین

زودی حکم تخلیه آن نقاط، از طرف دولت روسیه بسردار روسی خواهد رسید. در این صورت اعزام سپاه محدود مزبور، صورت خوشی نخواهد داشت، و ممکن است، با فرستادن لشکر، بر نقارجانبین افزوده شود! ».

□ جنرال فرانسه، علاوه بر مکتوب [فوق] شرحی جداگانه - بر سبیل تعهد نامه - بخط خود بدربار شاه فرستاد که: « اگر » گداویج «، سردار روسیه محدود ایران یا اینکه سایر نقاط ایران تجاوز یا جسارتی نمود، خود من در آستان آن دولت مجرم و مقصر خواهم بود، این تعهد در موقعی پابر جا خواهد بود، که دولت ایران سپاهی بر آن حدود گسیل ندارد. ».

□ « فتحعلیشاه » با اینکه « عباس میرزا » نایب السطنه، در این باره موافقت نداشت و [این] شمه را نیز یکی از حیل دولت روسیه میدانست و بشاه [نیز] گوشزد نمود که: این پیشنهاد کیدی در بر دارد، نایستی آسوده خاطر، میدان را جهت جولان دشمن خالی بگذاریم و بنا بقول سفیر فرانسه - که ممکن است در پرده عکس [این] عمل صورت گیرد - اقدامی ننمائیم. هر گاه رأی شاه بر اینست که قول سفیر فرانسه را محترم شمارد، بهتر آنست که سپاه آراسته [ای] را در آذربایجان متوقف سازد [تا] چنانچه دشمن بعهد خود وفا نکرد [و] دست تجاوز گشود، سپاه آماده در دسترس بوده، فوراً در مقام جلوگیری بر آید.

□ [ولی] با اینکه نظریه نایب السطنه قابل قبول بود، درباریان با نفودی که همواره منافع روسیه را برخساران مملکت ترجیع میدادند، شاه را بر آن داشتند، که قول سفیر فرانسه را مقبول شمرده در این موقع [خطیر] سپاه را بنقاط دیگر روانه دارند.

□ شاه [نیز] بصوابدید چند نفر از درباریان، سپاه موجود را بچند * ۱ [نقطه] دیگر روانه داشته، طولی نکشید که نظریه نایب السطنه لباس عمل پوشید [و] قبل از فرا رسیدن زمستان، « گداویج » - سردار روسی - از تفلیس قاصدی نزد « غاردان » - سفیر فرانسه - فرستاد و پیغام داد که: « چون بین دولت روسیه و فرانسه صلح صورت گرفت، من مأورم [که] بدون درنگ به تسخیر ایران پردازم ».

□ سفیر مزبور ، از شنیدن این پیغام و عهد شکنی سردار روس ، بی نهایت نگران گردید [ه] لازم دید [که] از طرف خود رسولی نزد «گداویچ» روانه نماید و وی را *۱ [به] نگاهداری عهدی که نموده و سند سپرده [شده] وادارد . [باین جهت] فوراً «موسیوبردی» *۲ نامی را نزد «گداویچ» فرستاد و شرحی بدو نوشت که : « یکی از بهترین روش (= اخلاق) هر سردار [در] جبهه جنگ ، محترم داشتن قول و تعهدات *۳ است » با این وصف که در نامه خود نسبت به سردار روس متذکر شده بود ، بفرستاده خود دستور داد که با «گداویچ» - در مذاکره - بیان مسالمت آمیز پیش گیرد [و] طوری رفتار نماید ، که سردار روس دلگیر نگردد .

□ «گداویچ» ، در جواب فرستاده «غاردان» [گوشزد کرد] [که] : « چون دولت فرانسه در موقع پیشنهاد صلح با روسیه (۴۴) ، نامی از تخلیه ولایات ایران بمیان نیاورده ، ممکن است در پرده ، اسرار سیاسی نهفته باشد . [من ناچار بانجام دستورات دولت متبوعه خود هستم] .

□ از طرفی «گداویچ» پس از آن تدبیر و رعایت نکردن تعهدات خود ، در هوای سرد زمستان به تسخیر ایروان همت گماشت [و] چون بخوبی میدانست ، که بروز [آن] تدابیر [و] وجود نداشتن سپاه ایران در آذربایجان و حدود مرز ، «عباس میرزا» - نایب السلطنه - که مردی دلیر جنگ آزموده *۴ [است ، حتماً] احتیاط را از دست نداده ، سپاهی بطور ساخلو در تحت اختیار دارد ، لازم دید در اینجا نیز نیرنگ بکاربرد . [و] برای اینکه نظر نایب السلطنه [را] بیکطرف [دیگر] معطوف دارد ، در اندک وقت ، بوسیله خانه فروشان محلی انتشار داد ، که خیال حمله *۵ به ایروان را ندارد [بلکه] در صدد تسخیر نخجوان میباشد . روی این تدبیر «نیاسنین سماندروویچ» نامی را با قوای کافی بسوی نخجوان روانه داشت .

*۱- از . *۲- این شخص بایستی همان « بارون بردی » پیش گفته باشد .

*۳- او . *۴- بود . *۵- فقط .

۲۲- [تسخیر نخجوان]

□ وقتی *^۱ نایب السلطنه شنید [که] سپاه روس با تجهیزات کافی بطرف نخجوان فرستاده شده ، بدون درنگ ، خود با لشکریانش بدانسوی رهسپار گردید .
 □ « گداویج » وقتی وقوف یافت [که] سپاه ایران بطرف نخجوان اعزام شده ، و نایب السلطنه خود سردار سپاه است ، با خاطری آسوده به تسخیر ایروان پرداخت .

□ در بروز این حال « فرج الله خان افشار » که مأمور « شهرزور » (۴۵) بود و از کردستان به خوی میرفت ، در عرض راه بنایب السلطنه برخورد نمود ، و نیز پسر بزرگش - « امان الله خان » - که حاکم ایل خمسه بود بنایب السلطنه پیوستند .
 □ در نزدیکی محال نخجوان ، بنایب السلطنه خبر رسید ، که « گداویج » روسی ، بسوی ایروان تاخته و برای محاصره قلعه حکومت نشین ایروان ، تجهیزات قلعه گیری همراه برده [است] .

□ بمحض وصول این خبر - در آن ایام سرد - [نایب السلطنه] ابتدا شاه را از عملیات دشمن [در] دو محتل کشور مطلع [نموده] فوراً « اسماعیل خان قاجار » [را] با سپاهی برای کمک [به] « حسین خان سردار » بقلعه ایروان اعزام نمود . [اما] قبل از اینکه « اسماعیل خان » بمحال ایروان ورود نماید ، « گداویج » - در نیمه شب - اطراف قلعه ایروان را محاصره نمود .

□ وقتی « اسماعیل خان » بایروان رسید [و] دشمن را برای تصرف قلعه آماده دید ، در کناری خیمه بر پا نمود .

□ [از طرفی] چون نایب السلطنه بخوبی میدانست ، که عده موجودی سردار ایروان و « اسماعیل خان » در مقابل سپاه روس ، از هر جهت ضعیف میباشند « فرج الله خان و امان الله خان [افشار] » را با عده ابواب جمعی ، بکمک فرستادگان

[به] ایروان فرستاد .

□ «امان‌الله خان» و «فرج‌الله خان» وقتی اطلاع حاصل نمودند [که] دشمن قلعهٔ ایروان را محاصره و «اسماعیل خان [قاجار]» هم در خارج قلعه فرود آمده [است] ، لازم دانستند که در معبر^{۱*} دشمن توقف نموده ، بوسیلهٔ سواران چابک ، مترصد عملیات دشمن باشند .

□ نایب السلطنه ، پس از اعزام دو نفر اخیر ، - بسوی ایروان - از بلدهٔ خوی ، حرکت نموده ، در منزل «چورس»^{۲*} اقامت نمود [ه] ، «صادق خان عزالدینلوی افشار رومی» را در محال «شرو» بجلوگیری روسیان روانه داشت . در خلال این احوال - بنحویکه قبلاً متذکر شدیم - فرستادهٔ «غاردان» - «موسیو بردی» - که حامل نامه و پیغام سفیر فرانسه برای «گداویچ» در تفلیس بود ، وقتی شنید [که] «گداویچ» بایروان تاخته ، بنام اینکه برای منع «گداویچ» از تعرض به ایروان مأموریت دارد ، بایروان روی آورد [و] پس از ورود به اردوی «گداویچ» ، نامهٔ خود را به^{۳*} [او] سپرد . ولی در مذاکره ، همان نحو که از سفیر فرانسه دستور داشت ، با «گداویچ» بصحبت پرداخت .

□ «گداویچ» جواب مکتوب [را] نداده ، ضمناً در پیغام شفاهی ، برای سفیر فرانسه پیام فرستاد که : دولت شما [نه تنها] از پیشرفت دولت روسیه در شمال ایران ناراضی نیست ، بلکه در موقع معاهدهٔ صلح ، نظر موافق نشان داده . بهتر آنست که جنابعالی هم روش دولت متبوعه خود را تأیید [و] از کمک تعلیماتی و تجهیزاتی نسبت بدولت ایران - تا حد امکان - بکاهید . بعلاوه سفیر فرانسه را بر آن داشت^{۴*} [تا] پیغامی از روی دلسوزی و مصلحت برای «حسینخان سردار» بقلعهٔ ایروان بفرستد . شاید مشارالیه حاضر شود [که] قلعه را بدون مجادله به «گداویچ»^{۵*} [و] گذار نماید .

□ این [بود که] «موسیو بردی» برای «حسینخان» - برادر «حسینخان» قلعه‌دار که او را میشناخت - پیغام فرستاد که : من مصلحت شما را بدین می بینم ، که با «گداویچ» - سردار روسی - از در سازش درآئید [و] قولی را که بشما

*۱- گاه . *۲- چورس Choors بخشی از توابع شهرستان خوی .

*۳- گداویچ . *۴- که نیز . *۵- بر .

میدهم، محترم شمارید [و] با جان و مال [و] عیال خود ستیزه نکنید [و] با بستن يك تعهد نامه، قلعه را به «گداویج» بسپارید. چنانچه نصایح مرا نپذیرید بدانید بدون تردید «گداویج» ایروان را فتح خواهد نمود. □ و خود «گداویج» هم از این گونه ترهات به «حسن خان» مزبور نوشت. لیکن جوابی از طرف آنان، بجز توپ و تفنگ نشنید.

۲۳- [در قلعه‌ی ایروان]

□ «گداویج» چون دانست [که] وعده‌های حيله آمیز وی تأثیر ندارد و «حسن خان» و «حسین خان» - قلعه‌دار [ان] ایروان - جواب غیر مساعد داده‌اند، لشکریان خود را چهار قسمت نموده، در چهار طرف قلعه ایروان، سنگر بندی نمود و بتصور اینکه ممکن است برای «حسن خان» سپاهیان امدادی اعزام گردد، فوراً توپها را بسوی قلعه سوار نمود [ه] تا چند روز - پی‌درپی - حصار قلعه را هدف گلوله توپ قرار داده، بواسطه تصادف و اصابت گلوله توپ، طرف مشرق دیوار قلعه خرابی حاصل نمود. شکستگی دیوار مزبور، باعث خاطر جمعی سپاهیان روسی گردید [ه] تصور نمودند [که] ممکن است صالداتها بتوانند از شکاف دیوار صعود کرده، وارد برج و بارو شده، قلعه را متصرف شوند.

□ «اسماعیل خان قاجار» که با قسمت ابواب جمعی خود، در خارج قلعه فرود آمده بود، آنچه سعی و کوشش نمود که خود را بداخل قلعه برساند، ممکن نشد. وقتی مشاهده کرد [که] سپاه روس خیال یرش بقلعه ایروان [را] دارد، توقف خود را در نزدیکی قلعه جایز ندانست [و] در همان شب، از حدود قلعه عقب نشینی کرد. لیکن بوسیله یکعده چابک سوار، مراقب عملیات دشمن بود* [تا] شاید در موقع [لزوم] بتواند باهالی قلعه کمک برساند.

□ از طرفی «گداویج»، شب هنگام فرمان یرش داده، از چهار سوی بقلعه

هجوم آوردند.

□ با بروز این حال، سرکردگان داخله: «حسینخان» [و] «حسنخان» [و] «علیخان سپانلوی قاجار» [و] «اشرف خان دماوندی» [و] «علیقلی خان فندرسکی» - که هر يك بمرور با ابوابجمعی خود^{۱*} برای تقویت قوا، در آن قلعه داخل شده بودند، چون چنان دیدند، فوراً برای دفاع بمشورت پرداختند: «حسن خان» مزبور، چون سرکرده [ای] جنگ دیده و آزموده بود، یقین داشت که با آن قوا نمی‌توانند در مقابل دشمن پایداری نمایند. [لذا] گفت: لازم است برای اغفال دشمن - [تا] تصور نماید [که] حافظین قلعه متواری شده، در اینجا کسی نیست - چراغها را خاموش و صداها متروک گردد. [آنگاه] کلیه سران، هر يك با ابوابجمعی خود، در حواشی دیوار قلعه، تفنگ‌ها روی دست و شمشیر و خنجر در کف داشته، مراقب ورود دشمن باشند.

□ فوراً این نقشه عملی گردید. بنحوی که گوئی احدی در قلعه وجود ندارد.

□ صالداتها، وقتی بسطرف حصار حمله‌ور شدند، چون مدافع در پیش ندیدند، بعجله از خندق گذشته، خود را از چهارسوی، پهای حصار قلعه رسانیدند. در آنجا هم - چون تصادفی صورت‌نگرفت بلادرنگک بوسیله نردبان، از چهار طرف بالا رفتند [و] روی باروها قرار گرفتند. پس از لحظه‌ای چون در داخل قلعه - در تاریکی شب - کسی را مشاهده نمودند، چندین دسته صالادات - که در حدود دوهزار نفر^{۲*} [بودند] - خود را^{۳*} [در] برج و چهار دیوار قلعه استوار نمودند، [اما] وقتی که خواستند به آنطرف، داخل قلعه سرازیر شوند - بطوریکه قبلاً سران [قلعه] پیشبینی نموده بودند - معادل صدظرف نفت (= نفت) که اهالی قلعه - بدون اسلحه از زن و مرد - در دست داشتند، غفلتاً روی بارو و لشکریان روسی که در شرف پائین آمدن بودند، ریخته، فوراً عده دیگر مشتعل نمودند. یکمرتبه تمام برج و بارو - که مملو از صالادات روسی بود - آتش گرفته، شب تار، چون روز روشن گردید.

□ ناگهان مراقبین، با اسلحه از کمینگاه بیرون جسته، با خنجر و شمشیر و تفنگ بجان دشمن افتادند. زخمی و سوختگان- يك يك- از روی بارو بداخل قلعه یادر خندق سرازیر میشدند.

□ روسیان از حملات پی‌درپی دلیران ایرانی، از فرازدیوار - کبوتر وار- معلق میخوردند.

□ در آن گیرودار، سران ایرانی در آتش مردانگی بیمانند از خود بروز داده، قریب چهار ساعت تنور حرب افروخته بود [و] پیکر صالاداتها در آن آتشفشانی سوخته میگردید. در این بین که دشمن دست و پای خود را گم کرده، در صدد تقویت سپاه نیمه سوخته بودند، «اسماعیل خان» که در خارج [قلعه] مراقب احوال دشمن بود، از موقع استفاده نموده، بسپاه روس حمله نمود. سران قلعه چون چنان دیدند، درب قلعه را باز کرده، بکمک «اسماعیل خان» برون تاختند [و] تا سفیده دم معادل دوهزار [و] پانصد نفر افراد روسی تلف گردید [ند]. اکثر^{۱*} افسران و «ماژور» ها کشته و زخمی شدند.

□ کاپیتان «لوکلونوف» که رشیدترین سران روسی بود، در آتش کشته گردید [و] خود «گداویچ» نیز دوزخم برداشت.

□ سران زخمی شده با هزار زحمت از رزمگاه- باقلیلی صالادات- خود را کنار کشیدند [و] در پناه چند سنگر آرمیدند. پس از سه روز- شب هنگام- سنگرها را تخلیه و بطرف گرجستان روی آوردند.

□ صبحگاهان «اسماعیل خان» در عقب آنان بتاخت. بازماندگان صالاداتها هرسوئی متواری شدند. بعضی از آنان بواسطهٔ عریان بودن، در هوای سرد، و برخی بعزت عدم [وجود] آذوقه بطرف سپاه نایب السلطنه رفته، امان خواستند. عده‌ای نیز بدست «اسماعیل خان» اسیر گردیدند [و] مشارالیه اسیران را بقلعهٔ ایروان آورده نزد نایب السلطنه فرستاده خود^{۲*} [در] معیت سایر سران بمّرت خرابی حصار قلعه پرداختند و استحکامات را تقویت کردند.

□ از طرفی «علیخان قوآنلو» و «امان‌الله خان افشار» که برای جلوگیری از نیارال «نیاسنین» بطرف نخجوان مأموریت یافته بودند، با اینکه هوا در سردی

شدت داشت، ابتداء «سماندروویچ» و بعد نیارال «نیاسنین» از ایرانیان شکست خورده، بکوههای اطراف نخجوان متواری و از میدان روی برافتند.

□ [ازین جنگها] غنیمت بسیار - از اشرار - نصیب ایرانیان گردید. در نتیجه این نبرد زمستانی - که آنهم با مهارت دشمن صورت گرفت - عاقبت «گداویچ» - باحال زخم‌دار، با نیارال «نیاسنین» - با هزار زحمت - خود را به تفلیس رسانیدند، [والا] بقیه سپاهیان آنان که از میدان جان سالم بدر بردند، دست و پایشان ضایع شده بود، بقیه*^۱ سپاه روس که توانستند بعضی [از] توپ و تجهیزات را همراه بردند، در حدود «در بند» با «شیخعلیخان لزگی» روبرو شدند، که مشارالیه - با ایل لزگی - بر آنان تاخت [و] کلیه توپ و اسلحه را بغارت برد. در این جنگ زمستانی - از سران ایرانی - [فقط] «علی‌خان قوانلو» که زخم برداشته بود، از دنیا رخت بربست.

۲۲- [نقض تعهدات فرانسه]

□ بطوریکه قبلاً متذکر شدیم*^۲ دولت فرانسه با دولت ایران عهد نامه‌ای

بست [مبنی] براینکه دولت ایران ازدوستی دولت انگلیس دست بردارد و بناپلئون اجازه دهد - بواسطه خصوصیت با انگلیس - از طریق ایران به هندوستان مداخله نماید. و در مقابل «ناپلئون» در تعلیم نظام ایران، کمک [نموده]*^۳ در موقع لزوم*^۴ مساعدت لشکری بدولت ایران روا دارد، و سپس*^۵ در اخراج روسیه و تخلیه ولایات گرجستان اقدام فوری بعمل آورد. در صورتیکه «ناپلئون» بهیچ یک از تعهدات خود وفا نکرده، حتی هنگام ملاقات با [اولیاء] دولت روسیه، در باب تخلیه ولایات گرجستان سخنی بمیان نیاورده، جنرال «غاردان» هم - از قراری که ذکر شد - با «گداویچ» سردار روسی درباره تخلیه گرجستان، کاری از پیش نبرد. بلکه روحیه ایرانیان را - روی منافع روسیه - مشوش نمود [و] «مسیو

*۱- سیف. *۲- فقط. *۳- و. *۴- که. *۵- ونیز.

بردی» را نزد «گداویج» فرستاد[ه] بعوض اینکه او را از تسخیر ایروان منصرف کند و وی را وادارد*۱ [تا] تعهدات خود را محترم شمارد، جهت سرداران ایرانی-در ایروان- پیغام فرستاد، که: شما از عهدۀ دفع سردار روسی بر نمیآئید و بهتر آنست [که] آن قلعه‌ی محکم [را] بدست خود، تحویل سردار روسی بدهید.

□ و نیز موقعیکه «گداویج»، برخلاف پیمان بایروان حمله کرد و دو نفر سردار دیگر را برای تسخیر نخجوان اعزام داشت، معلّم تعلیم نظام آذربایجان «موسیولامی» - که از مهندسین اعزامی دولت فرانسه بود - باولیای ایران اظهار داشت، که جنرال «غاردان» بمن اعلام داشته، که بسبب دوستی جدید دولت روسیه با فرانسه، سعی ما در امور نظام ایران عملی عاقلانه نیست [و] تعقیب این روش برخلاف دوستی بین دولتین [روس و فرانسه] است ما باید بنا بر عایت دوستی دولت روسیه، از این پس، از تعلیم سپاه ایران خودداری نمایم.

□ يك جهت دیگر هم که نقض تعهدات ناپلئون را آشکار میکرد و معلوم بود [که] دولت فرانسه - در پرده - با دولت روسیه*۲ [در] تسخیر ولایت گرجستان رضایت حاصل کرده، این بود، که از ابتدا [ی] طرح عهد نامه ایران با دولت فرانسه که*۳ «میرزا محمد رضا قزوینی» سفیر ایران، بدربار فرانسه رفته بود «ناپلئون» او را مدتی در فرانسه معطل [نموده] جوابی که متضمن صلاح دولت [ایران] - مطابق عهد نامه [باشد] - باو نمیداد. و یکی دیگر از تعهدات «ناپلئون» با ایران، این بود، که از دادن وسائل حرب هیچگونه مضایقه نکند. حتی جنرال «غاردان» از طرف دولت خود، بایران سند سپرده بود، که ۵۰/۰۰۰*۴ تفنگ، در اسرع وقت*۵ در آذربایجان بمباشرین ایران*۶ تحویل نماید.

□ با ظاهر بودن این عملیات عهد شکنانه، هرگاه اولیاء دولت ایران از «غاردان» - سفیر دولت فرانسه - ایراد*۷ [میگرفتند]، مشارالیه در جواب ساکت بود و همان سکوت، خود شاهد سازش دولت فرانسه با دولت روسیه در باب

*۱- که. *۲- با.

*۳- عسکرخان افشار. این خطا احتمالاً از گردآورنده است.

*۴- هزار. *۵- دولت فرانسه. *۶- در آن. *۷- میآوردند.

ولایات ایران بود. [و این] میرسانید که دولت فرانسه، منافع روسیه را در شمال ایران نسبت به تصرف ولایات گرجستان و مداخله آندولت - جایز دانسته * ظاهر و آشکار بود [که] صلح روسیه با «ناپلئون» در پیشروی دولت روسیه در شمال ایران، مداخلت داشته و روسیه برای اینکه فرانسه را از کمک بایران باز دارد و جنبه خصمانه^{۲*} [آن] را عقیم گذارد، روش مسالمت آمیز [در] پیش گرفته با «ناپلئون» طریق دوستی گشود [و] چون در تعهد نامه فرانسه و ایران ذکر شده بود [که] هرگاه دولت مزبور بعهد وفا ننماید، دولت ایران میتواند با سفیر انگلیس - که دربندر «بوشهر» متوقف بود - از روی مصالح کشور خود داخل مذاکره شود. روی این اصل، دولت ایران اجازه داد که سفیر انگلیس، ازبندر بوشهر به شیراز آید و در آنجا اقامت گیرد، تا نتیجه تعهدات فرانسه مشهود گردد.

۲۵- [دخالت انگلیس]

□ «سرجنس» (۴۶) سفیر انگلیس، پس از مدتی توقف - بنا بصوابدید درباریان و وزیر خارجه - بعلمت عدم تأثیر تعهدات فرانسه، سفیر انگلیس را - پس از چندی توقف - از شیراز باصفهان، اجازه ورود دادند.

□ موقعیکه جنرال «غاردان» - سفیر فرانسه - از این پیشامد آگاه گردید، خواست بدون اجازه دولت متبوعه خود از ایران خارج شود، [لیکن] امنای ایران مانع گردیدند، ولی سودی نبخشید. [جنرال «غاردان»] یقین داشت که عهد شکنی دولت او، منجر بورود سفیر انگلیس بطهران خواهد شد، لذا در نیمه شبی با چند نفر یاران خود بطرف تبریز حرکت کرد [ه] چندی در آنجا توقف کرد، تا اطلاع حاصل [نمود که] «سرجنس» - سفیر انگلیس - از اصفهان عازم تهران شده، [بنابراین] از راه تفلیس بسوی «پاریس» رهسپار گردید.

□ سفیر انگلیس، لدالورود با امنای دولت ایران داخل مذاکره [ای] شد، مبنی بر اینکه دولت وی حاضر است در باب پیشآمد مخاصمه ایران و روسیه کمک مالی و تجهیزات جنگی بنماید. مشروط بر اینکه دولت ایران با دولتهای اروپا- بخصوص فرانسه- قطع رابطه نماید.

□ با اینکه وزیر امور خارجه وقت با این پیشنهاد موافق بود، اغلب امنای مملکت با این نظریه مخالف بودند و «فتحعلیشاه» را باین نکته متوجه ساختند که دولت انگلیس هم عاقبت- به [نام] مصلحت مملکت داری- از تعهد خودشانه خالی خواهد نمود و رویه فرانسه را پیش خواهد گرفت. بنابر این لازم و واجب است که تجاوزات روسیه را در محال گرجستان و تفلیس، بعلمای اسلام اعلام دارند^{۱*} [تا] آنان بموجب تشویق، اهالی اسلامی را بر علیه تجاوز روسیه بشورانند و امر جهاد صادر نمایند.

□ پس از موافقت، این امر به «میرزا بزرگ فراهانی» (۴۷) که یکی از وطن پرستان بشمار میرفت^{۲*} [و] گذار گردید. مشار الیه برای انجام منظور، «حاج سلا باقر سلماسی» و «صدرالدین تبریزی» را ملاقات [و] آنان را بسوی عتبات گسیل داشت^{۳*} [تا] پیشآمد لشکر کشی روسیه را در حدود شمال ایران- بگرجستان و داغستان و سایر^{۴*} نقاط شمال- بعرض «شیخ محمد جعفر نجفی» و «آسید علی اصفهانی» برسانند.

۲۶- [حکم جهاد]

□ فرستادگان، دستور را اجراء و علما را از آن پیشآمد آگاه کردند. علما نیز بهر يك از پیشوایانی که طرف تقلید عامه بودند، شرحی^{۵*} [صادر، و] امر جهاد- از طرف شاه- صادر نموده، بقم و کاشان [و] یزد [و] اصفهان [و] شیراز [و] سایر بلاد

۱*- که . ۲*- بر . ۳*- که . ۴*- دیگر . ۵*- بمضمون صدور.

ارسال داشتند. منجمله از علمای محلی «ملا احمد نراقی»، «میر محمد حسین سلطان العلماء» - امام جمعه اصفهان -، «ملا علی اکبر اصفهانی» که اعظم علما محسوب بودند - بدین دستور، احکامی صادر^{۱*} [نمودند] که: علمای اسلامی جهاد با روسیه را - نسبت به تجاوزات در خاک ایران - جهاد بی اکراه دانسته و مجادله بیگناه میدانند. رعا [یا] ی اسلامی، هر قدر که می توانند برای مخارج جنگ بدولت کمک برسانند، حلال و بی شبهه میباشد، بشرط اینکه مباشرین امور جنگ، مردمی وطن دوست [و] درستکار، و بدینان معروف بوده باشند. بعلاوه سر رشته داران نظام هم، بسوابق نادرستی [و] سازش با دشمن، یا خدعه و تزویر اقدامی نکرده باشند. در این صورت بر تمام ساکنین ایران - صغیر و کبیر، وضع و شریف - واجب است [که] برای تقویت دین و استقلال کلیه حدود مملکت، بجهاد پردازند و دشمن را از خانه حق خود - که ملک طلق آنهاست - و از نیاکان بارش بر داشته اند، از دست یغماگران تجاوز پیشه روسیه برهانند و خون خود را، در راه بدست آوردن این منظور، دریغ ندارند.

□ مباشر این امر - یعنی «میرزا بزرگ» - عبارت بیانات مجتهدین را بطرز «رساله» در آورده، در تمام شهرهای مملکت - بوسیله حکام - منتشر ساخت. در اندک وقت، کلیه ایران - بخصوص آذربایجان - بشورش پرداخته، با وسائل لازم مهیای جدال عمومی با روسیه شدند.

□ از قضای فلک، در همان سال که امر جهاد از طرف علمای اعلم بر علیه روسیه صادر گردید، زلزله عظیمی در ایران حادث شد، که مدت پنجاه روز متوالی، کره ارض مانند کره سیماب (= خورشید) در حرکت بود.^{۲*}

□ در اطراف مازندران [و] قوچان، چندین قریه مفقود الاثر گردید. بنحویکه آثاری از آن محلها پدیدار نبود. در طهران بقدرتی زلزله بر شدت خود افزود، که مردم شهر، از ترس جان متواری شده، منازل خود را ترك [و] بخارج شهر، روی آوردند [و] در همان زمستان، بیاباها پناهنده شدند.

* ۱- شد.

* ۲- این جمله می رساند، که تا عهد فتحعلیشاه، هنوز تصور می شد که زمین ساکن و خورشید در حرکت است.

۲۷- [ماجرای سفارت میرزا ابوالحسن خان]

□ پس از * ۱ [نزول] این بلا، سفیر انگلیس - با اینکه در دربار مخالف بسیار داشت و نسبت بمنظور خود تا اندازه‌ای ناامید بود، عاقبت الامر - در پرده رضایت «میرزا ابوالحسن خان» را که مردی بانفوذ و متدبر بود حاصل کرد. مشارالیه بواسطه بعضی جهات، در دربار تکیه گاه محکمی بدست آورده، با اینکه «عباس میرزا» با عقیده‌وی مخالف و ریای (= نادرستی و حيلة) او را در امور سیاسی رو میکرد، مع هذا - این مرد متدبر - بسوسيله نفوذ خود، نظر شاه را جلب نمود * ۲ [تا] بشرايط [و] تعهدات سفیر انگلیس تن در دهد و قبول پیشنهاد او [را] - در آن موقع - مغتنم شمارد.

□ عاقبت الامر، شاه حاضر گردید که با دولتهای اروپا قطع روابط نموده، با دولت انگلیس، عهد نامه [ای] رد و بدل نماید. و نیز برای تحکیم روابط دولتین انگلیس و ایران، سفیری بسوی «لندن» اعزام دارد و مخارج سفیر ایران بلندن، بعهده دولت انگلیس بوده باشد. ضمناً «سر جنس» - سفیر لندن - عهده دار شد، که صد و بیست هزار تومان مخارج مسافرت سفیر ایران را پرداخت نماید. لذا حواله [ای] بمبلغ مزبور، بکمپانی «هند [شرقی]» محول داشت که پرداخت نماید! ولی کمپانی مزبور، از پرداخت خودداری * ۳ [و حواله را] نکول نمود و سفیر انگلیس را در ایران، بر سمیت نشناخت و تعهدات او را نسبت بامور ایران تکذیب نمود * ۴. [علت] آنهم این بود، که کمپانی «هند [شرقی]» قبلاً «سرجان ملکم بهادر» (۳۸) را از طرف هند، برای سفارت تعیین و اعزام داشته بود، که مدتی در بوشهر توقف

* ۲- و علل.

* ۳- بلکه.

* ۲- که.

* ۱- تنزل.

داشت. «سرجنس» نماینده انگلیس هم - در مقابل (= بتلافی) - از سفارت «سرجان ملکم» سر باز پیچید و از دولت ایران درخواست کرد، که از طرف خود سفیری بلندن بفرستد، [تا] در ضمن، ثابت بودن هریک از سفیرین را - در ایران - تعیین و اعلام دارد، و وجه اخراجات (= مخارج) و عهد نامه را [نیز] در لندن بامضاء دولت انگلیس برساند.

□ «سرجنس» - نماینده انگلیس - نسبت بتعیین سفیر ایران در دربار [انگلیس] اصرار داشت که حکم انجام این امر، به (= برای) «میرزا ابوالحسن» - خان شیرازی صورت گیرد (= صادر گردد) [و] با اینکه «عباس میرزا» - ولیعهد - از تعیین او ناراضی بود، «سرجنس» بوسیله نفوذ چند نفر از درباریان - که تحت اراده *^۱ [او] قرار گرفته بودند *^۲ [ترتیبی داد، تا حکم] این مأموریت خطیر را بنام همان «میرزا ابوالحسن» صادر کردند. در اینجا لازم است متذکر شویم، که علت برقراری مشار الیه بامر نظارت و اصرار «سرجنس» *^۳ [از روی] چه نقطه نظر بوده است؟ :

□ پدر «میرزا ابوالحسن» مذکور، - «میرزا محمد علی» - از اهالی اصفهان [بوده، که] از وطن مألوف هجرت اختیار کرد [ه] بسوی شیراز رفت [و] چون «حاج ابراهیم خان اعتماد الدوله» سر رشته دار لشکر «کریم خان زند» بود، «میرزا محمد علی» را که مردی خوشنویس و با اطلاع بود، به محرّری (= منشیگری) پذیرفت [و] بواسطه بروز لیاقت - عاقبت الامر - خواهر «اعتماد الدوله» [را] بهمسری گرفت *^۴ [و] بواسطه بعضی جهات مورد سوءظن دولت واقع گردید [و] چون مورد تعقیب قرار گرفت، به «معصومه قم» فراری [گردیده] پس از چندی - شبانه - بطرف «بیت اله الحرام» رفت و از آنجا بسوی هندوستان مسافرت نموده و در «مرشد آباد دکن» نزد نواب آنجا [با] ماهیانه دویست روپیه استخدام شد *^۵ تا اینکه «فتحعلیشاه» - بنا بصوابدید «محمد حسین» - خان امین الدوله - ولد (= پسر) او را که «ابوالحسن خان» مذکور است، در

*۱- سر جنس. *۲- امر. *۳- به چه؟. *۴- که.

*۵- این رقم، برای حقوق یکماه - در شرایط اقتصادی آنزمان - بسیار اغراق آمیز است. شاید ۲۰۰ روپیه در سال - با توجه بسطح بسیار نازل زندگی درهند - درست تر باشد.

کار دولت داخل نمود [و] چون «امین الدوله» در دربار شاه قرب بسیار داشت، باعث ترقی فوق العاده او گردید. تعیین [او بسمت] سفارت *۱ هم بواسطه کمک و مساعدت «امین الدوله» صورت گرفت. روی این اصل «میرزا ابوالحسن خان» در سال ۱۲۲۴ هجری بسفارت لندن *۲ منصوب گردید.

□ پس از رفتن مشارالیه بسوی لندن، «فتحعلیشاه» از دارالخلافه بطرف «چمن اوجان سلطانیته» حرکت کرد. موقعیکه شاه وارد محتل مزبور شد، بوی اطلاع دادند که «طور مصوف» (۳۹) - سردار روسی - در منزل «سوغانلق» - یکفرسخی تفلیس - اردوئی مرکب از سوار و پیاده و توپخانه فراهم نموده و نیارال «نیاسنین» *۳ را با سپاهی مجهز بطرف قراباغ گسیل داشته، و نیز یک سردار دیگر روسی را، با لشکری، در حدود (= حوالی) «حاملو» و «پیک کندی» و «کمری» - محال پنبک و شوره گل - روانه داشت و یک سرکرده دیگر را بسوی گنجه و ایلات «قزاق شمس الدینتلو» فرستاده [است].

۲۸- [شکست مجدد روسها]

□ «فتحعلیشاه»، شاهزاده «محمد علی میرزا» را با ۲۵ هزار سپاه و تجهیزات لازم، بطرف تفلیس، و «علی خان» - عموی «حسینخان سردار» - را با «اسماعیل خان دامغانی» [و] «محمد علیخان شام بیاتی» [و] «میرزا محمدخان لارجانی» [و] «ذوالفقارخان» [و] «مطلب خان» [و] بعضی سران دیگر را بهمراه «عباس میرزا» ولیعهد، اعزام داشت و سپس «عبدالله خان فیروز کوهی» [و] «مهدیخان مازندرانی» [و] «محمد صالح خان بسطامی» [و] «علیمراد خان افشار خمسه [ای]» [و] «محمد نظرخان» - با پیاده نظام فوج «کراز» و کمره -

*۱- او. *۲- از طرف ایران.

*۳- نامی این نام را «مآثر» بصورت «نبالستین» آورده است.

را مجدداً بتعاقب نایب السلطنه روانه داشت.

□ در همین اوان، خبر رسید که «مصطفی خان طالشی» بواسطه وصلت با خوانین شاهسون و بعضی وعده‌های پوچ سران روسی، کوس مخالفت نسبت به دولت ایران کوفته (= کوبیده) و با سرکردگان روسیه سازش نموده، يك قسمت [از] سپاه آنان را برای مداخله در امور جنگل، دعوت نموده است. روی این اصل، سپاه روس بمازندران و گیلان تاخت آورده، و ایل شاهسون، بتحریرک وی (= مصطفی خان طالشی)، اختلال نظم محال (= منطقه) را فراهم کرده [است].

□ «فتحعلیشاه» بمحض وصول این خبر، «فرج‌الله خان پوستچی باشی» را با ۲۰ هزار پیاده و سوار، برای جلوگیری [از] تحریکات «مصطفی خان» روانه نمود، و خود شاه با اردو بمحال «سراب» حرکت کرد.

□ از طرفی «محمد علی میرزا» در نزدیکی ایروان، بچند دسته [از] سپاه روس تصادف کرده (= مصادف شده)، در نتیجه حملات پی در پی، کلیه آنان (= دشمنان) کشته و زخمی و دستگیر شدند. شاهزاده، دستگیر شدگان [را] به نزد شاه فرستاد و غنائم را جمع آوری [نموده] بطرف تفلیس تساخت آورد. مشارالیه آنچه ایلیات از قبیل: «بزچلو» (۵۰) و «گرج» و «ارامنه» که درحوالی تفلیس سکونت داشتند - بامال [و] اموال [و] احشام، از آن محال کوچ داده، به طرف شوش (= پناه آبادشوشی) روانه داشت و خود در حوالی ایروان، بانتظار نایب السلطنه اطراق نمود.

□ نایب السلطنه، ابتدا بسوی گنجه تاخته، با سپاه روس - * [که به] آن محال آمده بودند - بجدال پرداخت [و] در نتیجه سعی و کوشش شاهزاده [عباس میرزا] و پشتکار * طاق فرسا، نیارال «نیاسنین» روسی، تاب مقاومت نیاورده، پس از دادن تلفات زیاد، بکوههای اطراف گنجه متواری گردید.

□ نایب السلطنه، کلیه احشام آن حدود را حرکت داده، باطراف ایروان روانه داشت [و پس از انجام این کار] بامرنایب السلطنه «امیرخان دولوی قاجار» نیارال روسی را - که در کوهها متواری بود - تعقیب نموده، غنائم زیاد، از او بدست

آورد. [تا اینکه] ناچار بسوی گرجستان عقب نشینی نمود. نایب السلطنه پس از متواری شدن دشمن، از حدود گنجه بطرف ایروان حرکت کرده، به «محمد علی میرزا» پیوست.

□ «طور مصوف» روسی، وقتی به سوقانلق - یکفرسخی «تفلیس» رسید، در منزل «زگن» قرار گرفت [و] چون از موضوع پیشرفت نایب السلطنه - در گنجه - و «محمد علی میرزا» در اطراف تفلیس - اطلاع بدست آورد، خود و سپاه را در معرض خطر دیده و نیارال [«نیاسنین»] را در اکناف متواری یافت، برای فرار، لازم دانست مکرری اندیشید [ه] خود و سپاه را از آن مهلکه رهائی بخشد. این شد، که عریضه [ای] بنایب السلطنه نوشت و تعهد کرد که هرگاه سپاه او (= نایب السلطنه) از ایروان کنار روند، ملزم میشود، که اطراف گنجه را بکلتی تخلیه [و] بطرف تفلیس مراجعت نماید، و کلیه محال گنجه را تحویل سران ایران بدهد. [و] چند نفر از همراهان خود را - که عنوانشان ارزشی داشت - آن تعهد نامه را امضاء و مهیور کردند و بنزد نایب السلطنه فرستاد.

□ با اینکه شاهزاده یقین داشت [که] تعهدات سران روس، در هیچ مورد پایدار نیست [و] هر موقع خطری بر خود می بینند، طریق تعهد را جهت پیشرفت، بکار میبرند [و] پس از آنکه خطر را مرتفع دانستند، خلاف عهد را درزمره سیاست و رشادت می شمارند و کلیه عهد و پیمان [ها] در نزد آنان موهوم *^۱ [میگردد] و با اینحال نایب السلطنه، ابتدا بخیال [= بعلت] کمی آذوقه سپاه، وبعد پیش آمد هوای زمستان، دستور داد که در عبور سپاه روس، مزاحم آنان نشوند تا بسوی تفلیس برگردند.

□ طبق دستور نایب السلطنه، سپاه ایران از بین راه سرکرده روسی عقب نشسته، مشارالیه (= تورموسف) *^۲ قلیلی از بقایای سپاه خود را برداشته بطرف تفلیس رهسپار گردید.

□ نایب السلطنه، پس از این دستور، خود بسوی ایروان رفته، «محمد علی میرزا» را باردوی شاه فرستاد.

۲۹- [درگیری افشار و طالش]

□ بطوریکه قبلا گفته شد*۱ « فرج الله خان [پوستچی باشی] با لشکری بسوی اردبیل - برای جلوگیری از عملیات « فرج الله خان شاهسون » [و] « مصطفی خان طالشی » که [با] دشمن سازش نموده بود [ند] اعزام گردید. موقعیکه بمحفل مزبور رسید، امور آن ایل را، بواسطه سازش سران آن، مختل دید. لذا « نظر علیخان » را که از طرف « مصطفی خان » سرپرست ایل مذکور [شده] بود، دستگیر کرده، بسوی اردوی شاه روانه داشت و خود، بدون درنگ بمحفل اقامت « مصطفی خان - طالشی » روی آورد.

□ « مصطفی خان » چون از آمدن او اطلاع حاصل نمود، بوسیله يك قاصد تیز گام، سرکرده روسی را، که در « پشت ساری » و « بندرگاه » توقف داشت، آگاه گردانید و از *۲ [او] مدد خواست و با جسارت تمام، باستقبال « فرج الله خان [پوستچی باشی] » پرداخت. موقعیکه مقابل یکدیگر رسیدند، جنگ بین آنها شروع شد، بنحویکه مجال استعمال اسلحه گرم نبود. سران « افشار » با خنجر و شمشیر، بجان سپاهیان « طالش » افتادند. دراین گیرودار، چند فوج سالدات روسی بکمک « خان طالش » - از گرد راه - رسید [ند] و [و] بسپاه *۳ « [مصطفی] خان » داخل شدند. با اینحال « مصطفی خان » در مقابل ایل « افشار » تاب مقاومت نیاورده، خود با چند نفر سوار، از میدان کارزار، رو بهزیمت نهاد و از میدان حرب متواری گردید [ه] لشکریانش چون او را فراری یافتند، بدون درنگ، دست از جنگ کشیده، به « فرج الله خان [پوستچی باشی] » سرطاعت فروداورده، تسلیم گردیدند.

□ بفرمان « فرج الله خان »، فرستادگان روسی را خلع سلاح نموده، کلیه آنان را اسیر نمودند [و] *۴ سالداتهای دستگیر شده [را] بسوی اردو فرستاد [ند].

□ خان طالش، بقلعه « لنکران » (۵۱) که وطن اصلی او بود، پناه آورد،

*۳ - فرج الله.

*۲ - آنان.

*۱ - که.

*۴ - فرج الله خان.

ولی « فرج الله خان افشار » (= پوستچی باشی) دست از تعقیب وی برنداشت . فوراً قلعه را محاصره کرد. خان طالش، چون خود را محصور دید، در نیمه شب از روی آب، بسوی ساحل « جامیش وان » گریخت و بعضی از اقربای نزدیک خود را نیز همراه برد.

□ فردای صبح، که « فرج الله خان » از فرار او اطلاع بدست آورد، داخل قلعه شد [و] آنچه اندوخته و ذخیره، در محل مزبور بود، بغنیمت برداشت و بواسطه اینکه قلعه مذکور لب آب واقع شده [و] دشمن سهولت آنجا را سنگرگاه خود قرار میداد، قلعه را با خاک یکسان کرد، بنحویکه آثاری از * [آن] بجای نماند؛ تمام ابنیه * [آن] را بسوخت [و] سپس بمحاصره « جامیش وان » پرداخت؛ « جامیش وان » * [وسط] آب، فقط یکراه باریک از طرف خشکی، بداخل * [آن] داشت.

□ « فرج الله خان » یکتده سوار و پیادگان افشار را، در آنجا ساخلونمود [ه]، دستور داد از ایاب و ذهاب جلوگیری نمایند [و] فوراً عمل صورت گرفته را بنایب السلطنه اطلاع داد و از معظمله کسب دستور نمود.

□ نایب السلطنه، « محمد خان هزاره ای » را با یکتده سوار، بکمک او روانه داشت [ولی] « فرج الله خان [پوستچی باشی افشار]»، از طریق جلوگیری [راه] آذوقه، عرصه را بر خاندان طالش تنگ کرد. خان طالش، چند مرتبه او را مخاطب ساخت، که از سر راه عقب رود [نا] * خود، بسوی نایب السلطنه روی آورد. [لیکن] « فرج الله خان » * [از بیم] اینکه مبادا کمکی از طرف روسها بوی برسد و قضیه بنحو دیگر * [در آید]، قبول نمیکرد [و] میگفت: « باید اسلحه خود را تسلیم و نزد من آئی.»

□ مشارالیه (= مصطفی خان طالش) ناچار گردید، يك نامه بوسیله قاصدی - از طریق آب - بسوی نایب السلطنه * [بفرستد] و درخواست عفو گناهان * [نماید].

*۲- او.

*۳- اطراف.

*۲- او.

*۱- او.

*۶- بواسطه.

*۵- مشروط بر اینکه خان طالش.

*۹- نمود.

*۸- فرستاد.

*۷- جلوه کند.

□ نایب السلطنه، «میرزا بزرگ» را بسوی «جامیش وان» گسیل داشت.
 □ «میرزا بزرگ» پس از اینکه در «جامیش وان»، از خان طالش تمهید گرفت و دانست [که] قول صریح داده، که دست از سازش با دشمن بردارد، آنوقت به «فرج الله خان» دستور داد، که دست از محاصره بردارد.
 □ «فرج الله خان» از محل مزبور برخاسته، درایروان بنایب السلطنه پیوست.

۳۰- [سفارت دویم «جان ملکم»]

□ بطوریکه قبلاً متذکر شدیم^{۱*} در سال ۱۲۲۴ «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» با نظر «سرجنس» - سفیر انگلیس - بنام سفیر ایران بسوی لندن عزیمت نمود [و] دولت انگلیس، مشارالیه را در لندن نگاهداشت و هیچ جواب باو نداد^{۲*}، اوهم دربار شاه را از اوضاع مطلع نکرد. همین موضوع باعث خیال بعضی درباریان شاه گردید. خصوصاً نایب السلطنه، [که] از تعیین او بسفارت ناراضی بود. چون [که] مترجمین سفیر انگلیس، بسا چند نفر از برجستگان دربار - که حرفشان نزد شاه خریدار داشت -^{۳*} [خصوصیت] حاصل کرده بود [ند و] همان اشخاص، شاه را وادار نمودند که «ابوالحسن خان» را بسوی لندن روانه داشت.
 □ بهر حال، تا اول سال ۱۲۲۵: ناگاه خبر رسید که «جان ملکم» سابق التذکر، دوباره بسفارت [انگلیس در] ایران منصوب شده و وارد بندر بوشهر گردیده [است]. در^{۴*} [حالیکه] «سرجنس» - سفیر انگلیس - هنوز دردار الخلافه بود.
 □ موقعیکه نایب السلطنه شنید، که با بودن سفیر انگلیس در ایران، مجدداً «جان ملکم»، ببندر بوشهر رسیده، شاه را آگاه نمود که: [این] دورشته از يك سرچشمه آب میخورد [و] از احضار «جان ملکم» لازم است که خودداری شود، تا از طرف «میرزا ابوالحسن خان» خبری واصل^{۵*} [گردد. امّا] همان درباریان

۱- که.

۲- ۵.

۳- جنبه خصوصی.

۴- صورتیکه.

۵- نشد.

دشمن شناس (= دشمن خواه) شاه [را] وادار نمودند که « جان ملکم » را از بندر بوشهر - از راه غیرمستقیم - بنزد خود احضار نماید. این شد، که شاه، « مهرباب - خان افشار » را ببندد بوشهر فرستاد [تا] « جان ملکم » را در چمن سلطانیته نزد شاه آورد.

□ « جان ملکم » از طرف دولت هند، با تحفه بسیار، در نزد شاه حضور یافت.

□ « سرجنس » - سفیر انگلیس - با اینکه پافشاری میکرد [که] دولت ایران « جان ملکم » را نپذیرد، و قتیکه شنید « جان ملکم » خود را در چمن سلطانیته بشاه معرفی کرده است، درخواست ملاقات او را نمود (۵۲) پس از وصول موافقت از طرف درباریان شاه، عازم چمن سلطانیته شد [و] چندین مرتبه ملاقاتهای محرمانه با وی (= سرجان ملکم) نمود، پس از این ملاقاتها، عدم پا برجا بودن سفارت « جان ملکم » را در ایران، اعلام داشت.

□ این پیشامد، صحت امر (= عقیده‌ی) نایب السلطنه را کاملاً ثابت نمود، که « جان ملکم » مزبور، حامل پیغامهای سیاسی بنام (= برای) * « سرجنس » بوده، نهایت (= منتها) برای اغفال ایرانیان، با فرستادن تحفه و هدایا توأم داشته. و نیز بعضی دریافتند که « میرزا ابوالحسن »، در این موضوع دخالت داشته، [چون] در همان موقع، که « سرجنس » و « جان ملکم » در چمن سلطانیته بودند، نامه‌ای از طرف « میرزا ابوالحسن » رسید، که از طرف دولت انگلیس، سفارت « سرجنس » پسندیده است و « جان ملکم » باید مراجعت نماید! - از وصول این نامه معلوم بود، که « میرزا ابوالحسن »، از جریان کار، کاملاً آگاه بوده است - .

□ بهر حال « جان ملکم » پس از انجام مأموریت، از طریق بغداد عازم هندوستان گردید. * ۲

* ۱ - سفارت جهت.

* ۲ - ظاهراً این آمد و رفت سیاسی، - لاقلاً از نظر « میرزا صادق وقایع نگار » - کاملاً محرمانه صورت گرفته است.

۳۱- [مساعدت شاه به حکام شکی و بادکوبه]

□ چون شاه، فتوحات نایب السلطنه را در محال «پهنک»^{۱*} شنید، از چمن سلطانی، به چمن او جان حرکت نمود و نایب السلطنه را از ایروان^{۲*} احضار نمود.

□ در خلال این احوال، «شیخ علی خان» و «مصطفی خان شیروانی»، که از سازش با روسیه پشیمانی حاصل کرده بودند، نامه‌ای بوسیله «سلیم خان شکی» و «حسینقلی خان بادکوبه‌ای» نزد نایب السلطنه فرستاده، تقاضای عفو گناهان نمودند. نایب السلطنه عین درخواست آنان را از نظر شاه گذرانید [ه] مورد قبول واقع گردید. ضمناً نیاز (= تقاضای) «حسینقلی خان» این بود، که سرداری قابل، با فوجی کافی برای محافظت، کناررود «کر» مقرر (= مأمور) دارند. و نیز وجه نقدی بعنوان انعام، به «شیخعلیخان» داده شود [تا] جمعی از قبیله «نرگه» را فراهم آورده «سلیم خان [شکی]» را [به]^{۳*} ولایات شکی منتقل نماید^{۴*} [تا] در موقع لزوم، در «دربند» و بادکوبه، از سپاه روس جلوگیری بعمل آورد.

□ با اینکه شاه از آنان اطمینان کامل نداشت، برای اتمام حجت نسبت به خواهش آنها مبلغی گزاف، که بیشتر از میل (= خواسته‌ی) آنها بود، جهت او فرستاد. سپس «ابراهیم خان دولوی قاجار» را با جمعی پیاده و سوار [و] آلات توپخانه، برود خانه مزبور روانه داشت.

□ پس از چندی، چون اثری از تعهدات آنان بشاه نرسید، بنا بامر نایب السلطنه «ابراهیم خان»- که مأمور رود بود- هستی (= مایملک) ایلات آن حدود را غارت نموده، مراجعت کرد.

* ۱- پهنک و پنبک، هر دو کلمه، در مورد يك محل بکار رفته است. صحیح آن «پهنک ایروان» است.

* ۲- که.

* ۳- در.

* ۴- به چمن او جان.

۳۲- [قتل حاکم بغداد]

□ در همین موقع، خبر قتل «سلیمان پاشا» والی «دارالسلام»^{۱*} شایع گردید. علت قتل او هم این بود، که امنای دولت عثمانی، مشارالیه را خدمتگزار دولت ایران میدانستند و در امور^{۲*} بغداد، از او هراس داشتند. بدین واسطه «یوسف پاشا» سرلشکر «ارزنة الروم» را لقب وزارت داده، روانه نمودند. ولی مشارالیه بدون نیل بمرام، برگشت و کاری از پیش نبرد [ه]، نتوانست مردم بغداد را بر علیه «سلیمان پاشا» برانگیزد. روی این اصل «حالت افندی» نام را که^{۳*} «رئیس الکتاب» نامیده میشد، از اسلامبول جهت دفع «سلیمان پاشا» تعیین کردند.

□ «رئیس الکتاب» چون مردی مدبّر و آشوبگر بود، ابتداء با^{۴*} نوشتجات ساختگی (= جعلی)، داخل ایلات و اکراد و اعراب و پاشایان «کوک» (۵۳) و «موصل» گردید [ه]، مردم را بر علیه «سلیمان پاشا» تحریک کرد و زمینه را جهت منظور، مساعد نمود. سپس وارد بغداد شد [و] در داخله بغداد نیز، دست بحيله و تزویر زد، [و] چون از روش ناپسند خود سودی نبرد، از بغداد مراجعت کرد [ه] در «سلیمانیه» با «عبدالرحمن پاشا» سازش کرد [و] نوشتجات مزورانه بهر طرف فرستاد. عاقبت الامر، اکراد را بر علیه «سلیمان پاشا» برانگیخت و نتیجه این شد که اعراب و اکراد و پاشایان بر «سلیمان پاشا» بشوریدند.

□ چون [«سلیمان پاشا»] خود را در مقابل شورش عاجز دید، متوسّل بدولت ایران گردید [ه] «فتحعلیشاه»، حقیر- «میرزا صادق مروزی»- را جهت

* ۱- «منصور خلیفه» عباسی و بانی بغداد نیز این شهر را دارالسلام و مدینه السلام Madinatossâlam لقب داد.

معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۹۳۵

* ۴- اغلب.

* ۳- به.

* ۲- کار.

اصلاح، از چمن او جان بطرف بغداد فرستاد.

□ از طرفی «عبدالرحمن» و «رئیس الکتاب» با همراهی پاشایان کرکوک و موصل و مشایخ اعراب، تاحوالی «امام اعظم» - که «سلیمان پاشا» از بغداد خارج، [و] در آنجا توقف داشت - تاختند، ولی بوی نرسیدند. از طرفی چون «سلیمان پاشا» مدتی بانتظار جواب مساعد دولت ایران نشست [و] اثری ظاهر نشد، ناچار از بغداد خارج شد [و] چون مدعیان او، عده اطراف او را قلیل یافتند، دور او را احاطه کرده، بجداال پرداختند. یاران بغدادی، او را تنها گذارده، بسوی بغداد باز گشتند. «سلیمان پاشا» ناچار فرار اختیار کرد [ه] نیمه شب، یکی از ایلات عرب [رسید، و] بجادر عربی پناه برد. شیخ قبیله، از ورود او اطلاع یافت [و] در شبی، خون آن مهمان را بখاک ریخت.

□ پس از کشته شدن «سلیمان پاشا»، «عبدالرحمن [پاشا]» وارد بغداد شد و با تشریفات لازم، «عبداله پاشا» نامی را - که با وی بستگی داشت - به*^۱ [ولایت] آن*^۲ [ایالت] معین نمود.

□ [حقیر] - «میرزا صادق واقع نگار» - در کرمانشاه شنید، که «سلیمان پاشا» بقتل رسیده [است]. پس از چندی بجانب شاه مراجعت کرده، در آخر همان سال، شاه برای ایام عید، بطرف دارالخلافه حرکت نمود.*^۳

*^۱ - ایالت.

*^۲ - ایالت.

*^۳ - «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، در نامه‌ای باین امر اشاره دارد. بخشی از عین نامه صفحه‌ی اول منشآت قائم مقام در «مقدمه‌ی مصحح» بخش «ت» آورده شد. لطفاً برای مقایسه‌ی متن این بخش، بآنجا نگاه کنید. بخصوص از «... بار اول نیست که بغداد خراب را بزمین قدوم شریف خود آباد کردید...» بعد را. ص ۳۷ کتاب حاضر.

۳۳ - [قضیه‌ی «سلمان پاشا»]

□ بعد از ورود شاه بطهران، «طور مصوف» - که یکی از سرداران روسی [بود، و] در اطراف گرجستان توقف داشت - از غیبت شاه ایران و سران او*^۱ [در] حوالی آذربایجان استفاده کرده، به تفلیس آمد. سپس به «پاشا حق» که*^۲ [در] حدود تفلیس واقع شده، رفت [و] در آنجا «سلمان پاشا» نامی را که ره‌دار (= راه‌دار) آنحدود بود، ملاقات نموده، با وعده‌های حیلۀ آمیز، نظر مساعد او را جلب کرد. سپس با او مشورت کرد، تا اینکه شبی او را بچادر خود دعوت نمود. «سلمان پاشا» بدون فوت وقت نزد او رفت. در موقعیکه هر دو مشغول صرف شام بودند - بنا بدستور قبلی - او را دستگیر نمود و شبانه*^۳ (به) تفلیس، نزد یکی از سران روس فرستاد [و] دستور داد: نگاهداری او، بنحو پوشیده (= مخفی) صورت گیرد.

□ پس از انجام این امر نامردانه، موضوع را به اولیای روسیه اطلاع داد [ه] از طرف دولت روسیه، بسرکردهٔ مزبور دستور رسید، که قبلاً در آنحدود جلوه دهند (= شایع کنند) که «سلمان پاشا» در نیمه شب متواری شده، بعداً او را بطوریکه اهالی اطلاع حاصل نکنند، از تفلیس بسوی پترزبورغ روانه نمایند.

□ «طور [مصوف]» روسی، پس از دستگیری والی، خود با لشکری مقرر حکمرانی او را اشغال کرد و بنا بدستور [دولت] روسیه، یکعهدهٔ محدود را مأموریت داد*^۴ [تا] اشخاص برجستهٔ آنمحل را که دارای قوهٔ مالی و قدرت و نفوذ*^۵ [بودند]، شبها از بستر خواب بر بایند و یک بیک [را] بدست مأمورین تعیین شده بسپارند، تا بمحلت نا معلومی ببرند. و همین کار را هم کردند: بامداد هرشب، چند نفر از اولیای محلی نا پدید بودند!

*۳- او را.

*۲- بین.

*۱- از.

*۵- داشته در.

*۲- که.

□ در محلی که «سلمان پاشا» را پنهان کرده بودند ، آمد و رفت اشخاص اکیداً ممنوع بود . فقط يك پاسدار گرجستانی بنام « سرکیس » - از ارامنه - مستحفظ والی مذکور بود . روزی ، پاسدار کسالت مزاجی حاصل نمود . وقتی «طورمصوف» از بیماری او مطلع گردید ، چون برای نگهداری راز ، هر کسی مورد اعتماد وی نبود که جهت پاسداری والی تعیین نماید ، لذا مهتر (= مأمور نگهداری اسبهای) خود را ، که گرجی [و] بنام « تامس » (= توماس) نامیده میشد و نسبت باو اعتماد کامل داشت ، برای پرستاری والی معین کرد و باو دستور داد که دستگیر شدن والی را پنهان دارد [تا] بلکه از اوضاع محلی ، ویرا مطلع نماید .

□ وقتی مهتر گرجی ، نزد والی رفت ، او را شناخت . زیرا برادر مهتر مزبور ، مدتی در خدمت «سلمان پاشا» بشغل فراشی ، خدمتکاری کرده بود . □ والی از این پیشامد بینهایت خرسند گردید . از طرفی هم ، خدمتگزار جدید ، بیاس خدمت برادرش - نزد والی - خود را وفادار معرفی نمود . این شد ، که والی بسوی دستور داد ، بطور مخفی *۱ ، عملیات سرکرده روسی را ، نزد وی افشاء *۲ [نماید] .

□ والی از قرائن رفتار سرکرده روسی واقف شد ، که ممکن است او را در وقت [و] فرصت [مقتضی] بسوی پترزبورغ گسیل دارد . این شد ، که «تامس» با میل و رغبت ، دواسب - در نیمه شبی - بدست آورده «سلمان پاشا» را از قید رها کند و خود هم با وی فرار نمود .

□ «سلمان پاشا» خود را به یکی از دهکده‌های مقرر حکمرانی رسانید [و] فوراً بوسیله همان «تامس» مکتوبی جانب شاه فرستاده و تقاضا نمود ، حکمی به «حسین خان» ، سردار ایروان داده شود ، که با وی در دفع سپاه دشمن مساعدت کند . و نیز مساعدت مالی و لشکری در باره او منظور شود . و نیز خواستار شد ، که : چون «توان میرزا» ، والی زاده (= پسر والی) گرجستان در نزد سردار روس رفته [و] با او سازش حاصل کرده [است] ، از طرف دولت ایران تشویق نامه‌ای مرقوم و سپس *۳ [برای] طایفه «تاوانندان قراقلی خان» حکمی صدور یابد ، که «توان میرزا» - والی زاده - را بسرکردگی قبول و دشمن را از قلمرو محلی

*۱- تامس . *۲- نمود . *۳- او .

خود برانند.

□ «تامس» مزبور، نامه «سلمان پاشا» را بدون درنگ، بنزد نایب السلطنه برده، معظم‌له^{۱*} [آن] را جهت اطلاع، نزد شاه فرستاد. «فتحعلیشاه» تقاضای او را پذیرفته، حکمی به [نام] «حسین خان» - سردار ایروان - صادر نمود، که در دفع روسیه با وی کمک نماید و از هیچگونه مساعدت مالی و لشکری دریغ ننماید. و نیز مرقوم رفت، [که] سردار مزبور، تدارکات شایسته - جهت «توان میرزا» - دیده، او را با لشکری نزد «سلمان پاشا» - والی «پاشا حق» - بفرستد. □ «حسین خان سردار»، دستور شاه را اجرا نموده، دو فوج پیاده نظام، با تجهیزات، نزد «توان میرزا» روانه داشت.

□ «توان میرزا» در نتیجه این تشویق، فوراً از ^{۲*} ایلات، عده زیادی جمع آوری و گرفتاری «سلمان پاشا» را - بدست «طور مصوف» - بهانه [قرار داده] با دستیاری «سلمان ^{۳*} [پاشا]» سپاه روس را با شکست فاحش، از آنحدود متواری نمود. فقط قلعه «تیشتر» - که روسها در آنجا مهمات زیاد، بتدریج وارد کرده بودند - در دست «طور مصوف» باقی ماند.

□ «توان میرزا» پس از فرار روسیان از آنحدود، بخيال اینکه «شریف - پاشا» - سرلشکر «آخته» ^{۴*} - ارتباط قراولی در کلیه حدود مرز دارد، ^{۵*} [چندان] در حفاظت حدود خود، انتظام معمول نمیداشت و در اغلب اوقات - شبها - طلایه (= نگهبان) ^{۶*} در حدود سپاه خود منظور نمیکرد. روی این اصل، جاسوسان ارامنه، که همواره منافع روس را در آنحدود پیروی میکردند، و بنام رعیت ایران و خدمتگزار، در عین دوستی، روش خیانت کاری را - که از طرف مبلغین آنها تبلیغ میشد - بر [ای] خسران ایران [و] ایرانی عمل میکردند، ^{۷*} از طرف روسها دستور داشتند [که] ناظر اعمال سپاهیان ایران بوده، نقطه ضعف آنان [را]

*۱- او. *۲- عده. *۳- خان.

*۴- آخته و آخسه، در مورد يك محل ذکر شده است.

*۵- چندین.

*۶- طلایه: Talaye... واحدی از سربازان که در پیش عمده قوامیفرستند تا از کم و کیف دشمن واقف شود. جلو دار

معین - ج ۲ - ص ۲۲۳۰

*۷- جاسوسان مزبور که.

بسران روسی اطلاع دهند. [بهمین جهت] موضوع عدم [وجود] طلایه شب، و عمل نشدن انتظامات نظامی سپاه «توان میرزا» را، بسر کرده روسی اطلاع دادند.

□ سران روسی، با همراهی و راهنمایی ارامنه مزبور، در نیمه شبی که سپاه «توان میرزا» بدون خیال حمله دشمن استراحت کرده بودند، از معبریکه «توان میرزا» گمان میکرد لشکریان «شریف پاشا» [با آن] ارتباط دارند، عبور کرده، بسپاه «توان میرزا» شبیخون زدند. وقتی «توان میرزا» از حمله ناگهانی دشمن اطلاع یافت، که کار از چاره گذشته بود [و] دشمن بدون هیچ تصادف، داخل اردو شده، بدون زحمت، دست بیغماگذارد. ^{۱*}

□ در این گیرودار که نزدیک بود شیرازه سپاهیان «توان میرزا» - در نتیجه غفلت - از همدیگر جدا شود، [سپاه «میرزا علی نقی خان فندرسکی» بکمک او آمد و لشکر روس را شکستی فاحش داد. شرح مأموریت او - باختصار - چنین است، که پس از اعزام قوای امبدادی جهت «توان میرزا» [چون «عباس میرزا» ی ولیعهد، مردی جنگ دیده و در امور لشکر کشی تجربیات جنگی آموخته بود، در موقعیکه شاه، حکم «توان میرزا» [را] صادر نموده بود، این سردار نامی (= نایب السلطنه) پس از ده روز ^{۲*} چون میدانست «توان میرزا» با اینکه اجساد [ش] ^{۳*} مردمی جنگجو بودند، و این جوان [نیز] از همان خانواده درس گرفته [است]، باز بواسطه جوانی «توان میرزا»، او را در مقام لشکر کشی کم تجربه و مغرور میدانست، روی این اصل، معظم اله «میرزا علی نقی خان فندرسکی» را با فوج ابوابجمعی خود، در عقب حکم صادر شده بنام «توان میرزا»، گسیل داشت، و ضمناً بوی دستور داد که سپاه خود را به اردوی «توان میرزا» ملحق نکند. حتی او را مطلع ننماید که مأمور کمک او - در موقع پیشامد - ^{۴*} [میباشد] فقط بنام مأمور مستحفظ مرز، در نزدیک سپاه «توان میرزا» مراقب اعمال او بوده باشد، [تا] هرگاه دشمن باو حمله و ^{۵*} [«توان میرزا»] با شکست روبرو گردید، بوی کمک نماید.

۱* - ند . ۲* - از صدور حکم . ۳* - او . ۴* - خواهد بود .

۵* - او .

□ روی این دستور ، شبی که سپاه روس - بطوریکه گفته شد - بلشکر «توان میرزا» شبیخون زد *۱ ، «میرزا علی‌نقی‌خان» ، در آن هنگامه ، خود را بسپاه روس زده ، تا اول آفتاب ، جنگ مداومت داشت ، [و] در نتیجه کاردانی «علی‌نقی‌خان» ، شکست نصیب روسیان گردید [ه] سپاه مزبور متلاشی [و] بهر طرف متواری گردید . *۲

□ «توان میرزا» ، پس از اینکه بغفلت خویش پی برد ، از «علینقی‌خان» سپاسگزاری نموده ، مجدداً لشکر خود را سر و صورتی داده ، نایب السلطنه را از شکست دشمن مطلع ساختند .

□ «عباس میرزا» بدون درنگ ، «محمدیك فجر» و سرهنگ «قاسم بیك» *۳ را با چند فوج دیگر ، باتفاق خود برداشته - با اینکه زمستان سخت ، و دشت را برف احاطه کرده و سردی هوا فوق العاده طاقت فرسا بود - در ظرف ۲۸ ساعت خود را بکلیسای «پنبک» - که سپاه روس در آن مقام داشت - رسانیده ، قبل از برآمدن آفتاب ، در هشت فرسخی محلّ مزبور اطراق [نموده] آنروز ، سپاه آورده را صف آرائی ، [و] آنان را مرتّب [و] از هر جهت *۴ آراسته ، شب هنگام روانه [گردیدند و] قبل از طلوع فجر ، بمحلّ توقف سپاه دشمن رسیده ، دو نفر از قراولان روسی را ، که طلایه‌دار اردو بودند ، دستگیر [و] از آنان تحقیقات لازم *۵ [نمودند] . ضمناً از اوضاع و احوال قوای دشمن و اسلحه آنها پرسش [نمود] ، سپس فرمان : «پیش ، بفرمانده خویش» *۶ صادر [کرده] یکمرتبه بسنگرهای دشمن حمله‌ور گردید [ند] .

□ دشمن ، بواسطه عدم اطلاع قبلی ، تاب مقاومت نیاورده ، سنگرها را تخلیه ، جمعی کشته و زخمی [و] بعضی متواری گردیدند .

□ نتیجه این جنگ ، بطور مطلوب نصیب نایب السلطنه گردید [و] کلیه سنگرها ، بدست افواج ایرانی افتاد . بنحوی این یرش صورت گرفت ، که احدی

*۱- ند . *۲- ند . *۳- احتمالاً «سرهنگ قاسم خان فندرسکی» است ، که گردآورنده در مقدمه باو اشاره نموده است . *۴- آنان را . *۵- را ، جویا . *۶- بنظر میرسد ، که این جمله ، از اصطلاحات جاری در دستگاه نظام آنروز بوده است مانند فرامین نظامی امروز ، که هر یک - برای مجریان و فرماندهان - مفهومی خاص دارند .

از متواریان هم نتوانستند جان سالم بدر برند: کلبه، طعمه شمشیر و خنجر شدند. □ در نزدیکی میدان نبرد، [در] قلعه‌ای که آرامنه در آنجا سکونت داشتند محل ذخیره آذوقه لشکریان روسی بود، [که] بدست نایب السلطنه افتاد. در قلعه مزبور نیز، چند محل اسلحه (= اسلحه‌خانه) کشف گردید و يك عده را که از هول جان بمنازل آرامنه^{۱*} پناه برده و پنهان شده بودند، اسیر شدند.

□ در جوار قلعه مزبور - [در] دهکده «حاج قرا» - چند عراده توپ و تجهیزات جنگی، که سپاه روس، برای احتیاط گذاشته بودند، بدست سپاهیان ایران افتاد [و] یکی از ساکنین قلعه، بنام «منصور بيك»، بنایب السلطنه اطلاع داد، که سران روس، در قلعه «شیخ آویز» - بین راه قره باغ - آذوقه فراوان جمع‌آوری نموده، در آنجا چند انبار، ذخیره کرده‌اند، که در^{۲*} فرصت [مقتضی]، بسوی تفلیس حمل نمایند و عده‌ای روسی را برای محافظت در آنجا گماشته‌اند. □ نایب السلطنه «قاسم بيك سرهنگ» و «محمد بيك افشار» را با عده ابوابجمعی، بدان محل روانه داشت. سرهنگ مزبور - با اینکه برف بشدت میبارید - عازم محل مزبور شده، با مراقبت بی‌مانند، بدون اینکه احدی واقف گردد، شبانه اطراف قلعه را محاصره [نمود].

□ محافظین^{۳*} با کمال خاطر جمعی استراحت کرده بودند. سپاهیان، بوسیله نردبان از دیوار قلعه بالا رفته، بلادرنگک درب قلعه را بروی سپاهیان باز نمودند [و] غفلتاً بر مستحفظین حمله‌ور شدند [و] آنان را بدون زد و خورد، دستگیر نمودند. فقط ۱۵ نفر سالدات، که در اطاق دیگر بودند، چون از ماجرا آگاه گردیدند، خود را با اسلحه ازمع که بیرون انداخته، در جوار محل مذکور - که ارتفاع بلندی داشت - پناه برده، در مقام مجادله برآمدند. ولی این روش دوامی نداشت، زیرا مأمورین، پس از جمع‌آوری اسلحه و دستگیری محافظین، کلبه اسرا را از قلعه خارج [نموده] در مقابل مدافعین سپر قرار داده، و هر چه دواب در آنجا موجود بود، از اسب و قاطر [و] الاغ سواری - [و] ۴۰۰ بارغله - بسوی اردو فرستاد.

□ این روش، تا ۸ روز تجدید گردید، که جمعاً ۱۸۰۰ بارگندم و جو،

*۴- و.

*۳- که.

*۲- وقت.

*۱- ها.

از قلعه مذکور حمل گردید .

□ ۱۵ نفر مدافعین روسی ، چون چنان دیدند با تسلیم اسلحه ، دستگیر [و سپاهیان] با کلبه تجهیزات ، باردو مراجعت نمودند.

□ در خلال این احوال ، مردی مسلمان ، ساکن «فرا تیل»^{۱*} [در] بین راه قراباغ ، بنایب السلطنه اطلاع داد ، که روسیان در دو سال متوالی ، از اطراف قراباغ ، آنچه غله [وجود داشت] بوسیله زورگوئی از ید اهالی خارج کرده اند [و] در «قلعه تل» مزبور ، در انبارهای زیرزمینی پنهان نموده اند و پاسداری محل مزبور را به «عابد» نام - کشیش ارامنه آنجا -^{۲*} [سپرده اند] .

□ بمحض وصول این خبر ، هزاررأس حیوان [جهت] جمع آوری ، بقلعه مزبور گسیل داشته ، انبار مذکور را تخلیه [و] باردوگاه نایب السلطنه آوردند . نایب السلطنه ، کلبه آذوقه را جهت «حسین خان سردار» بایروان فرستاد و آنچه اسیر از سپاهیان روسی بدست آورده بود ، بسوی دارالخلافه روانه نمود .

۳۴ - [مراجعت میرزا محمد رضا خان و اوضاع عثمانی]

□ از طرفی - بنحویکه قبلاً ذکر شد - سفیر ایران [«میرزا محمد رضا خان قزوینی»] که بسفارت فرانسه منصوب شده بود ، از طرف «بناپارت ناپلئون»^{۳*} با دو نامه و بعضی هدایا مراجعت کرد .

□ پس از ایام زمستان آنسال - در ماه دویسم بهار ۱۲۲۶ هجری - بواسطه فساد و طغیان عملیات «عبدالرحمن [پاشا]» که در بغداد ظهور کرده بود ، دولت ایران برای برطرف نمودن اوضاع و احوال [خراب] آنحدود ، «محمدعلی میرزا» را با سپاهی آراسته ، جهت [مقابله با] تجاوزات «عبدالرحمن» گسیل داشت .

*۳ - عیناً ضبط شده است .

*۲ - قرار داده اند .

*۱ - از .

□ دولت عثمانی، پس از توقف از اعزام سپاه ایران- از راه عاقبت اندیشی- «عبدالوهاب افندی» و «حسرت افندی» نام را، بنام سفارت ایران نامزد، و از جانب «سلطان محمد خداوندگار» بسوی ایران روانه داشت [و]*^۱ برای جذب قلوب امنای دولت ایران، شرحی جداگانه به «میرزا شفیع» نگاشت و در نامه متذکر شد که: «چون پاشایان «بایان»^{۲*}، همیشه در صدد فساد بین ایران و روم هستند، [و] «عبدالرحمن»، در فساد سرآمد آنانست و در زمره تفتین کنندگان بشمار میرود، لذا دولت عثمانی، از آن دولت ابد مدت چشم آن دارد که بامنای دولت دستور دهد، که از حمایت او کناره جویند و [از این] پس، هر وقت -بهر فساد- بین دولتین اقدام کند، برای تنبیه او اقدامات جدی بعمل آورند. [و] چون سرحدداران (= مرزداران) ایران، همواره در حدود «آخته» و «قارص»^{۳*} باروسیان بجدا میپردازند، مقرر دارید، کار پردازان آن دولت، حمایت خود را دریغ ندارند و آنی (= لحظه ای) جماعت روسی را که در آن حدود هستند، راحت نگذارند، و این دولت را باین قرار موافقت حاصل است. ولی باید مثل همیشه تعیین پاشایان «شهر زور»، باصوابدید امنای ایران صورت گیرد. و نیز وزیر بغداد- مثل وزرای سابق- در تحت نظریه امنای دولت ایران قرار گیرند و امری برخلاف رویه سرحداری، از آنان ظاهر نشود [و] در صورت بروز اختلاف، باید برای تنبیه و آزار، حاضر باشند». (۵۴)

□ بطوریکه متذکر شدیم، «عبدالرحمن پاشا» بوزارت بغداد- از راه تدلیس- موفقیت حاصل نموده، و «رئیس الکتاب»، خود را از طریق تزویر بدرجات عالی رسانیده، سپس برای ابقاء حیات خویش، خانواده «سلمان پاشا» را نابود نموده و ثروت بی پایان او را در حیطه تصرف خود در آورده و «عبدالرحمن پاشا»، در ضمن با وزیر جدید سازش نموده و به ^{۳*} [ولایت] «شهرزور» ولایات آن حدود عرض اندام نموده ^{۴*} بوسیله خدعه و تزویر، «رئیس الکتاب» بولایات «گوی» و «حریر» دست یافته و «خالد پاشا» نامی را که وابسته او بوده، در «زهاب»^{۵*} و محال ^{۶*} [آن]، بحکومت گماشته و «محمود» پسر خود را در «حریر» و «گوی»

*۱- در مقابل. *۲- نام قبیله ای از اکراد ساکن شمال عراق و ترکیه ی امروز.

*۳- والی گری. *۴- و.

*۵- «سرپل زهاب»، که در استان کرمانشاهان ایران واقع است. *۶- او.

حاکم نموده، برادر خود «احمد آقا» نام را، در قلعه «سردشت» - که رأس «بایان» است - برقرار داشته، پس [از] اینکه تسلط خاصه حاصل کرده، با سرحدداران ایران، «امان الله خان»، کوس مخالفت کوفته، و درسحدرات، مشغول زورگوئی شده، مردم آزاری را وظیفه خود قرار داده، بعناوین مختلف، بعضی از سران طوایف را دربند کشیده و آنان را شکنجه و آزار نموده، دست تعدی نسبت بر عایا، از آستین بیرون آورده، سفیر دولت عثمانی را - که «عبدالطوب» نام داشت - از طرف دولت متبوعه خود^{۱*}، دفع او را [از دربار ایران] خواستار شد.

□ بنابر این، دولت، فعلاً بوسیله «عبدالطوب» مزبور، برای «احمدخان مقدم» حاکم «مراغه» و «بوداغ خان» - حکومت (= حاکم) «ساوجبلاق» - حکمی صادر کرده، که هرگاه «عبدالرحمن»، برحسب پیشامد (= اتفاقاً) بآنها روی نماید، از او و متابعانش جلوگیری^{۲*}، [و] او را دستگیر سازند. سپس «نوروزخان عزالدینلوی قاجار» را با لشکری جهت دفع برادرش [احمد آقا] به «سردشت» روانه نموده، و نیز «محمد قاسم خان ظهیرالدوله» [را] با دوپسرش «ابراهیم خان» و «محمد حسن خان» و «جانمحمد خان دولو» [و] «فرج الله خان افشار» [و] «یوسف خان گرجی» [و] «نصرالله خان قراگوزلو» را با سپاهی آراسته، باتفاق شاهزاده «محمد علی میرزا» مأمور نمود، که از راه «زهاب» عازم «شهر زور» گردند. (۵۵) ^{۳*}.

□ سپاهیان، از ^{۴*} چمن سلطانیه، بطریق (= بطرف) مأموریت حرکت نمودند.

□ [پس از] ورود «محمد علی میرزا» به شهر زهاب، «خالد پاشا» بدون مخالفت تسلیم گردید [ه] خود ^{۵*} [و] اکراد «بایان» ^{۶*} [به] ارودی «محمد علی» -

*۱- از دربار ایران. *۲- بلکه.

*۳- خوانندگان توجه دارند، که در مقدمه گردآورنده - حسین آذر - متذکر شده است، که این خاطرات یادداشتهای روزانه «وقایع نگار» بوده اند، که خارج از دفتر دیوانی، برای خود ضبط کرده است. جملات فوق میرسانند، که حوادث مذکور، در «زمان حال» - هنگام ثبت آنها - اتفاق افتاده، و «وقایع نگار» در همان روزها، بیادداشت آنها پرداخته است. زیرا در همه جا از «فعل مضارع» و «زمان حال» استفاده کرده است.

*۴- همان. *۵- با. *۶- در.

میرزا «داخل خدمت گردید» [و] «احمدخان (= احمدآقا)» برادر «عبدالرحمن» [نیز]، چون تاب مقاومت نیاورد، از مقابل «نوروزخان [عزالدين لوی قاجار]» در نیمه شب فراری شد، خود «عبدالرحمن» هم پس از مدت کمی پایداری، از شهر زور متواری، بولایات «حریر» رفت [و] عاقبت با ابراز سوگند، سرطاعت درآورده، عفوگناهان خود را، بوسیله «محمد علی میرزا» از شاه خواستار شد، و پسران خود را - گروگان - به چمن سلطانیه فرستاد. شاه هم، محل [قبلی حکومت را] مجدداً بخودش واگذار نمود، و «محمد علی میرزا» را بچمن سلطانیه احضار کرد.

□ از طرفی، با اینکه در آن سال، سرمای آذربایجان رو بشدت گذارده بود، و «عباس میرزا» - نایب السلطنه - کسالت مزاجی داشت، آن سردار غیور، در آن برودت هوا، آنی (= لحظه ای) از اوضاع مرز غفلت نمیکرد و در يك جا، سکونت اختیار نمی نمود. سیار وار، گاهی در نخجوان، و مدتی در ایروان [و] زمانی در قراباغ، تا اول بهار بسر برد [و] در ضمن، آنچه سپاه روسی در حدود مرز وجود داشت، همه را بعقب نشینی مجبور و متفرق ساخت.

□ [دیگر] از جمله کار [های] دلیرانه او، اینکه در همان ایام زمستان، سپاه روس، که در بلاد «مقاد» و «تیرو»^{۱*} ساخلو بودند،^{۲*} [تا] در اول بهار از مرز تجاوز نمایند، بآنان شبیخون زده، آنان را درهم شکست [و] ایلات، «اخیان» و «قپان» و «جبرئیلو» و بعضی قبایل دیگر - را - که در آن محل سکونت داشتند - کوچانیده، در ایروان [و] نخجوان [و] قراچه داغ منزل و مأوا داده، وسیله استراحت و آسایش ایلات مزبور را فراهم کرد.

*۱- از طرف روسیه. *۲- که.

۳۵- [اسارت افسران روسی]

□ پس از متواری شدن عدهٔ ساخلوی روسی از محال «مغان»، «جعفرخان اولادزاده» [و] ^{۱*} [«جعفرقلیخان»] که پس از خدمات زیاد [ی]، که از روی وعده و نوید سران روس انجام داده، حتی ^{۲*} [پدر بزرگ] خود را - بطوریکه تفصیل ^{۳*} [آن] قبلاً ذکر شد - با آن وقاحت، فدای ارادهٔ سران روس نموده و خانوادهٔ او را بدست اجنبی سپرد، که طفل شیرخوار را - در گهواره - طعمهٔ تیغ نمودند، در مقابل آن فداکاری (= خدمات) او را در قید و بند کشیدند [و] چون از نایب السلطنه شکست فاحشی برداشتند، به سایر سران روس که در تفلیس توقّف نموده بودند [پیوسته]، در نیمه شبی او را از زندان خارج [نموده] بوسیلهٔ يك صالداك مسلّح، بسوی گرجستان اعزام، تا او را مثل بعضی از سران گرجستان، بجانب مرکز روسیه - بطرز بورغ - بفرستند.

□ «جعفرقلیخان» چون موضوع را احساس نمود، پس از خارج شدن از زندان، در صدد تهیهٔ وسائل فرار از قید آنان برآمد، [و] چون شنید [که] نایب السلطنه، سپاه روس را در دشت مغان شکست داده و در اطراف مرز، سیّار است، موقعیکه از رودی عبور میکرد - و لجام (= لگام) اسب او در دست صالداك بود - در وسط رود، لجام اسب را قطع نمود و پا را از رکاب خارج [نموده]، با قوت بی مانند، صالداك را در آب رود پرتاب کرده، بال اسب را گرفته، از آب بیرون آمد [و] با هزاران سختی - در هوای سرد - خود را به باقیماندهٔ ایل «جبرئیلو» رسانید. عدهٔ محدودی ^{۴*} از طایفهٔ مزبور [که] در نتیجهٔ کوچانیدن آنان ^{۵*}

*۱- ابراهیم خلیل خان جوانشیر = این نام اشتهاً - و احتمالاً - از طرف گردآورنده بجای «جعفرقلیخان» نوهی «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» آمده است. زیرا بطوری که در ماجرای قلعهٔ گنجه گذشت، وی بطرز فجیعی بدست افسران روسی و با همکاری همین «جعفرقلیخان» بقتل رسید. *۲- جد. *۳- او. *۴- که. *۵- از جمع آوری.

[توسط نایب السلطنه] - بجا مانده بودند برداشته، بحوالی قره باغ آورده، درازاء این خدمت، مورد عطف و عفو نایب السلطنه واقع شد، و «عبّاس میرزا» حکومت قراباغ را بوی محلول نمود و خود نایب السلطنه، در محل «سلطان» که بین قره باغ و شکی و شیروان واقع است، متوقف گردید.

□ در این اوان، از جانب روسیه، یکی از سرداران، بنام نیارال «مرکز» بجای «طور مصوف» تعیین گردیده، شبانه در همان برودت هوای کوهستانی - چند فوج صالادات را، برای سنگربندی، بسوی محل سلطان، که «عبّاس میرزا» متوقف شده بود، روانه داشت.

□ پس از اطلاع نایب السلطنه از ورود او، با سپاهی از فوج «کمره» و «کزاز» - که در اصول سنگر بندی یدخاص داشتند - بسنگر گاههای روسیان یرش بردند.

□ در این جدال «مسترلین» نامی که از توپچیان انگلیسی بود، شرکت نمود [ه] اغلب توپهای روسی را - بوسیله هدف مستقیم - نابود نمود [ه]، سپاه روس تاب مقاومت نیاورده، داخل سنگرها شدند (۵۶) [در این موقع] بنا بر نایب السلطنه، لشکریان ایران، بطور نظام (= به آرایش): «نیزه به پیش» وارد سنگرها و حصار پناهگاه روسیان گردیدند. در این مبارزه، دو نفر صاحب منصب (= افسر) ارشد* و ۴ کاپیتان از روسها زخم برداشتند، که پس از چند ساعت فوت نمودند [و] قریب ۲۲ نفر «ماژور» دستگیر شدند، و [کلیه تجهیزات آنان بدست فاتحین افتاد، ولی] یکصد دیگر آنها، که در دو سنگر دور دست بودند، تا یک ساعت بعد از این هنگامه، پایداری کردند [لیکن] عاقبت علم (= پرچم) سفید - که علامت امان شناخته میشد - برافراشتند.

□ نایب السلطنه «قائم مقام» را برای تحقیق منظورشان، بآن سنگرها فرستاد. «ماژور» های روسی، برای احترام، کلاهها [را] برداشته، تسلیم شدند.

□ تسلیم شدگان - از نفرات درجه دار - ۸۲۰ نفر بودند - که حقیر آمار گرفت - چهار هزاره توپ - که با بیرق خاص روس تزئین شده بود [ند] - با آنچه تفنگ و اسلحه دیگر بود، تحویل دادند.

□ «قائم مقام»، تسلیم شدگان را با غنائم به اردوی نایب السلطنه آورده، کلیه تسلیم شده [گان]، مورد مرحمت «عبّاس میرزا» واقع شدند [و] عده ۸۲۰ نفری از طرز سلوک دولت روسیه - نسبت به ^{۱*} [نداشتن] رحم و مروت سران روسی، شکوه‌ها نمودند و درخواست نمودند که آنان را در پناه خود نگاهدارد.

□ نایب السلطنه، پس از چند روز، کلیه را بطرف دارالخلافه فرستاد و منظور آنها را برای شاه مرقوم داشت.

□ روز ورود این عده، شاه «فتح نامه» ^{۲*} ای بنام «عبّاس میرزا» تنظیم کرد و بوسیله «میرزا عبدالتوب معتمدالدوله» ^{۳*} و «امام الکتاب»، برای جامعه قرائت نمود.

□ اسرای مزبور، برحسب میل خودشان، بدین اسلام درآمستند [و] طبق دستور شاه، از آنها پرستاری شایسته بعمل آمد [و]، کلیه در تحت سرپرستی «عبداله خان قاجار» [بنام] : «فوج نیکی مسلمان» نامیده شدند.

□ بطوریکه قبلاً متذکر شدیم ^{۴*} «ابراهیم خلیل خان جوانشیر» بواسطه عشق پیرانه، خود و خانواده‌اش را ^{۵*} نابود ساخت و قلعه گنجه را بدست دشمن سپرد و یکی از پسران او بدست روسیان اسیر و گرفتار شد، و محتل مزبور در دست «مرکز» نام - سردار روس - افتاد. (۵۷)

□ موقعیکه فتح محتل «سلطان» نصیب «عبّاس میرزا» گردید، سردار روس - که تا آن موقع در گنجه توقف داشت - اندیشه نمود و يك نامه دوستانه، نزد «عبّاس میرزا» فرستاد [ه]، ضمناً خواستار موافقت صلح گردید. [ولی] یکی از «ماژور»های روسی، که با «مرکز» روابط نزدیک داشت، از موضوع فرستادن

۱* - عدم.

۲* - فتح نامه - «فتحنامه. نامه‌ای که از فتح و پیروزی خبر دهد. فیروزی نامه».

معین ج ۲ - ص ۲۴۸۲

۳* - میرزا عبدالوهاب، نشاط اصفهانی. ملك الشعراى در باره فتحعلیشاه.

۴* - که. ۵* - بر اثر عشق يك جاسوس - دختر ارمنه.

نامه *۱ مطلع شد[ه]، قضیه را -محرمانه- بدولت روسیه اطلاع داد. دولت روسیه بفکر اینکه مبدا «مرکز»، گنجی را ترك نماید، فوراً او را معزول و بجای وی، نیارال «پیشچوف» *۲ نامی را *۳ منصوب داشت.

□ «عباس میرزا» وقتی شنید [که] دولت روسیه «مرکز» را -بواسطه موافقت صلح- معزول و دیگری را بعوض او فرستاده [است]، فوراً «احمدخان مقدم» -حاکم مراغه- و «عسگرخان رومی» را برای سرکوبی طایفه «بلباس» *۴ مأمور نمود، [و] چون قبیله مزبور تحت اراده اجانب درآمده بودند، و برای پیشرفت منظور خارجی، اهالی «بلدوز» و «قلعه ضامن» را تحت فشار [درآورده] و بآنان خسارت زیاد وارد آورده بودند، «عسگرخان [رومی]» و «احمدخان مقدم»، باسرع وقت از عهده این مأموریت برآمده، طایفه مزبور را [شکست داده] بجای خود نشانده، «قلعه ضامن» و اهالی «بلدوز» را از صدمات آن طایفه راحت ساختند.

۳۶- [عکس العمل عثمانی]

□ بطوریکه خاطر نشان ساختیم *۵ در سال قبل، طغیان «عبدالرحمن» به وسیله «محمد علی میرزا» مرتفع گردید و «عبدالرحمن پاشا» تحت اراده دولت ایران قرار گرفت. و البته این پیشآمد، برخلاف میل دولت عثمانی *۶ [انجام شد]. زیرا دولت مذکور ازدولت ایران چشم آن داشت، که «عبدالرحمن پاشا» دستگیر و بدولت عثمانی -زنده یا مرده- تحویل گردد. [ولی] چون خلاف انتظار صورت

*۱- مرکز.

*۲- این ژانرال روسی، در جاهای دیگر از متن، با نام «پشقاویچ» معرفی شده، که هر دو نام مربوط به «پاسکویچ» ژنرالی است که نامعاهده‌ی گلستان و ترکمن چای، در جنگهای ایران دخالت کامل داشته است.

*۳- بجای او. *۴- بلباس: Belebas. *۵- که.

*۶- قرار.

عمل پوشید، بدین فکر که ممکن است سپاه ایران بخاک کرکوک و موصل و «حلب» تجاوز نماید، و ماده اصلی (= مسبب اصلی) را «عبدالرحمن» میدانست، لذا در صدد صدمات نسبت باوبرآمد[ه]^{۱*} [غیباً] شرحی به «عبدالله پاشا» وزیر بغداد نوشت که: «برتو واجب است، بهر نحوه شده «عبدالرحمن» را از میان برداری. اگر ممکن است، بجدا ل. ورنه (= و گرنه) او را وادار نمائی که دست بطرف اسلامبول دراز نماید.»

□ «عبدالله پاشا» پس از چند ماه، لشکری آراست و با «عبدالرحمن» بجدا ل پرداخت، و در اندک وقت [بر او] غالب شد. [شرح قضیه چنین بود که] «عبدالرحمن» مراتب را بنایب السلطنه اطلاع داد، و بفکر اینکه، در نزدیکی (= بهمین زودی) از طرف دولت ایران باو کمک خواهد رسید، با همان قوای موجودی، داخل مبارزه شد. [ولی] چون در مقابل «عبدالله پاشا» تاب مقاومت نداشت، با چند نفر از یاران خود، بطرف کرمانشاه فرار نمود.

□ پس از متواری شدن «عبدالرحمن»، «عبدالله پاشا» شهر زور را به «خالد پاشا» - پسر عم خود - سپرده، خود بیغداد برگشت.

□ «عبدالرحمن» متوسل بکمک دولت ایران گردید.^{۲*} [ولی از آنجا که] ما بین دولت ایران و روم قرار این بود، که هر يك بخواهند با دولت روسیه کنار آیند، باید با مصلحت طرفین (= دولتین ایران و عثمانی) بوده باشد، [و چون] مکرراً از طرف دولت روس، صحبت صلح و سازش بمیان میآمد^{۳*} [و] دولت روم شریک صلح نبود، اصلاح صورت نمیگرفت. مخصوصاً وقتی [دولت روم] اطلاع حاصل نمود، که «عبدالله پاشا» به «عبدالرحمن» فائق آمده و او را متواری ساخته و «خالد پاشا» را در شهر زور برقرار نموده [است]، بیشتر در صلح ایران با روسیه، همکاری نمیکرد.^{۴*}

۱- غیبانه. ۲- چون. ۳- چون.

۴- مفهوم این جملات نسبتاً طولانی، چنین است، که در قرار داد صلح ایران و عثمانی، ذکر شده بود، که هر گاه یکی از دولتین بخواهند با روسیه مصالحه کنند، بدون صوابدید

□ در همین اوقات، دولت ایران اطلاع حاصل نمود، که دولت عثمانی، با دولت روسیه کنار آمده و صلح نموده [است] و بهیچوجه در صلح واقع شده (= صورت گرفته) دولت ایران را دعوت نکرده^{۲*} [و] در موقع مصالحه نامی از شرکت دولت ایران، بمیان نیاورده [است].^{۳*}

□ با بروز این حال، دولت ایران حمایت «عبدالرحمن پاشا» را واجب و جایز دانست، [و] این شد، که فوراً «ظهیرالدوله» و «فرج‌الله خان افشار» و «یوسفخان سپهدار» را برای سرکوبی «عبداله پاشا» بسوی بغداد روانه نمود [و] از کرمانشاه «محمد علی میرزا» - برای اتمام حجت - «مهدیخان کلهر» را برسالت، نزد «عبداله پاشا» فرستاد که: شهرزور را بدست «عبدالرحمن» سپارد. [ولی] چون «عبداله پاشا» روی تحریک دولت عثمانی، اطاعت نکرد، «محمد علی میرزا» لشکر آماده خود را بسه قسمت تقسیم کرد: یک قسمت^{۴*} [آن] را بسرکردگی «فرج‌الله خان [افشار]» از راه «قراتپه»^{۵*} و گروه دیگر را بسررداری «یوسف خان [سپهدار]» از طریق «قزل رباط» (۵۸) روانه نمود و خود، از کنار رود «خانقین» عبور کرد. [و] طولی نکشید، که دو قسمت فرستاده [شده] آتش جنگ را شعله‌ور ساختند.

□ وقتی «عبداله پاشا» اطلاع حاصل نمود، که سپاهیان ایران، کنار رود

طرف دیگر قرارداد، حق امضای معاهده صلح نخواهند داشت. و بهمین دلیل با اینکه: «مکرراً از طرف دولت روس [با ایران] صحبت صلح و سازش بمیان می‌آمد» اما چون دولت عثمانی، در مذاکرات «شریک» نبود، «اصلاح صورت نمی‌گرفت». مفهوم کلی اینست، که ایران بر سرپیمان خود با عثمانی مقاومت میکرد و بدون حضور آن دولت، تن بمصالحه نمیداد... اما بعد از جانبداری ایران از «عبدالرحمن پاشا» و بخصوص پس از شکست او از «عبداله پاشا»، بیش از پیش، درکار «صلح ایران با روسیه» کارشکنی می‌نمود. دنباله متن، خود گویای این مسئله خواهد بود.

*۲- است بلکه. *۳- بحاشیه‌ی ۴ (صفحه‌ی پیش) توجه شود.

*۴- او.

*۵- «قره تپه: ... دهستان تسوج - بخش شبستر، شهرستان تبریز. استان سوم ۳۱۰۰ کیلو

متری غرب شبستر». معارف - فارسی - ج ۲ - ص ۲۰۴۱

«دجله» را با خون آمیخته اند و بغداد را محاصره نمود [۵] ند و کلیتۀ عشایر اطراف، با کثافت متواری شده [اند] - چون راه چاره بر او مسدود گردید - ناچار با یک عده از خاصان خود، بسوی «نجف اشرف» روی آورد و به «شیخ محمد جعفر - نجفی» متوسل گردید. مشارالیه، یکی از علما را نزد «محمد علی میرزا» فرستاد، و عفو گناه «عبدالله پاشا» را خواستار گردید.

□ شاهزاده، [اجابت] امر آیت الله را واجب دانسته، دستور عدم تعرض را * ۱ [نسبت به] آن حدود صادر نموده و «عبدالرحمن» مجدداً والی شهرزور گردید.

۳۷- [حیلۀ روسی]

□ از طرفی «دوریشچوف» (۵۹) - سردار روس - که در سال ۱۲۲۷ هجری به تفلیس آمده بود، ابتداء خواست حسن خدمتی بظهور برساند. لذا خصوصت علانیه را در آن موقع، در خود ندید [ه گرفته] مقتضی دانست [که] از راه حیلۀ تدبیر، کاری از پیش برد. [روی این] فکر * ۲ [که] بین روسیه و دولت انگلیس نقاری - بصورت ظاهر - وجود نداشت، خواست منظور باطنی خود را، بوسیله سفیر انگلیس انجام دهد. روی این اندیشه، سفیر انگلیس * ۳ در دربار ایران [را] وسیله صلح قرارداد. (۶۰) [و] «دریانی پلوف» * ۴ نام روسی را که معتمد خود در امور سیاست میدانست، نزد نایب السلطنه فرستاد و پیغامهای کذب آمیز - از قبیل اینکه: «من از طرف دولت خود اختیار تام دارم» * ۵ [فرستاد]. از طرفی هم «افریقان» * ۶ نامی رانیز نزد سفیر انگلیس * ۷ روانه داشت و با بعضی بیانات و اغراق گوئی [ها] بوی

* ۱ - از. * ۲ - اینکه. * ۳ - را. * ۴ - پاپف Papov

* ۵ - بکار برد. * ۶ - کلل فیقان.

* ۷ - در این هنگام «سرگور اوزلی» Sir Gor- ousley سفیر انگلیس در ایران بود، ازین پس با این شخصیت سیاسی انگلیس، بکرات مواجه خواهیم بود.

متوسل گردید. سفیر انگلیس پس از دریافت منظور، لازم دانست [که] قبلاً با سردار مزبور، راجع به صلح مذاکره نماید. بلکه مدرکی بدست آورد. این شد، که «مسترلین» توپچی و «سزگل» طبیب و «مستر موریه»^{۱*} نامی را جهت مذاکره خصوصی بسوی تفلیس گسیل داشت.

□ موقعی که [افراد مذکور] با وی روبرو شدند، چون [«دور یشچوف»] در باطن دید [که] از طرف دولت خود اختیاری باو داده نشده، و این پیشآمد برخلاف عقیده او - که میخواست بوسیله یک پیغام ساختگی (= جعلی)، تدبیری (= حیله‌ای) کرده باشد - واقع شد، در مواقع مذاکره با فرستادگان انگلیس - که قبلاً نایب السلطنه را آگاه کرده و بتبریز آمده بود [ند] و [بهمین سبب] انتظار بازگشت گسیل شدگان را داشتند، راجع بتعویض ولایات ایران که با اصول جبری روسیه، دردست‌روسها بود، اظهار داشت که: این موضوع [را] با نایب السلطنه بمیان خواهد آورد!

□ چون فرستادگان سفیر انگلیس دریافتند، که سردار روسی اختیاری درامر صلح ندارد و پیغام به سفیر انگلیس - از طرف او - آلوده به تدلیس و خدعه بوده - بدون اخذ نتیجه - از تفلیس مراجعت کردند.

□ در همان وقت که فرستادگان سفیر انگلیس بازگشت نمودند، «اسکندر میرزا» - والی گرجستان - که مدتی متواری [بود] به ایروان آمده^{۲*}، بنام دیدار از «سلیم پاشا» - حاکم آخته روانه گردید [ه] پس از ملاقات او، خود را در محال «چل‌دو» داخل طایفه «توران» نمود و با چند نفر از سران قبیله مزبور، بطرف گرجستان رفت [و] طولی نکشید که گرجستان را بر علیه روسیه برانگیخت و در آن محال بنای شورش^{۳*} گذارد.

□ سر کرده روس، این اقدام «اسکندر میرزا» را، ناشی از دستور «عباس میرزا» دانست. این شد، که حیلۀ پنهان را آشکار نمود و نداشتن اختیار تمام را - در امر صلح - بیان داشت و فوراً «کتاویسکی»^{۴*} نام را با چند فوج صالادات،

۱* - جیمس موریه J. Morier ۲* - بود. ۳* - را.

۴* - نام این سردار، درین متن، گاهی «کتاویسکی Kotawisky» و زمانی «کتاروسکی Kotarosky» آمده است.

بسوی «آق اوغلان» فرستاد و دستور داد، پیشروی [و] کوشش و جدیت بخرج دهند و برای رسیدن بمنظور، بهر خدعه و تزویری متوسّل شوند، و خود او بلاد رنگ وارد تفلیس گردید و چند نفر از عده قسمت جاسوس را، که هماره برای مشّوش نمودن اذهان عامّه در روسیه تربیت میکنند و جهت همین منظور ^{۱*} [به] تفلیس آورده، و جمعی را [نیز] در تفلیس - از راه تدلیس - داخل این قسمت کرده، در خانه فروشی با دشمن حیله گر، همکاری میکردند، بسوی گرجستان روانه داشت، ^{۲*} [تا] بوسیله وعده‌های پوچ [و] عوام فریبی - که اصل قدرت روسیه روی آن پایه بود - [را آغاز، و] از پیشرفت «اسکندر میرزا» جلوگیری نمایند.

□ وقتی «عبّاس میرزا» از شورش گرجستان (۶۱) و اقدام سردار روس [نسبت] به آق اوغلان مطلع گردید، بدون تأمل، با سپاهی مجهّز، در کنار رود ارس فرود آمد و در محلّ اصلا ندوز توقف کرد.

□ وقتی سردار روس، در تفلیس شنید، که نایب السلطنه با سپاهی آراسته، در کنار رود ارس فرود آمده، دریافت که «کتاویسکی» در مقابل وی فاتح نخواهد شد، مگر اینکه متوسّل بدسته‌بندی و کمک اهالی محلّ گردد. این شد، که نامه‌ای به «کتاویسکی» نوشت و او را از مبارزه علنی با «عبّاس میرزا» - در میدان جنگ - منع نمود [ه، در] ضمن نگاشت [که]: تا حد امکان، از طریق تحریک و الفاظ فریبنده، نسبت بجلب قلوب اهالی، کوتاهی نورزد.

□ «کتاویسکی» پس از دریافت نامه و اطلاع از دستور مندرجه، «اوانس» نام ^{۳*} [ارمنی را] - که یکی از درس آموزان مکتب تبلیغاتی شعبه روسیه در تفلیس بود - احضار نمود و منظور سردار روسی را - که بوی نوشته [بود] - در میان نهاد.

□ «اوانس» پس از وقوف از مطلب، «دلاغارده» نامی را که [اهل] سنت (= سنتی مذهب) ساکن آق اوغلان بود، ملاقات [نموده] مشارالیه [را] - که مرد جسوری بود و در خیانت ورزیدن بی مانند بشمار میرفت - ^{۴*} با بعضی مواعید از طرف «کتاویسکی» با خویش همراه نمود. سپس «دلاغارده» را با خود نزد «کتاویسکی» برده، معرفی کرد.

□ سردار روسی، بوی وعده داد [که]: «هرگاه وسیلهٔ شبیخون بی سرو صدا به اردوی «عباس میرزا» رافراهم نمائی، از طرف دولت روسیه، مورد لطف قرار خواهی گرفت، و نیز ماهیانه، حقوقی دریافت خواهی داشت».

□ «دلاغارده»، در مقابل این وعده، عهده‌دار شد [که] منظور او را انجام دهد. این شد، که مشارالیه با يك مبلغ سرمایه که سردار روسی باو داد، مأموریت یافت که با چند نفر از بستگان خود*^۱ اجناسی [را] که در خور ساکنین اردوی «عباس میرزا» بود، تهیه [و] بشغل پیله‌وری (= فروشندگی دوره گرد) گسیل داشت و [نیز] به آنان دستور داد [تا] ضمن فروش اجناس در اردوی مزبور، وضعیت نظم و ترتیب و نوع اسلحه، تعداد توپ و خمپاره و غیره را در نظر بگیرند و محل نصب آنها را- يكايك- تعیین نمایند و تعداد سنگ‌رهای اردو را- که در اطراف تهیه گردیده- معلوم‌دارند [و] ضمناً*^۲ رضایت اهالی اردو را از طریق [فروش] کمتر از نرخ معمول بدست آورند، و با سر جوخه‌ها و سردسته‌های [پیاده نظام، راه آشنائی باز کنند و نسبت بآنها راه خوشرفتاری پیشه گیرند] و [بعضی اوقات- بدون اینکه افراد مطلع شوند- اجناسی بسر دسته‌ها] و سر جوخه‌ها- بطور رایگان بدهند و این رویه را چندین مرتبه تجدید نمایند و اجناسی که مورد تمایل اهالی اردوست تدارك [نموده] باردوباز آرند و در آن ایاب و ذهاب- بطور دقیق- بمحل ذخیره*^۳ اسلحه و قورخانه بلدیت [= آشنایی] حاصل نمایند.

□ [بهر حال] طبق دستور «دلاغارده»، روزانه عمل صورت میگرفت، بطوریکه برای پیله‌وران، آمد و رفت، در شب و روز بسلامانع [بوده] هیچگونه جلوگیری، از طرف طلایه داران اردو- بر حسب دستور سردسته‌ها- بعمل نمی آمد. آنها آزادانه خارج و داخل میشدند، بنحویکه آنان را «کاروان سیورسات» نامیدند، تا اینکه «دلاغارده» مطمئن شد [که] منظور حاصل شده [و] اهالی اردو کوچکترین سوءظننی ازین حیل*^۴ نهانی نبرده‌اند.

□ پس از حصول نتیجه، نزد «کتاویسکی» رفته، او را برای حملهٔ ناگهانی باردوی «عباس میرزا» آماده کرد.

□ سردار روس، با کمال خاطر جمعی، در يك شب تاریك، چند فوج سپاهی

*۱- با. *۲- برای جلب. *۳- و. *۴- حیل (= جمع حيله).

ورزیده خود را آراسته، براهنمائی پيلهوران، از معبری غیر معمول عبور کرده، بنزدیکی اردوی نایب السلطنه [رسیدند، و] کاروان پيلهوران جلو افتاده، وارد اردو شدند. طلایه داران بر حسب معمول، از ورود آنها- بدون کاوش و تحقیق- ممانعت بعمل نیاوردند [و] کلیتۀ طلایه داران اردو، اطراف پيلهوران اجتماع کرده، سرگرم پرسش انواع اجناس وارده شدند.

□ سرکرده روسی، با یکمده پیاده نظام- غفلتاً- اطراف طلایه داران [را] محاصره کرده، بدون هیاهو همه را دستگیر نموده بعقب اردوی [خود] فرستادند [و] * [در حالیکه] سردار [ان] و افراد اردوی [ایران] در خواب بودند، نفرات بیدار روس، باطراف هر قسمت * ۲- که از محل آن آگاه شده [بودند]- از هر چهار طرف حمله ور شدند.

□ نایب السلطنه وقتی آگاه شد، که شیرازۀ اردو از هم گسیخته، سپاه روس نقاط حساس اردو را تصرف نموده بودند با این حال «عباس میرزا»- با اینکه چهار [نفر] پاسدار درب خیمۀ او را، روسیان طعمۀ شمشیر نموده بودند- فوراً سوار گردیده، امر به جمع آوری دستجات متلاشی (= متفرق) نمود. ولی کوشش او فایده مند نبود. زیرا دشمن بکلیتۀ اردو دست یافته بود. با این حال «علیخان افشار»، بچالاکی اردو بازار را کوچ داده، از آن معرکه بدر برد. نایب السلطنه چون وضع اردو را دیگرگون دید، پیاده شده، فوج توپخانه خود [را] قسمت بندی نمود.

□ سپاه روس با اینکه بحالت یرش پیش [می] آمدند، ولی در مقابل حملات پیاده نظام [ایران]- با اینکه نظم و ترتیب خود را از کف داده بودند- عقب کشیدند. □ همین عمل، تا اندازه ای فرصت جمع آوری را باهالی اردو بخشید. در ایسن اثنا «کناروسکی» فوج توپخانه خویش را، از اطراف اردوی «عباس میرزا» بکنار کشید [و] روی يك بلندی، که بر سر اردو [ی ایران] تسلط داشت برده، سنگرهای اردو را بپاد توپخانه گرفت.

۳۸- [خیانت انگلیس]

در آن گیرودار، «عباس میرزا» به «مسترلین» انگلیسی، که فرمانده توپخانه ایران^{۱*} [بود دستور شلیک بطرف دشمن] داد، ولی فرمانده مزبور، از توپ اندازی بطرف سپاه روس خودداری کرد و در جواب «عباس میرزا» گفت: «بسبب صلح بین انگلیس و روسیه، از توپ اندازی معذورم»^{۲*}

□ نایب السلطنه، از این جواب جسورانه او در غضب شده، خود را بتوپ رسانید و چند گلوله بطرف سنگر دشمن رها کرد. لیکن سودی نبخشید. چون^{۳*} پیاده نظام از سنگرها متواری و لشکر دشمن جایگزین آنان شده بود.

□ «عباس میرزا» در مقابل این پیشامد، با زحمت فوق العاده توپخانه را با سربازان آن، روی تپه اصلاندوز کشید و در مقابل توپ اندازی توپخانه روسی، بدفاع پرداخته، در [آن] شب تاریک، دو گلوله «عباس میرزا» به توپ دشمن اصابت کرده، خرد گردید [و] بعلمت این تصادف (= از کار افتادن توپ)، «کناروسکی» درصدد برآمد که سپاه خود را از اردو کنار کشد. در این بین «آوانس» ارمنی - که فاعل این شبیخون شده بود - خود را بمحلی که یکعهده [از] اسرای روسی در اردوی نایب السلطنه بودند رسانید و آنان را آزاد نمود. و ضمناً از آنها کمک خواست. چون بیشتر آنان بزبان آذربایجانی آشنا بودند، جلوصف روس [ها] قرار گرفته، روی بسنگرهای تیراندازان ایرانی نمودند. نزدیک سنگر [ها]، اسامی بعضی از افراد اردو را - که میدانستند - بزبان آورده، تیراندازان ایرانی بتصویر اینکه از اهالی اردو هستند، مزاحم آنها نشده، [اسرای روسی] از تپه بالا رفتند - در صورتیکه (= در حالیکه) سپاه روس - در عقب - براهنمائی آنان بالا می آمدند!.

□ يك وقت فوج قشقائی و نخجوانی آگاه شدند، که فوج روسی را در بین خود مشاهده کردند. در این موقع با خنجر و شمشیر و نیزه - که بکار بردن اسلحه گرم [ممکن] نبود - در هم ریختند.

*۳- وضعیت.

*۲- به توضیح (۵۷) نگاه کنید.

*۱- بشمار میرفت.

□ «مسترلین» انگلیسی، با اینکه در وهله اول * ۱ [با] توپ اندازی مخالفت نمود، چون جان خود را در خطر دید، خود را بیک توپ رسانید * ۲ [تا] مشغول تیر اندازی شود. در همان حین (= لحظه) آتش، هدف تیریک صالداات واقع شد [ه] فوراً بر زمین خورد و از پای در آمد.

□ نایب السلطنه، در آنشب تاریک * ۳ [به] هرسوی اسب میتاخت.
□ سپاه روس، که در سنگرها با تیراندازان در آمیخته بودند، بواسطه عدم آشنائی * ۴ [به] جنگ کوهستانی * ۵ اصول سنگربندی کوهی (= کوهستانی)، در مقابل فوج قشقائی شکست برداشتند. [و] عدهٔ بیشمار طعمه خنجر و شمشیر فوج مزبور گردیدند.

□ در این بین که «عباس میرزا» با آواز بلند، سپاه را به پایداری تشویق میکرد، ناگاه پای اسبش در سوراخ موشی فرو رفت [و] از روی اسب بر زمین افتاد. ولی صدمه [ای] ندید. لیکن اسب وی - در اردو - [به] هر طرف دویده، شبهه میکشید.

□ سپاهیان بتصور اینکه حادثه [ای] رخ داده [و] «عباس میرزا» درگیر و دار بقتل رسیده [است] یکباره از جنگ دست کشیدند. همین پیشامد باعث تفرقهٔ سپاه گردید. نایب السلطنه موضوع را دریافت [و] فوراً برخاسته با صدای بلند اسب خواست و در آنشب، آنچه توانست، سپاه فراری را جمع آوری نمود و عقب نشینی کرد [ه] در منزل «حاج حمزه لو» * ۶ فرود آمد [و] بامداد راه قرا باغ را پیش گرفت و از آنجا بشهر تبریز رفت [و] فوراً شاه را از پیشامد آگاه نمود [ه] * ۷ بملاحظهٔ اینکه سردار روس بسوی اردبیل هجوم نیاورد، «اسماعیل خان دامغانی» را بالشکری، بدان سامان روانه داشت.

* ۱- از. * ۲- که. * ۳- از. * ۴- در. * ۵- طرز.
* ۶- منزل - به توضیح (۲۵) نگاه کنید.
* ۷- از طرفی.

۳۹- [سقوط قلعه‌ی لنکران]

□ «کتاروسکی» پس از چند روز که زخمیان او بهبودی [یافتند] و نواقص سپاه خود را اصلاح کرد- بعکس (= بر خلاف) نظریهٔ «عباس میرزا» - بفکر «ارکوان» و لنکران طالش افتاد[و] در همان هوای سرد زمستان اطراف قلعه را محاصره کرد.

□ اهالی قلعه، بفکر اینکه دچار صدماتی مانند اصلاندوز نشوند، بدون پایداری، قلعه را از دست دادند: ولی لنکران - که بسرکردگی «احمدخان کاشانی» اداره میشد، و فوج «نیکی مسلمان» *^۱ در قلعهٔ مزبور ساخلو بود - بتسلیم دشمن تن نداد و پافشاری نمود. در نتیجه «احمدخان [کاشانی]» کشته، و سپاه او در قلعه سنگری شدند و برای دفاع *^۲ به جدال پرداختند.

□ سردار روسی در شب عاشورای سال ۱۲۲۸ هجری، بقلعهٔ لنکران یرش برد [و] چون سرکردهٔ *^۳ [مدافعین قلعه] کشته شده و در مبارزه، ستیزگی از خود نشان دادند، سپاه روس بوسیلهٔ نردبان از حصار قلعه صعود نمود *^۴ [و] در داخل قلعه، جنگ تن بدن شروع گردید. در روز عاشورا، کفر و اسلام درهم ریختند.

□ تا غروب آفتاب خونریزی ادامه داشت. صبح گاهان معلوم شد [که] از اهالی قلعه، احدی جان بدر نبرده، روسیان حتی طفل شیرخواره رادر گهواره از تیغ گذرانیده [اند]: و حتی بزن‌های کهنسال رحم نکرده *^۵، صغیر و کبیر را بقتل رسانیده‌اند، کلبه (= تمام) قفای (= پشت) قلعه را سیلاب خون احاطه کرده [بود]، بطوریکه از سراسیمی درب قلعه - بطرف خارج - جوی خون جاری گردیده بود: *^۶ دو هزار نفر نفوس لشکری و کشوری، که اکثر آنان زن و اطفال کوچک و شیرخوار بودند، بدنشان بخون آغشته گردید.

*۱- پیش ازین، درمورد شکست ارتش روس، وامان خواستن گروه ۸۲۰ نفری از سربازان روسی گفته شد، که بعد از اسلام آوردن و مورد توجه شاه قرار گرفتن، بنام «نیکی مسلمان» شهرت یافتند. چنین بنظر میرسد، که در اینجا، منظور وقایع نگار، فوجی از همین افراد باشد. *۲- مزبور. *۳- از. *۴- آنان. *۵- ند.

□ «کتاروسکی» در آنشب سه زخم منکر برداشت. ۱۲ نفر «ماژور» کشته و ۵ نفر زخمی گردیدند. با اینکه اهالی بدون اسلحه [بوده] وسیله دفاع نداشتند، در نتیجه از خود گذشتگی، تا آخرین قطره خون دفاع کرده، در مقابل دشمن، بهر وسیله، از قبیل بیل و کلنگ متوسل شده از خود دفاع نمودند.

□ فردای آنروز در سرشماری - صالاداتها و کشته شده‌های جمع آوری [شده]، بنحویکه (= بطوریکه) «ماژور»های باز مانده صورت داده بودند، ۹۴۰ نفر صالادات، در مقابل اهالی بیدفاع، بخاک [وخون] آغشته شدند.

□ سپاهیان روسی، چون وسیله پرستاری جهت سردار زخمی نداشتند، لذا «کتاروسکی» [را] با هزار زحمت به «جامیش تپه»، نزد «مصطفی خان طالشی» فرستادند [و] خانه فروش [مزبور] با آغوش باز، آن زخمی را استقبال و محل استراحت وی را تهیه نمود. و نیز سایر افراد روسی را پذیرفت و جای [و] مکان داد.

□ تعداد کلیه کشتگان مسلمان، در اصلاندوز و ارکوان و لنکران بالغ بر سه هزار نفر گردید [و] از سپاهیان روسی - درین سه جنگ - دو هزار و هشتصد و چهارده نفر صالادات و افسر کشته شده بود.

□ از سرکردگان ایرانی، «صادق خان قاجار» «جعفر قلیخان هزاره‌ای»، «فرج‌الله خان؟»، «مهدی خان گیلانی» [و] «حسن خان بسطامی» بدرجه شهادت رسیدند.

۴۰- [بسیج سرداران ولایات]

□ با بروز این حال «فتحعلیشاه» با عجله «محمد ولی میرزا» را که والی خراسان بود، احضار نمود، مشارالیه با هیجده هزار سوار و پیاده از «دشت ترکمان» عبور نموده [بطرف] طهران آمد و در طرق (= راههای) قزوین توقف کرد.

□ «اسماعیل خان شام بیاتی» و «ذوالفقار خان دامغانی» [نیز] با ۱۲ هزار چریک در راه قزوین، باردوی «محمّد ولی میرزا» پیوستند.

□ علیمیراد خان افغان، «محمّد تقی میرزا»، «امیر خان هزاره ای» [و] «یوسف خان سپهدار» [هم] با ۱۲ هزار سوار و پیاده بختیاری و غیره، بآنان متصل شدند.

□ «محمود میرزا» با هزار سوار «خواجehوند» و عده توپخانه، بسپاه مزبور ملحق گردیدند.

□ «فرج الله خان افشار»، «امان الله خان کزازی»، «محمّد علی خان قوائلو»، «رضا قلی خان ساوه ای» [و] «محمّد حسن خان دولو»، با ۱۸ هزار نفر ابواب جمعی خود، به اردوی شاهزاده پیوستند [و] در دشت قزوین - که مرکز جمع آوری اردو* [برای] آذربایجان تشخیص داده شد [بود] - در مدت دوماه ۷۰ هزار سپاه تمرکز یافت [و] بامر شاه، قوای مذکور، عازم چمن اوجان شده بنایب السلطنه پیوستند.

۴۱- [وساطت انگلیس و قرارداد آتش بس گلستان!]

□ چون نیارال «دوریشچوف» در تفلیس، از ورود سپاهیان* [به] چمن اوجان وقوف یافت، باعث اضطراب او گردید. [و چون] در همان اوان هم، انتشار حاصل گردید، که «ناپلئون» - پادشاه فرانسه - دوباره درب مخالفت کوفته و با کثر ولایات روسیه حمله کرده و پیشرفت نموده است، دولت روسیه* معتمدی نزد سفیر انگلیس در ایران روانه داشت و از او تقاضا نمود [که] خود را نزد امنای ایران، واسطه صلح قراردادد.

□ سفیر انگلیس، چون اعتماد کامل باقوال سردار روس نداشت و آنان را مردمی عهد شکن می پنداشت (= میدانست)، لذا شرحی بوی نوشت، [که] هرگاه

*۴- وسیله.

*۳- چون چنین دید.

*۲- در.

*۱- بخوی.

اختیاراتی از طرف دولت خود، نسبت بصلح با ایران در دست دارد، اعلام کند.
□ سردار روس، قول داد که در پیشنهاد صلح با ایران، دولت روسیه موافقت دارد.

□ سفیر انگلیس، پس از وصول نظر صحیح، بوسیله «میرزا شفیع»^{۱*} [واسطه] صلح بین ایران و روسیه واقع گردید. ولی نایب السلطنه از قبول آن استنکاف داشت و بسفیر انگلیس جواب نامساعد داد [و] بهانه معظم‌الله بر این بود، که امسال را بتلافی جسارت سال گذشته سران روسیه، خواهد پرداخت و در سال دیگر - چنانچه صلاح آراء مملکت در صلح با روسیه^{۲*} باشد] - موافقت خواهد نمود. ولی «میرزا شفیع» صدراعظم، بواسطه بعضی ملاحظات، با نظر [و] عقیده «عباس میرزا» موافق نبود [ه] دولت ایران را بر آن داشت که تقاضای سران روسیه را رد ننماید - در این مورد، «میرزا ابوالحسن خان» وزیر امور خارجه - هم پافشاری کرد، که دولت ایران با^{۳*} روسیه [از در] سازش کنار آید.

□ سرانجام سفیر روم (= عثمانی) و انگلیس، در باب صلح با روسیه، مجلس مشورت تشکیل دادند.

□ سفرای مزبور، با چند نفر از امنای دولت [ایران]، بامدارکی که حاوی [پیشنهاد] صلح با روسیه بود، بسوی قرا باغ حرکت نمودند و از سوی تفلیس، سرکرده روسی، خود را به چمن گلستان - محال قرا باغ - رسانید و عهد نامه ای بنام «گلستان» (۶۲) بوسیله وزیر امور خارجه - «میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - و «دوریشچوف» سردار روسی - در ۱۱ فصل صورت گرفت (= منعقد گردید) و شرط شد، که از طرف دو دولت، دو نفر نماینده تعیین گردد، که عهد نامه را - هر يك - بامضای [امنای] دولتين برسانند.

□ باینکه «عباس میرزا» از منصوب شدن «میرزا ابوالحسن» [به] انجام این امر، ناراضی بود و^{۴*} [عقیده داشت] که مشارالیه از عهده انجام این امر خطیر بر نمی آید، مع هذا باصواب [دید] سفیر انگلیس و سردار روسی، «میرزا ابوالحسن»

۱* - وسیله. ۲* - موافقت نمود. ۳* - در.

۴* - وقایع نگار، بصراحت مفاد معاهده را «۱۱ فصل» دانسته. احتمالاً بعداً يك فصل به آن افزوده شده است. ۵* - معتقد.

نامزد گردید و با عقیده «میرزا ابوالحسن» موافقت حاصل شد، که قبل از رفتن او بطرف روسیه، خود سفیر انگلیس بروسیه مسافرت [و] بعد از بازگشت وی «میرزا ابوالحسن» عازم روسیه گردد.

□ «عباس میرزا» با این روش [نیز] روی مخالفت نشان داد. حتی در مجلس مشورت اظهار عقیده نمود، که رفتن سفیر انگلیس بروسیه - در باب صلح ایران و روس - شایسته نخواهد بود. زیرا ممکن است بین سردار روسی و سفیر انگلیس - که واسطه صلح دولتین گردیده - قبلا سازشی - که عدم منافع ایران در آن بوده باشد - وجود* [داشته] و شاید هم از طرف روسیه - در پرده - [با] سفیر انگلیس، چه از طرف دولت متبوعه خود، و چه [از طرف] روسیه، در این موضوع مذاکره [ای] بمیان آمده باشد.

□ با این وصف، مشاورین، شاه را راضی نمودند که رفتن سفیر انگلیس - قبل از نماینده ایران - بروسیه، بصلاح مملکتداری است [و] بنابراین شد، [که] در آخر سال، سفیر انگلیس با تدارکات [لازم] بسوی روسیه مسافرت کند و وزیر امور خارجه - «میرزا ابوالحسن خان» - تا مراجعت او، بمرخصی شیراز برود.

□ با این قرار، «عهدنامه گلستان» با ۱۲ فصل، در تاریخ ۲۵ شوال ۱۲۲۸ - هجری ۱۳ اکتوبر ۱۸۱۳ میلادی - تنظیم گردید. (۶۳)

□ در اول سال ۱۲۲۹ هجری، سفیر انگلیس [بطرف] پایتخت روسیه رهسپار شد [و] بنابستور دولت روس، در هر نقطه - تا ورود به* [پترزبورغ] نسبت بمشارالیه استقبال شایان بعمل آمد.

□ سفیر مزبور، در مدت غیبت خود، «مسترموریه» (۶۴) نام را بجای خود در سفارت باقی گذارد.

۴۲- [خیانت‌های میرزا ابوالحسن شیرازی]

□ سفیر انگلیس پس از مراجعت از روسیه - قبل از اینکه «میرزا ابوالحسن»

بسوی روسیه حرکت نماید- ایران را ترك نموده، بسوی لندن رهسپار گردید و سفارت خود را به همان «مسترموریه» تحویل نمود.

□ حرکت ناگهانی سفیر مزبور - که بدون درنگ [به] جانب انگلستان صورت گرفت- نظریات «عباس میرزا» را که قبلاً مخالف رفتن سفیر انگلیس به روسیه بود، تأیید میکرد. [بدین صورت] که ملاقات وی با [زعمای] دولت روسیه- در پرده- روی منافع دولت روس بوده*^۱ و رفتن او بلندن [نیز] دارای اسراری نسبت بسازش روس و انگلیس*^۲ [در مورد] مداخله [در] ایران [را] در برداشته. چون اصل منظور - چه در متواد عهد نامه و چه اعزام سفیر بروسیه - استرداد ولایات متصرفی روسیه*^۳ [در] شمال ایران بود.

□ سفیر مذکور، پس از مراجعت، بنام اینکه از طرف دولت متبوعه خود- فوراً- احضار شده، در باب مسافرت خود بروسیه، و چگونگی مذاکره با اولیاء روسیه، صحبتی بمیان نیاورد [ه]، معلوم بود که رفتن سفیر انگلیس بروسیه بنا بر اراده دولت انگلیس بوده و نتیجه [آن] نشان میداد، که بین دولثین انگلیس و روسیه سازشی مخفیانه وجود داشته [است]. بعلاوه، جریان عمل (= امر) ظاهر میساخت، که وزیر امور خارجه ایران هم از این اسرار بسی اطلاع نبوده. زیرا سفیر انگلیس- پس از مراجعت از روسیه- برای عزیمت بلندن، از طریق بوشهر، بشیراز رفت، و در آن موقع هم [که] «میرزا ابوالحسن خان» - بنام مرخصی در شیراز بود- سفیر را ملاقات کرده بود. چون پس از خارج شدن سفیر انگلیس - از بندر بوشهر- «میرزا ابوالحسن» بسوی دارالخلافه رهسپار گردید [و] با اینکه از بدو امر عملیات خیانت آمیز وزیر امور خارجه ظاهر و هویدا بود [و] حتی بنظر «عباس میرزا» رفتن «میرزا ابوالحسن خان» بروسیه، عملی بی فایده تلقی می شد، با این وصف، چون وزیر مزبور بادت خارجی، در دربار نفوذ حاصل کرده بود*^۴ در تاریخ ۵ جمادی سال ۱۲۳۹ روانه بسوی روسیه شد.

□ موقع ورود وزیر مزبور به «پترزبورغ»- پایتخت روسیه - پادشاه روس - *^۵ حضور نداشت [و] در «فرونت»*^۶ جنگ با «ناپلئون» پادشاه فرانسه، مشغول زدوخورد بود. روی این اصل «میرزا ابوالحسن» مدتی در روسیه توقف کرد.

*۱- بلکه. *۲- به. *۳- از. *۴- معذرا.

*۵- خورشید کلاه = الیزابت پتروونا (۱۷۰۹-۱۷۶۲) - ونیز به (۷) مراجعه شود.

*۶- «فرنٹ Front» پیشانی. جبهه. جبهه جنگ. معین ج ۲- ص ۲۵۳۶.

□ پس از ورود (= بازگشت) «خورشید کلاه»، سفیر ایران نزد او بار یافت. چندین مرتبه ملاقات او با *۱ [پادشاه روسیه] داد. در کلیه آن آمد و رفت [ها] در روابط دولّین بمذاکره پرداختند.

□ امنای دولت روسیه، وزیر مزبور را بپاده گساری، تجمل، گردش شبانه، تأثرها، هم نشینی با زنان عربان مهوش [و] وعده های کذب و دروغ، سرگرم نمودند، تا اینکه شبی در یکی از مجالس، یکنفر از همراهان وزیر، بوی خاطر نشان ساخت، که چندیست در روسیه، اوقات تلف کرده، راجع بمأموریت محتوله خود، هیچ اقدامی بعمل نیاورده‌ای. در صورتیکه این امر مهم - که صرفه دولت و ملت در آن دخالت دارد - [نباید] با هیچگونه فوت وقت انجام گیرد.

□ فردای آنشب *۲ [پادشاه روسیه] را ملاقات [و] در باب *۳ ولایات گرجستان و آذربایجان داخل مذاکره شد. [ولی] چون درادای سخن، لحن شایسته نداشت و لیاقت وی - برای انجام این امر خطیر - بحّد کافی نبود، [و] از طرفی هم تحت تأثیر مواعید امنای روسیه واقع شده بود، آنطور که شاید و باید، فصاحت بخرج نداد *۴ پادشاه روسیه بوی جواب داد که: دولت روسیه هیچ يك از ولایات ایران را بزور متصرف نگردیده، بلکه سران محلی، با طیب خاطر بدولت روسیه گردیده، دست بسوی دولت روسیه دراز نموده، از او (= ما) تقاضای کمک و مساعدت کرده‌اند. دولت ما هم بقانونی که شما مروت میدانید و ما *۵ [آن] را نظام میخوانیم - از آنجا که [انجماعت بپای خود نزد ما پناه آورده‌اند *۶] و چون دست بستن نظام، و مروت را شکستن، برخلاف فتوت [و] مملکت داری میباشد، ولایات گرجستان و قرا باغ، بواسطه مواحدت (= یگانگی) مذهب و مرأ، باید در تصرف روسیه بوده باشد. [و] چون از سابق هم تعرضاتی از کوه نشینان گرجستان و داغستان بما میرسید، لذا باید داغستان هم در تصرف ما باشد. ولی نسبت بسایر ولایات ایران، از قبیل گنجه و شیروان و طالش و غیره، که فعلاً مورد تعرض سران روسیه است، در ردّ (= استرداد) آنان مضایقه نیست. موقعیکه سردار مختار ما از گرجستان

*۱ - خورشید کلاه. *۲ - خورشید کلاه.

*۳ - دو. *۴ - خورشید کلاه. *۵ - او.

*۶ - در این صورت.

بنزد ما آید، به‌بینیم تا رضایت اهالی آن ولایت بر چیست؟!.

□ وزیرمبور، بدون اینکه جوابی به «خورشید کلاه» دهد یا دلیل قاطعی اقامه کند و مدار کی از این مأموریت بدست آورد، به‌مین جواب و وعده‌های خالی از حقیقت [اکتفا نموده]، بسوی ایران باز گردید [و] برای اینکه عدم لیاقت این سفیر را تا اندازه‌ای بمعرض ظهور برسانیم، و از طرفی هم*^۱ [منصوب شدن او را بمقام] سفارت*^۲ در ردیف اسرار سیاسی قرار دهیم و خیانت او را بصراحت ظاهر سازیم، لازم است متن متمم تعهد نامه*^۳ - راجع باسترداد ایالات متصرفی روسیه - را، در اینجا متذکر شویم:

□ در یکی از مواد ۱۱ گانه عهد نامه، این شرط قید شده بود، که دولت ایران در مقابل تحویل ولایات از طرف سران روسیه، مبلغ یکصد هزار تومان بدولت روسیه مسترد نماید (= پردازد).

□ «میرزا ابوالحسن» در موقع حرکت بطرف روسیه، نود هزار تومان آن را نقداً دریافت نمود و مبلغ ده هزار تومان [دیگر] آنرا، يك قبض حواله داشت، که در روسیه دریافت [و] بقیه*^۴ [یکصد] هزار تومان [را] موجود [و] بدولت روسیه تحویل نماید و راجع باسترداد ولایات - در مقابل وجه پرداختی - مدرک دریافت دارد. [اما] آن وزیر خیانت پیشه، علاوه بر اینکه در انجام مأموریت خود ابقاء (= پافشاری) ننمود [بلکه] پس از مراجعت، نود هزار تومان نقدی را حیف و میل کرد. فقط قبض حواله ده هزار تومان را - که با اشاره امنای روسیه، و خدعه خود وزیر نکول*^۵ [آن] صورت گرفته بود - بحسابدار خزانه سپرد.

□ سرانجام، اصل نود هزار تومان نقدی - روی اصل خیانت آن وزیر از بین رفت [و] با اینکه خیانت مشارالیه واضح و هویدا بود، بواسطه نفوذ درباری او، بهیچ وجه مورد موآخذ و واقع نگردید.

□ از طرفی «مستر موریه» - نایب قنصل - بجای سفیر انگلیس منصوب گردید: مشارالیه از موقع انتصاب تا زمانی که در ایران سفیر بود، کمتر در سفارتخانه دیده میشد. بعضی اوقات که برای امری مهم، وجود وی لازم می‌گردید،

*۱- نصب.

*۲- او را.

*۳- را.

*۴- نود.

*۵- او.

در دارالخلافه حضور نداشت [زیرا] بدون اطلاع قبلی، از شهر خارج- [و] بقول خودش- در داخله ایران، جهت تفحص [در] اخلاق و رفتار مردم، میرفت. □ مشارالیه بیشتر بحوالی خوزستان مسافرت مینمود [و] اغلب محل توقف خود را در « شوش دانیال » (۶۵) - نزدیکی دزفول - و « شوشتر »^{۱*} [قرار میداد] .

□^{۲*} [وی] چند جلد کتاب از طرز رفتار و اخلاق لشکری و کشوری، و حسن سلوک خوانین عشایر و مرام زندگی کوه نشینان ایرانی تألیف نموده . کتاب « حاج بابا » (۶۶) یکی از تألیفات «مستر موریه» می باشد. این کتاب شهرتی بسزا حاصل کرد. یکی [دیگر] از کتب^{۳*} [وی] «کشف معادن» نام داشت، که^{۴*} [آن] را از خط (= زبان) لاتینی بفارسی ترجمه نموده^{۵*} [آن] را بنام ارمغان سفارت [خود] برای دولت انگلیس بلندن فرستاد، و در باب اصل و نسب «میرزا ابوالحسن خان» سابق الذکر شیرازی، حکایتها نوشت و^{۶*} [آن] را از نظر اهالی ایران پنهان داشت. شاید تاکنون مندرجات آن کتاب بر اهالی پوشیده است. □ تحقیقات کلمی «مستر موریه» در این آب و خاک - از جمله قسمت گرجستان و داغستان و سایر بلاد ایران - با هدایت و راهنمایی «میرزا ابوالحسن» صورت میگرفت.

□ بهر حال از دست رفتن گرجستان و داغستان [و جدا شدن آن ولایات] از پیکر ایران، در نتیجه خرابکاری «میرزا ابوالحسن» - که همواره تعالی خود را بوسیله تقویت مادی خارجی بدست میآورد -^{۷*} [انجام گرفت] و برقراری وزارت او، از روز نخست، با تحریکات اجانب - دولتین روس و انگلیس - [صورت پذیرفت و چون هیچوقت از طرف زعمای ایران] تحت مؤاخذه قرار نگرفت

*۱- بر گزار میکرد. *۲- مشارالیه.

*۳- دیگر. *۴- او. *۵- و او.

*۶- او. *۷- از کف رفت.

[جری‌تر شده بود]. «عبّاس میرزا» هم چون از بدو امر، با سفارت و مأموریت او مخالف بود، در موقع بروز خیانتش، سکوت اختیار کرد.

□ برای ابراز عدم شخصیت آن وزیر نالایق نیز، لازم است [که] یکی از غرایب اعمال آن سفیر را در سفارت روسیه‌اش، بیان داریم: موقعیکه مشارالیه در روسیه تحت تأثیر امنای دولت مزبور قرار گرفته بود، و وقت خود را - با آن پول‌گزار - ^{۱*} بعیش و نوش ^{۲*} [میگذراند]، در شهر پترزبورغ بازاری آراستند که همه‌گونه مطاع نفیسه، در بازار مزبور بمعرض فروش گذاردند. صاحبان اجناس بکلیه اهالی شهر ابلاغ می‌کردند، که از ثروتمند و فقیر، در آن بازار حق آمد و رفت دارند. «میرزا ابوالحسن» نیز، از وجود بازار اطلاع حاصل کرد [ه] با چند نفر از همراهان و دو نفر مهمانداران روسی، برای تماشا بآن بازار رفتند. در موقع عبور او مأمورین محافظ، بدولت روس اطلاع دادند که وزیر امور خارجه ایران، قصد رفتن ببازار مذکور را دارد.

□ دولت روسیه، بوسیله فرستاده‌ای، به دارندگان اجناس پیغام فرستاد، که سفیر ایران - در آن بازار - آنچه مورد پسندش واقع شود و خریداری کند، صاحبان اجناس از وی مطالبه وجه نکنند. [بلکه] قیمت اجناس برداشته [شده توسط] او را از سرکار دولت روسیه دریافت نمایند.

□ اتفاقاً این خبر، وقتی به «میرزا ابوالحسن» رسید، که از بازار مراجعت و بمنزل رسیده بود! آن بی قباحط طماع، بدون رعایت مراتب (= مقام) خود و شئون دولتش؛ با همان تشریفات بی‌بازار برگشت [و] خواست بعضی از اشیاء را بردارد، که فرستاده دولت روسیه [از مراجعت او مطلع، و خود] رفته بود!

□ در نتیجه این روش، برای خود و دولتش، جز شتمات و سرزنش حاصلی بیار نیاورد.

□ چنانچه بخواهم اعمال ناپسند این وزیر را - در مدت اقامتش در روسیه - شرح دهم، باعث سرافکنندگی خواهد شد.

*۱- منظور همان مبلغ «نود هزار تومان» پولی است که بنا بود بعنوان غرامت بروسیه پرداخت شود.

*۲- برگزار می‌کرد.

- بهر حال وزیر مزبور با این خسارت زیاد، بدون اخذ نتیجه، از روسیه بایران بازگشت و کاری انجام نشد.
- *۱ نفوذ وی - با کمک های خارجی - بقدری در دربار «فتحعلیشاه» رو بفزونی گذارد، که مخالفت های شدید «عباس میرزا» - در نصب (= انتصاب) و برقراری او، هیچگونه تأثیر [ی] نداشت.
- تعیین «الکسندر بلوف» (۶۷) بنام سفارت *۲ روسیه جهت دربار ایران، با نظر وزیر مذکور *۳ [انجام] گردید.

۴۳ - [استقبال از سفیر روس]

□ «الکسندر [بلوف]» قبل از منصوب شدن بمقام سفارت، برای پیشرفت مقاصد دولت روسیه، در گرجستان مشغول فرا گرفتن زبان اتراک بود. موقعی که بزبان مزبور بخوبی آشنا گردید، بایران گسیل [شد] و در چمن سلطانیه توقف نمود [ه] در اولین ملاقات با خوانین محل، خود را اولاد زاده «جوجی خان» (۶۸) پسر «چنگیز» معرفی کرد و برای اغفال روحیه مردم و اثبات دعوی خود، تا زمان توقف در چمن سلطانیه، هفته [ای] یکبار بمقبره «سلطان خدا بنده» *۴ میرفت و او را خالوی *۵ خود میخواند و برخلاف عادت سایر سران روسی *۶ با جمعی زیاد و تدارک شایسته بایران آمده و بسر داری «حاج ترخان» (۶۹) و «قفقاز» تعیین شده بود.

□ با اینکه نژاد روسی و مذهب مسیح داشت و اسم مادری او «متولف» - یرلوف بود، چون زبان ترک را فرا گرفته بود و منظور وی توسعه سلطه روسیه در شمال ایران بود، خود را از نژاد «چنگیز» و [نام] «الکسندر» - که نام

*۱ - جنبه.

*۲ - به.

*۳ - معین.

*۴ - سلطان محمد خدا بنده.

*۵ - خالو ... [از خال عربی]. دانی

*۶ - مشارالیه.

خال . برادر مادر «معین» - ج ۱ - ص ۱۳۹۲

خانواده‌های والی گرجستان بود - بر خود گذارد. *۱ روی این اصل، جمع زیادی گرد او جمع شدند. بعضی اتراک - در افواه - وی را خالو [زاده] «سلطان خدا بنده» میدانستند. این عمل، رفته رفته توسعه حاصل کرد، بطوریکه باعث توهّم اولیای امور شد. بعلاوه خود «یرلوف» هم ازین نام جعلی استفاده کرد [ه]، اغلب اوقات - که با بعضی امناء طرف صحبت میشد - با خشونت سخن میگفت.

□ با این وصف، سفیر مذکور با هدایت «عسکرخان افشار» وارد تبریز شد و بوسیله «میرزا بزرگ قائم مقام» نزد نایب السلطنه، معرفی گردید.

□ در حضور نایب السلطنه، دم از موافقت و مصلحت میزد [و] چون «عباس میرزا» با صلحی که منظور او بود، موافق نبود [و] بجز انکار *۲ صلح و اصرار در جنگ، جوابی بوی نمیداد، سفیر مذکور از جواب *۳ [صریح] «عباس میرزا» مکدر بود.

□ بنا بامر «فتحعلیشاه» در چمن «سامان» که ارضی از توابع سلطانیّه است - سفیر مزبور - منزل نمود.

□ «فتحعلیشاه»، از دارالخلافه در هفتم شعبان ۱۲۳۲ حرکت (و) با دستگاهی آراسته و سپاهی افزون، در چمن سلطانیّه نزول نمود.

□ طبق دستور نایب السلطنه، برای ورود شاه - با سردار روسی - تشریفات بی‌مانندی صورت گرفته، از چمن صائن تا قریه «دیزج» - که مسافت هفت فرسخ است - سپاهیان، تیپ تیپ و فوج فوج - سوارگان و پیادگان - هر طرف متراکم بسودند. سواران در طول این مسافت، بطور یک صف، در بین راه، صفوفی آراسته بودند.

□ سفیر مزبور، برای اینکه جبروت ورود شاه را از نزدیک مشاهده نماید با لباس مبدل - با چند نفر از خواص (= خاصان) خود - از چمن سامان بتماشای آن تشریفات ورودی شاه آمده، در روی یک برجستگی معبر، ایستاده بتماشا مشغول بود.

□ حسب الامر شاه، یک کرد بجهت افشار، با یک اسب مکمل بجواهر، برای احضار سفیر، بچمن سامان روانه گردید.

*۳ - صریحانه.

*۲ - از.

*۱ - ه بود.

□ در موقع ورود سفیر، غرب اردو گاه، « امان الله خان »، والی کردستان - با ۵ هزار سوار باستقبال سفیر اعزام گردید.

□ این آئین بنحوی صورت گرفت، که فوق العاده باعث حرمت سفیر مزبور گردید. « محمود خان دیلمی امیر کبیر ؟ » - بر حسب اعلام - مأمور هدایت سفیر در نزد شاه گردید [ه] اذن جلوس بوی داده شد.

۴۴- [تحف تزار برای فتحعلیشاه]

□ سفیر روس، هدایای خود را که از طرف دولت متبوعه، همراه آورده بود معرفی و خود او مورد التفات شاهانه قرار گرفت.

□ از جمله هدایا [ئی] که نزد شاه مورد مشاهده قرار گرفت، یک فیل طلا [بود] که هودجی بر روی ^{۱*} [آن] قرار داشت و در پهلوی ^{۲*} [آن] ساعتی ترکیب داده شده بود، که هر گاه کوک میشد، تمام جوارح فیل مزبور، بحرکت درمی آمد و انواع نغمات دلکش، از جوف بدن پیل ظاهر میگردد (= شنیده میشد).

□ از تحف آورده شده، چیزی که خیلی قابل ملاحظه بود، یک افسر (= تاج) مکمل بجواهر بود، که پادشاه روسیه بنام « میرزا محمد شفیع » صدراعظم فرستاده بود. و البته ارسال این اشیاء گران بها، منظور اصلی دولت روسیه را در نزد اهل خرد واضح و آشکار میکرد، که این دولت - این تحفه ها را - نه برای [= از روی] جنبه دوستی، بلکه جهت اغفال در امور سیاسی ^{۳*} [فرستاده بود] ^{۴*} [تا] وسیله امضاء شدن « عهدنامه گلستان » ^{۵*} [را فراهم آورد]. [زیرا این عهد نامه] که بخسران مملکت و نفع دولت روسیه تنظیم [شده] و یکعده درباری - که در پرده باروسیه سازش داشتند و بدستکاری آندولت روی کار آمده، مصدر امور بودند - در امضای آن پافشاری، و شاه را بقبول ^{۶*} [آن]

۳* - میباشد.

۲* - او.

۱* - او.

۶* - او.

۵* - بود.

۴* - که.

مجبور ساخته، حتی بشاه گوشزد کرده بودند [۴۳] هرگاه پس از امضای عهد نامه، دولت روسیه، از ایران* تقاضای دیگر [ی نیز] داشته باشد، شاه برای تحکیم روابط دولتین، بپذیرد و دست رد بسینه آندولت نزنند.!

□ سفیر مزبورهم، قبل از اینکه عهد نامه را برای امضای شاه ارائه دهد، بعضی مطالب دیگر را، که قبلاً با امنای روس شناس [ایران] - در پرده - بمیان گذارده بود، بر زبان آورد [ه] اولین تقاضای او، این بود، که دولت روسیه، پس از سازش، در سرحدات عثمانی - با موافقت دولت ایران - شروع بکاوش نماید و در صورت پیشامد، کارگزاران ایران، امدادی دوستانه [بکاوشگران روسی] نمایند [و] هرگاه* [این] امداد [را] بصلاح دولت خود ندانند* بدولت عثمانی کمک و مساعدت ننماید.

□ تقاضای [دیگر] دشمن این بود، که چون دشت خوارزم بخاک روسیه متصل است و همواره تابعین روسیه - برای تجارت و معامله - در آن دیار آمد و رفت دارند، خوارزمیان همیشه اوقات متعرض تجار روسیه میشوند و اغلب اموال و دارائی آنان را غارت یا ضبط میکنند. [پس] دولت ایران برای تحکیم روابط، ابتدا چند سال متوالی، لشکری بآن مملکت [= دشت خوارزم] بفرستد [و] والی آنجا را مستأصل سازد. پس از تکرار [این] عمل، دولت ایران - جهت ظهور دوستی - بدولت روسیه اجازه دهد که لشکری برای سرکوبی آنها، بدان محل اعزام دارد. [و] چون از راه دشت، لشکرکشی روسیه بخوارزم مشکل است، دولت ایران موافقت کند، [که] این لشکرکشی، از راه دریای خزر یا «استرآباد»* [انجام گردیده] از طریق خراسان، بخوارزم فرستاده شود، تا دولت روسیه بتواند بنحو کامل، منظور خود را بعمل آورد.

□ ۳- دولت روسیه از دولت ایران خواهان است، که اجازه دهند دولت روسیه چند نفر از طرف خود در ولایات «گیلان» تعیین نماید. [ولی] با اینکه چند نفر از امنای دربار، اظهار نظر نمود [ند] که دولت ایران باید جوابی مسالمت آمیز - درباره آن تقاضای سفیر روسیه - بدهد، شاه جواب او را به «عباس میرزا» نایب السلطنه محلول نمود.

*۳- درمقابل.

*۲- در.

*۱- نیز.

*۲- عبور نموده.

□ نایب السلطنه در باب [تقاضای] اول پاسخ داد، که در قرارداد دولتین، چنین شرطی نشده. روابط دوستی، بسته بمطالب یازده فصل [قرارداد] است، که در آن چنین فصلی ذکر نگردیده. هرگاه دولت روسیه بخواهد در سرحدات عثمانی بکاوش بپردازد، دولت ایران نه امدادی بروسیه خواهد نمود، نه اعانتی به «روسیه»! ولی بواسطه اینکه کاوش روسیه، در سرحدات عثمانی [است، و این سرحدات] بسرحد ایران پیوسته است و ممکن است آن کاوش [ها] باعث پاره‌ای مفاسد دیگر در سرحدات گردد، لازم است [که] دولت روسیه، در این باب با دولت عثمانی داخل^{۱*} مذاکره شود.

□ در باب [تقاضای] دومیم، نایب السلطنه گفت: اگرچه این مطلب هم در عهد نامه ذکر نشده، لکن برای دفع آن، مضایقه نیست. ولی عبور لشکر روسیه از خاک ایران، ممنوع است. هرگاه دولت ایران عزم تسخیر خوارزم نماید، بایستی ولایات «بلخ» و «بخارا» و «هرات» (۷۱) را - ابتداء - ضمیمه کشور خود نماید. آنوقت با خاطر آسوده، بعزم خوارزم بپردازد. مبادرت باین امر هم حوصله لازم دارد. زیرا «نادرشاه افشار» هم، تا چند ولایت آنجا را متصرف نشد، بدیار خوارزم نپرداخت.

□ راجع بتعینین سفیر دقنسول نیز، در عهد نامه ذکر می‌نماید. زیرا در تعیین حدود، شرط [ی] منظور نشده [!!]. با اینحال، پس از رفتن شما بتفلیس، معتمدی بدربار ایران بفرستید تا با مصلحت کارگزاران، در این باب مصلحت^{۲*} [جوئیم] پس از صوابدید، اقدام گردد.

□ سفیر روسیه، در باب استرداد ولایات گرجستان و داغستان نیز، با نایب السلطنه اظهاراتی بمیان آورد. ولی نایب السلطنه - مانند ترهات پادشاه روسیه، که بسفیر ایران در باب گرجستان و سایر ولایات^{۳*} [گفته] شده بود - جواب داد.

□ خلاصه پس از انقضای مدت مشورت، سفیر روسیه^{۴*} بتفلیس مراجعت کرد.

□ نایب السلطنه، پس از رفتن سفیر مزبور، راجع بآن مذاکرات، با امنای دولت بمشورت پرداخت. در نتیجه صلاح براین شد که سفیری بجانب روم

*۲- بطرف.

*۳- داده.

*۲- جوید.

*۱- به.

(= عثمانی) روانه نمایند.

□ بنابراین «فتحعلیخان» - که یکی از سران ساوه بشمار میرفت [و] چندبار دیگر [هم] بنام سفارت ایران به روم مأموریت حاصل کرده بود - برای اینبار نیز تعیین گردید و مشارالیه را با تشریفات لازم، نزد دولت عثمانی روانه داشتند.

□ از طرفی، چون در سال ۱۲۲۸ هجری، عقد مصالحه بین روسیه و ایران با *۱ [وساطت] سفیر انگلیس «سر گوراوزلی» صورت گرفته بود، [و] ضمناً با سفیر انگلیس شرط شده بود؛ تا زمانیکه جدال بین ایران و روسیه جریان داشته باشد، دولت انگلیس سالی دوست هزار تومان بعنوان امداد - برای [رفع] احتیاجات امور لشکری - بدولت ایران پرداخت نماید و مبلغ مزبور را نیز *۲ [سالانه، در] دو قسط بپردازد. باین معنی که قسط اول را ده روز قبل از [اتمام] ششماه اول و قسط دوم را ده روز قبل از اتمام سال، تحویل نماید.

□ ضمن مبادله عقد [نامه] مصالحه ایران *۳ [و] روسیه، اولین قسط - با تعهد نامه مزبور - ۱۵ روز پس از [خاتمه] ششماه اول تأدیه گردید و نسبت بقسط دوم، - سفیر انگلیس - از پرداخت آن سر باز پیچید و متوسل باین عذر گردید، [که] چون موضوع صلح بین ایران و روس بمیان آمده پرداخت قسط دوم مورد ندارد. زیرا قسطیکه در *۴ [پانزدهم] ششماه دوم داده شده، بسبب خدمتی است که لشکر در ششماه اول *۵، نموده است. و چون در ششماه دوم، مذاکرات صلح در بین آمده، لذا پرداخت یکصد هزار تومان قسط دوم، *۶ [دلیل] ندارد.

۴۵ - [سفر دویم میرزا ابوالحسن شیرازی بلندن]

□ در مقابل این جواب، چون احتمال جنگ بعدی - در برابر (= بعلت) خواهشهای (= خواسته‌های) بی مورد روسیه - بنظر میرسید، صلاح دانستند

*۱ - ۲ - ۱۵

*۳ - با.

*۲ - در سال.

*۱ - توسط.

*۶ - صورت.

*۵ = خدمت.

[که] سفیری بلندنگسیل دارند ، تا از نزدیک با اولیای دولت انگلیس داخل مذاکره شود. [و] چون هیچ یک از امنای ایرانی، بلندن نرفته بودند، بنا بمصلحت « مستر موریه »، « ابوالحسن خان شیرازی » جهت این امر تعیین گردید. [و] مشارالیه با تشریفات لازم، بطرف لندن اعزام گردید.

□ بطوریکه قبلاً متذکر شدیم^{۱*} نایب السلطنه [راجع به] خواهش دولت روسیه، [مبنی] بر اینکه در ولایات گیلان قنصل تعیین نماید، و جواب داده [شد] که سردار گرجستان، برای تعیین حدود طولش، معتمدی بدربار ایران گسیل دارد، سردار مزبور، «قراویچ» نامی را باتفاق «شاه میرخان» ارمنی، از تفلیس - جهت مترجمی زبان فارسی - بایران روانه داشت.

□ معتمد مزبور، پس از چندی توقف در ایران، باتفاق «میرزا محمد آشتیانی» - مستوفی^{۲*} و چند نفر دیگر، بحدود طولش اعزام گردیدند. در همین اوقات به «میرزا محمد شفیع» صدراعظم، عارضه ناگهانی رخ^{۳*} [نمود]، بنحوی که بستری شد [و] با اینکه از اطبای درباری «میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی» و «حاج آقا بزرگ منجم باشی» جهت صحت او کوشش زیاد بعمل آوردند، سرانجام - صدراعظم - در تاریخ نوزدهم صیام ۱۲۳۴ هجری در شهر قزوین وفات نمود، [و] چون - قبل از فوت - وصیت کرده بود، [که] او را به عتاب برند، لذا وی را در کربلا دفن نمودند.

□ وزیر اعظم مزبور - پس از چهل سال وزارت (= صدارت) - فرزندش منحصر بیک دختر [بود] که تحت نکاح «همایون میرزا» - مشهور به «همایونفر» - قرار [داشت]. روی این اصل کلیه مایعرف^{۴*} «میرزا شفیع»، به «همایونفر» تحویل گردید.

□ [با اینکه] «فتحعلیشاه» تمایل وافر داشت [که] بنا با احترام دختر^{۵*}

۱* - که . ۲* - «مستوفی ... ۳ - محاسب عواید مالیاتی ... ۴ - بزرگترین مأمور مالیاتی يك ناحیه، سردفتر اهل دیوان که از دیگر محاسبان حساب گیرد» .

معین - ج ۳ - ص ۲۱۰۲ .

۳* - داد . ۴* - مایعرف = اموال شناخته شده . ما ترك معلوم و مشهود .

۵* - وزیر .

[صدراعظم، سمت] وزارت به «همایون میرزا» واگذار نماید، [ولی] چون مشارالیه جوان و هیجده ساله بود، شاه را از منظور منصرف نمودند. [زیرا] که وزارت در دستگاه پادشاهان^{۱*} [محتاج] عقل و تدبیر پیرانه است [و] در خور جوانان نیست. هر چند [که] دارای علم و فضائل باشند. لذا صدارت را به «امین الدوله اصفهانی» بنام «حاج محمد حسین خان» محول نمودند. (۷۲)

□ در این اوان، یعنی در اول سال ۱۲۳۵ هجری، سه نفر از سران ایرانی که تحت تأثیر مواعید بی اصل روسیه - کراراً - قرار گرفته بودند، بنام [های] «سرخای خان»^{۲*} [لزگی] و «مصطفی خان جوانشیر» و «مهدیقلی خان جوانشیر» که در وهله اخیر، در حدود متصرفی روسیه در پناه آندولت سکونت داشتند، پس از اینکه دولت مزبور، طبق وعده‌های فریبنده - ازطرف^{۳*} [سه نفر مذکور] - تاحدی موفق بمنظور خویش گردید [ه بود]، رفته رفته وعده‌هاییکه ازطرف اولیای روسیه بآنان داده شده بود، به یأس و ناامیدی مبدل گردید و اتباع روسیه، نسبت بآنها روش^{۴*} [خشونت] آمیز در پیش گرفتند. بعدیکه از دست اتباع روسیه بتنگ آمدند و بعضی اموال غیر منقول خود را - که حمل آنها مشکل بود - بجای گذارده، در نیمه شبی با خانواده‌های خود - از حدود متصرفی روسیه فرار نموده، بطرف تبریز حرکت کردند [و] نزد نایب السلطنه آمدند.

□ نایب السلطنه «عبداله خان امین الدوله» را برای تفریق (= تسویه) حساب سه نفر مزبور، نزد نماینده مرزی روسیه فرستاد. سردار روسیه، از پس دادن محاسبه آنها سرباز زده گفت: در مرام دولت روسیه، این روش پسندیده نیست که اموال فراریان گریخته بخاک غیر را مسترد دارد. و فرستاده، بدون اخذ نتیجه، مراجعت نمود.

□ بطوریکه قبلاً ذکر شد^{۵*} «میرزا ابوالحسن خان» بامر سفارت لندن مأمور گردید. مشارالیه مدت ۹ ماه در لندن توقف نمود، تا موفق بدریافت مبلغ یکصد هزار تومان^{۶*} امدادی ششماهه دوم زمان جنگ با روسیه گردید.

□ پس از مراجعت «میرزا ابوالحسن خان»، چون در عهد نامه دولت ایران

*۱- شامل. *۲- لگزی. *۳- آنان. *۴- خشن. *۵- که.

*۶- به توضیح (۷۸) مراجعه شود.

با روسیه (= گلستان) حدود مرزی تمام ولایات - باستثنای حدود ولایات طالش - تعیین شده بود ، ولی در جزئیات اراضی دهات ، بسبب عدم احتیاج بشناسائی محل ، در سنوات بعد از مصالحه ، اکثر اوقات که نمایندگان و معتمدین ایران ، برای مرتفع ساختن این اختلاف مرزی ، بسر حدّات میرفتند ، با اینکه جهت همین اختلاف - [قبلا] - اعلام تعیین نماینده ارضی میگردید ، ولی در وقت معین که معتمدین ایران در آن محل حاضر میگردیدند ، نماینده روسیه غایب بود ! . [و] وقتی نمایندگان ایران با چندی توقف در مرز ، او را مطلع میکردند با *۱ [توسل به] عذری ، از حضور امتناع میورزید ، یا بعلم دیگر طفره میرفت ، یا اینکه میگفت باید از مقامات خود کسب دستور نماید . [بهر حال ، پیوسته] بوعده برگذار مینمود بفرض اگر هم کلیه وسائل آماده بود ، صریحاً جواب نامساعد میدادند . وقتی هم فرستادگان مرزی ، مخالفت مهندسین روسیه را بسمع اولیاء [امور] میرسانیدند توجه خاصی مبذول نمیداشتند ! .

□ بالاخره روی این اصول ، پس از ۱۲ سال که از زمان معاهده [گلستان] گذشت ، نمایندگان ایران [با] چندین رفت و آمد - بواسطه عدم موافقت فرستادگان روسی - موفق *۲ [بحل] اختلاف حدود نگردیدند ، و همین روش بیعلاقگی و عدم جدیت ، باعث شد که روسها از حد (= مرز) تجاوز کرده ، بچند *۳ [نقطه] دیگر دست یافته ، متصرف شدند و این تصرف بیجا در ظرف ۱۲ سال به «ایروان» سرایت کرد .

۴۶- [علل شروع جنگ دوم ایران و روس]

□ اولیای خواب آلود ، یکوقت بیدار شدند که کار از دست رفته بود: روسها بمرور ایام ، اغلب دهات و اراضی ایروان را - که جزء خاک ایران بود - متصرف [و] جزء قسمت [های] متصرفی خود - که آنهم متعلق بایران

*۳- نقاط .

*۲- تعیین .

*۱- بروز .

بود ! - نمودند ! .

□ تا اینکه « حسین خان سردار » تجاوزات روسیه را از ایروان ، بدربار شاه اطلاع داد و اضافه نمود [که] : هرگاه دولت ایران بتجاوزات روسیه واقعی ننهد ، دست درازی روسیه ، رو بغزونی خواهد رفت .

□ نمایندگان روسیه وقتی اطلاع حاصل نمودند ، که سردار ایروان دربار ایران را از تجاوزات روسیه مطلع ساخته [است] ، فوراً « بولکونوگ ترایویچ » نامی را مقارن سال ۱۲۴۰ هجری به همراه « شاه میسرخان » ارمنی ، بدربار ایران روانه داشتند .

□ از طرفی ، بوسیله تحریکات داخلی ، ساکنین نقاط متصرف شده را بعنوان متخلف و ا دار نمودند که شرحی شکایت آمیز ، از روش [و] سلوک معتمدین مرزی ایران ، سرداران روسی - در تفلیس - تسلیم نمایند و عدم رضایت خود را نسبت به تابعیت دولت ایران ابراز دارند . [ولی] چون ساکنین محلات مزبور بنا بساراده سردار روس عمل نکردند ، بزرگان قبیله را - که بتشخیص سردار روسی - متخل انجام [آن امر] میدانستند ، بتدریج - شب هنگام - دستگیر نموده بتفلیس فرستادند . و منظورشان این بود ، که بقیه ساکنین ، بسوی ایران باب شکایت نگشایند .

□ چون این اخبار ، پی در پی بدربار مراجعه میشد [ند] ، از طرف شاه ، « عباس میرزا » نایب السلطنه برای تشخیص [حدود] مرزی مأموریت یافت . سپس از دربار « حسن خان ساری اصلان » از ایروان - برای مدلل داشتن تجاوزات روسها - در مداخله ارضی - احضار شده ، بدربار آمد .

□ « میرزا ابوالحسن خان » * [و] « میرزا علی آشتیانی » - [که واسطه صلحنامه گلستان] بودند - و چند بار برای تعیین حدود با مهندسین روسیه در مرز روبرو شده بودند نیز احضار گردیدند . زیرا آنان مکرراً با مهندسین روسیه ، در این باب مکالمات نموده بودند .

□ پس از تعیین جلسه * [به] نمایندگی « عباس میرزا » ، بامر شاه ، « ترایویچ » - که از طرف سردار روس آمده بود - تصرف بعضی از اراضی را

* ۲ - با .

* ۱ - که واسطه صلحنامه با .

که برخلاف^{۱*} [گزارش شده] بود و بخوبی میدانست [که] آن اراضی جزء معاهده نبوده [است] معذالك با دلایل مهمل، زبان لجاجت پیشگرفت و از فرط غرور، دعوی خود را - که برخلاف معاهده بود - بطور خواهش، صریحاً گفت که عدم حصول این تمنا موجب ترك مصالحه، و وقوع مجادله است [۱]. زیرا دولت روس را - در این معامله - سود بسیار است [۱].

□ با^{۲*} این بیان تهدیدآمیز - پس از ختم جلسه - بنا بصوابدید اکثریت، قرار شد که حقیر - «میرزا صادق وقایع نگار» - باتفاق «تراویچ» - به تفلیس رود و در این باب، بانبارال «یرملوف»^{۳*} مذاکره نماید.

□ مترجم^{۴*} [ارمنی] بین راه تبریز - بنحویکه حقیر پی باصل [مطلب] نبرد - به «تراویچ» رسانید، که بردن نماینده ایران باتفاق خود^{۵*} باعث رنجش دولت روسیه خواهد بود. بهتر است که بوسیله يك بهانه ساختگی از وی جدا گردد.

□ [روی این اصل] «تراویچ» از قزوین اظهار کسالت نمود [و] چون مترجم بتبریز رسید^{۶*} [ببهاغه] چند روز توقف - برای رفع کسالت - متوسل گردید ... تا اینکه شبی، بدون اطلاع^{۷*} [حقیر] از تبریز خارج شد [و] وقتی که بمرز نزدیک گردید، یکی از سران روسی - که در اطراف مرز مستحفظ بود -^{۸*} دستور داد که: «پس از رفتن من بتفلیس، قریه «اوج کلیسا» را که متعلق بایران است - بدون هیچگونه رعایت - با يك حمله ناگهانی تصرف نما!» . ضمناً باو سفارش نمود که: «ممکن است فرستاده دولت ایران، از این طریق بسوی تفلیس آید او را ملاقات و از مسافرت بتفلیس باز دار!» .

□ سرکرده مزبور، بنا بدستور «تراویچ»، سه روز بعد از رفتن او، در نیمه شب بقریه اوج کلیسا حمله آورد [و] در موقعیکه اهالی در خواب بودند داخل محل مزبور شد. مردم قریه با اینکه بی اطلاع [بودند] و وسیله دفاع نداشتند، تا سفیده صبح، با چوب و بیل و غیره، بدفاع پرداختند.

□ روسیان با مشاهده پایداری اهالی، عده ای مرد و زن [و] بچه را هدف تیر قرار داده، با دستگیر نمودن سردسته آنان، بتسلیم مجبور نمودند.

۱* - آن واقف. ۲* - بروز. ۳* - ارامنه. ۴* - در تفلیس.
۵* - در تفلیس. ۶* - بنام. ۷* - وقایع نگار. ۸* - بوی.

- پس از وقوع این حمله وحشیانه ، « وقایع نگار » که در تبریز از رفتن « تراویچ » اطلاع حاصل کرد ، بسوی مأموریت رهسپار شد .
- سرکرده روسی که قلعه اوج کلیسا را - بر خلاف تعهدات - متصرف شده بود ، از آمدن حقیر مطلع گردید [ه] شرحی به این بنده نوشت و خاطر نشان ساخت که : « رفتن شما ، ممکن است خطر داشته باشد . بهتر آنست که از این مسافرت صرفنظر نمائی ! » .
- ولی حقیر قانع نگردیده ، لازم دانستم [که] مأموریت خود را ، ولو اینکه با مخاطرات برخورد نمایم ، انجام دهم .
- سردار روس ، چون حقیر را عازم تفلیس دید ، صورت حال راجهت^{۱*} نیارال « برملوف » نوشت .
- مشارالیه چون مردی فتنه انگیز و عهد شکن بشمار میرفت ، بمحض اطلاع از این خبر ، برای اینکه وقایع نگار را ملاقات نکند ، ببهانه نظم حدود داغستان ، حرکت نمود .
- موقعیکه این بنده وارد تفلیس شد ، نایب (= معاون) او ، که به « لمینوف » موسوم بود ، حقیر را ملاقات کرد [و] بنا بدستور قبلی - که از نیارال کسب کرده بود - خود را در مورد مذاکره بی طرف (= بی اختیار) قلمداد کرد .
- این بنده ، چون غیبت نیارال را امری ساختگی دانست ، به نایب مزبور^{۲*} [موضوع] تصرف اوج کلیسا را بمیان آورد . و نیز مأموریت خود را نسبت بواگذاری قراه متصرفی - که از طرف سران روسیه ، از روی تجاوز صورت گرفته بود - بیان داشت .
- « لمینوف » مذکور ، بجهت اسکات (= ساکت کردن = آرام کردن) « وقایع نگار » شرحی نوشت و با تعرض (= پر خاش) فوق العاده بحقیرداد و گفت : « ما آنچه تا حال تصرف کرده ، یابعدها بتصرف خود درآوریم ؛ ملک خود میدانیم وبدون حکم امنای روسیه ، تخلیه آنها غیر ممکن است . بنابراین ، بیش از این ، گفتگو و مشاجره مورد ندارد . »
- « وقایع نگار » چون چنین دید فوراً مراجعت نمود .

□ دو روز بعد از حرکت (= وقایع نگار) ، « الکسندر پاولویچ » پادشاه روسیه بمرگ ناگهانی وفات نمود .

□ نیارال ، بمحض وصول این خبر ، خود را بتفلیس رسانید [و] نایب مزبور طرز رفتار خود را - با « وقایع نگار » - بوی بیان داشت ، و راجع به اینکه « لیمینوف »^{۱*} کتباً بفرستاده ایرانی جواب خشن داده و از طریق تهدید معامله کرده ، نگران شد [ه] ، فوراً مشارالیه را مأمور ساخت ، که بدرتعقیب « وقایع نگار » رفته ، او را بنام ملاقات با نیارال ، بتفلیس باز گرداند .

□ « لیمینوف » در عقب « وقایع نگار » - پس از طی دو منزل - باین بنده رسید [ه] با بیان^{۲*} [رأفت] آمیز حقیر را بیازگشت دعوت کرد .

□ [چون] « وقایع نگار » از فوت^{۳*} [پادشاه] روسیه بی اطلاع بود ، پس از اندیشه ، استنباط نمود که ممکن است نوشته « لیمینوف » - اگر هم قبلاً بدستور نیارال بوده ، - شاید^{۴*} [موجب] مسئولیت او گردد ، و منظور [از] این مراجعت ، برای بروز (= ابراز) دوستی نیست . بلکه جهت آنست که نوشته را باز پس گیرند^{۵*} [باین جهت] برای اغفال « لیمینوف » همان عمل « تراویچ » را پیش گرفته ، اظهار کسالت نمود [ه] گفت : چون نیارال بتفلیس بازگشته واصل مأموریت من ، ملاقات او بوده ، بازگشت خود را لازم میدانم . شما از طرف من ، نیارال را مطلع سازید که منتظر دیدار باشند .

□ « لیمینوف » باین وعده اکتفا نموده ، بسوی تفلیس بازگشت .

□ در همانشب ، « وقایع نگار » خبر فوت پادشاه روسیه را - در محل توقف خود - بدست آورد [ه] ، پی برد که نیارال ، مقصودش از این بازگشت ، همان اندیشه وی (= وقایع نگار) بوده [است] .^{۶*} [بدین جهت] بدون درنگ بسوی ایران عزیمت نمود و نوشته « لیمینوف » را بنظر شاه رسانید !

□ « فتحعلیشاه » ، پس از استماع^{۷*} تجاوزات روسها ، در صدد تلافی برآمده [ه] دستور داد [که] : چون دست تجاوز از طرف روسیه دراز شد ورعایت

۱* - این نام گاهی « لیمینوف Liminov و زمانی « لمینوف Leminov » آمده است .

۲* - رئوف . ۳* - دولت . ۴* - مورد . ۵* - وقایع نگار .

۶* - وقایع نگار . ۷* - از .

معاهده ننموده ، عهد خود را شکسته‌اند ، سران ایران بحمله پرداخته محل های متصرف شده را از ید آنان خارج نمایند . و يك نسخه از مدرک « لیمینوف » [را] به « وقایع نگار » رد کرده - مطابق اصل نمود - [تا] برای سران روسیه در تفلیس بفرستند ، که آنان از موضوع مطلع شوند و بدانند که دولت وی (= آنها) - بر خلاف مملکت داری - دولتی است که همواره عهد خود را محترم نمیشمارد و تعهدات ^{۱*} [آن] طریق حقه نمی‌پیماید .

۴۷ - [دومین حکم جهاد علمای نجف]

□ در اوایل سال ۱۲۴۱ هجری - قبل از اینکه سپاهیان ایران بحمله پردازند - وقایعی رخ داد :

□ چون روسیه قرا باغ و شیروانات را - بانضمام گنجه - تحت تسلط خود در آورده بود ، سالداتها در این ولایات ^{۲*} [بوسائل] مختلف باعث اذیت و آزار ساکنین آن نواحی بودند و دست رنج ^{۳*} [زارعین] را بهر عنوان ، از کف رها یا ربوده ، بجانب روسیه حمل میکردند و اهالی را در حال فقر و پریشانی نگاه میداشتند ، این اصول ، ساکنین سه ولایت مزبور را بستوه آورده ، ناچار از تعدیات گوناگون سرداران روسیه ، شکایتی بوسیله فرستاده مخصوص ، بسوی عتبات فرستادند و در نزد علمای عظام : « آقا سید محمد اصفهانی » و ^{۴*} علمای دیگر ، از تعدیات روسیه و طرز رفتار خشن آنان - نسبت بمسلمانان - [شکوه نمودند] و از علمای مزبور ، خواهان بذل توجه شدند . ^{۵*} [تا شاید] زارعین را از چنگال آنان رهایی بخشند .

□ وقتی فرستاده عرض و منظور آنها را بنظر علما [ی] نجف رسانید ، آقایان - عموماً - موافقت کردند . ولی بنا بمصلحت و صوابدید « آیت اله محمد

*۱- او . *۲- بوسیله . *۳- مزروعین . *۴- سایر . *۵- که .

مجتهد اصفهانی «^{۱*}، لازم دانستند [که] دولت ایران را از شکایت مردم آن سه محل واقف سازند. [ولی] بتصور اینکه بر هم زدن مصالحه [بین ایران و روس] بصلاح دولت ایران «^{۲*} [نیست] روی این نظر، علماء نجف، بآراء جمهور مجتهدین، ابتدا بوسیله «ملارضای خوئی» حکم جهاد مسلمین را در برابر روسیه جایز شمرده، «ملا رضا» را - با رضایت بامر جهاد عمومی - بعثت بازگشت دادند.

□ چون علمای نجف، دولت را برای جهاد عامه موافق دیدند، باتدارك لازم - یکمده از علماء - بعزم جهاد با روسیه، بایران وارد شدند [و] عموم ایرانیان پای «^{۳*} [بند] بدین و وطن، برای استقبال علماء شتافتند و از آنان پذیرائی شایان بعمل آوردند.

□ علماء، بهر محل و مکان که ورود مینمودند، حس وطنپرستی را بین عموم شایع، و آنها را برضد دولت روسیه تحریک و تشویق نموده، از همان روزورود بوسیله معتمدین خود، نامه ها بتمام فضلا [ی] بلاد اسلامی بتحریر آوردند [و] تمام مسلمین را باقدام جهاد، دعوت کردند.

□ از طرفی، مخارج ایام جنگ را - از شروع تاختم - از تهیه تجهیز و مواجب سپاه و غیره، بخرج ملت تعیین، علاوه [بر] مبلغ سیصد هزار تومان بر آورد نمودند.

□ در این هنگام که دولت [و] ملت ایرانی سرگرم تدارك جهاد با روسیه بودند، و اندازه ای بسا نمایندگان خارجی تماس نزدیک نداشته، آنان را بحال خود گذارده بودند، سفیر انگلیس بنام «هنری ولك» از آشوب داخله «^{۴*} [استفاده کرده] روی منافع دولت خویش، دست بفعالیت زده، عده ای را برای پیشرفت مقصود خود - که تولید نفوذ، یکی از مرام [های] آندولت در این مملکت بود - «^{۵*} اجیر نموده «^{۶*} بنحو پوشیده باکناف مملکت پراکنده، هر يك را با مبالغی گزاف پول رایج، بنقاط حساس - منجمله خوزستان - فرستاد. «^{۷*} [تا] بنام تجارت

*۱- آقایان. *۲- نباشد.

*۳- بست. *۴- وقت خود را غنیمت شمرده.

*۵- بدست گرفت عده اجیر نموده را. *۶- سفیر مزبور. *۷- که.

محلی، غلات زارعین را اضافه [تر] از نرخ معین خریداری و انبار کند.

□ بنا بدستور سفیر مذکور - فرستادگان - گذشته از گندم و جو، کاههای خرمن رعایا را [بطور] سلف * ۱ خریداری نموده * ۲ تحویل [و] در یکجا جمع آوری، درب انبارها را ممهور میکردند.

□ چون این روش ادامه یافت و جنبه قحطی بخود گرفت، در اندک مدت نرخ اجناس داخله رو بفزونی گذارد [ه]. یکوقت امنای دولت ایران از اقدام سفیر [انگلیس] مطلع شدند، که ثلث ارزاق بوسیله آن تجار ساختگی (= جعلی) در چند ایالت خریداری و جمع آوری شده بود، و شدت فقر و پریشانی، در طبقه زارع [و] خوش نشین (= کوچ نشین) * ۳ [بظهور رسیده] بود.

□ با بروز این حال، * ۴ [زعمای] دولت دریافتند [که] این عمل - بطور پوشیده - از طرف سفیر انگلیس عملی گردیده [است]. [و] چون تجدید جنگ ایران و روسیه حتمی بنظر میرسید، امنای دولت، از اعتراض بروش سفیر خود داری [نموده] فوراً از دولت انگلیس، عزل او را خواستار شدند.

□ دولت انگلیس پس [از] وصول مقصود دولت ایران، جوابداد [که] با عزل «هنری ولك» موافق است، لیکن * ۵ بجای مشارالیه از طریق دولت هندوستان سفیری بسفارت ایران اعزام خواهد شد. بنابر این بعد از عزل مشارالیه، فرمانفرمای هندوستان، «جان مکدانلد» * ۶ (۷۳) نامی را بسفارت فرستاد. ولی سفیر مزبور در شهر بمبئی توقف نمود. * ۷ [انتصاب] این سفیر هم با نظریه ایران مخالف بود. زیرا میگفتند: بریدن از اصل، و بفرع پیوستن، خلاف امور مملکت داری است ولی «عباس میرزا» نایب السلطنه با نظرامناء - نسبت به * ۸ [عدم انتصاب] آن سفیر

* ۱ - سلف Salaf ... ۳ و امی که برای وام دهنده نفعی ندارد و وام گیرنده همان مبلغ را که گرفته پس دهد. ۴ - نوعی از بیع که دروی بها را پیش پردازند و پس از مدتی جنس را تحویل گیرند ...

* ۲ - و. معین - ج ۲ - ص ۱۹۱۲.

* ۳ - روی آورد. * ۴ - وقتی. * ۵ - دولت انگلیس.

* ۶ - جان مکدو نالد John Mac Dowald.

* ۷ - نصب. * ۸ - نصب.

در ایران - مخالف بود [و] بالاخره بعد از یکسال، با نظریه «عباس میرزا» موافقت حاصل شد [و] سفیر مذکور از طریق بندر بوشهر - بوسیله «میرزا ابوالقاسم مستوفی» بدارالخلافه هدایت گردید.

□ پس از ورود سفیر جدید، کلیه علما و فضلا، که از اطراف مملکت در دارالخلافه گرد آمده بودند، بسوی آذربایجان و چمن سلطانیه که (محل) تمرکز قوا بود، رهسپار شدند.

□ هنوز علما در قزوین بودند، که اطلاع داده شد، سفیری از طرف دولت روسیه بمرز ایران آمده، منتظر دستور (= اجازه) ورود میباشد. بنامشورت بمشاریه اجازه ورود داده شد. ولی شاه - با فضلا - راه چمن سلطانیه [را، در] پیش گرفتند.

□ سفیر روسیه بنام «بخشکوف»^{۱*} در چمن سلطانیه نزد شاه حضور یافت و اظهار داشت [که]: چون «الکسندر پاولویچ» در ایام زمستان وفات نموده و برادر کوچکش «نیکولای پاولویچ» بر مسند سلطنت روسیه قرار گرفته [و] برای تحکیم دوستی - [سفیر مذکور] - بایران آمده، مقداری تحفه و هدایا، جهت اعلام جلوس او، بدربار ایران، همراه آورده بود. ضمناً مأموریت داشت که موافقت دولت ایران را در امور صلح دائم جلب نماید، و پیغامی [نیز] از طرف دولت جدید خود آورده^{۲*} [است مبنی بر اینکه] دولت فعلی روسیه، خواستار صلح است و مایل است با دولت ایران، همواره در صلح [و] دوستی بسر برده از تجاوزات گذشته خوشدل نیست [و] خواهان روابط صمیمانه [ای] است که بین دولتين - تا ابد - پایدار ماند.

□ در همین اثنا که سفیر مذکور دم از دوستی [و] یگانگی میزد ناگاه یکی از طریق مرز با مکتوب سر بسته، از طرف مرز داران واصل گردید که: سر حیداران روسیه شب هنگام با یروان تجاوز کرده، بارفتار موحش، یکی از قراء یروان تاخت آورده [اند، و] چون اهالی پایداری کرده اند، قریه را بتوب بسته، بعد از قتل یکعده مرد وزن و کشتن اطفال معصوم، قریه را متصرف شدند.

*۱- کنهاز. بخشکوف Bakhshkov فرستاده بدولت روس برای اعلام در گذشت «الکساندر اول» و قرار مصالحه. به (۷۷) نگاه کنید. *۲- که.

□ پس از وقوف، مجتهدین، جنگ با روسیه را واجب دانستند [و] نایب السلطنه هم با عقیده علما موافق بود. ولی «معمدالدوله» و «حاجی میرزا ابوالحسن خان [شیرازی]» - وزیر امور خارجه - با جنگ مخالف بودند.

□ سفیر مزبور، آنچه کوشش کرد که جدال بین دو دولت صورت نگیرد، بجز انکار و اصرار در جنگ - از «عباس میرزا» و علما - جوابی نشنید. (۷۴)

□ باز «میرزا ابوالحسن خان» و «معمدالدوله» در مقابل اصرار «عباس میرزا»، سخن از *۱ وظیفه دولت داری بمیان آورده و گفته [ند]: در این ایام که دولت جدید در روسیه روی کار آمده، بهتر آنست که اعمال دولت گذشته روسیه را - پس از تعهدات در عهد نامه [گلستان] - متذکر شود، و آندولت را از اینکه تعهدی بین دولتین بامضاء رسیده، و سران روسیه آن را رعایت ننموده [اند، و] بچند ولایت ایران تاخت آورده [اند]، و بدون هیچ مجتوز، متصرف شده اند، آگاه نماید. ضمناً در باب تخلیه آنها با دولت جدید مذاکره شود، و چنانچه دولت مزبور موافقت ننمود، بجنگ پردازند.

□ بعضی از امنا، این روش و نظریه «معمدالدوله» را مورد پسند قرار دادند، لیکن نایب السلطنه با این عقیده موافق نبود [ه] اظهار داشت: دولت روسیه تا کنون بهیچ یک از تعهدات خود، وفا ننموده است. مثل اینست که الحال مشاهده میشود. از طرفی برای تحکیم دوستی، بدربار ایران سفیر میفرستند [و] از سوی دیگر مأمورین مرزی خود را به تجاوز و امیدارد: این دوستی را که دولت روسیه با همسایگان خود پیش گرفته، میرساند که دولت مزبور، این طریقه را شعار سیاست خود دانسته *۲ [با] ابراز دوستی، مقصود خصمانه خود را اجرا [می] نماید و همواره خصومت را در لباس معصومیت جلوه میدهد. جهت عهد شکنی دولت روسیه، دلایل بشمار است و نظایر آن بکرات مشاهده شده [است]. دولت مذکور، در ظاهر خود را پشتیبان گوسفند - ولی در پناه (= پنهان) محرک گسرت است. روی این اصل، جنگ از نمک اولی تر [و] مرگ از پالهنک *۳ راحت تر!

*۱- راه. *۲- که با بروز.

*۳- «پالهنک = پالهنک .. ۱: ریسمانی که بر یک جانب لگام اسب بندند و ... اسب کوتل را بران بکشند، و باید در روز جنگ دست دشمن را بدان بندند ... ۲ - چرمی که برگردن سگ نهند ... - پالنگ در گردن کسی افکندن = یوغ برگردن کسی انداختن ...»

معین - ج ۱ - ص ۶۸۰

- پس از بیانات ولیعهد - «عباس میرزا» - علما با عقاید محکم شاهزاده هم آواز شده ، جنگ را - پس از صلح - اعلام نمودند .
- سفیر روسیه ، بعد از چند جلسه ملاقات با مجتهدین ، کوشش نمود که بتهتد خود ، در رد (= استرداد) ولایات و خروج روسیه از سرحدات ، موافقت علما را جلب نماید. [لیکن] نتیجه [ای] نبخشید [و] بنا برآی علما ، جنگ را بر صلح ترجیح دادند .
- سفیر روسیه ، پس از یأس فراوان ، پای عزیمت بمراجعت گشود [و] عاقبت کار دولتین ، از موافقت و مصالحت گذشت.
- پس از رفتن ایلچی *۱ روس ، بنا بامر نایب السطنه ، «اسماعیل میرزا» با ۲۲ هزار سوار و پیاده - از افواج استرآبادی و فندرسکی - با تجهیزات حرب از چمن سلطانیته بجانب آذربایجان حرکت نمودند .
- نایب السطنه «عباس میرزا» ، بعد از رفتن سپاهیان ، با چند فوج آراسته ، بطرف تبریز روی آورد .

۴۸- [بسیج ولایات]

- «محمد خان قاجار» ، با چند فوج پیاده «کراز» و «کمره‌ای» بطرف طالش - که مورد تجاوزات روسیه قرار گرفته بود- اعزام گردید .
- به «حسین خان سردار» و «حسن خان ساری اصلان» دستور داده شد که با فوج ابوابجمعی خود *۲ [برای] خارج نمودن روسهای متجاوز ، بمحفل خود رهسپار شوند ، و خود شاه [هم] از راه «ارمغان چای» بسوی اردبیل حرکت نمود .

*۱- ایلچی ۱- فرستاده مخصوص . سفیر: ۲- مأموری که برای انجام دادن اموردیوانی سفر میکرد ... ایلچی بزرگ . سفیر کبیر

*۲- در باب . معین - ج ۱ - ص ۴۱۹

سپاهیان اعزامی، هر يك بنوبه خود، با دشمن رو برو گردیدند: «محمد خان قاجار»، لدالورود به طالش، در محال «اوچاردو» نزدیک قریه «کرمی» با سپاه ساختوی روسی بر خورد نمود [ه]، بدون تأمل، آتش جنگ شعله ور گردید [و] با اینکه تعداد نفرات دشمن - که بمرور بمحفل مزبور جمع شده بودند - با سپاه فرستاده [شده از طرف ایران] قابل مقایسه نبود، در ظرف ۲۴ ساعت *۱ بر دشمن غلبه نموده، محل مزبور را - که روسیان بعد از تصرف با اصول [معماری] روسیه در آنجا بناها نموده بودند - بتصرف *۲ [در آورد]. در نتیجه، پس از متواری شدن دشمن، هفت عراده توپ و تهنجیزات دیگر - باجمعی اسیر - بدست ایرانیان افتاد.

□ سردار مزبور (= محمد خان قاجار) در این مأموریت که در حدود طالش داشت، فتوحات زیاد نمود و رشادت فوق العاده از خود بروز داد [ه] کلیه سپاهیان روس را، تا چند فرسخ، داخل مرز روسیه - و آن نواحی - متلاشی نمود [ه] فوراً دستور داد بناهایی را که متجاوزین در قسمت متصرفی احداث کرده اند، ویران، و با خاک یکسان نمودند.

□ والی ایروان - «حسین خسان سردار» - با سرعت بیماند، با لشکری منظم و استعدادی شایسته، در محلی موسوم به «بالش آباران» با سپاه روسی تلاقی نموده، بدون درنگ بجداال پرداخت [و] در اولین حمله، چند سنگرگاه روسی را بتصرف در آورد [و] با اینکه روسیان پایداری بخرج دادند، شکست فاحش *۳ [بر آنان] افتاد. در آن گیر و دار، یک هزار سالدات روسی از پای در آمده، سردار روس، چون چنان دید، چهار هزار سالدات سوار نظام را بطرف چپ سپاهیان ایران تمرکز داد، که از طرف پهلوی، جناح [چپ] لشکر ایران را هدف قرار دهد.

□ «سبحان علیخان فزونی» که در جنگ دارای تجربه زیاد بود، منظور دشمن را دریافته، مادامیکه (= در همان موقع که) دشمن در محل مذکور، مشغول تهیه سنگر *۴ بود برسر آنان تاخت: کلیه مستحفظین [موجود] در آن محل

*۱- سپاه ایران. *۲- ایرانیان در آمد.

*۳- در. *۴- روی داد. *۵- بندی.

بدست سپاهیان ایران کشته و زخمی، برخی دیگر دستگیر شدند و تجهیزات آنها بطور غنیمت در ید ایرانیان در آمد.

□ سردار روسی با بروز این حال، با قلیلی نفرات خسود بسوی جنگل متواری، کلیه خیمه و دستگاه را بجا گذاردند [و] تمام پس انداز آذوقه چندین ساله شکست خوردگان، در حیطة تصرف ایرانیان در آمد.

□ از سوی دیگر «حسن خان ساری اصلان» در «قراکلیسا» با شش هزار صالادات روسی، روبرو گردید. مشارالیه بدون هیچگونه آسایش و استراحت، مدت ۶ روز بجدال پرداخت و آنی از *^۱ [عملیات] دشمن غفلت نورزید [ه] در هفتمین روز، بر اثر کوشش و پایداری «قدراندازان» *^۲، شکست فاحشی شامل روسیان گردید. در این جنگ، سه نفر از *^۳ سرکردگان این قشون، دونفر زخمی و یکنفر کشته گردید. (۷۵).

□ سردار مزبور (= حسن خان ساری اصلان)، بلا درنگ محال «شوره گل» را که از ید سپاه روسیه خارج نمود [ه بود]، [باین علت که] بیشتر آنان آرامنه و همیشه اوقات - اغلبشان - با سپاه روسیه، علیه ایران همکاری میکردند، دستور داد تا [اردورا] از محل مزبور حرکت داده، بمحل «بوداق سلطان» آورده، تمرکز دادند و کلیه مسلمانان آن دیار را کوچ داده، به «نخچوز سعد؟» ایروان اعزام داشت.

□ در این هنگام، سردار ایروان اطلاع رسید، که هزار صالادات روسی - بسر پرستی دو سر کرده - در چمن حمزه تمرکز *^۴ [یافته] اند.

□ بنا بدستور «حسین خان سردار»، «محمد تقی خان بز چلوئی» از طریق دره «مچک» به حمزه چمن تاخت آورد [ه] در محل «واسبان» - در نیمه شب - بآن گروه شبیخون زده، در نتیجه *^۵ عده کمی از بازماندگان آنان به قراکلیسا - جنب پنبک - پناهنده شدند.

□ در بروز این احوال، نایب السلطنه، «الکسندر میرزا» - پسر دویم

*۱- اوضاع عمل.

*۲- «قدر انداز: - کمانداری که تیرش بخطا نرود.» معین - ج ۲ - ص ۲۶۲۲

*۳- نیارلان، که. *۴- گرفته. *۵- سرانجام.

والی گرجستان - را بسوی شکی و شیروان - با چند فوج - روانه داشت و دستورات لازم ، برای قلع و قمع اشرار روسی *۱ آن نواحی ، بوی *۲ [داد] .

□ از طرفی « محمد خان قرا گوزلو » ، « مهدیقلی خان جوانشیر » و « امیر خان سردار » را با ۱۵ هزار سپاه [ی] ، از راه « مغیری » و محال « کشاط » روانه داشت ، و خود با وسائل دیگر بسوی محال قرا باغ عازم گردید .

□ سران روس ، که پیشرفت سرکردگان ایران را از هرسوی - یکان یکان - مطلع میشدند ، و از فتوحات پی در پی آنان اطلاع حاصل میکردند ، چون در قلعه شوش (= پناه آباد شوشی) آذوقه و تجهیزات زیاد گرد آورده بودند ، تقویت محل مزبور را برای مصون داشتن از سپاه ایران ، لازم دانسته ، چهار هزار صالادات [را] که در اطراف « گروس » داشتند ، بمحل مذکور اعزام نمودند و خود بمسافت کمی ، دور از قلعه شوش ، مهیای جدال شدند .

□ در این بین ، که روسیان مشغول [تهیه] استحکامات آن محل بودند ، « نواب *۳ اسماعیل میرزا » از گرد راه رسید [و] با مشاهده سپاه روس ، فرمان حمله داد. بین طرفین آتش جدال شعله ور گردید . [و] چون عده ابواب جمعی نواب ، نسبت بدشمن قلیل *۴ [بود] ، تا يك اندازه ای ، صالاداتها به سپاه ایران چیره شده ، احتمال پیشرفت آن ظاهر گردید .

□ در این هنگام « حاج آقا لریک قرا باغی » با چند فوج از اهالی قرا باغ خود را بکمک « اسماعیل میرزا » رسانید .

□ در این گیر و دار ، نایب السلطنه *۵ ظاهر گردید [ه] از زوال [ظهر] ، تا غروب ، جنگ تن بتن دوام داشت. عاقبت رشته قرار سپاه روس از هم گسیخته ، تعادل خود را از کف رها نمود [ه] یک هزار صالادات روسی با تمام اسباب و سایر آلات حرب و ملزومات ، بدست فاتحین ایران در آمد.

□ از سوی دیگر « محمد خان قاجار دولو » پس از تصرف قلعه « کرمی » ،

*۱- در . *۲- بزرگوار نمود .

*۳- « نواب : بسیار نیابت کننده . ۲- عنوانی که در ایران بشاهزادگان (و گاه شاهان) اطلاق میشده . (صفویه . قاجاریه) ... ۳- عنوانی که در هندوستان به امیران و راجه ها اطلاق میگرددیده ... »

ممین - ج - ص ۲۸۲۶

*۴- بشمار میرفت . *۵- در این معرکه .

باتفاق «میرحسن خان طالشی» و «آقا سلمان گیلانی» و «سرهنگ فوج قشقائی؟» بدون درنگ بسوی قلعه لنکران تاخت آوردند [و] همانطور که در چهارده سال پیش - شب عاشورا - بقراریکه شرح رقت آور آن قبلاً ذکر گردید که: سپاه لجام گسیخته روسیه با فجایع گوناگون، زن و بچه را از دم تیغ گذرانیده، قلعه مزبور را از سیل خون، آغشته نمودند - در همچو شبی - سران ایران بدان قلعه محکم، که در تصرف سپاهیان روسیه بود، ناگهانی *^۱ یورش بردند [و] چون انجام آن عمل وحشیانه فوق التصور در نظر ایرانیان مجسم بود، در این شب - که نیز شب عاشورا بود - بدون رعایت ایام عزاداری، بحمله پرداخته، با اندک کوشش، آن قلعه پر استحکام را، با جاری ساختن جوی خون، از سپاهیان روسی بتصرف در آوردند [و] اندوخته چهار ده ساله را با ششصد اسیر و ۷ عراده توپ، که در بلند ترین محل قلعه استوار نموده بودند، با سایر ساز و برگ، بدست آوردند.

□ پس از فتح قلعه لنکران، سه نفر از گردان ایران، بدون تأمل بقلعه سالیان حمله نمودند [و] پس از تصرف، یکصد هزار خروار گندم و آرد اندوخته [را] - بانضمام اجناس دیگر [ی] که ذخیره سپاه روسیه در قلعه سالیان بود *^۲ [بغنیمت] برداشتند. بقیه اموال اندوخته در قلعه مزبور را که بهمین مقیاس میتوان حدس زد، نصیب ایرانیان گردید.

□ موقعیکه اخبار فتح گردان از هر طرف - در اردبیل - بسمع شاه رسید، و غنائم بیشمار از نظر او گذشت و کلیه اسرا در برابر شاه معرفی گردید [ند]، بنا بصدور امریه، ۶ نفر از اسیران روسیه را باده عراده توپ، جهت شاهزاده «سیف الدوله سلطان محمد میرزا» بایالت اصفهان فرستادند و حکومت طالش را به «امیرحسن خان» *^۳ [واگذار] نمود.

* ۱ - بقلعه مذکور.

* ۲ - بغنائم.

* ۳ - برگزار.

۴۹- [مراجعت شاه به دارالخلافه و فتوحات سال ۱۲۴۱ هـ - ق]

□ «فتحعلیشاه» از اردبیل - برای رسیدگی بامور - بطرف دارالخلافه رهسپار شد. ولی علماء در آذربایجان بجای وی ماند [ند].

□ نایب السلطنه، پس از رفتن شاه «اغوزلو خان زیادلوئی» حاکم گنجه [را] باتفاق «محمد ولی خان افشار رومی» - با نوشتجات علما - [که] مشعر بر تحریک ایلات گنجه [بود] - روانه داشت و «علی قلی آقا» که در ایروان متوقف بود، بسرپرستی ایلات قاجار و آیرملو و قزاق شمس الدینلو از طریق آیرم اعزام داشت.

□ پس از ورود «علیقلی آقا» بمحال مزبور، بوسیله فرستادگان و باز گشتگان معلوم گردید، که ایل «نیکی» [مسلمان از] طوایف مذکور - تحت راهنمایی سران روسیه - طبقات [مردم] آن محال را زیر اراده و نفوذ دولت روس در آورده و چند نفر از سران روسیه [را] با ۵ هزار صالدا، در حوالی آن محال ساخلو نموده اند.

□ «علیقلی آقا» چون از توسعه نفوذ روسیه، در محال مزبور اطلاعات کافی بدست آورد، از طریق اندیشه (= تدبیر)، بوسیله چند نفر از بزرگان مورد اعتماد، بین قبیله «شمس الدینلو»، دست بتحریک [عقابسد] مذهبی زده * عامه را برای شورش بر علیه دشمن * [آماده] نمود. در نتیجه ایل «قزاق» سر بشورش برداشتند [و] «ایل بیگی» * [را] دستگیر [و] بقتل رسانیدند.

* ۱- جنبه. * ۲- ایجاب.

* ۳- «ایل بیگ» ... رهبر ایل. (بیشتر در فارس و بختیاری معمول است).

«ایل بیگی» ... ۱- منصوب به ایل بیگ. ... ۲- ایل بیگ.

□ یکی از سران روسیّه، که در «زورآباد» گنجه توقّف داشت، بفکر افتاد [که] راه حلی برای عدم پیشرفت شورشیان بدست آورد. ولی کار از دست رفته بود. زیرا موقعیکه با یکعده صالادات، بشهر گنجه رسید^{۱*}، شورش کنندگان در محل «خان یاغی» گنجه، با صالاداتها روبرو شدند. پس از چندی زد و خورد، عاقبت عده‌ای از صالاداتها مقتول و بعضی دستگیر شدند و کلیّه تجهیزات آنان بدست فاتحین محلی افتاد. [ولی] عده معدودی، با یک عراده توپ، از رزمگاه شورشیان فرار نمودند [و] ^{۲*} [به] قریه «شیکور»^{۳*} پناهنده شدند. ولی «اغوزلو خان» یکعده سوار در تعاقب آنها فرستاد. قسمت اعزازی بقیّه السیّف صالاداتها را، در «خرابه شیکور» محاصره و اسیر نمودند. چند نفری در آن هنگام شب، از تاریکی استفاده کرده، بجانب تفلیس متواری شدند.

□ «اغوزلو خان» بعد از متواری و دستگیر [نمودن] دشمن، وارد گنجه شد [و] در محل اصلی اجداد خویش بنام «اصلی آباد» - قرار گرفت.

□ نایب السلطنه بعد از شنیدن این خبر، «عبدالله خان دماوندی» و «نوروز خان شهنائی»^{۴*} [و] «امیرخان دولوئی» را با چند فوج سوار، جهت ساخلو در اطراف گنجه [فرستاده] متوقّف ساخت.

□ از طرفی سپاه اعزازی بسوی شیروان، که سردار آنها «مصطفی خان جوانشیر» و چند نفر از گردان دیگر بودند، وقتی بحوالی شیروان رسیدند، اطلاع بدست آوردند، که لشکریان روسیّه، سه مساوی (= ۳ برابر) سپاه آنهاست. و از [نظر] تجهیزات جنگی، بر آنها برتری دارند. [باین جهت] قبل از مقابله با دشمن، لازم دانسته [ندکه] موضوع را به نایب السلطنه اطلاع دهند. این شد که قضیه را بوسیله چابک سواری، بشاهزاده خبر داد[ند].

□ نواب بمحض اطلاع، بدون تأمل «ابراهیم خان دولوئی قاجار» را باتفاق «محمد خان قاجار» و چند فوج سوار نظام و پیاده، بکمک او اعزام داشت، و نیز در تعاقب آنها، «مصطفی خان شیروانی» و «محمد حسین خان شکی» را روانه نمود.

* ۱- که. * ۲- در.

* ۳- نام خاص محلی است، مانند «زورآباد گنجه». * ۴- با.

□ سپاه ساخلوی روسیه در شکی و شیروان، چون فتوحات ایرانیان را دیده [بودند] که در اندک وقت، در هر جهت بدشمن فائق آمده، سپاه روسیه [را] متلاشی کردند، رفتن را از شکست اولی تر دانسته، بدون جنگ و مبارزه، کلیه محل متصرفی خود را تخلیه [و] عقب نشینی نمود [ند] و در محل «برمک» - که جای محکمی بود - توقف نمودند.

□ یکی از سران روسیه که در قریه «قرا کلیسا» قدری پایداری میکرد، موقعیکه اطلاع حاصل نمود [که] «حسن خان ساری اصلان» در مقابل او صف جدال آراسته [است] در نیمه شب کلیه محل انبار آذوقه را آتش زده، بطرف «لیری» شتافت - که نسبتاً استحکامات بهتری داشت -.

□ صبح آنشب، که «ساری اصلان» مطلع گردید، بسوی محل «لیری» تاخت و اطراف^{۱*} [آن] را محاصره نمود. سپاهیان روسیه، چون خود را محصور دیدند، ناچار از محل خارج [شده] بجنگ پرداختند. طولی نکشید که رشته محصورین از هم گسیخت [و] سردار آنان دستگیر، [و] بعضی زخمی و برخی کشته گردیدند.

□ ایرانیان با فتح و فیروزی، جایگزین آنان شدند و بالاخره تا اواخر محرم آنسال (= ۱۳۴۱ هجری) آنچه را رومیان متصرف و در خاک ایران پیش رفته بودند، مجدداً بتصرف^{۲*} [درآوردند].

□ پس از متواری شدن سپاهیان روسیه - از کلیه اطراف مرز - و بدست آمدن آذوقه اندوخته بحد و تجهیزات بیشمار، و متجاوز از ۴ هزار و هشتصد نفر اسیر صالادات و ۵۲ «ماژور» و سرکرده^{۳*}، «شیخ علی میرزا صاحب اختیار» که در اردبیل - در اردوی شاه - بسر میبرد، بنا به پیشنهاد خودش، بسا سپاهی آراسته و تجهیزات کامل و آذوقه کافی، با چند فوج پیاده و سوار، بسوی «بادکوبه» حرکت نمود.

□ اردوی ساخلوی اردبیل، بعزم محاصره قلعه شوشی - که هنوز در دست دشمن بود - کوچ کرده، در کنار رودخانه «طوبله شاهی» فرود آمدند. اراده سپاه مزبور این بود، که پس از تصرف قلعه شوش، بسوی گرجستان و

* ۳ - بدست آمد.

* ۲ - ایرانیان در آمد.

* ۱ - او.

ولایت تفلیس رهسپار شوند.

۵۰- [تزویر يك ارمنی]

□ سرداری که برای تسخیر قلعه شوش پیشقدم گردید، نواب نایب السلطنه «عبّاس میرزا» بود. معظم‌اله در این جنگ، «آصف الدوله الله‌وردیخان» را - قبلاً - با ۲۵ هزار سوار و پیاده و چند عراده توپ، برای محاصره قلعه شوش روانه داشت. «آصف الدوله» لدالورود، اطراف قلعه را سنگربندی نمود.

□ سردار روس بواسطه فتوحات پی در پی ایران - در حدود مرز - و اطلاعاتی که از پیشروی سران ایران - در تمام جبهه‌ها - بدست آورده بود، از پیشرفت خود در جدال با ایرانیان مأیوس گردید و پایداری را مطابق عقل سلیم^{۱*} [ندانست]. روی این نظر، با سران خود بمشورت پرداخت. عده ساخلوی قلعه مزبور نظریه او را - راجع بعدم مبارزه با سپاه ایران - تأیید نمودند. رأی موافق بر این شد که آنچه آذوقه در دسترس خود دارند، نابود کرده، شب هنگام، قلعه شوش را تخلیه [و] عقب‌نشینی نمایند.

□ پس از تصمیم قطعی - در این باب - «گیورگ» نامی [از] ارامنه - که از ساکنین یکی از قراء شیروان [و] در موقع پیشروی سپاهیان روسی، داخل خدمت شده بود، و بواسطه داشتن نفوذ محلی^{۲*} هماره طرفدار منافع روسیه، و پیشرفت^{۳*} [آنها] در حدود خاک ایران میدانست - در جلسه مزبور حضور داشت [و] چون سپاهیان روسیه را در تخلیه قلعه شوش^{۴*} [مصمم] دید، اظهار عقیده نمود، که: «از دست دادن این قلعه محکم، کار عاقلانه [ای] نیست. هرگاه این محل مستحکم، بدست سپاه ایران در آید، لشکریان روسیه، دیگر موفق به هیچگونه

* ۱ - میدانست.

* ۲ - با ارامنه.

* ۳ - روسها.

* ۴ - و فرار بر قرار از آنان ظاهر.

پیشرفتی در حدود ایران نخواهند شد. چنانچه سران روسیه، بمن اختیار تمام دهند، بنام ایرانیت، حيله‌ای خواهم اندیشید که در نتیجه، شکست نصیب ایرانیان گردد».

□ سرداران روسی، باندیشه اینکه ممکن است عملیات او مفید واقع شوند، به «گیورگ» مزبور قول اختیار داده، و نیز وعده داد [ند که] هرگاه طبق نقشه‌ای که در نظر دارد، پیشرفت ایرانیان را - در محاصره قلعه شوش - عقیم گذارد، [و]*^۱ [موجب] خشنودی دولت روسیه گردد - پاداشت (= پاداش) نیکوئی از طرف دولت مزبور، بوی خواهد رسید.

□ «گیورگ» مذکور، پس از عقد پیمان، بوسیله کشیش ارامنه - که پیشوای سیصد نفر عیسویان قلعه شوشی و^۲* حوالی آن محل بود - در شبی، جلسه‌ای تشکیل [داده]، منظور خود را نسبت بکمک بدولت روسیه، مطرح و^۳* نقشه خود را - که باعث عدم پیشرفت ایرانیان در تصرف قلعه شوش بود - بمیان نهاد [ه] بنا بتصویب هیئت ارامنه، «گیورگ»، در نیمه شب، قاصدی نزد نایب - السلطنه فرستاد، که ظاهر آن بدون اطلاع سردار روس^۴* و برای «نواب» پیغام داد: هرگاه از محاصره قلعه شوش بکاهید، من از طریق نفوذ داخله، سران روسی را دستگیر [و] بدون جدال، قلعه را تحویل شاهزاده خواهم نمود.

□ نایب السلطنه - با اینکه بکرات مکرر و حيله ارامنه^۵* آنحدود را مشاهده کرده بود - در آنجا نیز بدین قول بدون عمل، قانع گردید [ه] بی آنکه در اطراف [آن] اندیشه نماید، صبح آنشب، دستور داد [تا] سرکردگان^۶* [سپاه]: «محمد علی میرزا» [و] «محمد قلی خان قاجار» [و] «نظرعلیخان مرندی» با فوج مرند و فوج «عبدالملکی» [و] «خواجه‌وند»، از محاصره قلعه شوش دست کشیده، از اطراف قلعه بکنار آمدند [و] در همان روز، سه سرکرده مزبور را با تمام ابواب جمعی آنها، برای حراست قلعه گنجه روانه نمود [و] خود نایب السلطنه با «آصف الدوله» با يك قلیل سپاه، در حوالی شوش توقف کردند، بامید وعده

* ۱- مورد.

* ۲- وقسمتی.

* ۳- طرز.

* ۴- است.

* ۵- های.

* ۶- مثل.

«گیورگ»، که سردار روسی را دستگیر، و قلعه را بدون جدال، برای ورود سپاه ایران باز * [نماید].

□ با بروز این حال، سردار روسی از موقع استفاده نمود [ه] چون از خطر محاصره آسوده خاطر شد، در نیمه شب دویتم- بوسیله «گیورگ»- قاصدی نزد سرکرده روسی تفلیس فرستاد [و] او را آگاه نمود که: نایب السلطنه سپاهی بطرف گنجه فرستاده [است].

□ سردار مزبور «مدوف» نامی را که از جمله سران رشید بشمار میرفت، با ۲۵ هزار صالادات و ۱۵ عراده توپ- [از تفلیس] عازم گنجه نمود.

□ از طرفی، موقعیکه سران فرستاده نایب السلطنه، بقلعه گنجه رسیدند، «امیرخان سردار» که قلعه دار محل مزبور بود، مسئولیت خود را به «نظر علیخان مرندی» سپرد، و خود با «محمد علی میرزا»- جهت حراست قریه شیکور، عازم گردید. از قضا در نزدیکی آن محل، باردوی «مدوف»- که از سوی تفلیس بجانب گنجه می آمد- تصادف نمود [ه] ناچار بجداال پرداخت.

□ درین زد و خورد، «امیرخان سردار»- از دشمن- زخم منکری برداشته، فوری (= فوراً) از اسب بر زمین افتاده، دنیا را وداع گفت.

□ «محمد علی میرزا» پس از کشته شدن «امیرخان سردار» روی بطرف گنجه، با سپاه «مدوف» جنگ و گریز نموده، داخل قلعه گنجه گردید.

□ موقعیکه «نظر علی خان [مرندی]» شنید [که] «امیرخان سردار» کشته شده، و «محمد علی میرزا» از جلوی سپاه روسیه- بجنگ و گریز- مراجعت کرده، بدون پایداری در مقابل دشمن، با [تفاق] «محمد علی میرزا» و سپاهیان خود، در نیمه شب قلعه گنجه را تخلیه نمودند.

□ صبح آنشب، سردار روس، بدون هیچگونه مانع، قلعه را تصرف نمود.

□ بروز این عقب نشینی، در اطراف قلعه شوش منتشر گردید [و] نایب- السلطنه [نیز] بواسطه حیل «گیورگ» ارمنی، بدون اخذ نتیجه، از محاصره قلعه شوش صرف نظر نموده، فوراً «مهدی ملی خان جوانشیر» را، بکوچانیدن ایلات

دستور داد * ۱ [تا] بلاد رنگ ایلات مزبور را بسوی «قراچه داغ» روانه نماید.
 □ پس از این دستور، خود بطرف گنجه، جهت * ۲ [جلو گیری از] پیشرفت «مدوف» در محال گنجه، حرکت نمود.
 □ با اینکه در عرض راه توقف نکرد، وقتی بمحال گنجه رسید، کار از کار گذاشته بود [و] قلعه را سپاه روسیه متصرف شده بودند و استحکامات لازمه را هم - در اطراف آن- منظور نموده بودند.

۵۱- [خطا، غفلت و شکست]

□ «مدوف» بمحض دریافت [خبر] ورود نایب السلطنه، از قلعه گنجه خارج [شده] در مقابل سپاهیان ایران، صف جدال آراست.
 □ هنوز «مدوف» با نایب السلطنه داخل جنگ نشده بود، که از طرف تفلیس «پشقاویچ» (۷۶) نامی با ۵ هزار صالداات دیگر، سپاه «مدوف» ملحق گردید. با این حال «عباس میرزا» کلیه سپاه خود را به * ۳ [پنج] قسمت، تقسیم [نمود]:
 فوج «خواجهموند»، «عبدالملکی»، «بختیاری»، «آذربایجانی» [و] قدراندازان «مازندرانی» * ۴. و بمقابلہ پرداخت.
 □ در وهله اول، فوج آذربایجان، يك محل سپاه روسیه را اشغال نمود.
 □ پس از چند ساعت تیراندازی، محل دیگری را نیز بدست آوردند، که دارای ارتفاع، و روی سردشمن مسلط بود.
 □ صالدااتها، موقعیکه بلندی را ازدست دادند، روبسراشیب گذارده، دوچار قدراندازان مازندرانی شدند. نزدیک بود [که] رشته سپاهیان دشمن - بواسطه فعالیت تیراندازان استرآبادی از جناح چپ و راست- ازهم گسیخته شود، [که]

* ۳- چهار.

* ۲- عدم.

* ۱- که.

* ۴- بترتیب آراست.

«مدوف» چون جناحین سپاه را بر هم خورده دید، چند عراده توپ را روی يك [بلندی] استوار کرد و بطرف فوج آذربایجان شعله آتش بارید. با این وصف، اوضاع چنان نشان میداد که پیشرفت این جدال نصیب ایرانیان خواهد بود. زیرا ارتفاعات محل مبارزه، در دست تیراندازان ایرانی افتاده بود.

□ با اینکه «عباس میرزا» مردی جنگ دیده و آزموده بود، در این مصاف هم نتیجه را بنظر اشتباه نگریست [و] بدون ملاحظه تأثیر عمل * ۱، بخیال اینکه عده امیرزادگان در صف جلو واقع و مشغول جدال هستند - [و] مبادا هدف گلوله توپ دشمن قرار گیرند - یکی از سواران نادیده (= ناشناس) جنگ را احضار نموده، بوی دستور * ۲ داد، [که] از بین سواران گذشته، در صف جلو، به امیر - زادگان اطلاع دهد که خود را از جلو صف، بعقب سپاه انتقال دهند.

□ سوار کم تجربه، بجای اینکه پیغام نایب السلطنه را بنحو شایسته - و بی صدا - با میرزادگان برساند، برخلاف، با عجله هر چه تمامتر، بین سپاه زده، خود را بصف جلو سپاه رسانیده، با صدای بلند - که اطرافیان امیرزادگان بخوبی شنیدند - بر ملا گفت: «امیرزادگان! حسب الامر، خود را از این هنگامه خارج نمائید».

□ امیرزادگان بمحض وصول این خبر. صف جلو را شکسته: از ردیف، جدا شده، بدون مقدمه عقب نشینی کردند. [و] سواران کم تجربه [نیز] چون خارج شدن شاهزادگان را از صف جلو مشاهده کردند، بنای هلهله و ولوله را گذاردند.

□ همین روش، سبب شد، که سپاه تعادل خود را از دست داد * ۳ [ه]، هنگامیکه [سرهنگ، سرتیپ را از صف خارج دید، دست از جدال کشید!]. فوج آذربایجان که در صف اول قرار گرفته بود، روی از جنگ برتافته، بخیال اینکه دچار شکست شده اند * ۴ تیراندازان بختیاری - که سوار بودند - اسب [های] خود را در دامنه کوه گذارده، در سنگرها مشغول تیراندازی بودند، پیادگان، بلادرنگ خود را باسبهای سواری ایل بختیاری رسانیده، آنچه اسب در دسترس آنها قرار

* ۲ - فوراً.

* ۱ - در گیرودار.

* ۴ - چون.

* ۳ - ند.

گرفت، سوار شده، از معرکه روی برتافتند.

□ با بروز این حال، رشته ردیف صفوف سپاه از هم گسیخت [و] همان (= تنها) فرار سوارها، باعث بروز شکست [در] کلیه سپاه شد.

□ موقعیکه سواران بختیاری، از بلندی بزر آمدند، همه بی اسب بودند. ناچار در گوشه و کنار بلندی‌ها، پناهنده شدند. سپاه روس، فوراً یکهزار نفر بختیاری را محاصره کردند. محصورین، پس از یکشب پایداری، بعضی کشته، برخی زخمی، و عده‌ای در اطراف - روی بلندیها - متواری شدند.

□ نایب السلطنه، وقتی پی به خبط و اشتباه خود برد، که دیگر سودی نداشت [و] چون چنان دید، در شب با سپاه فراری، خود را بکنار رود ارس رسانید.

□ در نتیجه رسیدگی بتعداد لشکر، دو قسمت سپاه، بواسطه عدم ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی) او، تلف شده بودند.

۵۲- [توجیه غفلت نایب السلطنه]

□ برحسب اتفاق، همان موقع که خبر شکست نایب السلطنه، در محتل «طویله شاهی» که اردوگاه شاه بود - رسید *^۱ برفی شدید [و] پیوسته، در محتل مزبور *^۲ [میارید] و شاه و امنا، برف مزبور را بفال نیکو گرفته، فوراً حرکت کرده، در يك فرسخی طویله شاهی، درجائی بنام «اهرا» توقف [نموده]، پس از دو روز، بسوی تبریز رهسپار شدند!

□ شایعه شکست نایب السلطنه در آذربایجان، باعث تشویش خاطر لشکری و کشوری *^۳ [گردید]. بنحویکه در مجالس عامه، گفتگوها برخاست که: علما با پیشنهاد فرستاده روسیه موافقت نکردند [و]، در نتیجه این شکست حاصل گردید. [و] روی این تصور، اهالی تقصیر را بگردن «سید محمد مجتهد اصفهانی» گذاردند. و جمعی همدانستان شده، قصد کشتن او را نمودند. [لیکن]

*۱- بی دربی .

*۲- میوزید.

*۳- را فراهم ساخت.

قبل از موقع مقرر، شاه از منظور اهالی آگاه گردید [و] شبی که بایستی مردم^{۱*} [به] منزل «سید» ریخته، او را بقتل برسانند، شاه آنشب را بعنوان دیدن «سید» بمنزل او رفت. و مخالفین، موفق [باجام] مقصود خود نشدند. فردای آنشب، شاه، «سید» را با اتفاق خود برداشته، در سه فرسخی مراغه اطراق نمود.

□ بیشتر [علت] طغیان اهالی - بر کشتن «سید» - این بود، که او را مباشر جدال و شکننده صلحنامه میدانستند، که در صدد برآمدند [تا] او را بقتل برسانند.

□ [موضوع ازین قرار بود]: عده ای داوطلب که میخواستند در نیمه شب به منزل او ریخته، کار او را بسازند، یکی از داوطلبین که ظاهراً با مخالفین همراه بود، «عبدالله خان امین الدوله»^{۲*} را از قصد آنان آگاه کرد.

□ وقتی شاه در سه فرسخی مراغه توقف کرد - و از شکست، پریشان خاطر بود - «شیخ علی میرزا» و «محمد خان دولتو» [و] «ابراهیم خان قاجار» [را] با کلیه سران محال داغستان، که در نزد شاه بودند - [و] بالاتفاق حضور شاه باریافته [بودند] - پس از بیاناتی از فتح و ظفر که نصیب غالب و مغلوب میگردد، به شاه قول دادند [که] شکست وارده را بزودی^{۳*} جبران نمایند.

□ در این بین - بطوریکه قبلاً متذکر شدیم^{۴*} - بنابستور «عباس میرزا» - «مهدیقلی خان جوانشیر» مأمور کوچ دادن ایل قرا باغ گردید. مشارالیه ۶ هزار خانوار ایل مزبور را جمع آوری [و] - پس از شکست روی داده - در [کنار] رود ارس [خود را] بنایب السلطنه معرفی نمود [و] بدستور «عباس میرزا» کلیه آنها را^{۵*} [به] حدود دشت مغان و قراچه داغ روانه نمود [و] وسائل لازمه آنان را فراهم آورد.

□ در ضمن این پیشآمد، «حسن خان ساری اصلان» [و] «مصطفی خان شیروانی» [و] «محمد حسین خان شکی»^{۶*} ۳۰ هزار سوار و پیاده، از ایروان و شیروان و شکی جمع آوری [و] برای پاک نمودن [از] وجود صالدا [های] روسیه، دست باقدام زدند [و] بفاصله دوماه، تا سه فرسخی تفلیس پیشروی نمودند. قریب ۲۵ هزار [از] ایلات [را] که از دست تعدی روسیه بستوه آمده بودند -

۱- در. ۲- به توضیح (۷۵) نگاه کنید. ۳- نسبت بدشمن. ۴- که.

۵- در. ۶- با.

و خود مایل [به] حرکت بسوی آذربایجان میبودند. پی‌درپی حرکت داده، بطرف ایروان و سایر جاها، *۱ [فرستادند].

□ از طرفی « میرحسن خان طالشی »، بنظم محتل ابوابجمعی خود پرداخت و دست اجانب را از آنحدود دور ساخت.

□ نایب‌السلطنه تا اول زمستان، در کنار رود ارس توقف داشت [و] چون *۲ سپاهیان ایروان و شکری و شیروان [بواسطه تقسیم آنها] محافظین ایروان کمبود (= کاهش) یافته بودند، نایب‌السلطنه دوهزار پیاده : هزار نفر « جبرئیلو [ئی] » و هزار نفر « سوادکوهی » - برای محافظت ایروان روانه نمود.

□ شاه ابتدای زمستان بسوی دارالخلافه رهسپار شد ! .

۵۳- [بار دیگر خواب زمستانی شاه و فتوحات سال ۱۲۴۲ هـ.ق]

□ « مدوف » روسی از غیبت شاه استفاده [نموده]، چون خود راحاکم مستقل قرا باغ میدانست، و دریافت بود که « حسن خان ساری اصلان » باتفاق « محمد حسین خان شکری » و « مصطفی خان شیروانی » ایلات را تا سه فرسخی تفلیس حرکت داده، در حدود آذربایجان آورده [اند]، بخیال اینکه ایل مزبور را مجدداً بمحال اولیه - در اطراف تفلیس - باز گرداند، برای این منظور از مقر خود خارج [و] ۱۵ هزار صالداً برداشته، از رود ارس عبور [و] از طریق « مشکین » *۳ و « لنگرلو » شتافت و از آنجا بسوی « میزان » و محتل « کرملو » روی آورد.

□ « قاسم خان ؟ » و « حسین خان یوز باشی »، « رحمت‌اله خان سرتیپ » [و]

*۱- جادادند. *۲- بواسطه.

*۳- « مشکین شهر شامل بخشهای ۱- حومه - ۲- کرمی - ۳- مغان. حوامه - شامل دهستانهای: مشکین غربی شرقی - ارشق ... »

«محمد رضا خان سرهنگ» - که از سران فوج تبریز بودند - از اقدام «مدوف» و حرکت وی از قراباغ اطلاع حاصل [نموده]^{۱*} از منظور بازگردانیدن ۲۵ هزار ایلات با خبر گردیدند [و] با همراهی «عبدالله میرزا - صاحب اختیار»، قبل از ورود «مدوف» به مقصد، در سر راه او بکمین نشستند [و] مشارالیه را در یک کمینگاه محاصره نمودند.

□ «مدوف» پس از سه روز پایداری، چون تاب مقاومت نیاورد،^{۲*} [با] دادن تلفات کلیه تجهیزات خود را بجا گذارده، با عده معدودی از محاصره بیرون جست و خود را آماده مراجعت بسوی قراباغ نمود، وقتی بمحال مزبور رسید، خبر یافت که در غیبت او، سران ایران بطرف قراباغ تاخته، بازماندگان روسی را از آنحدود متواری نموده اند. ناچار با قلیلی نفرات خود، بسوی تفلیس رفت!

□ بهر حال^{۳*} [مقدمات] مصالحه، بواسطه عهد شکنی سران روسیه و نقض تعهدات^{۴*} و بدرفتاری سران گرجستان - در سال ۱۲۴۲ هجری - [و] کلیه متصرفات آنها در حدود مرز ایران - تماماً - از ید سپاه روسیه خارج گردید و ماحصل آذوقه [ای] که مدت چهارده سال - در ایام مصالحه - بوسیله تعدی، از اهالی هر محل جمع آوری کرده بودند، بتصرف ایرانیان درآمد.

□ در اواخر سال ۱۲۴۲، در نتیجه [اعمال] «الکسندر یرملوف» - که فرمانروای لشکر روسیه بود - در نزد دولت روس بخیان^{۵*} [متهم] شد [ه] او را معزول نمودند.

□ «مدوف» - که حاکم قراباغ و شیروان و شکی بشمار میرفت - [نیز] عزلش عملی گردید [و] «پشقاویچ» بجای «الکسندر یرملوف» - سردار گرجستان - و نیارال «دوویچ» بعوض «مدوف» منصوب شد [ند].

□ نیارال «دوویچ» بنابدستور «پشقاویچ»، مأمور تلافی ایام گذشته، در حدود ایران گردید. مشارالیه «استنجوف»^{۶*} نام روسی را با هزار صالادات و چند عراده

* ۱ - بلکه. * ۲ - پس از. * ۳ - تدارکات ایام. * ۴ - آنان.

* ۵ - منسوب.

* ۶ - ژنرال آریستوف. وی همان کسی است که بعداً با کملک «میرفتاح» تبریز را اشغال نمود - (۲۴ اکتبر ۱۷۲۷ میلادی).

توپ، جهت تسخیر قلعه ایروان، روانه نمود و شش هزار سپاه [ی] نیز- با تجهیزات- بسوی قراچه [باغ] گسیل داشت، و خود با عزمی راسخ وارد اوج کلیسا گردید.

□ «اسنجوف» در نزدیکی «هل خدا آفرین» توقف کرد.

□ سردار ایروان، وقتی از چگونگی اطلاع یافت، «حسین خان سردار»، برادر خود «حسن خان ساری اصلان» را با چند هزار نفر سوار و پیاده، بخارج *^۱ قلعه ایروان فرستاده *^۲، خود در داخل قلعه ایروان *^۳ منتظر ورود دشمن نشست.

□ از طرفی «محمد [علی] میرزا» با چند هزار سپاه [ی] در کنار رود ارس اقامت نمود.

□ نیارال «دوویچ» از اوج کلیسا عازم قلعه «سردار آباد» گردیده، که درشش فرسخی ایروان قرارداد و بین اوج کلیسا و «قلعه تالین» واقع گردیده [است]. در بین راه نیارال «دوویچ» به «ساری اصلان» *^۴ [مصادف گردیده] پس از زد و خورد- با اینکه بواسطه کمی نفرات، «حسن خان [ساری اصلان]» مغلوب بنظر میرسید- «دوویچ» با دادن تلفات، عاقبت خود را بنزدیک حصار سردار آباد رسانید [ه] شبانه، برای بدست آوردن حصار [ی] محکم، در مقابل «ساری اصلان» بقلعه یورش برد تا شاید موفق شود. ولی بواسطه پایداری اهالی- [که] بوسیله پرتاب کردن سنگ و چوب [از خود دفاع میکردند]- کاری از پیش نبرد. [و] چون با بودن «ساری اصلان» در عقب خود، خوفناک بود، از قلعه مزبور صرفنظر [نموده] بجانب قلعه تالین تاخت آورده، دور *^۵ [آن] را محاصره نمود.

□ پس از دو روز، در نتیجه جانفشانی اهالی قلعه، مجبور بیاز گشت شد، و از اوج کلیسا عازم ایروان گردید.

□ سردار مأمور قراچه داغ که در «هل خدا بنده» متوقف بود، خواست از رود ارس عبور نماید و دست تطاول بتسخیر قراچه داغ گشاید. بی خبر از اینکه «محمد میرزا» در یکطرف [دیگر] رود ارس، در کمین و ناظر اعمال *^۶ [آنها] است.

□ موقعیکه سپاه روسی داخل رود ارس گردید، «محمد میرزا» از گمینگاه

*^۱- اطراف. *^۲- و. *^۳- به.

*^۴- تصادف نمود. *^۵- او. *^۶- دشمن.

بیرون [آمده] بر آنان حمله‌ور شد [و] در اندک وقت برخی [از افراد روسی] در آب غرق یا بعضی زخمی [و] عده‌ای از آب خارج شدند. [ولی] خارج شدگان، مورد حمله [سپاه ایرانی] قرار گرفتند [و] ناچار اسباب و بینه* را گذارده، عده قلیلی، از معرکه رخت سلامت بیرون بردند.

□ پس از [وصول] اخبار این پیشآمد، شاه با سپاهی گران بطرف آذربایجان- در آخر بهار سال [۱۲۴۳ هجری]- حرکت نمود.

□ از طرفی، فراریان رود ارس، بگرجستان شتافته، خبر عدم پیشرفت «دوویچ» را با شکست آن اعلام داشتند.

۵۴- [مقدمات فتح تبریز]

□ سردار [روسی] گرجستان (= پاسکویچ) فوراً «منکروف»^{۲*} نامی را با ۴۰ عتراده توپ و شش هزار صالدا- برای تلافی- بطرف «ساری اصلان» روانه نمود. فرستادگان، از رود ارس عبور نمودند. قراولان بین راه که از طرف «ساری اصلان» در کنار راهها و جا [ده] های معین، گذارده شده بود [ند]، ورود آنان را به «ساری اصلان» اطلاع داد [ند]. و نیز خبر داد [ند]، که دشمن خیال شبیخون دارد.

□ «[حسن خان] ساری اصلان» بلا درنگ کلیه اردوی خود را دستور داد، [که] از خیمه گاه خارج [شده]، بچهار محل (= بچهار طرف) اردوگاه تقسیم و سنگر بندی نمایند و طوری وانمود کنند، که ساکنین اردو، در محل توقف دارند.

*۱- «بنه Bona(-) ۱۰۰۰- بار و اسباب و ... اثاث البیت ... مال و دارائی. ۴- زاد. تو شه ...».

معین - ج ۱ - ص ۵۹۲

*۲- منکروف = منخروف = ژنرال بنکندوف Benkendov. در ایران مشهور به «منخروف» در آخرین مراحل جنگهای ایران و روس، دستیار سخت کوش ژنرال «پاسکویچ» بود.

□ *۱ همین عمل انجام گرفت: در نیمه شب، اردوی دشمن - بنحویکه پیشینی نموده بود - باردوی خالی از نفرات [سپاه ایران] شبیخون زد [و] سواران و پیادگان «ساری اصلان»، از چهارسو، سپاه روسی را احاطه کردند. بنحویکه از هیچ طرف، محتل گریز ممکن نبود.

□ «منکروف» چون چنان دید، توپخانه را بجای گذارده، تا اندازه‌ای که ممکن بود - باعده‌ای - از معرکه رو به هزیمت نهاد.

□ «ساری اصلان» تاکنار رود ارس آنان را تعقیب نمود، ولی هنوز چند نفر از سپاهیان «منکروف» پای در آب نهاده بودند، که هدف تیر محافظین رود - که در کمینگاه بودند - قرار گرفتند.

□ در این جنگ، علاوه بر تلفات دشمن، ششصد نفر دستگیر شدند [و] «منکروف» با چند نفر سوار، توانست از رود عبور نماید.

□ فوراً مؤدهٔ این فتح، در تبریز بشاه داده شد.

□ در همان موقع که دشمن بدست تیراندازان کنار رود، شکست خورد، «ساری اصلان» خود را بدانجا رسانید. شب هنگام، خبربوی رسید که سبصد عراده گاری آذوقه، از تفلیس - برای ذخیرهٔ دشمن - بدینسوی فرستاده شده [است]. «ساری اصلان» [در] محل عبور کمین نموده، موقع ورود، بدون اینکه نفری از همراهان [کاروان] آذوقه فرار نمایند، کلیهٔ [آنها] بحیطة تصرف درآمد [ند].

□ پس از اینکه سردار روسیه، از محاصرهٔ ایروان و سایر نقاط، و جنگ با ایرانیان بهره‌مند نگردید، فوراً بطرف تفلیس رفت [و] مجدداً سپاه شکست خوردهٔ خود را تقویت نموده، بخیال تصرف «عباس آباد» - که نزدیک رود ارس [و] در دو فرسخی قلعهٔ نخجوان واقع شده - افتاد. موقع را *۲ [بواسطهٔ غیبت نایب السلطنه - که برای انتظام بلدهٔ خویش رفته بود - غنیمت شمرده، بنا بعد و پیمانی که قبلاً - در خفا - *۳ [بین] «احسان خان؟» [و] «پشقاویچ» - سردار روسیه - بسته شده بود، «منکروف»، منتظر اطلاع «احسان خان»، در حوالی نخجوان، *۴ نشست. [و] چون نایب السلطنه برای حراست قلعهٔ عباس آباد، «محمد امین خان دولوی قاجار» و «عباس خان؟» سرکردهٔ بختیاری را با فوج نخجوانی - جهت

*۱ - بنا به دستور.

*۲ - از.

*۳ - با.

*۴ - با انتظار.

کمک [به] «احسان خان» در قلعه مزبور ساخلو نموده بود، *۱ سرکردگان فرستاده [شده]، از پیمان «احسان خان» با اجنبی و سازش او *۲ بی اطلاع بودند، سردار روسی - بنابدستور «احسان خان» - اطراف قلعه «عباس آباد» را محاصره نمود.

□ از طرفی نایب السلطنه مطلع گردید [ه] بدون درنگ «رکن الدوله» و «آصف الدوله» را با هشت هزار سوار و پیاده، بطرف عباس آباد فرستاد. و ضمناً دستور داد [که] پس از روبرو شدن با سپاه روسیه، با جنگ و گریز، از مقابل آنان *۳ [هزیمت] جویند، تا سپاه روس، دست از محاصره قلعه برداشته *۴ [آنها] را تعقیب نمایند [و] تا محل کمینگاه «ساری اصلان» که قبلاً پیشینی [های لازم] شده، رهبری (= راهنمایی) کنند.

□ دستور - طبق دلخواه - صورت گرفت. ولی [این] دستور پنهان، بوسیله یک نفر ارمنی که در اردوی «[حسن خان] ساری اصلان» - موقعیکه با «رکن الدوله» در این باره مذاکره میشد - *۵ [شنیده شد] و ارمنی مزبور، که از ارامنه ایروان، و بنام «لیون» (= لئون) خوانده میشد - شب هنگام - اسبی از طویله بیرون کشید [ه]، فوراً نقشه را *۶ به «پشقاویچ» اعلام داشت [و اطلاع داد] که سپاهیان ایران، آنطرف رود ارس در کمین نشسته اند.

□ فردای صبح «ساری اصلان» از فرستادگان اثری ندید و از حال دشمن هم خبری نداشت، [و نمیدانست] که اسرار پنهان، بردشمن واضح گردیده و سردار روس از نقشه آنان آگاهی یافته [است]. [و] چون چنان دید، اردوی خود را حرکت داده، از حدود رود ارس - بکفرسخ - عقب نشینی نمود.

□ سردار روس - بنا با اطلاع قبلی - بدون اینکه مزاحم «ساری اصلان» شود، شب هنگام خود را برود ارس برسانیده، قبل از طلوع فجر، چند بیرق ایران را در سپاه خود برافراشت، و آنچه بیرق روسیه بود، پنهان داشت [و] با کمال سهولت از رود ارس گذشت.

□ پایندگان *۷ اطراف رود که مراقب اوضاع [و] احوال دشمن بودند، با

*۱- ولی. *۲- در چگونگی. *۳- هزیمت. *۴- او.

*۵- درك نمود.

*۶- که طبق دستور نایب السلطنه از طرف ساری اصلان داده شده بود.

*۷- محافظین.

دیدن بیرقهای ایران، تصور نمودند که لشکر مزبور، سپاه ایرانی است، که از رود^{۱*} میگذرد.

□ «ساری اصلان» - و بعداً - نایب السلطنه، يك موقع از وجود دشمن آگاه شدند، که کار گذشته [و] سپاه روسیه با لشکریان ایرانی - با کمی مسافت - روبرو شدند. ناچار با سپاه غیر منظم و خواب آلود بجداال پرداخته، با وجودیکه یکی از سران [ایرانی] بنام «فضلعلیخان قوانلوئی»، در آن جنگ مردانگی بخرج داد، لشکریان ایران پیشرفتی نکردند و تاب مقاومت نیاورده، از مقابل دشمن روی برنافتند!

□ در آن جنگ، ۵ نفر از سران روسی کشته [و] «فضلعلیخان» چند زخم برداشت.

□ شب هنگام، ایرانیان دست از جدال کشیده، کوس بازگشت زدند.

□ «پشقاویچ» روسی، در همان شب تاریک، از موقع استفاده کرد [و] بدون درنگ، با همان حيله - یعنی برافراشتن بیرق ایران - بسوی قلعه عباس آباد تاخت آورد [و] بنا بمعاهده قبلی، قاصدی بنزد «احسان خان» فرستاد و او را از تدبیر خود مطلع ساخت.

□ «احسان خان» هم بسرکردگان [ایرانی] داخله قلعه - که قبلاً نام آنها برده شد - چنین وانمود کرد، که از طرف نایب السلطنه، لشکری برای تقویت و کمک، به عباس آباد فرستاده شده [و] بدون درنگ دستور داد که در همان شب، درب قلعه را بروی سپاهیان روسیه، باز^{۲*} [نمایند].

□ «محمد امین خان قوانلو» و «عباس خان» - سرکرده بختیاری - که از سازش «احسان خان» - با دشمن - بی اطلاع بودند، با اراده او موافقت کردند.

□ «پشقاویچ» روسی، بدون هیچگونه تصادف و خسارت - با دست «احسان خان» - بتسخیر قلعه مستحکم عباس آباد موفق شد [و] در همان لحظه ورود بقلعه، «محمد امین خان [قوانلو]» و «عباس خان» را دستگیر [و] بقیه [و] بند آورده، بلادرننگ بسوی تفلیس روانه داشت.

□ پدر «احسان خان» - بنام «سبحان الله خان»^{۳*} در يك چنین خیانتی - که

*۳ - که.

*۲ - کردند.

*۱ - عبور.

خانه را بدست دشمن داده بود - [وقبلاً] از طرف شاه چشم او را نابینا کرده بودند و در قلعه عباس آباد گوشه نشین بود - مورد لطف «پشقاویچ» واقع شد.

بمحض شهرت [یافتن]^{۱*} خبر خیانت «احسان خان» - که از روش پدرش پیروی کرده بود - ، از طرف شاه ، «محمد خان دولوی قاجار» [و] «اسفندیار خان؟» مأمور حراست قلعه «خوی» گردید [و] ، «عبداله خان فیروز کوهی» با چندین فوج، جهت محافظت قلعه تبریز معین گردید.

«محمد ولی میرزا» و امیرزاده «جهانگیر میرزا» ، بطرف محال سالیان گسیل گردید [ند] .

«رکن الدوله - علیقلی میرزا» مأمور محال «چورس» [شد] و نایب السلطنه ، بسوی ایروان روانه گردید. خود شاه هم با سپاهی وافر، به «چمن مهربان» - [از] بلوک «بدستان» تبریز - بار اقامت انداخت.

«احسان خان» پس از تحویل قلعه عباس آباد ، با پیشبینی و دستور «پشقاویچ» درصدد برآمد، که برادر خود «شیخعلی لنگرلو» را - که والی محال «اردوباد» نخجوان بود - اغفال نموده، در خیانت باخود شریک نماید. [باین منظور] پس از مذاکره و مشاوره ، «پشقاویچ» رسولی نزد او فرستاد [و] مشارالیه [را] بوعده های فریبنده از طرف دولت روسیه ، امیدوار نمود. ضمناً بسوی خاطر نشان ساخت، که بدون تأمل، قلعه «نظاره» را تحویل سپاهیان روسیه نماید.

□ مشارالیه بدون ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی)، بانظر برادرش - در تحویل قلعه مزبور - موافقت کرد.

□ «پشقاویچ» ، یکنفر سردار روسی را ، با هزار نفر صالادات و قورخانه بدانمحل روانه داشت.

□ «شیخعلی خان [لنگرلو]» با برادرش همعنان شده، قلعه «نظاره» را به سردار روسیه تحویل داد و خود در عمارتی - بدون دخالت [در امور] - توقف کرد.

□ در آنموقع که «پشقاویچ» بوسیله دو نفر سران وطن فروش ، موفق بتصرف آن [دو] قلعه گردید، از قضای آسمانی، ناگهان^{۲*} [مرضی] مسری و کشنده بین سپاهیان روسیه شایع شد ، بنحویکه روزانه متجاوز از دویست نفر تلف

میگردیدند (۷۷).

□ «پشقاویج» - در این باره - آنچه کوشش بخرج داد، جلو گیری از طغیان مرض ممکن نگردید [و] اغلب لشکریانش برای اینکه تن خود را از آن مرض رهائی بخشند - بدون اطلاع - بهر طرف متواری شدند.

□ «پشقاویج» از بروز این حال متوحش شده، بتوهم^{۱*} [اینکه] لشکریانش بعضی تلف و برخی متواری و بقیه از ترس مرض بیمناک میباشند و این پیشآمد، عدم پیشرفت او را مسلم و تجهیزات [وی] بدست ایرانیان خواهد افتاد، و خود مجبور^{۲*} [خواهد شد، که] بتفلیس برگردد، لذا^{۳*} خود را باشکست حتمی روبرو دید [و] لازم دانست [که] متوسل بمکرو حيله شده، چاره ای اندیشد.

□ روی این اصل، فوراً «مدوف»^{۴*} را جهت صلح و تخلیه محل های متصرفی، نزد نایب السلطنه فرستاد. (۷۸)

□ «عباس میرزا» بواسطه اینکه از مکر و حيله روسیه، تجربیات زیاد [ی] بدست آورده بود، و [نیز] علت پیشنهاد «پشقاویج» را بخوبی درک کرده بود، با تقاضای او موافقت نکرد و بمران خود گوشزد نمود، که: درخواست صلح حيله - بازی است [و] چون قوایش از حمله مرض تلف و [به] هر طرف متواری شده [اند]، منظورش اینست [که] بدون آسیب، آنان را جمع آوری [و] در جای امنی تمرکز نماید [تا] پس از رفع بلا، برای حمله خود را آماده سازد.

□ روی این نظر به «مدوف» جواب صلح آمیز داده نشد.

□ پس از رفتن فرستاده «پشقاویج»، نایب السلطنه با سپاهی آراسته بطرف اوشتاقت و «ابراهیم خان دولو» را با چند نفر سرکرده دیگر از «قراگوزلو» بسوی «اردوباد» [نخجوان و] قلعه «نظاره» روانه نمود.

□ «ابراهیم خان» مزبور، لدالورود بمحاصره آن محل همت گماشت [و] در اندک وقت بر دشمن غلبه کرده، قلعه را از حیطه [تصرف] معاندین خارج نمود و کلیه ذخیره را متصرف شد [ه] فوراً «شیخعلیخان [لنگرلو]» را مقید نموده در چمن

۱* افتادن بدین اندیشه چون.

۲* - است.

۳* - چون.

۴* منظور «گری بایدوف» نویسنده، شاعر و سفیر معروف روسیه در دربار قاجار است.

(نیز توضیح ۸۷)

مهربان نزد «فتحعلیشاه» فرستاد.

□ از طرفی «جهانگیر میرزا» و «محمد میرزا» - که مأمور قرا باغ و سالیان بودند - حارسان سالیان را اسیر کرده، کلیه ذخائر آنجا را بدست آوردند و بعضی از * ۱ اسلحه را که حمل [شان] مشکل و دشوار بود * ۲ و بود [نشان] نامطلوب بنظر میرسید، بدریای خزر ریختند .

□ مژده این فتوحات، در چمن مهربان بسمع شاه رسید.

۵۵- [تسخیر اوج کلیسا بدست سرداران ایرانی]

□ بطوریکه متذکر شدیم ، نایب السلطنه عازم [واز] طریق عباس آباد بسوی ایروان رفت [و] محل ایروان را به «علی قلی میرزا» و اگذار و «حسین خان سردار» را، باتفاق خود برداشته * ۳ برای تقویت ایروان و چورس، سرهنگ «قاسم خان تبریزی» [و] «جعفر قلی خان مقصود لوئی» [و] «لطفعلی خان ملایری» را - در خارج آنحدود - ساخلو نمود و خود بمحاصره قلعه اوج کلیسا - که در دست دشمن بود - پرداخت.

□ چون حارسین قلعه، خود را محصور یافتند، بوسیله قاصدی از سردار روس - که در «آباران» اقامت داشت مدد خواستند.

قاصد، در موقع خروج از اوج کلیسا، موضوع را با یکی از رفقایش در میان نهاد و در همان هنگام، دربان قلعه - که یکی از اتراک داغستان و مسلمان بود - درك مطلب نمود [ه] چون * ۴ [به] دیگران اعتماد نداشت، در نیمه شب از قلعه خارج [و] خود را باردوگاه نایب السلطنه رسانید و او را از اقدام حارسین اوج کلیسا مطلع ساخت.

□ نایب السلطنه، پس از آگاهی ، بلا درنگ «سهراب خان گرجی» و

* ۱- سلاح.

* ۲- نش.

* ۳- از طرفی.

* ۴- از.

سرهنگ «یوسفخان گرجی» را با چند فوج سوار و پیاده، برای پایداری [در] محاصره اوج کلیسا [باقی] گذارده و خود با عده کافی، بطرف قلعه آباران شتافت و در جای مناسبی، در کمین سپاهیان اعزامی آباران نشست.

□ سپاهیان اعزامی بنابستور سران خود، از طریقی که نایب السلطنه توقف نموده بود، عبور کردند. در قریه «اشترک» - محال ایروان - که منتهی بخط (= جاده) ایروان میگردید، بکمینگاه نایب السلطنه رسیدند. معظم‌اله فوراً دست بگریبان حرب گردیده، از ابتدای طلوع آفتاب تا مقارن غروب، ایرانیان دست از جدال بر نداشتند. بالاخره سپاه روس، مسیر خود را ازدست داده، ناچار تویخانه و سلاح سنگین را بجا گذارده متواری شدند. ولی نایب السلطنه دست از تعقیب آنان نکشید. فراریان بطرف اوج کلیسا روی آوردند [و] در نزدیکی * [آن] با سربازان * متوقف خارج محل مزبور، روبرو گردیدند. از عقب هم نایب السلطنه، کلیه آنان را محاصره نمود. لشکریان فراری، چون ازدو طرف مورد حمله قرار گرفتند، ناچار تفنگها را بعلامت تسلیم، بلند کردند و ازدست انداختند. ایرانیان کلیه آنها را دستگیر و اسیر نمودند. مگر عده کمی مجروح، که بامر نایب السلطنه، وارد قلعه اوج کلیسا شدند.

□ حارسین داخله قلعه، که خود ناظر جنگ بودند، کلیه تسلیم [و] اوج کلیسا را بسران ایران تحویل دادند.

□ نایب السلطنه پس از دوروز توقف، کلیه اسیرشدگان را بسرکردگی «یحیی خان میر آخور» درچمن مهربان، بدربارشاه فرستاد و سپاهیان را در اوج کلیسا متوقف، [و] خود بسوی ایروان حرکت نمود.

۵۶ [تسخیر قلعه‌ی عباس آباد بدست عباس میرزا]

□ پشقاویچ که در قلعه عباس [آباد] نزد «احسان خان» بسر میبرد، از

* ۱- اوج کلیسا.

* ۲- خوانندگان توجه داشته باشند، که در متن - تا اینجا - حتی یکبار در مورد سپاهیان ایرانی، کلمه «سرباز» بکار نرفته، و این نخستین بار است، که این لفظ بکار میرود.

شکست[های] پی‌درپی سپاهیان روسیه - از طرف ایرانیان - آگاه شد [و] نیارال «ارستوف» گرجی را از طرف خود، بحراست عباس آباد گذارده ، و خود بسوی ایروان روانه شد.

از طرف محال چورس، «علیقلی میرزا» و «حسن خان ساری اصلان» کلیهٔ ایلاتی که در اطراف رودارس متوقف بودند ، بمحال «محکم»^{۱*} انتقال داده^{۲*} چند فوج سوار و پیاده [را] برای حراست ایلات مذکور گماشتند و خود بجانب ایروان شتافتند .

□ « ركن الدوله » نیز بنایب السلطنه پیوست [و] طبق دستور معظم‌اله ، بدامنه‌های کوه «آفرین داغ» - نزدیک قریه «آبخور» - متوقف شد.

□ «پشقاویچ» پس از خروج از قلعهٔ عباس آباد ، اطلاع حاصل نمود که نایب السلطنه در ایروان توقف دارد. [لذا] بدون درنگ بسوی قلعهٔ اوچ کلیسا روانه گردید [و] قلعهٔ سردار آباد را محاصره کرد.

□ چون نایب السلطنه درک نمود که «پشقاویچ» قلعهٔ عباس آباد را ترك [و] بسوی اوچ کلیسا تاخته، و قلعهٔ سردار آباد را محاصره کرده [است]، «حسن خان ساری اصلان» برای جلوگیری [از] «پشقاویچ»^{۳*} مأمور گردید.

□ «عباس میرزا» بلادرننگ [خود] بسوی قلعهٔ عباس آباد شتافت . نیارال «آرستوف» - که قلعه‌دار محل مزبور بود - با سپاهی که درید [اختیار] خود داشت، از قلعه خارج [و] بانایب السلطنه بجدال پرداخت . - این‌زدو خورد در نزدیکی قلعه «خوك» نخجوان صورت گرفت.

□ سردار روسی با اینکه پا فشاری بخرج داد ، سپاهیان‌ش تاب مقاومت نیاورده، از میدان روی برتافتند . عاقبت سردار مزبور با عدهٔ معدودی، روبه‌هزیمت نهاده، عقب نشینی نمود و داخل قلعهٔ عباس آباد، حصاری (= پناهنده) شد.

* - معلوم نیست، که منظور محلی بنام «محکم» است یا اشاره بنواحی ایمن و مستحکم است.

بنظر مصحح، ظن ثانی غالب است.

* ۲ - و. * ۳ - از طرف نایب السلطنه.

□ نایب السلطنه با غنائم زیاد، در نزدیکی محل مزبور - موسوم به «چشمه شاهی»- توقف کرد.

سرکرده متواری روسیه، پس از دوشب توقف، از قلعه عباس آباد-بدون اطلاع «احسان خان»- در نیمه شب خارج گردیده در کوههای مشرف (= اطراف) بانتظار «پشقاویچ» نشست.

در چمن مهربان، خبر فتح قلعه عباس آباد بسمع شاه رسید [و] چون اسرای روسی زیاد بود [ند]، برای سهولت تحویل، اردوگاه شاه، از چمن مهربان به منزل «سرآب» حرکت نمود [ه] «آصف الدوله» را - برای حراست قلعه تبریز- [در] معیت «طهماسب قلی خان پدرجانی» [و] «علی قلی خان قراگزلو» [و] «عبدالله خان ارجمندی» [و] «ولی خان تکابانی» با کلیه ابواب جمعی آنان تعیین نمود. [در همین وقت]، از طرف نایب السلطنه- در محل سرآب - بوسیله «حسن خان سرهنگ» دوهزار و چهارصد اسیر روسی، بشاه معرفی گردید [ند]: ۱۷ نیارال و ۲۶ «ماژور» [و] ۱۸ عَراده توپ و آلات دیگر از قبیل: تفنگ و شمشیر و اسلحه دیگر، بنظر شاه رسید [ند].

بهر حال، در دومین ماه پائیز همان سال، سران ایرانی- با اینکه چند نفرشان اغفال مواعید موهوم سران روسیه شده بودند- محل های از کف رفته را با دادن تلفات زیاد، از ید دشمن خارج [و] مجدداً بحیطة تصرف سپاهیان ایران * [آوردند].

۵۷- [آخرین خواب زمستانی شاه]

«فتحعلیشاه» از ابتدای ماه «قوس»، بسوی دارالخلافه حرکت نمود. ولی عزیمت شاه- در این موقع بجانب دارالخلافه- بيمورد و بی جا بود و بنظر جنگ شناسان، شاه را راحت طلب و بی ثبات قلمداد مینمود. * [و شاید] از روی همین

اصل که «فتح‌علیشاه» در هر سال - در ابتدای بهار - به آذربایجان و پائیز به دارالخلافه بر میگشت، فتح حتمی (= قطعی) نصیب سپاه ایرانی نمی‌گردید. و عدم پیشرفت ایرانیان - در شمال - بواسطه این روش نا مطلوب شاه بود. زیرا عدم حضور شاه در ایام زمستان، در شمال باعث طغیان سران روسیه بود؛ زمانی که در ایام بهاری، از هر طرف - [سران روسیه] - متواری شدند، در نزدیکی مرز برای خود پناهگاهی بدست آورده، منتظر وقت مناسب - برای دست اندازی در اطراف مرز - بودند. [ولی] هرگاه «فتح‌علیشاه» ایام زمستان [را] در شمال - با سران خود - متوقف می‌گردید، با احتمال قوی پیشرفت روسیه - با اینکه تجهیزات لشکری * [آن] نسبت بایران جدیدتر و کاملتر بود - چندان رضا تبیخش نبود.

□ عواملی که گاهی از اوقات سال باعث پیشروی سپاه روسیه می‌گردید، همانا متابعت بعضی از سران بی‌مغز ایرانی بود، که تحت اراده فریبنده سران روسیه قرار می‌گرفتند [و] بدون ملاحظه بعدی (= عاقبت اندیشی)، محل و مقر خود را - روی وعده [و] نوید - بدست دشمن سپرده، تسلیم اراده سرکردگان روسیه * ۲ [می‌گردیدند]. در صورتیکه بکرات، نتیجه نشان داده بود، که تعهدات سران روسیه، عاقبت بخیر نبوده، آنچه را وعده میدادند، بعکس [آن] عمل مینمودند و نتیجه [ای] جزیاس و پشیمانی در بر نداشت.

□ در سال ۱۲۴۳ هجری - از ابتدای بهار - با اینکه سپاهیان روسیه در حدود مرز ایران پیشرفت کامل نموده بودند - و بنا بعادت و علی که ذکر شد - در ایام زمستان ۱۲۴۲ نسبت بسالهای قبلی، در آذربایجان دست اندازی زیاد [تری] کرده و بعضی نقاط را تحت تصرف خود داشتند، در آخر پائیز سال ۱۲۴۳ هجری بواسطه کوشش [و] جانبازی سران ایران، کلیه تقاضا متصرفی روسیه در شمال - تفلیس. باستانای تفلیس - بدست سران رزم آور فتح گردید.

□ در آن سال هیچ يك از افسران روسیه، در جدال با ایرانیان پیشرفت ننموده، در همه جا شکست خورده، یا عقب‌نشینی کردند مع الوصف، ابتدای زمستان، شاه بنا بعادت همیشه [گی]، از چمن مهربان به سر آب، [و از آنجا] با کلیه امنای دولت، به دارالخلافه مراجعت کرد.

۵۸ - [مارزخمی، بیرون خزید]

«پشقاویچ» - سر کرده متواری - که در کمینگاه بانتظار رفتن شاه و آمدن زمستان بود - پس از رفتن شاه - از موقع استفاده کرده *^۱ [سر] بطفیان گذارد.

□ نایب السلطنه «عباس میرزا» هم که در اطراف مرز توقف داشت، گاهی در نخجوان و *^۲ [زمانی] در ایروان رفت و آمد میکرد و [در] ابتدای زمستان همان سال - که «پشقاویچ» بحمله پرداخت - میدان ازدلیران خالی بود [و] سپاه ابوابجمعی نایب السلطنه، [نیز] دوچار عدم [وجود] آذوقه گردید. بنحویکه در مضیقه افتاد. ناچار «آصف الدوله» را با فوج تحت اراده، بتبریز روانه، و خود با «میرزا بزرگ قائم مقام» وعده زیادی - برای اینکه سپاهیان خود را از قحطی آذوقه برهاند - از رود ارس عبور [نموده] از طریق چورس، بمحال خوی رو آورد.

□ «پشقاویچ» روسی، موقعیکه اطلاع حاصل کرد [که] «آصف الدوله» بتبریز و نایب السلطنه از رود عبور کرده بجانب خوی رفته [است]، وقت را مقتنم شماره، از کمینگاه خارج [و] بدون درنگ، قلعه سردار آباد را محاصره کرد.

□ «حسن خان ساری اصلان» که همیشه در جنگ با روسیان - در نتیجه جانفشانی - فاتح بود، و در پیشرفت، پیشقدم *^۳ [میشد]، روی اصل اینکه «فتحعلیشاه» - در غیبت هر ساله خود از آذربایجان - جنگ را بلامتکلیف گذارده و خود برای استراحت بدارالخلافه رفته، و میدان را برای دست اندازی دشمن خالی گذارده، و از طرفی اطلاع بدست آورد که نایب السلطنه بواسطه عدم آذوقه - بطرف خوی رفته است، با قلبی پر از کدورت (= تیره گی) - پس از دوازده روز محاصره «پشقاویچ» - دست از حراست قلعه سردار آباد برداشته، در شب سوم، با چند نفر از یارانش که مورد اعتماد او بودند، یکطرف قلعه را سوراخ کرده، بدون پایداری بسوی ایروان رفت.

*۳ - بود.

*۲ - برخی.

*۱ - رو.

□ بامدادان که ارمانه*^۱ قلعه مذکور، از رفتن «ساری اصلان» مطلع شدند، دروازه قلعه را گشادند [و] سپاه روسیه را بدرون رهنمائی کردند.

«پشقاویچ» بدون واهمه داخل قلعه گردید: آنچه اندوخته از حیث آذوقه و لوازمات حرب در قلعه موجود بود بدست آورد، [و] چون وسائل را موجود و زمینه را برای پیشرفت حاضرید، بدون مقدمه [و] بلا درنگ عازم ایروان شد.

□ «جعفر قلیخان مقدم» که عهده دار قلعه ایروان بود، بنا به اغوای «احسان خان» قلعه دار سابق الذکر عباس آباد - در نیمه شب با کسان خود از قلعه ایروان خارج شد.

«حسن خان ساری اصلان» که پس از فرار شبانه از قلعه سردار آباد، بقلعه ایروان آمده بود، بامداد که از خارج شدن «جعفر قلیخان» واقف گردید، چون از*^۲ [حسن] رفتار ارمانه ساکن ایروان اطمینان کامل نداشت و از طرفی*^۳ ناراضایتمندی [خود] او محسوس گردید [ه]، با اینکه در قلعه ایروان همه گونه وسائل، از حیث تجهیزات و آذوقه*^۴ فراهم بود، پایداری از خود نشان نداد.

□ [بهر حال] پس از ۱۲ روز که سپاه روسیه اطراف قلعه را محاصره کردند، روز بعد قلعه [را] بتوپ بستند. در نتیجه بوسیله اصابت چند گلوله توپ، چند نقطه اطراف دیوار و برج و باروی قلعه، شکست برداشت.

□ با بروز این حال، «ساری اصلان» دست از کار (= فعالیت) کشیده، با یاران خود، در مسجد قلعه مزبور پناهنده شد.

□ شب هنگام*^۵ یکنفر ارمنی بنام «قرابت» (= قاراپت) - با چند نفر دیگر - پشت دروازه قلعه آمده، با اینکه مستحفظین ممانعت کردند، دروازه را بروی «پشقاویچ» - سردار روسی - گشودند.

□ سردار مزبور، پس از ورود بقلعه ایروان، فرمان داد، ارمانه ساکن قلعه، «ساری اصلان» را با یارانش دستگیر [و] به «پشقاویچ» تحویل دادند، و ضمناً «محمد خان مقصودلو» و «حمزه خان رباطی» و بستگان او را، دست بسته باتفاق «ساری اصلان» بزدان تفلیس روانه داشت.

*۱-های. *۲-سوه. *۳-بواسطه. *۴-ازهرجهت. *۵-توسط.

□ *۱ این خبر بسمع نایب السلطنه در خوی رسید. «عباس میرزا» فوراً «آصف-الدوله» و «الهوردیخان رکن الدوله» را بطرف تبریز و «رحمت الله خان فراهانی» را برای محافظت «دره‌دز گرگر»- که راه عبور [سپاه] روسیه *۲ بود- با دستور اکید، گسیل داشت و خود نایب السلطنه، از خوی بجانب محال مرنند شتافت.

□ ولی اعزام «رحمت الله خان» بی فایده ماند. زیرا قبل از رسیدن مشارالیه بمحل مزبور، نیارال «ارستوف» روسی گرجی، از معبر دره مذکور- که منظور «رحمت الله خان» بود- عبور نموده، پس از چندروز توقف در محال مرنند، بطرف تبریز تاخته بود.

□ وقتی نایب السلطنه شنید، که نیارال [روسی] بسوی تبریز رفته، «فتحعلیخان رئیس» را نزد «پشقاویچ» فرستاد *۳ [تا] او را از رفتن بسوی تبریز منع نماید. و خود بطرف خوی مراجعت کرده آن محل (= خوی) را به «بهرام میرزا» و «محمد خان قاجار» و «اسفندیارخان» سپرده، و فوراً بسوی تبریز مراجعت نمود.

□ در عرض راه، شنید که «ارستوف» روسی، در قلعه «صوفیان» *۴- جهت اطمینان «پشقاویچ» *۵ و جذب قلوب اهالی تبریز *۶ توقف کرده است، و عقیده (= عزم) دارد [که] پس از تکمیل وسائل لازمه، تبریز را محاصره نماید.

□ نایب السلطنه، ناچار «میرزا بزرگ» قائم مقام را بتبریز [فرستاد] و خود بطرف «سلماس» حرکت نمود.

□ مطلبی که در تبریز، بیشتر بمنظور سردار روسی کمک میکرد، پیشامد قتل «نظر علیخان» حاکم مرنند [بود] *۷. [زیرا] در سال قبل، «نظر علیخان» قلعه گنجه را بتصرف سپاه روس داده بود و در مقابل این خیانت، بر حسب امر شاه، کشته شده بود، و طایفه «یکانلو»ی محال مرنند، بهمین واسطه سراز اطاعت دولت پیچیده، تحت

*۱- با انتشار. *۲- بوی. *۳- که.

*۴- صوفیان- عموماً نام منطقه ایست، با چند روستا از بخش شبسترو شهرستان تبریز. امروزه در مسیر خط آهن تبریز به جلفا واقع شده است. این همان روستائی است که سپاه پاسکویچ، از آنجا به تبریز حمله ور شد، و آن شهر را بتصرف درآورد.

*۵- از ایروان. *۶- در آنجا. *۷- چون.

اراده روسیه قرار گرفته بود.^{۱*}

□ از طرفی [هم] «احسان خان» قلعه عباس آباد را به «پشقوویچ» تحویل داده بود [و] با مکاتبات پی در پی، اهالی آذربایجان را به سازش [با] اجنبی تحریک میکرد و همواره مردم را از طریق اطاعت [دولت] منحرف میساخت و بطور پوشیده به عده‌ای که [در] داخله تبریز، روح آشوب طلبی داشتند، مکتوب مینوشت، و بهمین رویه، سبب اغتشاش در داخله تبریز [مسی] گردید. در همان موقع [نیز، که] «ارستوف» در قلعه صوفیان متوقف بود، روش تحریک^{۲*} بوسیله محرکین داخله، ادامه پیدا نمود [و] جمعی از ارامنه ساکن تبریز - که باخائنین همدست بودند - مردم را ببعضی نویدها - از طرف دولت روسیه - امیدوار میکردند.

□ در نتیجه، خیل ارامنه داخله تبریز، که از خارج - جهت [هموار ساختن] زمینه اغتشاش - کمک مادی و معنوی^{۳*} [میشدند]، «میرفتاح» نامی را - (۷۹) - که فرزند «میرزا یوسف مجتهد» بود - و جوانی خراباتی و حيله باز بشمار میرفت، تحت نفوذ خود آورده، بنام اینکه سردار روسیه او را فرمانفرمای آذربایجان خواهند نمود، در جرگه خود در آورده، اغوا نمودند.

□ مشا رالیه، چون بعثت حرکات غیر مشروع، از طرف پدر^{۴*} رانده [شده، و] شب و روز با اراذل و اوباش سرو کار داشت، و از طرفی هم بواسطه نفوذ پدرش در تبریز^{۵*} [شهرت] کامل داشت، خائنین - در آن موقع - او را عاملی مؤثر در اغتشاش شناختند. روی این اصل، «میرفتاح» مزبور، با جمعی از مردمان ناستوده، مردم را باطاعت روسیه تحریک، بر ملا زبان به دعای دولت روسیه و تنقید از دولت ایران^{۶*} [گشودند]. با این روش، در اندک مدت، یکمشت اوباش و السواط شهر را بدور خود جمع نمود و بر له دولت روسیه، وسیله غوغای عام و شورش ولایات تبریز را فراهم آورد.

۲* - ش.

۳* - میکردند.

۲* - آمیز.

۱* - ند.

۶* - نمودند.

۵* - شناسائی.

۵۹- [ورود سردار روسی بتبریز]

□ سپس بایک‌تدمه با صدای هلهله، رو بقلعه صوفیان نمود- که «آرستوف» روسی [در آنجا] توقف داشت- [و] با کمال بیشرمی سردار روس را با سپاهیان‌ش بدخول در شهر دعوت کرد!

□ «آصف‌الدوله» هر قدر کوشش نمود [تا] بلکه آتش فتنه [ای] را که که بوسیله آن عده آشوب طلب* ۱ [روشن شده] بود، فرو نشانند، یا مخالفین بی اطلاع از سیاست خارجی را ساکت نماید، ممکن نگردید و احدی- در نتیجه اغوای «میرفتاح»- تن بتمکین در نداد.

□ تجاوزات مخالفین داخله تبریز، بحدی ادامه دار شد- و بمتها درجه رسید- که یکی از توپچیان - که بامر «آصف‌الدوله» بخارج [شهر] توپ می انداخت - بواسطه اشاره «میرفتاح»- اهالی [تبریز] توپچی را از پشت توپ بزیر آورده، چند تیر بر بدن او زدند. با اینحال «آصف‌الدوله» دست از مجادله بر نداشت و عنان همت عقب نکشید.

□ موقعیکه توپهای روسی - از سه فرسخی- بصدا درآمد [ند]، «میرفتاح» با عده [ای] اوباش که برای چنین روزهایی مستعد بودند، علمی (= پرچمی) برپاداشته، سردار روسی را برای ورود بتبریز استقبال نمود!

□ «اریستوف» با قلبی محکم و با هدایت «میرفتاح»، وارد ارك و عمارت - که خارج شهر بود- گردید.

□ بتحریرك «فتاح»، «آرستوف»، «آصف‌الدوله» را گرفته محبوس نمود و زمام خود مختاری را به «فتاح» واگذار کرد. [!]

□ «میرفتاح» به پشتیبانی دشمن، از هیچگونه فجایع، کوتاهی نکرد: در ملاع عام، مردم را گرفته، بچوب می بست و اذیت و آزار مینمود.

□ «آرستوف» چون اوضاع را مساعد، و دوران را بکام دید، فوراً «پشقاویچ» را از چگونگی مطلع، و اعلام داشت [که] در ورود بشهر تبریز، اهمال نورزدا. □ مشارالیه با وصول این خبر، بدون درنگ بسوی تبریز شتافت.

□ نایب السلطنه، وقتی واقف گردید که «پشقاویچ» عازم شهر تبریزست، بوسیله «فتحعلیخان رشتی» به «پشقاویچ» پیغام فرستاد که: از این تظاهر [ات] موقت چند نفر اوباش امیدوار مباش! اگر مردی آزموده هستی، عواقب کار را در نظر بگیر!

□ فرستاده نایب السلطنه، در محال نخجوان باو برخورد کرده، پیغام «عباس میرزا» را بوی رسانید. «پشقاویچ» چون مرد [ی] جنگ دیده و گرم و سرد چشیده [بود] از اوضاع دریافت که ولایات تبریز باین آسانی، برای روسیه میسر نیست. برای چنین منظور [ی] حداقل صد سال [وقت] لازم است، که اهالی [را] بطرز شایسته، بر علیه دولت ایران شورانید، و این مقصود هم، تنها بوسیله جنگ صورت نخواهد گرفت. مگر اینکه نبوغ دیگر [ی] در ارکان^{۱*} [افکار] عموم، بر علیه دولت ایران رخنه^{۲*} [نماید].

□ به این ملاحظه، «پشقاویچ» بفرستاده ولیعهد جواب مساعد داد [و] موقعیکه در خارج شهر تبریز رسید، و از نزدیک اوضاع را ملاحظه کرد، دانست [که] این شورش و بلوا [ئی] که صورت گرفته، عواقب سودمند ندارد. روی این اصل، از عواقب امر اندیشه ناک^{۳*} [گردید، و] این شد که فرستاده نایب السلطنه را - با احترام - باتفاق خود بتبریز برد؛ لدالورود «آصف الدوله» را آزاد نموده و با مشارالیه ملاقات دوستانه بجا آورد و با او، از راه مسالمت و موافقت و مصالحت سخن بمیان آورد. سپس گفت: تا من از مکنونات خاطر اهالی - بحقیقت آگاه نشوم ولایت ایالت - کماکان - بخود «فتحعلیخان» محلول خواهد بود!

□ پس از این بیانات، مباشرین کاردان بولایات و محالات، روانه نمود و جمعی را نیز بسوی خود گسیل داشت.

*۱- جنبه.

*۲- نمود.

*۳- بود.

□ نایب السلطنه، که با عده معدودی در سلماس توقف داشت،^{۱*} موقع را^{۲*} [برای] مخالفت [با] « پشقاویچ »^{۳*} [مناسب ندانست و] مستحفظین خوی را - کلاً - به سلماس احضار کرد و آن ولایت را به « امیر اصلان خان؟ » - که در پنهان با روسیه سازش کرده بود - محول داشت.

□ از این روی، سران روسیه بدون برخورد بموانع، وارد شهر خوی گردیده، برج و بارو را متصرف و کلیه ذخیره را در حیطه تصرف خود در آوردند.

□ وقتی « عباس میرزا » از خیانت « اصلان خان » مطلع گردید، فوراً « میرزا ابوالقاسم قائم مقام » (۸۰) را باتفاق « بیژن خان گرجی » - مجدداً - نزد « پشقاویچ » روانه داشت و خود بسا ملازمین و نفرات موجود، در خارج ارومیه متوقف گردید.

□ فرستادگان، پس از رسانیدن پیغام، از نزد « پشقاویچ » مراجعت [نموده] با اینکه جواب « پشقاویچ » بنظر نایب السلطنه قانع کننده نبود، بخوبی دانست (= فهمید) که پاسخهای « پشقاویچ » آلوده بتدلیس [وتزویر] است. مع الوصف فرستاده « عباس میرزا » - [پس از مراجعت] - باطلاع نایب السلطنه رسانید، که « پشقاویچ » از پیشرفت اخیر خود اندیشناک است [و] استدعای ملاقات ولایتمهد را نموده است.

۶- [ملاقات با پشقاویچ]

□ « عباس میرزا » پس از وصول این پیشنهاد، قریه « دهخوان » (۸۱) - ده فرسخی مراغه - را برای ملاقات با « پشقاویچ » معین نموده، [و] امیرزاده « بهرام میرزا » را با چند نفر از امنای قاجار^{۴*} باتفاق چند فوج سواروپیاده، از راه ارومی (= ارومیه = رضایه)، در « دوآب » مراغه - مشهور به « رحمت آباد » روانه نموده، و خود با معدودی، بمیعادگاه روی آورد.

۱* - را.

۲* - صلاح ندید.

۳* - با.

۴* - ایجاب.

□ از طرفی چون فتوحات روسیه در آذربایجان شهرت حاصل [نموده] و پی در پی بسمع شاه رسید، فوراً - بنا بدستور شاه - «میرزا محمدتقی علی آبادی» باتفاق «عبدالله میرزا»، بسوی ایل «خمس» روانه گردیدند.^{۱*} [تا] سوار و پیاده آن محل را جمع آوری نمایند. و نیز «شیخ علی میرزا - صاحب اختیار» را با چند فوج توپخانه، بطرف «میانج» فرستاد^{۲*} که از پیشروی سرکرده روسی^{۳*} جلوگیری شود.

□ «غلامحسین خان سپه‌دار» با ۱۲ هزار سوار و پیاده، بسوی آذربایجان حرکت نمود.

□ «محمد قلی میرزا - ملک آرا» با سواره و پیاده «اوصانلو»، «استر آبادی» و «هزار جریبی» نیز بجانب آذربایجان گسیل گردید.

□ «محمدتقی میرزا - حسام السلطنه»، از حدود لرستان، با ۱۲ هزار سپاه [ی] بطرف مقصود رهسپار شد.

□ «حسن علی میرزا» با سواران اتسراک و اکراد خراسان، بمقصد آذربایجان شتافت.

□ هریک از شاهزادگان قاجاری - با دستجات پی در پی - بسوی آذربایجان روی آوردند.

□ از آنطرف «پشقاویچ» بملاقات «عباس میرزا» موفق گردید و در رد (= استرداد) ولایات سخنش این بود که: دولت روسیه در مقابل تصرف این ولایات، مخارج زیاد و خسارت کلی دیده، طبق صورت موجود - که در دفتر لشکری روسیه برداشته شده - خسران مالی در حدود بیست میلیون [؟] است، که بیشتر آن آذوقه موجودی در انبارهای قراباغ و گنجه و طالش و شیروانات بوده است، که لشکریان ایران بغارت برده‌اند. حال دولت روسیه در مقابل خسارت مالی، حاضر است که با دولت ایران - بدو شرط - کنار آید: شرط اول اینست که، دولت ایران

* ۱- که. * ۲- ند.

* ۳- «رازوق». ظاهراً نام یکی از افسران روس باید باشد. لیکن جستجوی تواریخ نتوانست کمکی بشناسائی او نماید. اصل کلمه، از آنجا که لطمه‌ای بجمله نمیزد، و در آینده نیز تکرار نشده است، از متن حذف شد.

خسارت وارده را نقداً تأدیه کند. قسمت (= شرط) دوم: در صورتیکه دولت ایران از عهده پرداخت نقدی بر نیاید، طبق یک قرارداد، مملکت آذربایجان را برای مدتی معین - که بدهی دولت ایران مستهلک^{۱*} [شود] - بدولت روسیه واگذار کند. دولت روسیه، پس از تلافی (= جبران) خسارت، محل مزبور را بدولت ایران بر[می]گرداند!

□ چون نایب السلطنه، با شق ثانی مخالف بود، سردار مزبور نیز با پرداخت وجه نقدی، موافقت نمود، که با داشتن اجازه مطلق (= اختیار تام) از طرف دولت روسیه - بنا بر اعات همجواری! - می تواند با وصول ۱۵ کروور وجه نقدی، ولایات متصرفی را تخلیه نماید!

□ در اینجا «پشقاویچ»، رد ولایات را - پس از وصول منظور - تعیین ننمود و نایب السلطنه نیز، در اطراف آن صحبتی بمیان نیاورد!

□ پس از مذاکرات، «عباس میرزا» بدون تأمل، «فتحعلیخان رشتی» [را] برای اطلاع موضوع، بدربارشاه فرستاد.

□ «فتحعلیشاه» پس از شنیدن مطلب - بخصوص شق ثانی! - عصبانی گردید، [و] بدون مشورت با امنای دربار و مملکت، دستور اکید صادر کرد که، «میرزا غلامحسین خان سپهدار» و «میرزا محمد تقی [دولت آبادی]» با پانزده هزار پیاده - برای جدال - بسوی آذربایجان و نقاط تمرکز سالدات [های] روسیه حرکت نمایند. و نیز بسایر سرکردگان دستور مؤکد داده شد، که با ابواب جمعی خود، بجانب تبریز رو آورند.

۶۱- [اجتماع سرداران در آذربایجان و طرح متارکه جنگ]

□ سران، پی در پی بسوی آذربایجان رهسپار شدند.
□ «پشقاویچ» از اجتماع سپاه ایرانی در آذربایجان آگاه گردید، و در نتیجه

از غوغای مجاهدین و شورش اهالی آذربایجان بیمناک گردید[ه]، بوسیله چند نفر از معتمدین محرم خود، جهت نایب السلطنه پیغام فرستاد، که: حاضر است باموافقت دولت خود، وجه مصالحه را، به ده کروور قرار دهد، که هشت کروور آن نقداً و دو کروور دیگر را بوعده، تأدیه نمایند.

□ «عباس میرزا» مجدداً شاه را از موضوع صلح، و دادن ده کروور خسارت - بدولت روسیه - مطلع ساخت. کلیه امنای دولت، با پرداخت مبلغ مزبور - بشرط متارکه [جنگ و برقراری] صلح - موافقت نمودند. شاه باین طریق رضایت حاصل کرده، روی این اصول، شاه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» وزیر امور خارجه را مأموریت داد، که برای انجام عمل و بستن عهد نامه، در «دهخوارقان»، «پشاقویچ» را - در این باب - ملاقات نماید.

□ از طرفی یک نفر از تجار روسی بنام «ودال خسکی» - که در طهران تجارتخانه‌ای تأسیس کرده بود ولی در پرده، کارکنان آن تجارتخانه - روی اصول سیاسی - مأموریت خفیه داشتند، که جریان امور مرکز را همواره، با مکاتبات تجارتمی توأم نموده، از ایران بروسیه* [بفرستند].

□ «پشاقویچ» راجع بصلح ایران و روسیه، شرحی پنهان، بآن تجارتخانه نوشت، که در این باب، «ودال خسکی» نظریه خود را اطلاع دهد.

□ «ودال خسکی»، چون دو مرتبه، در امور جاسوسی مورد سوء ظن و اعتراض*^۲ - از طرف نایب السلطنه*^۳ - [واقع] شده بود، که: هرگاه در امور سیاسی دخالت کند، تجارتخانه اش بسته، و خود او را از کشور اخراج خواهند نمود، مشارالیه پس از دریافت نامه «پشاقویچ»، از روی غرض شرحی به «پشاقویچ» نوشت که: کلیه امنای دولت ایران - حتی خود شاه - از رفتار «عباس میرزا»ی ولیعهد رضایت ندارند. بطور تحقیق، امنای ایران و شاه، بر آن سرند، که «شجاع السلطنه حسن علی میرزا» را بجای «عباس میرزا» ولیعهدی بخشند. هرگاه شما این صلح را بوسیله ولیعهد حاضر، عملی کنید، طولی نمیکشد که نقض عهد نامه از طرف امنای ایران اعلام خواهد شد. آنوقت است، که پس از تخلیه و تحویل نقاط متصرفی، چیزی جز زحمت و خسارت،

*۱ - میفرستاد.

*۲ - نیز.

*۳ - بدو.

عاید دولت روسیه نشده است. بهتر آنست که صلح با ایران را - فعلاً - بتعویق انداخته، منتظر پیشآمد بعدی باشید.

□ وقتی «پشقاویچ» از مضمون نامه آن تاجر جاسوس روسی مطلع شد، موقعیکه وزیر امور خارجه - در دهخوارقان - او را ملاقات نمود، مشارالیه از عملی شدن صلح - که خود پیشنهاد آنرا نموده بود - *^۱ [اظهار ناامیدی] کرد [و] بدون اینکه با وزیر امور خارجه، دیگر ملاقاتی بعمل آورد، «آصف الدوله» را - در نیمه شب - به همراه خود برداشته عازم تبریز شد.

□ فردای صبح، نایب السلطنه وقوف یافت که «پشقاویچ» از پیروی قول خود سر باز زده و شبانه بتبریز رفته است، *^۲ فوراً بطرف «صائن قلعه افشار» ولایت «گروس» حرکت نمود.

۶۲- [سفیر انگلیس - واسطه‌ی صلح]

□ «بهرام میرزا» امیرزاده؟ - *^۳ که در بین راه مراغه متوقف [بود]، بنایب السلطنه پیوست.

□ «ابوالحسن خان» بنا بدستور «عباس میرزا» بقزوین آمده، در آنجا متوقف گردید.

□ «عباس میرزا» شاه را از انکار بعد از اقرار «پشقاویچ» آگاه نمود. این شد، که شاه، به سرکردگان - یکک یکک - برای ادامه جنگ [و حرکت] بطرف آذربایجان دستور صادر نمود.

□ «پشقاویچ»، پس از ورود بشهر تبریز، با اینکه در ایام تصرف، بوسیله ارامنه *^۴ ساکن شهر - تا اندازه‌ای - نفوذ حاصل کرده بود، معذالک، باز هم نگران

*^۱ - خودداری. *^۲ - عباس میرزا.

*^۳ = امیرزاده، منظور نویسنده معلوم نیست کدام امیرزاده است؟ زیرا اکثر کسانی که بدستور شاه عازم آذربایجان شدند، پسران فتح‌الشاه بوده‌اند. *^۴ - های.

بود که مبادا لشکریانش، در خارج با داخل تبریز، غافلگیر شوند. و این خیال (= تصور) را حتمی دانسته [۴]، ضمناً نفوذ حاصل شده را موقتی می‌شمارد. روی این تفکر، شرحی - جواباً - به «ودال خسکی» قبل گفته نوشت: با اینکه ممکن است موضوع تعویض ولا یتعهد صحت داشته باشد، [ولی] وضعیت فعلی ایجاب می‌کند که بین ایران و روسیه مصالحه صورت گیرد. در ضمن مکتوبی نیز، بوسیله «ودال خسکی» به کنسول انگلیس نوشت،^{۱*} [تا] در باب مصالحه، با امنای دولت ایران داخل مذاکره شود.

□ بنابراین «سرگوراولی» قنصل [انگلیس] با معیت قنصل روس - پس از چهارده سال مخاصمه بین ایران و روسیه، واسطه بین طرفین گردید - پیش آمد [ن] او هم روی لجاجت سردمداران روسیه صورت گرفته [۴] بود!

□ از طرفی هم «پشقاویچ» - در پرده - از قنصل انگلیس در تبریز، تقاضا کرد که در امر مصالحه ایران و روس مداخله کند. (۸۲)

□ این شد، که «مکدانلد»^{۲*} قنصل تبریز، داخل مذاکره صلح ایران و روس شد [و] پس از کسب اجازه و مشورت با امنای ایران، «پشقاویچ» را ملاقات نمود و باو خاطر نشان ساخت، که پس از قلع ماده^{۳*} «نابلئون»، بین دولتهای بزرگ قراردادی که دولت روسیه هم جزو آنست، بسته شد، که: هیچ دولتی بدون جهت، حق ندارد با دیگران بجدال پردازد. [و] اقدامی که دولت روسیه، در مخاصمه [با] دولت ایران بکار برده، می‌رساند که دولت روسیه^{۴*} نقض عهد نامه نموده است. هرگاه دولت روس باین قضیه غرض ورزی خاتمه ندهد و بخواهد بدست آویزی، باینگونه رفتار مداومت دهد، دولت انگلیس ناچار است که دولت‌های دیگر را با خود همراه [و] یار نموده، دفع مداخله دولت روسیه را - از آذربایجان - بنماید!

□ قنصل مزبور، پس از حاصل نمودن موافقت «پشقاویچ»، بوسیله «حکیم صاحب»^{۵*} انگلیسی، «فتحعلیشاه» را از جریان آگاه ساخت. و چون

۱* - که. ۲* - مک دونالد Mac, Donald

۳* - قلع ماده = کندن غده، ریشه کن نمودن غده - منظور: از میان رفتن مشکل جنگ با فرانسه است. ۴* - برخلاف بلکه.

۵* - ظاهراً نویسنده، نام پزشک انگلیسی را نمیدانسته است. زیرا پزشکان انگلیسی - عموماً - باین نام شناخته می‌شده‌اند.

مشارالیه در دربار شاه و امنای دولت ایران، مردی مصلح و درستکار معرفی شده بود، و نیز در امور طبابت، کمک‌های شایان^{۱*} [نموده] و بزبان فارسی - بحد کافی - آشنائی^{۲*} [و] بسایر زبانها از قبیل فرانسه، یونانی، ترکی، عربی و [از] بعضی علوم [دیگر] بهره‌مند، و [مردی] شایسته بود، برای وجه مصالحه، بدولت ایران پیشنهاد کرد [که] چنانچه امنای ایران موافق باشند، دولت انگلیس حاضر است وجه مصالحه را بدولت روسیه پرداخت کند [و] [بعد، از دولت ایران - بتدریج - دریافت نماید. ^{۳*} امنای ایران با این پیشنهاد موافقت نکردند. فقط او را برای انجام مصالحه پذیرفتند.

□ روی این اصل، مبلغ هشت کروور وجه نقد، در دسترس (= اختیار) «حکیم صاحب» گذاردند، که عازم تبریز شد.

۶۳- [شرایط عهد نامه]

□ سپس، «قائم مقام» از طهران، «میرزا ابوالحسن» - وزیر خارجه - از زنجان، «پشقاویج»^{۴*} [و] «آصف الدوله» از تبریز، ونایب السلطنه، از حدود گروس،

۱* - بخرج داده. ۲* - بلکه.

۳* - همین پیشنهاد - بتنهایی - کافی است تا نفوذ عوامل سیاسی انگلیس را در دربار و دستگاه حکومت آنروز ایران نشان دهد. وقایع نگار نیز - که فریب «کمکهای شایان» و زبان دانی و «بعضی علوم دیگر» او را خورده است، با صداقت تمام، او را «مردی صالح و درستکار» معرفی می کند. درحالیکه براحتی می توان پرسید، که پزشکی «صالح و درستکار» را، چه به پیشنهادی چنین سیاسی ومهم؟ جز اینست که دولت و سفارت انگلیس، این مرد بی نام - درین متن - را تنها برای اطلاع از «اندرون دولت و دربار»، وارد دستگاه حکومت کرده، تا با ظاهر «صالح و درستکار» خود، در چنین مواقعی، مطامع سیاسی آندولت را برآورده سازد؟

۴* - با.

در قریه «ترکمانچای» گرد آمدند.^{۱*}

□ نایب السلطنه و «پشقاویج» فرامین و کالت خود را - در امور صلح و مصالحه - [به] یکدیگر تحویل نمودند [و] در تاریخ ۱۲۴۳ هجری ، «عهدنامه ترکمانچای» (۸۳) ^{۲*} [با] ۱۶ فصل ، در دو نسخه تنظیم شد. یک نسخه آنرا به «پشقاویج» تحویل [داده] ، نسخه دیگر را - که بامضای سردار مزبور رسیده بود بدربار شاه ^{۳*} [فرستادند] و یک عهدنامه تجارتنی [نیز] بین دولتین - مشتمل بر ۹ ماده - تنظیم و تحویل طرفین گردید.

□ پس از وضع [مواد] عهدنامه [ها] ، «پشقاویج» جهت تخلیه ولایات ، بتبریز رفت. «میرزا ابوالحسن خان» - وزیر امور خارجه - با همراهی یکنفر از سران روسیه - برای رسانیدن صلحنامه عازم تهران شدند.

□ بعد از امضا شدن عهدنامه [ها] ، لشکرهاى طرفین از سرحدات و توابع برخاسته ، بداخل کشور خود باز گشتند.

□ سواد ^{۴*} ۱۶ [ماده] « عهد نامه ترکمانچای » - که با اصل برابری دارد - از قرار ذیل است ^{۵*}:

□ - عهد نامه ترکمانچای بین ایران و روس - عنوان: اعلیحضرت امپراطور روسیه و اعلیحضرت پادشاه ایران اراده دارند، که بجنگ خاتمه دهند و بواسطه همجواریت، نفاق را برطرف سازند. لذا امپراطور اعظم «ایوان نیکلایویچ»، «جنرال انوتازاروف»، و پادشاه والاحاه ایران ^{۶*} ، نواب نایب السلطنه، «عباس میرزا» را با وکلای مختار خود تعیین نموده اند، که در محتل ترکمانچای، اختیارنامه های خود را بهم بسپارند.

□ فصل اول: بعدالیوم، مابین اعلیحضرت امپراطور روسیه و اعلیحضرت

۱* - ترکمنچای = ترکمانچای : روستائی در شمال غرب میانه با فاصله ای تقریباً ۱۰۰ کیلومتر از تبریز. واقع در آذربایجان شرقی.

این روستا، بعهد نامه ی ۱۲۴۳ هـ (= ۱۸۲۸ م) مشهور است.

۲* - به. ۳* - فرستاده شد. ۴* - ماده.

۵* - در مورد ثبت متن عهد نامه ها ، مصحح کوشش داشته است ، تا از هرگونه دخل و تصرفی، در ترکیب جملات خودداری شده و عیناً مطالب متن خطی - حتی اگر بنظر نادرست آمده باشد - منعکس گردد. ۶* - و.

پادشاه ممالک ایران و ولیعهد آن و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان، مصالحه مودت و وفاق، ابدالآباد واقع خواهد بود.

□ فصل دوم: از تاریخ حال، هر دو پادشاه، عهد نامه واقعه در محال «گلستان» و قرا باغ را متروک، و این عهد نامه جدید میمونه (= مبارک!) را با عهود و شروط، مسلوک داشته اند (= خواهند داشت).

□ فصل سوم: پادشاه ممالک ایران، از جانب خود و ولیعهد، کل الکای^{۱*} نخجوان و ایروان را - خواه اینطرف رود ارس، خواه آنطرف - بدولت روسیه واگذار میکند و تعهد مینماید، که از امضای این عهد نامه - در مدت ششماه - همه دفتر و دستورالعمل [هائی] که متعلق باداره این دو ولایت باشد، بتصرف امرای روسیه بدهد!

□ فصل چهارم: درباب سرحدات دولتین ایران و روس، بدین موجب، خط وضع شده: از نقطه سرحد ممالک عثمانی، که در خط مستقیم بقله کوه «اغری کوچک»^{۲*}، اقرب است، ابتدا کرده، از آنجا تا سرچشمه رودخانه «قراسوی پائین» که از سرایشب جنوبی «اغری کوچک» جاریست، فرود آمده، بتابعیت مجرای (= مسیر) این رودخانه، تا بالتقای آن برود ارس - درمقابل (= روبروی) «سرور»^{۳*} - ممتد میشود. چون اینخط بآنجا رسید، بمتابعت مجرای ارس تا بقلعه عباس آباد می آید و در دور معبر و ابنیه خارجه آن - که در کنار راست ارس واقع است - نصف قطری بقدر نیم فرسخ رسم میشود و این نصف قطر در همه اطراف امتداد مییابد. همه اراضی وعرصه [ای] که در این نصف قطر محاط و محدود میشود، متعلق بروسیه خواهد [بود] و در مدت دو ماه مشخص خواهد شد و بعد از آن، از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس میشود، خط سرحد شروع و متابعت مجرای ارس میکنند، تا به معبریدی (= دستی = مصنوعی) بلوک. از آنجا، خاک ایران بطول مجرای ارس امتداد مییابد تا بفاصله و مسافت سه فرسخ. بعد از وصول این نقطه، خط سرحد باستقامت (= مستقیم = راست) از مجرای

۱* - «Olka الكا = ترکی، بمعانی: ۱- زمین بوم - ۲- ناحیه، قسمتی از ایالت.» معین.

ج ۱- ص ۳۴۰. ۲* - اغری: نام ترکی کوه آراوات است.

۳* - در متون چاپی معاهده ترکمانچای، این کلمه «سرور» آمده است.

مغان میگذرد تا بمجرای رودخانه « بابهارود »^{۱*} - محلی که در سه فرسخی واقع است - پائینتر از ملتقای دو رودخانه کوچک موسوم به « آدینه بازار » و « ساری قمیش »^{۲*} و از آنجا، این خط بکنار چپ « بابهارود » تا ملتقای رودخانه مذکور صمود کرده، بطول کنار راست رودخانه « آدینه بازار » شرقی تا به منبع (= سرچشمه) رودخانه. و از آنجا باوج بلندیهای « جگیر »^{۳*} امتداد مییابد، بنوعیکه جمله آبهای که جاری به بحر خزر میشود، متعلق بروسیه خواهد بود و همه آبهاییکه سراسیب و مجرای آنها بجانب ایرانست، تعلق بایران خواهد داشت. [و] چون سرحد دو مملکت - آنجا - قله جبال تعیین^{۴*} [میگردد] لهذا قرار شد که پشته‌هاییکه از این کوهها بسمت بحر خزر است، بروسیه، و طرف دیگر آن [ها] بایران متعلق باشد. □ از قله بلندیهای « جگیر » خط سرحد، تا بقله « کمرقوئی »^{۵*} بمتابعت کوههایی میرود، که « طالش » را از محال ارس منفصل میکند. [و] چون قله جبال از جانبین، مجرای میاه (= آبها) را فرق میدهد، لهذا در آنجا نیز خط سرحد را، همان قسم تعیین میکند، که در فوق - در باب مساحت واقعه نسبت به (= ما بین) آدینه بازار و قله جگیر - گفته شد.

□ بعد از آن، خط سرحد را، قله کمرقوئی - بلندی کوههاییکه محال « زوند »^{۶*} را از محال ارس فرق میدهد - متابعت میکند، تا بسرحد محال « ولیکج »^{۷*} [که] همواره بر طبق همان ضابطه - که در باب مجرای میاه

۱* - این نام « بالهارود » است: (بالهارود Balha - Rud). رود آذربایجان که در کوههای اجارود در شمال شرق آذربایجان ایران سرچشمه میگیرد، و از قریه‌های شیرین‌لو و ییله سوار گذشته در آذربایجان شوروی بدریاچه‌ی کوچک منمود چاله سی میریزد.

معارف - فارسی - ج ۱ - ص ۳۸۱

۲* - (ساری قمیش) رودخانه‌ای در همین منطقه که همراه رودخانه‌های « ساری سو » و « زنگمار » جریان دارند. رودخانه « ساری سو » از میان دهستان « ساری سوباسارا » Sarysou Basara می‌گذرد که محاذی « آدینه بازار » است. زیرا این دهستان از شمال و شرق بخاک شوروی، و از غرب به ترکیه محدود میشود.

۳* - جگیر: (دوبار تکرار شده است). ۴* - مییابد. ۵* - کمرقوئی.

۶* - زدند. ۷* - ولیکج: (دوبار تکرار شده است).

(= آ بها) معین شد [منظور میگردد] .

□ - محال « زوند » بغیر از حصه ای (= قسمتی = سهمی) که در سمت مخالفت جبال مذکور واقع است ، از این قرار ، حقه روسیه خواهد بود : از ابتدای سرحد محال « ولیکج » خط سرحد ما بین دودولت بقلل جبال « کاتوپو »^{۱*} و سلسله کوههای عظیم که از « ولیکج » میگذرد و متابعت میکند^{۲*} [از] منبع شمالی رودخانه [ای] موسوم به « آستارا » . [و] پیوسته بملاحظه همان ضابطه ، در باب مجرای میاه - واز آنجا بخط سرحد ، متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد ، تا به ملتقای دهنه (= مصب) بحر خزر . و خط سرحد را که بعد از این ، متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق (= جدا) خواهد کرد ، تکمیل خواهد نمود .

□ - فصل پنجم : اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران ، از جانب خود و ولیعهد آن تمامی « الکا » و اراضی و جزایر [و] جمع قبایل خیمه نشین و خانوار را که در میانه خط حدود معینه و قلل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است ، الی ابد متعلق بدولت روسیه میداند .

□ - فصل ششم : اعلیحضرت پادشاه ایران ، بتلافی خسارت دولت ورعیت روسیه ، مبلغ ده کرویر ، که عبارت از بیست ملیان (= میلیون) مناط سفید^{۳*} روس است ، قرار داده وعدهائی برای وصول این وجه ، در قرارداد علیحده که لفظ بلفظ گویا [و] در این عهدنامه مندرج است - معین خواهد شد .

□ - فصل هفتم : چون پادشاه ممالک ایران ؛ نواب « عباس میرزا » را ولیعهد دولت قرار داده ؛ پادشاه روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نمود ، تعهد کرد که نواب معزی اله را از تاریخ جلوس بر تخت شاهی ، پادشاه این مملکت داند ! .

□ - فصل هشتم : کشتیهای تجارت روس و ایران - از هر دو طرف - اجازه دارند که در بحر خزر و طول ساحل آن ، بطریق سابق سیر کرده ، بکناره های آن فرود آیند (= پهلو گیرند) و در حالت شکست کشتی - از هر دو طرف - امداد و اجابت خواهد شد . در باب سفائن حریبه (= کشتیهای جنگی) که

*۱- این کلمه در منابع چاپی « کلوپوتی » آمده است . *۲- به .

*۳- واحد پول قدیم روسیه ، برنگهای سفید و زرد : نقره و طلا .

علمها (= پرچمها) ی عسکریه روسیه دارند ، مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و بغیر از دولت روس ، دولتهای دیگر این اذن را ندارند .

□ فصل نهم : و کلا و سفرای طرفین - اعم از متوقف یا عابرین - باید از دو طرف مورد کمال اعزاز و احترام [واقع] شوند و در این باب دستور العمل مخصوص ، از طرفین مرعی و ملحوظ گردد .

□ فصل دهم : در باب امر تجارت ، هر دو پادشاه - موافق معاهده جداگانه [ای] که باین عهد نامه ملحق میگردد و تصدیق نموده اند - پادشاه ایران در باب قنسولها و حامیان تجارتی که دولت روس کما فی السبق ، در هر جا که مصلحت دولت اقتضاء کند معین شود ، تفهیم میکند [که] این قنسولها و حامیان را - که زیاده از ده نفر اتباع نخواهند داشت - حمایت و احترام نماید . پادشاه روسیه نیز در باب قنسولها و حمایت حامیان تجارت ایران وعده میکند ، که [به] همین نحو مساوات منظور دارد . هر گاه از طرف دولت ایران - محققاً - شکایتی از قنسولها و حامیان تجارت روسی واقع (= مطرح) شود ، وکیل یا کار گزار دولت روسیه - که در دربار ایران متوقف است و اختیار قنسولها و حامیان تجارت با اوست - اذن دارد که امر مزبور را بعنوان عاریه ، بدیگری رجوع نماید .

□ فصل یازدهم : همه امور دعاوی تبعه طرفین که بسبب جنگ ، تأخیر افتاده ، بعد از انعقاد مصالحه ، موافق عدالت ، باتمام خواهد رسید و مطالباتیکه رعایای جانبین از یکدیگر ، یا از خزانه داشته باشند ، به تعجل (= شتاب) و تکمل وصول خواهد شد .

□ فصل دوازدهم : دولتین معاهدتین ، بالاشتراك در منفعت تبعه جانبین ، قرارداد میکنند ، که برای آنها تیکه ما بین حوزه واحد [واقع] در دو جانب رود ارس املاك دارند ، موعدی سه ساله مقرر نمایند تا آزادی ، بیع و معاوضه آنها [را] قدرت داشته باشند . لکن پادشاه روسیه از منفعت این قرارداد - در همه آن مقداری که باو متعلق است - واگذار میشود . *۱ - سردار سابق ایروان « حسین خان

*۱- این جمله عیناً ثبت شد . لیکن نامفهوم بودن آن محرز است . چنین جمله ای در معاهده ترکمانچای گنجانیده نشده است ، و نویسنده ی خاطرات در پیش نویس معاهده ، ثبت کرده است از جهت حفظ امانت ، عیناً ضبط گردید .

[سردار]ی» و برادر او «حسن خان [ساری اصلان]» و حاکم سابق نخجوان «کریم خان» را مستثناء میسازد - !.

□ فصل سیزدهم : اسرایی که در جنگ آخر و قبل از آن ، و تبعه ای که در این مدت با سیری افتاده اند - از هر دو طرف - قرار شد ، که در مدت چهار ماه با اخراجات (= مخارج) راه ، به عباس آباد فرستاده شوند ، که وکلای طرفین - [که] در آنجا مأمور باین کار میباشند - آنها را [تحویلی] گرفته ، باو طان خود برسانند . و هرگاه در مدت مذکور تعویض واقع نشود ، هر وقت که از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند ، بلامضایقه رد گردند .^{۱*}

□ فصل چهاردهم : از دو طرف - قرین شرف ! - تعهد میشود که رعایای جانبین - اعم از فراری یا غیر فراری - که در حالت جنگ یا قبل از آن ، بمملکت طرفین رفته اند ، یا بعد از این بروند ، در صورتیکه وجود ایشان منشاء ضرر و فساد میباشد ، مطالبه شود . و لکن اشخاص صاحب رتبه و شأن ، اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و متلاهای بزرگ و غیر آنها ، که وجودشان در مملکت دو طرف ، بسبب مکاتبات و مخابرات خفیه ، منشأ ضرر و مارات است ، در ممالک طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم ، اخراج سازند .

□ فصل پانزدهم : اعلیحضرت پادشاه ایران ، باید از تقصیر اهالی آذربایجان - از خاصه و عامه - که در مدت جنگ و تصرف عساکر روسیه ، در ولایات استرداد میباشند ، در گذرند ، و هر یک خواسته باشند - با عیال - از آن ولایت برون روند ، تا مدت یکسال بایشان مهلت داده شود ، که اموال خود را یا بیع ، یا نقل بمملکت روسیه نمایند و احدی از حکام بهیچوجه متعرض خسارت آنها نشود ، و در باب بیع املاک ، مجال [و] فرصت

*۱- بررسی آثار این فصول ، در تاریخ قرون ۱۹ و بیستم ایران ، شاید خود کتابی دیگر را پدید آورد ، چرا که روسیه ، از یکایک فصلها و بندهای این معاهده ، نهایت استفاده را - چه از لحاظ اقتصادی و چه از نظر سیاسی - نموده است . فی المثل ، ماجرای قتل «گریایدوف» نتیجه یکی از موارد استفاده آندولت ، از این فصل بوده است . همچنین «کاپیتولاسیون» که در زمان رضا شاه لغو گردید .

داده شود. *۱ هر گاه در مدت یکسال مذکوره ، از احدی خیانتی تازه بظهور رسد ، داخل در عفو گذشته نیستند .

□ فصل شانزدهم : پس از امضای این معاهده میمونه ، فی الفور و کلای مختار جانبین - با دستورهای لازمه - بحدود خود روانه *۲ و بترك خصومت و تعدی پردازند . این مصالحه نامچه در دو نسخه ، بیک مضمون ترتیب یافته و بدست خط (= امضای) و کلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است . باید امضای آن بتصدیق دو پادشاه ، در مدت چهار ماه - واگرممکن شود زودتر- مابین و کلای مختار ایشان مبادله شود . تحریر در قریه ترکمانچای . بتاریخ دهم شهر فیورال (= فوریه) سنه ۱۸۲۸ مسیحیه که عبارت از پنجم شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۴۳ هجری . بملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید .

□ بامضای وزیر امور خارجه « میرزا ابوالحسن خان » رسید .

□ عهدنامه تجارتي . این عهدنامه میمونه نیز ، مشعر بر فصول و تفصیل

فصول ، از این قرار است ، که بقیه ایراد میشود :

□ فصل اول : چون دولتین معاهدتین ، تمنا دارند ، که اتباع خود را از جمله منافع و فوایدی که از آزادی تجارت حاصل میشود ، بهره مند شوند ، لهذا باین تفصیل قرارداد کردند ، که رعایا و اتباع روس که تذکره (= گذرنامه) خارجه در دست داشته باشند ، در همه ممالك ایران ، میتوانند تجارت کرده و کذالك بممالك مجاور دولت مذکوره ، میتوانند رفت . و بهمین نسبت اهالی ایران ، امتعه خود را از دریای خزر ، یا از راه خشکی بسرحد دولتین روس و ایران ، بمملکت روس ، میتوانند برد و معاوضه و بیع نمود [ه] و خرید کرده ، متاع دیگر بیرون برد ، و از هر گونه حقوق و امتیازاتی که درممالك اعلیحضرت امپراتوری باتباع کلیه دولتهای اروپا داده میشود ، بهره مند خواهند شد . در حالیکه یکی از اتباع دولت روس - در ایران - وفات یابد ، اموال ، چون متعلق برعیت روس است ، بدون قصور ، با قوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد ، که باختیار تام با

*۱- در معاهدهی ثبت شده در تواریخ رسمی ، در پایان این ماده ، تأکید در عدم دریافت

مالیات و عوارض فروش شده است . به توضیح ۸۶ نگاه کنید .

*۲- سازاند .

نحویکه شایسته دانند معامله کنند . در صورتیکه اقوام و شرکای او موجود نباشند ، اختیار ضبط و کفالت همین اموال ، بوکیل یا کار گزار یا قنصل های روسیه واگذار میشود - بدون اینکه هیچ ممانتی از جانب حکام ولایات ظاهر شود - .

□ فصل دوم : بروات و ضمانت نامه [ها] و دیگر عهد [نامه] ها ، که برای امور تجارت * مابین اهالی جانبین ، و مکتوبها میگذرد ، نزد قنصل روسیه و حاکم ولایات ، و در جائی که قنصل نباشد ، تنها نزد حاکم ولایت ثبت میشود ، تا اینکه هنگام منازعه بین طرفین ، برای قطع دعوی ، بر طبق عدالت ، تحقیقات لازمه تواند کرد . اگر یکی از طرفین [دعوی] بخواهد بدون اینکه بنحو مذکور [در] فوق ، تمسکات محترره و مستصدقه ، که لایق قبول هر محکمه عدالت است ، در دست داشته باشد ، [و] از دیگری ادعا نماید و جز اقامه شهود ، دلیلی دیگر نیاورده ، این قبیل ادعاها و اینکه مدعی ؛ علیه خود تصدیق بحقیقت آن ننماید ، مقبول نخواهد شد . همه معاملات منعقد ، که بصورت مذکوره ، مابین اهالی جانبین واقع شده باشد ، با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده ، هر گونه مجادله [ای] که در انجام آن بظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد ، متورث تلافی خسارت ، از طرف دیگر خواهد شد . و در صورتیکه یکی از تجارت روسی - در ایران - مفلس و ورشکست شود ، حق ارباب طلب ، از امتعه و اموال او داده میشود . و اما اگر از وکیل و کار گزار یا قنصل استعلام نمایند که مفلس مذکور ، مال یمكن التصرف - که بکار استرضای همان ارباب طلب بیاید - در ولایات گذاشته است یا نه ، برای تحقیق کردن این مطلب ، مساعی جلیله خود را مضایقه نخواهد کرد . این قرارداد که در این فصل معین گشته ، و هم چنین در باره اهالی ایران که در ولایات روس - موافق قوانین ملکته تجارت می کنند - مرعی خواهد شد .

□ فصل سوم : برای اینکه تجارت تبعه جانبین ، منافعی را که بعلت شروط سابق الذکر [دارا] گشته اند ، محقق و مستحکم نمایند ، قرارداد شد ، که از هر گونه متاعی که بتوسط تبعه روس بایران آورده یا از این مملکت بیرون برده [می] شود ، کذالك از امتعه محصول ایران ، که بتوسط تبعه آندولت از دریای خزر - یا از

خشکی - بسرحد دولتین روس و ایران بولایات برده شود ، و همچنین از امتعه روسی ، که رعایای ایران *۱ [از] همان راهها بیرون میرانند ، کما فی السابق ، در وقت داخل شدن و بیرون رفتن ، هردو - یکدفعه - پنج درصد گمرک گرفته میشود ، و بعد از آن هیچگونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد . اگر دولت روس لازم داند ، که قانون تازه [ای] در گمرک وضع نماید ، متعهد میشود ، که در این حالت نیز ، گمرک مزبور را - که پنج درصد است - اضافه ننماید .

□ فصل چهارم : اگر روس و ایران ، با دولت دیگری در جنگ باشند ، تبعه جانبین ممنوع خواهند شد از اینکه امتعه خود را از خاک دولتین عبور داده ، بممالك دولت مزبور برانند .

□ فصل پنجم : چون موافق عاداتی که در ایران موجود است ، برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه یا انبار و مکان مخصوص برای خود و امتعه باجاره پیدا کنند ، لذا بتبعه روس اجازه داده میشود که خانه برای سکنا و انبار برای امتعه تجارت ، هم اجاره و هم بمالکیت ، تحصیل نمایند و متعلقان دولت ایران ، بآن خانه ها و انبارها و مکانها مطلقاً داخل نشوند . ولی در موقع ضرورت ، از وکیل ، یا کارگزار ، یا قنصل روسیه استرخاص *۲ میتواند نمود ، که ایشان صاحب منصب یا ترجمان تعیین کنند ، که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه ، حضور داشته باشند ! .

□ فصل ششم : چون وکیل و کارگزار دولت روسیه و صاحب منصبان مأمور ایشان و قنصل ها و ترجمان ها در ایران ، امتعه [ای] که بکار ملبوس ایشان بیاید ، و اکثر اشیاء ضروریه معشیت [را] - برای اتباع - پیدا نمیکند ، لهذا می توانند بدون باج و خراج ، هرگونه امتعه و اشیاء را ، که خاصه مصارف ایشان تعیین شده باشد ، بیاورند . ولذا لک ، این امتیازات ، در باره وکیل و یا کارگزاران و قنصل دولت ایران - که مقیم دربار دولت روس باشد - مرعی و ملحوظ خواهد شد . کسانی که از اهل [ایران] برای خدمت ایلچی یا وکیل و قنصل ها و حامیان تجارت روس لازم است ، مادامیکه نزد ایشان باشند ، مانند تبعه روس ، از حمایت بهره مند خواهند بود . ولی اگر شخصی از آنها مرتکب جرمی شود ، که موافق

*۱- با . *۲- رخصت طلبیدن . اجازه خواستن .

قوانین ملکیت، مستحق مجازات باشد، در آن صورت، وزیر دولت ایران یا حاکم- و در جائیکه آنها نباشند- بزرگ ولایت، مجرم را از ایلچی یا وکیل، یا قنصل- در نزد هر کدام باشد- مطالبه می کند، تا اجرای عدالت شود. اگر این مطالبه مبتنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کند، ایلچی، یا قنصل، یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد.

□ فصل هفتم: همه ادعاها و امور متنازع بها، که مابین تبعه روسیه باشد، بلا احضار، بملاحظه قطع و فصل وکیل، یا قنصلهای دولت روسیه- بر طبق قوانین و عادات دولت روسیه- مرجوع میشود. همچنین است منازعات و ادعائیکه مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق افتاد. در حالیکه طرفین بآن داخل شوند، منازعات و ادعائیکه مابین تبعه روس و ایران واقع شود بدیوان حاکم شرع یا حاکم عرف ولایت معروض و محول میگردد. [ولی] ملحوظ و طی نمیشود، مگر اینکه وکیل یا کار گزار یا قنصل یا ترجمان حضور یابد*^۱. هر ادعائی که یکبار، موافق قانون طی شده باشد، دوبار استعمال نمیتواند شد. هر گاه اوضاع طوری باشد که اقتضای بتحقیق ثانی (= مجدد) کند، بدون وکیل یا کار گزار یا قنصل روسیه*^۲ ملاحظه نمیتواند شد، [مگر آنکه ایشان، از آن، قبلاً مطلع بوده باشند]. و در این حالت، آن امر، استعمال محکوم علیه نمیتواند گردید، مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی، که در تبریز یا طهران باشد، کذالك در حضور یک نفر وکیل یا ترجمان یا قنصل روسیه.

□ فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناهان بزرگ، که در میان خود رعایای روسیه واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن، مطلق در اختیار ایلچی یا وکیل، یا قنصل روسیه خواهد بود! بر وفق قوانین شرعیه [ای] که بایشان در باب اهل ملت خود داده شده است. اگر یکی از تبعه روسیه، بدعوی جرمی مستلزم السیاسه بادیگران متهم (= شریک جرم) باشد [به] هیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد. مگر در صورتیکه شراکت او بجرم ثابت و مدلل باشد. و در این حالت نیز

* ۱ - کاپیتولاسیون! در صفحات بعد خواهیم دید که همین جملات کوتاه چه وقایع و فجایعی آفریده اند.

* ۲ - را سابقاً از آن اجبار شود.

مانند هر گاه [که] یکی از تبعه روسیه بلفسه بجرمی متهم شود، حکام ولایات نمیتوانند که بتشخیص حکم جرم پردازند، مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل یا قنصل‌های روسیه. اگر در اماکن صدور جرم، از وکیل یا قنصل کسی نباشد، حکام ولایت، جرم را بجائی که قنصل یا صاحب منصب - از دایره وکالت روسیه - در آنجا باشد، روانه میکند، و استشهاد نامه [ای] که در باب شغل و ذمه متهم، بواسطه (= وسیله) حاکم و مفتی آن مکان، از روی صداقت مرتب و بمهر ایشان رسیده باشد، و با این کیفیت، عملی که بحکم جرم [منجر] خواهد شد، فرستاده شود، اینگونه استشهاد نامه‌ها، سند مقبول و معتبر خواهد بود، مگر اینکه متهم عدم صحت آن را - علانیه - ثابت نماید. و در صورتیکه متهم چنانکه باید، ملزم گشته، فتوای صریح صادر شود، مجرم را بوکیل یا قنصل روسیه تسلیم میسازد که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقرر است، بمملکت روسیه بفرستند.

□ فصل نهم : دولتین معاهدتین، اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکام ولایات و دیوان - بیک سان - وسایر رؤسای طرفین، بیم از مؤاخذة شدید داشته، در هیچ حالت، تخلف و تجاوز نخواهند کرد. بل، در * [صورت] تکرار تخلف - چنانکه باید محقق شود - موجب * ۲ [عزل] ایشان خواهد بود. خلاصه، با وکلای مختار پادشاه روسیه و ایران - که در ذیل دستخط نوشته‌ایم - شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه * ۳ است * ۴ [و] همان روز در «ترکمانچای» اختتام یافته است و چندان اعتبار و قوه خواهد داشت، که * ۵ [گوئی] لفظ بلفظ در خود عهدنامه و مصدق گشته است، تنظیم و مقرر داشتیم. لهذا این معاهده جداگانه، که مشتمل بر دو نسخه است، بتوسط ما دستخط (= امضاء) گذاشته، به مهر ما رسید و مبادله شد. تحریر آن در قریه ترکمانچای. بتاریخ دهم فیورال سنه هزار و هشتصد و بیست و هشت ۱۸۲۸ مسیحی که عبارت است از پنجم شعبان سنه هزار و دویست و چهل و سه هجری - ۱۲۴۳.

* ۱ - حایکه.

* ۲ - معزول.

* ۳ - عهد.

* ۲ - که.

* ۵ - گویا.

۶۴- [سفارت گریبایدوف]

□ پس از اینکه [تنظیم] معاهده و مصالحه بین روس و ایران پایان یافت «پشقاویچ» - سردار روس - یکی از اقوام خود را بنام «بایدوف» (۸۴) * ۱ ، که مردی خشن و ترشروی بود و در دربار روسیه، در ردیف امنای امین بشمار میآمد، و در روز [تنظیم] معاهده در محل ترکمانچای حضور داشت ، برای دادن خبر [عقد] معاهده و [گزارش] اوضاع صورت گرفته، از طرف خود بسوی روسیه گسیل داشت.

□ مشارالیه ، در نزد دولت روس ، علاوه بر مطالب صورت داده شده ، در اطراف رسوم و عادات و آداب و رفتار ایرانیان - که در مدت توقف تحصیل کرده بود - در امور جنگی و غیره [نیز] با دولت مزبور [گفتگو بمیان نهاده بود]. در نتیجه ، خود را محبوب و طرفدار منافع روسیه بشمار آورد (= قلم داد نمود).

□ دولت روسیه، نظرباینکه «بایدوف» تا يك اندازه باخلاق و آداب ایرانیان آشنا * ۲ [بود] او را بسفارت [در] دربار ایران منصوب و بجهت اتمام شروط عهدنامه، بدربار ایران بازگشت داد. ولی بواسطه اینکه مردی تند و کینه-اندیش و خودپسند و جسور بود * ۳ [چندان] از مزایای شخصیت بهره‌مند نبود و همیشه اوقات، در ملاقات بزرگان، بطور شایسته و بزرگ منش رفتار نمیکرد ، و دائم الفاظ رکیکه را - بدون ملاحظه موقعیت - بر زبان می‌آورد و از اوصاف مروت و صفات حسنه دور، و به بداخلاقی * ۴ [شهرت] تام داشت. با این حال از طرف دولت روسیه، برای این امر مهم، بسفارت برگزیده * ۵ و با نامه [ای] دوستانه

* ۱- گری بایدوف ، Gri-Boydov : وی بعدها وزیر مختار روسیه در ایران شد

و طی وقایعی توسط مردم تهران، در سفارت روسیه بقتل رسید.

* ۲- می‌باشد. * ۳- چندین. * ۴- مشهوریت.

* ۵- شد.

بایران فرستاده شد.

□ با این وصف، امنای ایران تا حد امکان، با احترام شایان، او را از حدود مرز، بدربار طهران هدایت نمودند، و پس از سه روز توقف [با] ضراعت * ۱ [به] دربار احضار شد!

□ بطوریکه قبلاً متذکر شدیم، با آن صفات خشن و عاری [بودن] از ادب و آدمیت - در موقع ملاقات - بین امراء و رعایا فرقی نگذاشته، گفتاری که با عدم ضراعت، و از روی بی‌آزمی [بود] بیان میداشت.

□ در هنگام احضار بدربار نیز، سردی و خشونت و بی‌ادبی را از خود نشان داد، [و] وزیر امور خارجه، آنچه نصیحت مشفقانه باو نمود، که ادب را رعایت کند، و قعی نگذارد، و در دربار شاه، رفتاری جسارت آمیز از خود ظاهر ساخته، در آن مجلس، هرچند امراء خواستند [که] با اشاره، او را از حرکات وحشیانه باز دارند، سودی نکرده، اغلب امنای دربار، این رفتار او را، دستور [از طرف روسیه] دانستند. در صورتیکه نظیر این خوی - کمی خفیف‌تر - در سایر سران روسیه - جمیعاً وجود داشت.

۶۵- [عوامل قتل گریبایدوف]

□ بهر حال، چون از طرف دولت روسیه مأموریت داشت که شروط عهدنامه را بعمل آورد، [در] مقابل رفتار خشن و عدم ابراز شخصیت او نیز - امرای درباری، بنا بر اشاره صدر اعظم - * ۲ مهربانی کردند و او را از دربار، مشایعت * ۱ - = «ضراعت» - ۱۰۰ - فروتنی نمودن. ۲ - خواری نمودن - حقیر گردیدن ۶۰۰ - فروتنی - خودداری..»

معین - ج ۲ - ص ۲۱۸۳

منظور وقایع نگار این است که: پس از سه روز توقف، با فروتنی از طرف دربار احضار شد.

* ۲ - با او.

نمودند.

□ چون در فصل سیزدهم قرار داد، اشاره‌ای در باب اسرای قدیم و جدید شده بود، سفیر مزبور- با واسطه عدم اطلاع از قانون ملی ایران، یا اعتمادبنفس، یا اینکه از طرف اولیای خود، دستور بدرفتاری کسب نموده بود- * ۱ چند نفر از اسرای گرجی و ارمنه که از سابق در حرمسرای شاه و منزل چند نفر [از] امناء مشغول خدمت بودند و اغلب دارای مکنت زیاد و عیال و اولاد بوده، بعلاوه بعضی‌ها بدین اسلام مشرف شده بودند * ۲ [را] از فرط خودسری، سه روز بعد از ورود، مطالبه آنها را نمود. دو نفر از آنان که در سرای «آصف الدوله» - اله وردیخان - مسلمان شده بودند، حاضر برای تحویل نگردیدند. ولی امنای دولت، برای اینکه نقض عهد نشده باشد، مضایقه ننموده، تحویل دادند.

□ یک نفر از آنان بنام «یعقوب» ارمنی که [از] اسرای جنگ بود و مبالغی از صندوق دولت در نزد او بود، برداشت و مبلغ دیگری هم از تجار بدست آورده شبانه بمنزل سفیر رفت.

□ مشارالیه بدون رعایت تعهد، و بجای اینکه با امنای ایران، در خصوص او بمذاکره پردازد، و محاسبه او را با دربار یا تجار * ۳ [تسویه] سازد، با چندتن دیگر که باهالی بدهکاری زیاد داشتند، شبانه از طهران بطرف مرز هدایت نمود.

□ یکوقت امنای دولت اطلاع حاصل نمودند، که برخلاف شرط معاهده، آن اشخاص معادل پنجاه هزار تومان حقوق دولت و ملت را ربوده، از مرز خارج گردیدند.

□ ضمناً «یعقوب» پیش گفته، که مستخدم «آصف الدوله» بود، بواسطه پشت گرمی از طرف سفیر روس، موقع فرار- در شهر قزوین- * ۴ ضمن عبور، نزد یکی از تجار که با «آصف الدوله» طرف معامله و محاسبه بود [رفته] و بنام او دو هزار تومان دریافت داشته و از آنجا - بلاد رنگ - بکرمانشاه مسافرت می‌کند.

* ۱- مع الوصف.

* ۲- سفیر مذکور.

* ۳- تصفیه.

* ۴- رفته.

□ چون در آن موقع، حرم خاصه «آصف الدوله» در شهر مزبور (= کرمانشاه) توقف داشتند، «یعقوب» مزبور، با *۱ يك نامه جعلی - که قبلا فراهم نموده بود - بآنجا رفته، بواسطه اینکه خانواده «اله بازخان» از چگونگی احوال بی اطلاع بودند، و بتصور اینکه «آصف الدوله» او را برای خدمت آنان بکرمانشاه روانه داشته، او را پذیرفتند.

□ «یعقوب» پس از پنج روز توقف، در نیمه شبی يك جعبه كوچك كه معادل ۱۰ هزار تومان جواهرات، در *۲ [آن] بود، برداشته فرار كرد و از حدود مرز خارج [شده] بتفلیس *۳ [رفت].

□ «آصف الدوله» پس از بروز قضیه، موضوع را به [میرزا ابوالقاسم] قائم مقام فراهانی (۸۵) اطلاع داده، او [نیز] با صدراعظم مشورت نمود، كه شاه را مطلع نمایند. ولی صدراعظم جرأت عرض [پیدا] نمیکند. بعلاوه صلاح نمیداند كه [این] موضوع بسمع شاه برسد. و بفكر اینکه شاید *۴ [با این مسئله] اوضاع مصالحه روبه مجادله گذارد. ولی *۵ [ناچار] عمل صورت گرفته را بسفیر روسیه اطلاع میدهد و او را نصیحت میکند. لکن مشار الیه ترتیب اثر نمیدهد. از طرف دیگر، چون دو نفر از اسرا، با عقیده پاك مسلمان شده بودند، [و] دعوت سفیر روسیه را اجابت نکردند، در نتیجه فشار، هر دو در منزل یکی از علما پناهنده شدند. ولی امناء دولت، بسفیر اطمینان دادند كه آن دو را پس از چند روز، از آن پناهگاه خارج نموده، تحویل دهند. لکن موضوع پناهنده شدن آن دو نفر، در ظرف چند روز انتشار یافت. بطوریکه زبانزد عموم گردید و در اذهان جامعه شهرت بسزا حاصل نمود.

از طرفی هم، سكوت امنای دولت در این باره و بیشتر مردم - و خاصه علما - را تحريك نمود، [و] خلاصه در هر گوشه و كنار شهر، موضوع ورد زبان عامه گردید، بقسمی كه منجر بشورش عام، و ازدحام هر طبقه، در كوچه و بازار و گذرها شد [ه]، آوازه این پیشآمد، در سایر شهرها نفوذ نمود. بنحویكه از هر شهری، علما عازم طهران شدند [و] جامعه را برای شورش تشویق نمودند.

* ۳ - میرود.

* ۲ - او.

* ۱ - تهیه.

* ۵ - از طرفی.

* ۲ - روی این اصل.

□ خلاصه در ماه شعبان سال ۱۲۴۴ هجری، به قنصلخانه روس، هجوم عام صورت گرفت و منظور آن شورش، استرداد دو نفر مسلمان، و «یعقوب» سابق - الذکر بود. زیرا تجار، بعلماء - نسبت باموال خودشان - شکایت کرده بودند.

□ سفیر روس با بروز آن اجتماع - که زیاده از سی هزار نفر بودند - وحشتناک (= متوحش) شده، ابتدا دو نفر مزبور را تحویل داد [و] در ثانی قبول نمود [که] «یعقوب» را پس از چند روز، تسلیم نماید. ولی شورشیان بتصور اینکه، منظور علماء، کشتن خود سفیر است، دست از غوغا نکشیدند.

□ قنصل، چون چنان دید، از دریچه‌های عمارت مسکونی خود، مردم را هدف گلوله قرار داد. در نتیجه دو مرد و یک بچه را - تا بعین او - با تیر زدند.

□ این پیشآمد، بیشتر باعث مقاومت شورشیان گردید [و] با اینکه درب قنصلخانه بسته و یاران او با اسلحه اطراف آن عمارت را محافظت می کردند، دفاع آنها فایده نبخشید: اجتماعيون از دیوارهای عمارت بالا رفته، عده زیادی وارد عمارت شدند، درب را باز نمودند [و] گماشتگان قنصل - در عمارت [و] باغ - هر يك پنهان شدند.

□ شورشیان کلیه اثاثیه آن عمارت را بغارت بردند [و] قنصل با یارانش را در هر جا که مخفی شده بودند - بچنگ آورده، بقتل رسانیدند. بعلاوه تمام ساختمان عمارت را با خاک یکسان کردند و بعداً متفرق شدند! قاتل اصلی هم در آن اجتماع معلوم نگردید. فقط در آن گیر و دار، نایب قنصل - که «ملسوف»^{۱*} نامداشت - در هنگام مغلوبه [شدن هجوم] بالباس^{۲*} [مبتدل]، از هنگامه بسلامت جان بدر برد و خود را بمنزل صدراعظم رسانید.

□ وقتی نایب قنصل وارد خانه صدراعظم گردید، تفصیلات قنصل را - يك بيك - اعتراف کرد. امنای دولت هم از وجود او استفاده نمودند. زیرا «ملسوف»^{۳*} [قنصل] برای اعلام قضیه بدولت روس، بسوی تبریز رفت و شرحی از جسارت‌های قنصل - که باعث شورش عامه گردید و دولت وقت [ایران] از عهده جلو گیری بر نیامده - بدولت متبوعه خود، بوسیله سردار روس که در تفلیس بود، بروسه

* ۱ - مالسوف Malsov.

* ۲ - بدل.

* ۳ - رئیس .

ارسال داشت و دولت خود را از حرکات ناشایسته سفیر مقتول آگاه نمود. و نیز گفت [که] سفیر مزبور در دربار ایران، دست بکارهای ناپسند [ی] زد، که برخلاف طریقه شرع اسلامی بود، تا اینکه علمای دینی در صدد شورش برآمدند. دولت هم آنچه پافشاری نمود، بواسطه کثرت شورشیان، کاری - برای رفع غائله - از پیش نبرد، و در غوغای عام، نام قاتلین [هم] شناخته نشده اند.

□ در نتیجه دلیل و براهین «ملسوف» وادای شهادت او در باره عدم اطلاع دولت، از طغیان عامه، مورد پسند خاطر «پشقاویچ» واقع گردید. بعلاوه، ظهور این قضیه را، اثرات اعمال خود سفیر مقتول دانست!

□ «پشقاویچ»، «ملسوف» را، شخصاً به پترزبورغ اعزام داشت و خود برفع شك و تردید دولت متبوعه خویش پرداخت.

□ طولی نکشید، که سردار مزبور، رفع غائله را بنایب السلطنه اعلام داشت، ولی تذکر داده بود، [که] تا هنگامه گرم است، اولی آنست که دولت ایران برای سازش [و] دوستی و تجدید موافقت - جهت استرضای خاطر دولت روسیه - یکنفر به پترزبورغ اعزام^{۱*} [و اگر] یکی از ملایان را نیز، از سامان ایران بروسیه روانه دارند، که بیشتر برضایت پادشاه روسیه بیفزاید [بصلاح نزدیک تر است].

□ نایب السلطنه، مراتب را بدربار اطلاع داد. شاه [نیز] این بنده «میرزا محمد صادق مروزی» را برای انجام آن، بدر بار روسیه تعیین نمود. ولی چند نفر از امناء با فرستادن وقایع نگار، موافق نبودند. بلکه مدعی بودند، [که] از طرف ایران نباید چنین اقدامی صورت گیرد. بواسطه (= بدلیل) اینکه «پشقاویچ» - سردار روس - خواسته است [که] برای افزایش شئونات دولت خود، ایران را وادار نماید، [تا] جهت عذرخواهی از قتل کنسول، یکنفر را بپایتخت روسیه اعزام دارد. لکن اکثریت بر آن شدند، که در این مورد، فرستادن «وقایع نگار» بجاست. این شد که حقیر را باتفاق «علی قلی میرزا - رکن الدوله» بتبریز اعزام داشتند^{۲*} [تا] این عمل با موافقت نایب السلطنه -

«عباس میرزا» - اقدام شود .

□ ولیعهد ، صلاح امر را بر آن دید ، که یکی از شاهزادگان بروسیّه برود که اینگونه ، عزت در میان دولتهای نزدیک و دور ، شهرت حاصل کند .

□ بنا براین ، نایب السلطنه «خسرو میرزا» را برای انجام این [امر] نامزد نمود ، و «محمد خان زنگنه - امیر نظام» را بهمراهی او تعیین کرد [و] «علیقلی میرزا» را باتفاق حقیر^{۱*} بطهران بازگردانید ، که نظریه او را بشاه اطلاع دهیم .

□ با اینکه اکثر امناء ، با این نظر مخالف بودند ، شاه با تعیین یکصد هزار تومان برای تشریفات مسافرت «خسرو میرزا» موافقت نموده [و] قرار براین شد ، که شاهزاده بطرف تفلیس حرکت نماید .

□ خوشبختانه در این هنگام ، بنایب السلطنه اطلاع دادند ، که نیارال «دالقورکی» نام روسی - از طرف دربار روسیّه - برای تحقیقات قتل سفیر [قبلی] مأموریت یافته^{۲*} [تا] پس از اعلام مراتب ، بدولت متبوعه خود ، بجای سفیر مقتول ، سفارت در ایران باقی بماند .

□ با بروز این حال ، مسافرت «خسرو میرزا» متوقف گردید .

۶۶- [غارت کتابخانهی اردبیل]

□ بالاخره^{۳*} [انعقاد] معاهده ۱۶ فصلی ترکمانچای - [که] این عهد نامه ننگین^{۴*} در تاریخ باستانی ایران [و] ادوار گذشته یی سابقه است - مولود سه امر مهم است ، که [بر اثر] جنگ ایران و روس ، منجر به دادن ده کروبر روسیه

۱* - وقایع نگار ، ۲* - که .

۳* - بعد از ختم . ۴* - که .

گردید و عهدنامه شرم آور ترکمانچای ، بایران تحمیل *^۱ [شد] .

□ *^۲ این عهد نامه ننگین ، بروح سلحشوری و جنگجویی ایرانیان *^۳ که در طول تاریخ پر افتخار خود پیموده بودند ، لطمه فاحشی وارد ساخت . بلکه انجام این معاهده خجلت آور ، روحیه سپاه و عساکر این مرزو بوم راست و ضعیف نمود . و نیز دشمنان حيله باز و عهد شکن را برای توقعات بعدی - نسبت باین آب و خاک - آماده ساخت .

□ یکی از عواملی که در این شکست ، بدشمن شمالی کمک پر بها نمود ، خیانت « میر فتح » سابق الذکر است . که علم مخالفت بر علیه دولت و ملت بر افراشت [و] با جمعی اراذل [و] اوباش شهر - که روح آشوب طلبی داشتند - هم آوا شده ، [آنها را] گرد خود جمع نمود و باستقبال عساکر روسیه شتافت و آنان را با بوق و کرنا وارد شهر تبریز نمود ! .

□ این ملازاده خائن ، باعث *^۴ [تضعیف] روحیه لشکریان ایرانی و دلشکستگی « عباس میرزا » ولیعهد *^۵ [گردید] .

□ پس از ورود سپاه روس *^۶ [به] شهر تبریز ، - طبق رهبری « فتح » - عسکر روسیه ، دست بزور گوئی واجحاف غیر وظیفه انسانی *^۷ [زد] . « فتح » گستاخانه - در معابر عام پر جمعیت - بالای بلندی تپه رفته ، دولت روسیه را ستایش [و] شاه و مملکت خود را نکوهش [نموده] ، ناسزا گفته ، بدولت اجنبی درود میفرستاد ! .

□ امر دیگری که در این شکست ، عامل مهمی بشمار میرفت ، عیاشی شاه ، غفلت شاهزادگان و دوئیّت (= دشمنی) امراء و درباریان بود .

□ زن پرستی شاه ، جاه طلبی نواب زادگان [و] رقابت امنا ، سبب اصلی این عقب نشینی گردید .

□ در تمام دوران جنگ ، مرکز فساد ، دربار ، [و] محلّ پیشرفت و فتوحات عساکر مملکت ، [میدان جنگ] بود . زیرا عساکر ایرانی ، ؛ اینکه از حیث وسائل

*^۱ - گردید . *^۲ - بروز .*^۳ - را . *^۴ - ضعف . *^۵ - را فراهم ساخت .*^۶ - در . *^۷ - گذارد .

جنگی، پپای سربازان روسیه نمیرسیدند، [اما] باز هم در کلیه میدانهای جدال، و جنگهای طولانی، پیروز و فاتح بودند.

□ عامل دیگری که در این عقب نشینی - بیشتر - مؤثر واقع گردید، دوستی ظاهر، و دسایس انگلیسی ها - که بطور پنهان صورت میگرفت - دخیل بشمار میرفت. □ در اینجا يك نمونه از خدعه و نیرنگ عهدشکنان روسیه را - بطور خلاصه - بیان میداریم:

□ در همان موقع، که عهد نامه ترکمانچای - یعنی قرار داد منحوس صلح - در آن قریه صورت گرفت و شهر تبریز، هنوز در تصرف عساکر روسیه بود، «پشقاویچ»، برهبری «متلازاده» (= میرفتاح) بچند اشیاء گران بها - در شهر - دست یافت. منجمله يك قالی بزرگ نفیس و چند پرده زر دوزی از دوران صفویه بود، که چشم و چراغ محل حکمرانی آن ایالت محسوب میگردد، شب هنگام، * ۱ [آنها] را از شهر خارج نمودند.

□ همان موقع نیز، از طرف دولت روسیه، برای وی دستور رسید، که تنها بانهقاد عهد نامه و گرفتن ده کروور * ۲ [برای] تخلیه آذربایجان اکتفا نشود [و] تا حدودی که ممکن است، از ذخائر نفیس شهرهای آذربایجان - قبل از تخلیه - استفاده گردد!

□ روی این دستور، «پشقاویچ»، یکی از سرکردگان خود را، بنام «سوخته لن» مأمور نمود، که بهر وسیله شده، ذخائر نفیس اردبیل را - منجمله کتابخانه [ای] که طی ۴۵۰ سال، در بقعه «شاه صفی» * ۳ (۸۶) سرسلسله پادشاهان صفویه * ۴ [جمع آوری] شده بود، تصاحب و بجانب روسیه بفرستد!

□ سرکرده مزبور، در همان سال ۱۸۲۸ برای انجام [این] منظور بایک عده صالادات، عازم اردبیل گردید. [ولی] در بین راه اندیشه نمود، [که] چون بین دولتین عهدنامه [ای] بامضای - نمایندگان دو دولت رسیده، هر گاه بدون دست آویز (= بهانه) بخواهد بآن کتابخانه - که در يك بقعه زیارتگاه واقع، و جنبه مذهبی دارد - دست تصرف گشاید، ممکن است بشورش و بلوای اهالی منجر گردد، و برای خود و سپاهیان مشکلی پیش آید. و از طرفی بخوبی میدانست

[که] در مدت ۲۶۰ سال دوران سلطنت پادشاهان صفویه، نواده‌های «شاه صفی»، هریک بنوبه [خود]، ذخائری بنام ارمغان^{۱*} بمزار جّد خود هدیه نموده‌اند، [پس] بدون اسباب چینی و مقدمه، نمیتوان بر^{۲*} [آن] دست یافت. [و] درك نمود که جز از راه خدعه و تدلیس، نخواهد توانست بر آن ذخائر-بی‌غوغا- دست یابد!

□ روی این فکر، وقتی وارد اردبیل شد، ابتدا از طریق مسالمت-دراولین روز ورود- کلیّه علما و بزرگان شهر را، در همان مزار «شیخ صفی» دعوت کرد و عده‌ای از سپاهیان خود را در اطراف حصار بقعه، بازداشت. بعد همان قالی خراسانی و پرده زر دوزی را که در شهر تبریز- برهبری «میرفتاح»- بغارت برداشته بود، در مقابل حرم «شاه صفی»- در حضور حضّار- باز نمود [و] برسم احترام، خود و چند نفر افسرانش برپای خاسته، سری بطرف مزار فرود آورد و بعلمای و بزرگان اردبیل چنین گفت:

□ البته علما و بزرگان مذاهب اسلامی مستحضرند، که در امپراطوری روسیه، قریب ۷۰۰ هزار مسلمان سکونت دارند و دولت روسیه نسبت بمذهب اسلام، علاقه خاص دارد. [و] چون مسلمانان خاک روسیه، در باره احکام اسلام، هنوز در مرحله اولیه [اطلاعات] میباشند، و آنطوریکه شاید و باید از قوانین مذهبی خود برخوردار نیستند، لذا امپراطور روسیه مایل است، که رعایای صادق مسلمان او، از قوانین و احکام اسلام- بنحو احسن- مطلع و آگاه باشند،^{۳*} [تا] پیشوای آنان (= امپراطور روسیه) امری برخلاف آئین شرع اسلامی، در باره واجبات و منهیّات آنها، صادر ننماید!!

□ چون علاقه امپراطور، در این موضوع افزون است، مرا مأمور نموده که این پرده زر دوزی را برای پوشش این مزار تقدیم، و این قالی نفیس را بعنوان هدیه، در این بقعه متبر که بگسترانم. [اینك] طبق اوامر صادره مأموریت خود را انجام میدهم!

□ و ضمن ارائه آن هدیه معلوم الحال، معادل ۸۰۰ «مناط زر» روسی، بروی مزار «شیخ صفی» ریخته، بدون اینکه از حضار جوابی بشنود، اظهار داشت:

□ امپراطور، در برابر این تحفه گرانبها، از من خواسته است که از بزرگان

و علمای شهر اردبیل، خواهش نمایم، که اجازه دهند کتابخانه این بقعه را، بپایتخت روسیه بفرستیم، تا از روی کتابهای فارسی و عربی - جهت رعایای مسلمان خود - یزبان روسی ترجمه [و] برای ترویج مذهب اسلام، بین مسلمانان روسیه، رایج سازد. (= انتشار دهد). [البته] پس از انجام این منظور، دوباره کلیه آنان را - بنحو [یکه] برده [شده] - در همین جا، پس فرستاده، تحویل میدهیم.

□ بعد از اداء این بیان فریبنده، بدون اینکه منتظر جواب شود، گفت [که] سربازان، قالی را در صحن بقعه گسترده و نیز روپوش را بروی قبر افکنده، فوراً درب کتابخانه را گشوده، کلیه کتابهای نفیس را در چندین صندوق گذارده، بطرف روسیه حمل نمودند.

□ ولی تنها عمل وحشیانه سرکردگان روسی، ببردن این کتابخانه [منحصر] نبود. بلکه در تمام آذربایجان - بعد از پیمان صلح و معاهده - در موقع خروج دست بیغما گری گذاردند!

۶۷- [خاتمه]

□ بهر حال سال ۱۲۴۳ هجری، مطابق با سال ۱۸۲۸ مسیحی، شومترین سالهای تاریخی ایران بشمار است. [و] هرگاه غفلت و راحت طلبی شاه، سبب نبود، «عباس میرزا» با همان سپاهی که از حیث تجهیزات، با سالداتهای روسیه قابل مقایسه نبود، مکرراً [ا] در جنگها فاتح و پیروز میگردد.

□ شاهزاده (= نایب السلطنه) در ایام بهار و تابستان و زمستان، با همان قوای آذربایجان، در مقابل حملات سیل آسای روسیه، پایداری [نموده، و] باشکست [های] پی در پی، آنان را تا آنطرف رود ارس - و بعضی اوقات - تا داخله شهر تغلیس، متواری میساخت.

□ از طرفی، برخلاف موقع - با فرا رسیدن زمستان - شاه برای خوشگذرانی

بدار الخلافه میرفت و آن عده معدود، در اطراف سرحدات، مراقب اوضاع و احوال دشمن بودند، [و] چون بوضع سیّار، در کنار مرز رفت و آمد میکردند، دشمن از این روش استفاده نموده، از یکسوی [دیگر] سرحد، حمله ور میگرددید.

□ نایب السلطنه مکرر [آ] از شاه - در ایام زمستان - جهت مراقبت مرز کمک میطلبید. شاه هم برای پسران خود منشور (= فرمان) *^۱ میفرستاد، لکن آنها از راه حسد - نسبت ببرادر خود - و [بواسطه] غرقه بودن در عشرت و عیاشی، اعتنا نمیکردند [و] همان راحت طلبی فرزندان شاه - که هر یک در ایالات مملکت حکمرانی داشتند و جز جاه و جلال، فکر دیگری نداشتند - باعث شد، [که] در نتیجه با آن خسارت مالی و جانی - عاقبت - هفده شهر قفقاز، که جزء مستملکات این مملکت بود، بدست روسیه افتاد!

□ علت دیگری هم که باین شکست کمک نمود، موضوع خطر «نابلئون» *^۲ [برای] اروپا بود. [زیرا] در آنجا (= اروپا)، روسی و انگلیس بیکدیگر نزدیک شده، همین نزدیکی، دست روسیه را *^۳ [برای حمله به] ایران باز نمود.

□ انگلیس ها، چون خود واسطه انعقاد عهد نامه «گلستان» بودند، با مواعید خالی از حقیقت، شاه و ملت [ایران] را فریب دادند [و] با قیافه بشاش و روی گشاده، اظهار علاقمندی کردند [و] بدین نام وارد معرکه شدند.

□ «مکدونالد» انگلیسی، با «پشقاویچ» روسی ملاقات کرد [و] در ظاهر او را بر آن داشت، که پنج - کروور غرامت را تخفیف دهد، ولی در باطن با اوسازش نمود، و شاه را - روی منافع روس - بر آن داشت که در مقابل نیازمندهای (= توقعات) روسیه تسلیم گردد!

□ این شد، که عاقبت «فتحعلیشاه» مجبور به [پذیرفتن] شرایط صلحی

* ۱ - منشور: «... ۳ - نامه دولتی که سرش بسته نباشد... از قبیل فرمانها و دستورهای غیر محرمانه...»

مهین - ج ۴ - ص ۴۳۹۴

منشور: «... بفتح اول، نامه و فرمان» برهان - ج ۴ - ذیل ص ۲۰۴۲

* ۲ - بسوی. * ۳ - بسوی.

گردید، که بالاخره بصورت معاهده منحوس «ترکمانچای» درآمد.

پایان

بعون اله تعالی.

بتاریخ آذر ماه ۱۳۲۴ خورشیدی.

بقلم «حسین آذر» اتمام پذیرفت.

بخش توضیحات

(۱) - دربند: (Darband) یا: باب‌الابواب... روسی: دربنت Darbent، شهر (جمعیت حدود ۶۶/۰۰۰)، جنوب شرقی داغستان، جنوب شرقی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اروپائی، کنار دریای خزر، دومین شهر بزرگ صنعتی داغستان و مرکز فرهنگی آنست. بردشت ساحلی باریکی بین جبال بزرگتر قفقاز و دریای خزر، فاصله ۲۲۵ کیلو-متری شمال غرب باکو واقع است...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۹۶۶
 «... در سده‌ی بعد از ۱۶۵۰، مسکوی قلمرو تزارها، بدل پروسیه‌ی جدید گردید. روسها بعد از خارج شدن از ناحیه‌ی حول وحوش مسکو، نه فقط در حدود ۱۷۰۰ بدریای برینگ Bring رسیده، خود را در تمام آسیای شمالی مستقر ساختند، بلکه مناسبات نزدیکتری با اروپا دائر نمودند...».

«روسها در قرن هفدهم، همچنانکه امروز صادق است، اختلاطی از ملل بودند که وجه تمیز میان آنها وسایرین، زبانشان بود.».

جهان نو. ج ۱ - ص ۲۶۹-۲۷۰

(۲) - دریای محیط: «بحرال محیط (Bahro'l. Mohit) یا بحرال اخضر... [= دریای اخضر (= سبز تر)] یا اقیانوس. در مآخذ اسلامی، دریائی که آنرا محیط بر قسمت معمور زمین میدانستند... معتقد بودند که دریاهای عمده (جز چند مورد استثنائی، خاصه دریای خزر) مستقیماً با بحرال محیط مرتبطند. اصطلاح بحرال محیط اغلب بمعنی اقیانوس اطلس نیز بکار میرود، که قسمت شمالی آنرا، بسبب بدی اقلیم ومخاطرات کشتی-رانی در آن، بحرال الظلمات... [دریای تاریکی] میخوانند.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۹۱

(۳) - پترزبورگ = «لنین گراد» (Leningrad) تا ۱۹۱۴ سن پترزبورگ (San. Petersburg) یاسن پترزبورگ... در ۱۹۱۴-۲۴ پتروگراد (Petrograd). شهر. (در ۱۹۷۰ جمعیت ۳/۹۵۰/۰۰۰) و...

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۵۰۵

(۴) - روسیه از کشورهای نسبتاً تاریخی اروپاست. از نظر دیرین شفا سی، بی تردید انسانهای عصر حجر قدیم، در شمال و جنوب آن زیسته‌اند. سکنه‌ی جنوبی پیوسته مورد هجوم اقوام گوناگون قرار داشته‌اند. در قرن هفتم پ. م. سرزمین‌های ساحلی دریای سیاه و شبه جزیره‌ی کریمه، زیر نفوذ «سکوتها» (= Skutia) قرار داشت. در قرن سوم پ. م. اقوام «سرمات Sarmat» یا «سرامطه و سرمطیان» که از اقوام چادرنشین آریائی بودند، جای «سکوتها» را گرفتند... پس از آنها، بتناوب «گوتها» و «هونها» و «اواز Uáz» ها و... روسیه‌ی جنوبی را میدان تاخت و تاز قرار دادند.

در قرن هفتم میلادی «خزرها» جنوب روسیه را تسخیر و دولتی پدید آوردند. در قرن هشتم «بلغارها Bolqâr-ha» که ترك نژاد بودند، دو دولت در اطراف رودهای «ولگا» و «دانوب» تشکیل دادند: دولت دانوب اواخر قرن هفتم منقرض شد. لیکن «بلغارهای شرقی» از اطراف ولگا مهاجرت کردند و... در شرق روسیه سکونت گزیدند. در قرن نهم «اسلاوها» بشرق روسیه آمدند... و زیر نفوذ «خزرها» بزندگی پرداختند...

در اواخر قرن نهم، گروهی از بازرگانان «اسکاندیناوی» که بسیار جنگجو نیز بودند و در تاریخها با نامهای «وارنگیان» و «وارگها» شناخته میشوند علاوه بر قلع و قمع خزرها، تا حدود ترکیه‌ی امروزی نیز پیش رفتند...

در تواریخ، نخستین شخص مقتدر این گروه، «روریک Rorik» نامی است که در سال ۸۶۲ میلادی قسمتی از خاک روسیه را مقرر خود قرار داد.

کلمه‌ی روس: «این لفظ ظاهراً با نرمانها مترادف است، و خاصه به وارنگیان و بالاکس به وارگهای که مملکت «کیف» را تأسیس کردند، اطلاق میشده است. ولسی در همان اوایل... لفظ روس، اسلاوهای شرقی را نیز فراگرفت و اسم عمومی سرزمین مسکونی آنان گردید...»

... جانشین «روریک»، «اولگ Oleg»، در سال ۸۸۲ میلادی، خزرها را شکست داد و پایتخت خود را به شهر کیف انتقال داد. این شهر تا سال ۱۱۶۹ میلادی پایتخت روسیه بود.

«اولگ» همه‌ی اسلاوهای شرقی را متحد نموده، برای همیشه از استیلای اقوام خزر

رهائی بخشید... «اولگ» یکبار و جانشین او «ایگور» نیز بار دیگر بشهر قسطنطنیه حمله کردند... و پیمانهای صلحی بسود روسیه با بیزانسیها بستند. درین حملات بود که همه‌ی ایگور «اولگا» مسیحی شد... در قرن دهم، روسیه توسعه یافت و از شرق تا دانوب و از غرب تا ولگا ادامه پیدا کرد.

«ولادیمیر» اول، پیروی از کلیسای ارتدکس را مذهب رسمی کشور قرار داد و باعث استحکام روابط روسیه و دولت بیزانس گردید. زیرا که «پترارک» ارتدکس در قسطنطنیه مستقر بود...

در سال ۱۰۵۴ دولت کیف (= روسیه) به حکومت نشین‌های کوچکی تقسیم شد... در سال ۱۱۶۹ میلادی، حاکم «سوزدال»، کیف را تسخیر کرد و مرکز قدرت به «ولادیمیر» انتقال یافت...

در سال ۱۲۳۷ تا ۱۲۴۰ میلادی، «باتوخان» سردار مغول، شهرهای مهم روسیه را ویران ساخت، و از امرا و حکام آن، باج گرفت...

در قرن چهاردهم، حاکم بخش «ولادیمیر» - که بر سایر حکام سلطه داشت - از طرف تاتارها مأمور وصول خراج سالیانه شد... لکن در ۱۳۲۸ میلادی «ایوان اول» پادشاه مسکو، امتیاز وصول این مالیاتها را خرید، و سبب اعتبار مسکو در نزد تاتارها شد... و کلیسای ارتدکس نیز به مسکو انتقال یافت و شهرت بیشتری برای این حاکم نشین پدید آمد... در سال ۱۳۸۰ میلادی «دیمیتری دونسکوی» Dimitri Donckoy حاکم مسکو، با تاتارها مخالفت نمود، در جنگ «کولیکووا» Kolikova آنها را شکست داد و مقدمات استقلال دولت مسکو را پدید آورد.

در قرن پانزدهم «ایوان سوم» (ملقب به کبیر) ۱۴۴۰ تا ۱۵۰۵ میلادی - حاکم - نشین‌های «یاروسلاول» - ۱۴۶۳ - و «نوگورود» را در سال ۱۴۷۱ میلادی ضمیمه‌ی مسکو نمود.

«ایوان مخوف» (۱۵۰۳-۱۵۸۴) در سال ۱۵۴۷ با نام «تزار» تاجگذاری کرد. وی از طرفداران ضعفا و زحمتکشان بود، و پیوسته با اشراف و سرمایه داران می‌جنگید. ایوان، بنیان‌گذار حکومت‌های «خودمختار محلی» در روسیه بود و میکوشید تا مردم عادی را در کارهای مربوط بادره شهر و ولایت خود، شرکت دهد. وی در سال ۱۵۸۱ سیبری را نیز ضمیمه روسیه نمود.

ایوان مخوف دو پسر بنام‌های «فتودور» و «دیمیتری» داشت، لیکن بعد از او، قدرت بدست «بورین-گارانوف» (۱۵۵۱-۱۶۰۵) رسید. وی کوشید تا سیاستهای ایوان مخوف را دنبال کند. تواریخ او را در قتل «دیمیتری» پسر ایوان مخوف، سهیم میدانند... در

زمان او قحطی شدیدی بمدت ۲ سال (۱۶۰۲ - ۱۶۰۴ میلادی) در روسیه پدید آمد، که عدم اعتماد مردم را نسبت باو به همراه داشت.

وی در سال ۱۶۰۵ در گذشت و پسرش - فتودور دوم - قادر بحفظ سلطنت نشد. پس از «گارانوف» روسیه دستخوش آشوبهای بسیار شد و تا سال ۱۶۱۳ - که «میخائیل رومانف» سرسلسله خاندان «رومانفها» تاجگذاری نمود - ادامه داشت.

لازم بتذکر است، تمام تزارهای روسیه ازین زمان، تا هنگام اضمحلال تزارسم، (۱۹۱۷) از این خانواده بوده اند. مشهورترین تزارهای «رومانف» ازین قرارند:

میخائیل رومانف (= ۱۶۱۳ - ۱۶۲۵) - الکسی میخائیلوویچ (= ۱۶۲۵ - ۱۶۷۶) -
 پتر کبیر (= ۱۶۸۲ - ۱۷۲۵) - کاترین کبیر (= ۱۷۲۹ - ۱۷۹۶) - الکساندر اول
 (= ۱۸۰۱ - ۱۸۲۵) - نیکولای اول (= ۱۸۲۵ - ۱۸۵۵) - الکساندر دوم (= ۱۸۸۱ -
 ۱۸۵۵) - نیکولای دوم (= ۱۸۹۴ - ۱۹۱۷) انقلاب اکتبر.

(۵) - فتودور میخائیلوویچ = «فتودور سوم» (= ۱۶۵۶ - ۱۶۸۲) تزار (= ۱۶۷۶ - ۱۶۸۲). روسیه - پسرو جانشین الکسی میخائیلوویچ. با آنکه علیل المزاج بود، در اصلاح امور سعی بسیار کرد. در سال ۱۶۸۱ نظام سلسله مراتب اشرافی را که در میان خانواده ها باعث خصومت های پایان ناپذیر شده بود، لغو کرد. برادرش ایوان V ایکسیویچ و برادر ناتنی او پتر (= بعداً پتر کبیر) تحت نیابت سلطنت سوفیا الکسیونیا (خواهر فیودور) مشترکاً جانشین او شدند.

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۰

(۶) - «قزاقها» (Kazakh)، مردمی از نژاد آمیخته ی ترکی و مغولی، که عمدتاً در قزاقستان شوروی و سینکیانگ چین زندگی می کنند. قزاقها در قرن ۱۵ میلادی، از اختلاط ترکانی که در حوالی قرن هشتم به ماوراءالنهر آمده بودند، با مغولانی که در قرن سیزدهم به این ناحیه آمدند، ناشی شدند. عمده قزاقها در خاک شوروی حدود ۳/۶۰۰/۰۰۰ (۷۷٪ آنها در قزاقستان) و در سینکیانگ حدود ۲۰۰/۰۰۰ نفر می باشند...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۴۶

(۷) - «الیزابت پتروونا» (Elizabet Petrovna)، ۱۷۰۹ - ۱۷۶۲ ملکه ی روسیه، دختر پتر کبیر و کاترین اول، بعد از خلع ایوان ششم از سلطنت بتخت نشست، نفوذ آلمان را در روسیه از بین برد. در جنگ هفت ساله، با موفقیت علیه

پروس جنگید، دانشگاه مسکو را بنیاد نهاد، برادرزاده اش پتر سوم بجای او نشست.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۳۰

(۸) - «کاترین دوم یا کاترین بزرگ ... ۱۷۲۹-۹۶. ملکه‌ی (۱۷۶۲-۹۶) روسیه، یکی از امیرزادگان آلمان بود و چندان شهرتی نداشت. در سال ۱۷۲۲، الیزابت، ملکه‌ی روسیه، تا حدی بر اثر توصیه‌ی فردریک دوم پروس، وی را به همسری پتر (بعداً پتر سوم) انتخاب کرد. وی به کیش ارتدکس گروید، و نام خود را از سوفیا به کاترین مبدل کرد... چون شوهرش به وی توجهی نداشت، اوقات خود را صرف مطالعه کرد و مخصوصاً آثار ولتر و مونتسکیو را خواند، و اطلاعاتی درباره‌ی اوضاع روسیه کسب کرد. در ژانویه ۱۷۶۲ پتر به سلطنت نشست. ولی برنامه و شخصیت وی به فاصله‌ی گروه‌های نیرومندی را به مخالفت با او برانگیخت. در ژوئن ۱۷۶۲، دسته‌ای از توطئه‌گران پرهیزی معشوق کاترین موسوم به گریگوری آرلوف، کاترین را امپراتور اعلام کردند، و کمی بعد از آن پتر بقتل رسید... در سال ۱۷۸۵ کاترین منشوری صادر کرد، که اشراف را به صورت یک صنف درآورد، و آنان را از مالیات و خدمت وظیفه معاف میکرد، و مقام آنها را موروثی میکرد، و اراضی و روستایان ایشان را تحت اختیار مطلق آنها قرار میداد...

کاترین کوشید تا با تجاوز به همسایگان ضعیفتر خود، یعنی لهستان و عثمانی، بر قدرت روسیه بیفزاید... نخستین جنگ کاترین با دولت عثمانی (۱۷۶۸-۷۲)... با پیمان کوچک قینارجه خاتمه پذیرفت، و در نتیجه‌ی این پیمان، روسیه بر شرق وسطی استیلا یافت... معه‌ذا، در تلاش خود برای استیصال امپراطوری عثمانی توفیق کامل نیافت.

... در سال ۱۷۷۸، وی بین پروس و اطریش نقش میانجی و حکم را ایفا کرد، و در سال ۱۷۸۰، برای دفاع از ناوگان بیطرف در مقابل انگلستان اتحادیه‌ای تشکیل داد. ... حامی پرشور ادبیات، هنر و تعلیم و تربیت بود. خود وی تذکرها، کمدها و داستانهای نوشت، و با اصحاب فرانسوی دایرة المعارف - از قبیل: ولتر، دیدرو، و دالامبر، که باعث شهرت پرآوازه‌ی وی شدند - مکاتبه داشت. تا حدی از انتقاد و بحث در مسائل سیاسی و اجتماعی پشتیبانی میکرد، ولی پس از انقلاب فرانسه، پرده از محافظه‌کاری خود برداشت، و کسی را اجازه‌ی انتقاد از رژیم خود نمیداد...

... پسرش پاول اول بجای وی به سلطنت رسید.
سلطنت کاترین در روسیه مقارن سلطنت زندیه و آغاز سلطنت قاجاریه در ایران بود.

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۱۱۴-۱۵

(۹) - اریکلی خان = آراکلی خان = هراکلیوس دوم. وی در تاریخ ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ ه. ق. با نماینده‌ی روسیه، در محلی بنام «گئورگیوسک» معاهده‌ای امضاء نمود و متعهد شد که پس از جلوس به سلطنت گرجستان، کشور خود را تحت الحمایه‌ی روسیه اعلام دارد.

پس از این تمهد، بانام «هراکلیوس دوم» تاجگذاری نمود و خود را تحت الحمایه‌ی روسیه دانست.

در ماده‌ی نخست آن معاهده - که شامل يك مقدمه و سیزده فصل بود - چنین آمده است: «از تاریخ تنظیم این معاهده، پادشاه گرجستان، دیگر والی آن کشور نیست، بلکه پادشاه و متحد روسیه شمرده خواهد شد، و يك لشکر روسی برای حفاظت دولت گرجستان - از طرف دولت روس - بآن کشور اعزام خواهد شد...».

این معاهده، اساس مخاصمات طولانی ایران و روس بوده است.

(۱۰) - جنگهای ایران و روس، بدو دوره تقسیم شده‌اند: یکی بمدت ده سال، از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ و دیگری از ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ ه. ق.

مورخین علل بروز این جنگها را، تقریباً بصورت همین متن ذکر کرده‌اند، اما دو اختلاف کلی در بین آنها وجود دارد. نخست اینکه مورخین - تا امروز - تنها دلیل بروز این جنگها را، اختلافات مذهبی با ایران و تقارب دینی مردم گرجستان با روسیه دانسته‌اند، و معتقدند که «آراکلی خان» تنها بهمین دلیل بروسیه نزدیک گردیده بود. اما وقایع نگار با دلایل تاریخی، معتقد باین مسئله نیست، بلکه همه را از دیدگاه توسعه طلبی روس، و نزدیکی بدریای آزاد نگریسته است. بنظر این بنده هم این مسئله - مسئله‌ی مذهب - انگیزه‌ی اصلی نمی‌توانست باشد، چرا که از قرن‌ها پیش، گرجستان با همین دین، پیوسته بایران بود، و حتی در جنگهای ایران و عثمانی، بمدد سپاهیان ایران برمیخاسته است. ارمنستان نیز با اینکه پیوسته بین ایران و روم متنازع به بود، غالباً صیانت ایران را می‌پذیرفت.

اختلاف دوم اینست که بسیاری وقایع، در تواریخ موجود - حتی کلاسیک - با آنچه در این متن آمده، تفاوت بسیار دارند - که بعضی از آنها در توضیحات ذکر خواهند شد - و بهمین دلیل غور و بررسی و مقایسه و تفکیک آنها، خود تدوین دیگری را ضروری می‌سازد، که امید است در آینده، چنین کاری انجام شود.

(۱۱) - «پاول اول ۱۷۵۴-۱۸۰۱، امپراطور و تزار (۱۷۹۶-۱۸۰۱) روسیه. پسر و جانشین مادرش کاترین دوم. کاترین سخت از او متنفر، و مدعی بود که پاول فرزند

شوهرش پترسوم نیست و کوشید تا او را از جانشینی محروم سازد. در سال ۱۷۹۹ وارد اتحادیه‌ی دوم برضد فرانسه شد، ولی در همان سال خود را کنار کشید... به پیروی از سیاست مادرش، سیاست بیطرفی را پیش گرفت، و پیمان معروف به پیمان شمالی را با سوئد، دانمارک و پروس بر علیه انگلستان منعقد کرد (۱۸۰۰ میلادی)، در ضمن، جنونش بیش از پیش آشکار شد... و توطئه گران او را خفه کردند...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۲۰

بهر حال، «پاول اول» بلافاصله بعد از رسیدن به سلطنت، دستور داد تا لشکریان روس، کلیه‌ی سرزمین‌های اشغالی ایران را تخلیه کردند. البته علت آن برپادشاه قاجار مجهول بود. «سرجان مالکولم» معتقد است که علت این تخلیه و فراخوانی سپاه، عداوتی بود که با «والرین زوبوف» - سردار روسیه - داشت. زیرا وی برادر «پلاتن زوبوف» یکی از معشوقه‌های مادرش بود، و «پاول» یقین نداشت که «پلاتن زوبوف» از دستوراتش پیروی کند. البته در متن باین مسئله اشاره شده است که «زوبوف» نافرمانی کرد، و پس از مراجعت بمسکو نیز، از دیدار امپراطور جدید سر باز زد. لیکن نظر نویسنده‌ی مقاله‌ی «معارف» فارسی، صحیح‌تر بنظر میرسد. چرا که «پاول اول»، پس از صدور فرمان تخلیه‌ی اراضی اشغالی ایران، از «استرمن Osterman» صدراعظم روسیه خواست تا طی اعلامیه‌ای بتمام کشورهای خارجی اطلاع دهد، که چون ملت روس از سال ۱۷۵۶ تا ۱۷۹۶ - یعنی مدت چهل سال - مرتباً در جنگ بوده است، «بشر دوستی امپراطور» باعث شده است تا خواسته‌ی ملت را - «که صلح و آشتی با همه‌ی دولتهاست» - جامه‌ی عمل پيوشاند...
بهر حال پیمان شمالی، بر اساس مبارزه با ناپلئون پدید آمد، و منجر به جنگ روس و فرانسه گردید، که در نتیجه‌ی آن، سیصد هزار سپاهی فرانسه، در سرمای کشنده‌ی روسیه، جان دادند، و بشکست و تبعید ناپلئون انجامید.

(۹۳) - «الکساندر اول = الکساندر پاولوویچ Alexandr Pavlovic ۱۷۷۷-۱۸۲۵. سلطنت ۱۸۰۱ تا ۱۸۲۵. پسر پاول اول. وی نخست بفکر ایجاد نظام اداری مطمئنی افتاد، که مردم قانوناً بتوانند در امر حکومت - بنحوی - شرکت نمایند و ... پیدایش چنین فکری در زمان وی، در کشور وی، جای شگفتی است...».

کارهای مهم الکساندر اول، بترتیب سال بشرح زیرند:

در سال ۱۸۰۱ صلح با انگلیس، فرانسه و اسپانیا.

« ۱۸۰۳ تأسیس آکادمی علوم «سن پترزبورگ»...»

« ۱۸۰۴ تأسیس دانشگاه‌های «خارکف» و «قازان»...»

در سال ۱۸۰۵ اتحاد با اروپا، بر علیه ناپلئون بناپارت... (وشکست در اوسترلیتز و فریدلند).

« ۱۸۰۷ صلح با فرانسه... (معاهده‌ی تیلسیت).

« ۱۸۱۲ اخراج فرانسویان از روسیه...

« ۱۸۱۵ شرکت و تأسیس «اتحاد مقدس» در اروپا...

«... بقیه‌ی عمر را با اصلاحات داخلی و لغو تدریجی بردگی و بسط فرهنگ و کشاورزی و دریاوردی و صنایع پرداخت. ولی از آزادی‌خواهی و گذشت‌های سیاسی دلسرد و تلخ‌کام شد، و در آخر عمر، دستخوش تعصبات مذهبی شدیدی گردید. با عثمانی و ایران نیز جنگ کرد. در زمان او گرجستان (در ۱۸۰۱)، فنلاند (در ۱۸۰۹) و بسارایی (در ۱۸۱۲) ضمیمه‌ی روسیه شد. طبق اطلاعات رسمی، الکساندر در تاگانروگ درگذشت، ولی طبق عقیده‌ی رایج، که بعضی مورخین نیز با آن همداستان هستند، در آخر عمر برای توبه، انزوا گزید. در سال ۱۹۲۶ که قبرش را نبش کردند، چیزی در آن نیافتند. بعد از وی برادرش نیکولای اول بجایش نشست.»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۱۸ بتخلیص

(۱۳) - بعد از مرگ آراکلی خان، پسرش «گورگی» - مشهور به گرگین خان - نیز طی معاهده‌ای با تزار «پاول اول»، - چون پدرش - صیانت روسیه را بر گرجستان پذیرفت، و خود به عنوان نایب السلطنه، حاکم گرجستان شد، با این شرط، که اعقاب وی نیز، موروثاً این سمت را داشته باشند.

پس از انعقاد این قرارداد، در سال ۱۲۱۴ ه. ق. امپراطور روسیه دستور تصرف گرجستان را صادر نمود و «سیسیانوف» - درین متن: «ایشپخدر» - سردار روس، روانه‌ی تسخیر گرجستان شد.

توضیح دیگر اینکه، باستاناد توارینخ، «آغامحمدخان قاجار» در سال ۱۲۱۱ - سه سال قبل از مرگ آراکلی خان - بقتل رسیده بود.

(۱۴) - سیسیانوف (Sisianof)، شهرت فارسی‌ی پاول دیمیتریویچ، تسیتسیانوف Pavel Dmitrevic Tsitsianof (۱۷۵۴-۱۸۰۶)... در زمان سلطنت فتح‌علیشاه قاجار، دولت روسیه او را بحکمرانی قفقاز منصوب کرد. گنجه را گرفت (۱۲۱۸ ه. ق.) و ایروان و قراباغ را مطیع ساخت، ولی در جنگ اچمیا دزین شکست خورد (۱۲۱۹ ه. ق.) و عاقبت هم در باکو هدف گلوله واقع شد و بقتل رسید...

«سیسیانوف، در میان عامه‌ی مردم ایران، بعنوان ایشپخدر Espexdor یا ایشپخدر معروف بود و این لفظ ظاهراً تحریفی از لفظ اینسپکتور [= مفتش، بازرس] می‌باشد. کشته‌شدن او را در تواریخ عهد قاجار (مانند فاتح‌التواریخ) در اثر طلسمات حاجی میرزا محمد اخباری نیشابوری قلمداد کرده‌اند.»

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۴۰۸

(۱۵) - «... نایب‌السلطنه بهر ترتیبی بود، قوای بتعداد ۲۰ هزار نفر و ۱۶ اراده توپ تهیه نموده و برای مقابله با ۵۰ هزار نفر سرباز ورزیده روسی حرکت نمود.»
مغول تا حاضر - ج ۲ - ص ۳۵۶
اگر تعداد فوق درست باشد، «وقایع نگار» تعداد سپاهیان را بطور اغراق آمیزی بالا برده است.

باین جهت برای حفظ امانت، آنچه در مورد ارقام در متن خطی ذکر شده، عیناً ضبط خواهد شد، اما برای پیشگیری از تردید در مورد این ارقام، هر جا ممکن باشد، توضیح داده خواهد شد. لیکن با توجه به اسامی سران عشایری که در سطور بعد آمده است. تعداد پنجاه هزار تن، مطمئن‌تر از «مغول تا حاضر» بنظر می‌رسد.
ضمناً لازم بتذکر است که اسامی بسیاری از افراد و سردارانی که در این متن آمده، تاکنون - این بنده - در هیچ اثر مربوط به جنگهای ایران و روس ندیده است، و مزید سپاس خواهد بود، چنانچه محققان و دانشمندان و صاحب نظران محترمی که درین زمینه تحقیقات کافی دارند، این حقیر را نیز، بی نصیب نگذارند.

(۱۶) - این اصطلاح را فرهنگ معین چنین معنی کرده است:
«منسوب به ابواب جمع، دخل‌ها و دریافت‌های صاحب جمع، وصولی‌های مادر- حساب، مأخوذهای محصل خراج و مانند آن.»

معین. ج ۱ - ص ۱۳۰

لیکن درین متن، تنها یکی دوبار - آنهم در باب اخذ مالیات - با چنین معنایی بکار رفته است. در حالیکه تاکنون - و اذین پس نیز - کراراً با آن مواجه شده و خواهیم شد. با این تفاوت که معانی دیگری از آن منظور است. فی‌المثل، آنجا که در باب «قوای روس» بکار می‌رود و فرضاً می‌گوید: ایشپخدر با ابواب جمعی خود بطرف... رفت، معنای روشنی دارد. یعنی: او و افرادی که تحت فرمان او انجام وظیفه میکردند...
اما در مورد قوای ایرانی - بعلت وضع سیاسی و اجتماعی خاص و قودالیم

مسلط- از این کلمه معنای دیگری دریافت میشود.
مثلا در همین جا خوانده شد که: «... و عباسقلی خان حکومت نخجوان به «عباس میرزا» تلافی نمودند و هر يك با افواج ابوابجمعی [خود] معرفی شدند». «مقول تا حاضر» این معنی را چنین توضیح میدهد:

«... ولی چیزی که از همه مهمتر بود، عدم وجود انضباط و همفکری در ارتش ایران بود. زیرا بیشتر قوای ایران را افراد ایلات و عشایر تشکیل میدادند که فقط خان و رئیس خود را میشناختند و چنانچه یکی از این رؤسا مورد بی میلی واقع میشد، افراد تابع او هم دیگر حاضر بکار نبودند و این امر، خود بزرگترین عامل نقصان قوای ایران بود...».

ص ۳۵۶

توضیحاً باید افزود، که در آن محیط صددرصد فتودالیزه، رسم جاری برین بود که هر حاکم یا والی، یا کدخدای محلی، عدهای تفنگچی - که تعداد آنها بسته بوسعت املاک و نیاز محیط بود- برای حفظ منافع و امنیت خوانین و سرکردگان و مالکان، در اختیار داشتند، که بیشتر آنان حقوق بگیر بودند، و از آنجا که اساس فتودالیسم -درهمه جهان- بر «خانواده سالاری» استوار است، این افراد، جز از «بزرگتر» یا «سرپرست» یا «خان» و رئیس ایل» خود، حکم هیچکس را نمی پذیرفتند. و چون ایران ارتش منظم و آماده ای نداشت، هرگاه خطری جدی حدود و ثغور کشور را تهدید میکرد، بدستور شاه، حکام ولایات شروع بجمع آوری افراد همان کدخدایان و... میکردند و در نتیجه، هر ولایت، عدهای سرباز و فرماندهی جزء -مانند سرگروهان و سرجوخه در نظام ارتش- نیز داشت که اجباراً همراه افراد آن ولایت بودند. در نتیجه، مثلاً «ابوالفتح خان جوانشیر» که دارای دوهزار سرباز بود، چنانچه در جنگ، کشته یا اسیر میشد، افراد او نیز دست از جنگ می-کشیدند، و یا -بطوریکه خواهیم دید- پشت بجهه میگریختند. این يك مشکل مهم.

دیگر اینکه، چون «افراد ابوابجمعی»ی هر خان و حاکم، با ابزار و آلات مخصوص محیط و منطقه ای تاریخی و جغرافیائی و فرهنگی خاص خود زندگی کرده بودند، هنگامی که در يك نبرد بزرگ شرکت میکردند، نه تنها یار و مددکار یکدیگر نبودند، بلکه اکثراً باعث کشته یا مجروح شدن او یا حداقل - کندی حرکات رزمی سایر جنگاوران نیز میشدند. چرا که هر گروه، طرز مبارزه ای خاصی داشت، که برای دیگران -در صحنه- بیگانه بود، و همین امر -بطوریکه در متن خواهد آمد- بارها سپاه ایران را بمخاطره ای شکست انداخت.

... و اما در مورد سپاه روس، هیچ يك از این معانی، از «ابوابجمعی» مفهوم نمیشود. چرا که ارتشی تعلیم دیده و منظم بود، که پس از کشته یا اسیر شدن فرمانده، بلافاصله تحت

فرماندهی افسر مادون او، قرار میگرفت...

(۱۷) - اوج کلیسا = «اچمیادزین Echmiadzin». نام سابقش (تا ۱۹۲۵) واگارشاپات Vagarshapat. شهر... قسمت مرکزی جمهوری ارمنستان. غرب ایروان، در دره‌ی رود ارس، در قرن ششم ق. م. وجود داشته. ۱۸۲-۳۴۲ بعد از میلاد، پایتخت ارمنستان بود. دیر مشهور اچمیادزین مقر پطرک کلیسای ارمنی بود. در حدود ۳۰۲ بعد از میلاد بتوسط قدیس گریگوریوس منور تأسیس شد و دارای کتابخانه‌ی گرانبهای از ادبیات ارمنی است. داخل کلیسای دیر، مزین به نقوش برجسته‌ی ایرانی می باشد. در این دیر است که هفت سال یکبار، روغن مقدسی که در عموم کلیساهای ارمنه بکار میرود، تهیه میشود. فاصله‌ی ۱۳۰۰ متری شمال دیر، دو کلیسا است که با کلیسای دیر، از دور منظره‌ی جالبی دارد، و نام اوج کلیسا... [ترکی = سه کلیسا] که ترکان به دیر اچمیادزین نهاده‌اند، از همین جا ناشی است. و در همین محل در سال ۱۲۱۹ ه. ق. جنگی (= جنگ اچمیادزین) بین عباس میرزا ولیعهد، و سیسیانوف روی داد.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۹

(۱۸) - شیخون = اگر این کلمه مفهوم عام «حملة ناگهانی» را میداشت، می توانست بانواع شبانه‌روزی تقسیم شود. اما شیخون یعنی: «... ۱- حملة ناگهانی در شب. ۲- بوقت شب، پنهان بردشمن تاختن. ۳- سفر و حرکت در شب...».

معین. ج ۲ - ص ۲۰۲۲

بنابراین، کلمه‌ی «شب» از متن حذف و بحاشیه نقل شد.

(۱۹) - «قوای روسیه پس از تصرف گنجه، همانطور که قبلا گفته شد، تحت فرماندهی ژنرال سیسیانوف... بطرف ایروان حرکت نمود و در اوج کلیسا مقر خلیفه ارمنه، با ارتش عباس میرزا مواجه گردید. پس از يك نبرد شدیدی که در تاریخ ۱۲ صفر ۱۲۱۸ بین طرفین بوقوع پیوست، سیسیانوف تاب مقاومت نیاورده، بالاخره مجبور به عقب نشینی گردید و سپاهیان ایران، قوای روس را تعقیب نموده، در شعبان ۱۲۱۹ آنها را بسوی قلیس عقب راندند.»

مقول تا حاضر - ص ۳۶۵

(۲۰) - «دسته دوم که برای آذوقه از راه پنبک ایروان عازم شده بودند بوسیله ارمنه محل مقداری آذوقه جمع آوری نموده چون پیرقلی خان شام بیانی محافظ بین راه

واقع گردید، سر کرده دسته آنان صلاح ندانست از راه مزبور عبور نماید، چون پیرقلی مذکور مردی آزموده و جنگ دیده بشمار میرفت...».

این جملات، بعلا اختلاط مفاهیم جداگانه در یکدیگر، بصورت متن تصحیح، و برای حفظ امانت، عین متن خطی، بتوضیحات نقل شد.

(۲۱) - ۱- «عراق عجم (Eraqe Ajam) یا عراق عجمی (Ajami) ... -
۲- در تقسیمات جغرافیائی کشور قبل از اجرای قانون تقسیمات کشور در سال ۱۳۱۶ ه.ش. عراق، عراق عجم نام ولایتی از ولایات ایران بود، تقریباً مطابق شهرستانهای اراک و تفرش حالیه، و حاکم نشین آن سلطان آباد (اراک) بود. ولایت عراق مشتمل بود بر سلطان آباد و حومه و بلوک فراهان، کزاز، سربند، آشتیان، گرکان، تفرش، رودبار، بزلو، وفس، شرا و خلیجستان. این عراق عجم را نباید با عراق عجم در اصطلاح جغرافیای تاریخی بخلط کرد.»
... «قید عجمی، برای تمیز این ناحیه از ناحیهی عراق عرب در بین النهرین بود...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۷۰۶

(۲۲) - خدا آفرین «بخش مرکزی سابق شهرستان تبریز... اکنون این بخش وجود ندارد... این ناحیه اکنون جزء شهرستان اهر است. آبادی مرزی خدا آفرین که ذکرش در جنگهای ایران و روس مکرر آمده است، دارای دو پل است. یکی آجری بطول ۱۷۰ متر که گویند در زمان عباس میرزا نایب السلطنه ساخته شده و دیگری سنگی، که قدیمی و اکنون نیمه خراب است.»

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۸۵

(۲۳) - شوش = «شوشی... یا شوشه... شهر... ناحیهی خود مختار قراباغ. کوهستانی جنوب غرب آذربایجان شوروی... در سال ۱۱۶۵ بنام پناه آباد... بنا شده و تا سال ۱۸۲۳ کرسی خانات قراباغ بود. آقامحمدخان قاجار آنرا گرفت (۱۲۱۱ ه.ق.) ولی چند روز پس از ورود بشهر مقتول شد. بموجب عهدنامه گلستان (۱۲۲۸ ه.ق.) به روسیه واگذار گردیده، تا سال ۱۹۱۸ بزرگترین مرکز قالیبافی در قفقاز بود.»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۰۶

لازم بتذکر است که در تواریخ، عموماً بنام «پناه آباد شوشی» ذکر شده، لیکن «وقایع نگار» در تمام کتاب بنام «قلعه شوش» و یا تنها «شوش» ذکر نموده است. باید

توجه داشت، که این قلعه، ارتباطی با «قلعه شوش» واقع در خوزستان - در کنار کارون - ندارد.

(۲۴) - «منزل Manzel: ۱- جای فرود آمدن در سفر - مرحله. ۲- مسافت بین دو توقفگاه مسافران (در قدیم) ...».

معین. ج ۲ - ص ۲۳۹۰

توضیحاً باید افزود، که در گذشته، کاروانسراها و آب انبارهای بین راه‌های کاروانرو، محل اطراق شبانه‌ی مسافران بودند. این گونه محل‌ها را «منزل» می‌گفتند. نخست باین علت، که چنین اماکنی را در مسافت‌هایی می‌ساختند که معمولاً هر کاروان، نزدیک غروب بآنجا میرسید، و ناچار باطراق بود. و بعد اینکه در چنین جاهائی، عده‌ای بساط کسب و کار و معامله با کاروانیان میگسترانیدند و بهمین جهت، برای مسافران اغذیه و اشره‌ای فراهم بود. بنابراین، هر يك از این محل‌ها، اسم خاصی پیدا میکرد، مانند همین منزل، که بنام «آق اوغلان» معروف شده بوده است.

(۲۵) - «... فتح‌علیشاه حکمرانی ایروان را همچنان به محمدخان قاجار وا گذاشت و ابوالفتح‌خان جوانشیر را مأمور قرا باغ کرده، خود بهمراهی عباس میرزا به تهران بازگشت. اندکی بعد از این واقعه، ابراهیم خلیل‌خان جوانشیر، حاکم موروئی قرا باغ در پناه آباد تحصن جست و با سیسیانوف بمذاکره پرداخت و او را بکومک خویش خواند. اما لشکر عباس میرزا با وجود مخالفت و مقاومت لشکر سیسیانوف و جوانشیر، از روی پل خداآفرین از ارس عبور کرده قلعه شوشی را که پناهگاه مهم و عده‌ی لشکر ابراهیم خلیل‌خان بود، محاصره کرد، و فتح‌علیشاه نیز خود از ارس گذشته، در تخت طاووس، هشت فرسنگی قلعه‌ی شوشی فرود آمد. سیسیانوف سرهنگی را، نامش گرگین بالشکرو تجهیزات بکومک قلمگیان شوشی فرستاد، و بین این سرهنگ روسی با قوای عباس میرزا در محلی بنام عسکران جنگی سخت روی داده، بعد از شش روز زد و خورد، سرهنگ روسی مقتور و مجروح گشت، و لشکری هم که سیسیانوف بمدد آن سرهنگ آورد، از لشکر عباس میرزا شکست خورد (ربیع الاول ۱۲۲۰ ه. ق.) و چندی بعد گنجه نیز از تصرف روسیه خارج شد و بدست ایران افتاد.».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۳۴-۳۳۵

(۲۶) - «... در این بین، سیسیانوف یکی از سرکردگان خود را واداشت که با سفاین روس از راه دریای خزر، به گیلان بتازد و آن سردار انزلی را گرفت، و لیکن در

«بره بازار» مغلوب شده بگریخت...».

همانجا: ج ۱ - ص ۳۳۵

(۲۷) - «پیر بازار... بخش حومه‌ی شهرستان رشت... ۷ کیلومتری شمال رشت. کنار رودخانه‌ی پیربازار. قبل از رونق بندر پهلوی، پیش‌بندر شهر رشت و با راه آهن بآن مرتبط بود. ولی احداث راه شوسه‌ی رشت به بندر پهلوی و ساختن اسکله و بارانداز درغازیان، و عقب‌نشینی مرداب انزلی، پیربازار را از اهمیت انداخت...»

همانجا: ج ۱ - ص ۵۷۸

(۲۸) - Talesh یا «طوالش... باریکه‌ای جنگلی و مرطوب بین کوه‌های طالش و بحرخزر، که از لحاظ جغرافیائی جزء گیلان است. ناحیه‌ی طوالش تا انعقاد عهدنامه‌ی گلستان تماماً جزء ایران و کرسی آن لنکران بود. اینک رودآستارا، طالش ایران (مشمول بر شهرستانهای طوالش و آستارا) را از طالش شوروی جدا میکند. طالش شوروی جزء آذربایجان شوروی است...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۶۱۱

(۲۹) - «شروان (Shervan) یا شیروان (Shirvan) ناحیه و ولایت قدیم، کنار دریای خزر در شمال رود کورا (کر) در آلبنیای قدیم یا اران اوایل قرون وسطی و آذربایجان شوروی کنونی. تاریخ و جغرافیای تاریخی این ناحیه هنوز بخوبی روشن نیست... فرمانروایان شروان، عنوان شروانشاه داشته‌اند... پس از اینکه قاجاریه وحدت ایران را تأمین کرد، جانشینان فتحعلی‌خان - خان قوبه - از یکطرف مواجه بادولت ایران و از طرف دیگر باروسیه روبرو شدند. عاقبت برطبق عهدنامه‌ی گلستان (۱۲۳۸ ق.هـ)، دولت ایران از دعای خرد بردربند، قوبه، شروان و باکو منصرف شد. در سال ۱۸۲۰ روسها این نواحی را اشغال کردند. مصطفی‌خان - خان شماخی - به ایران گریخت و قلمرو وی جزء سرزمین روسیه شد. در حال حاضر، ناحیه‌ی شروان جزء آذربایجان شوروی است...».

همانجا: ج ۲ - ص ۱۴۲۸-۱۴۲۹

لازم تذکر است که در استان خراسان نیز، شهرستان «شیروان» بین قوچان و اسفراین و بجنورد، وجود دارد، که البته ارتباطی به شیروان مورد بحث درین متن، ندارد.

(۳۰) - قتل سیسیانوف فرماندهی قوای روسیه: ذیقعدی ۱۲۲۰ هجری.

«عباس میرزا پس از استرداد گنجه، برای تهیه قوای کافی عازم تهران گردید تا از شاه، اعتبار لازم را دریافت دارد. زیرا اوبایستی با درآمد آذربایجان این جنگ بزرگ را اداره مینمود، و شاه مایل نبود از خزانه وجهی باو بدهد[۱] درغیاب عباس میرزا، ژنرال شفت که در پیربازار شکست خورده بود، مجدداً به بادکوبه حرکت نمود و خود ژنرال سیسیانوف هم عازم گنجه شد. ولی ژنرال شفت در اینجاست کاری از پیش نبرد و از قوای حسینقلی خان شکست خورده، مجبور به عقب نشینی گردید و سیسیانوف هم درحوالی گنجه موفقیتی نصیبش نشده بطرف باکو عقب نشست. ژنرال فرماندهی قوای روس، چون میدانست که بیشتر موفقیت‌های ایران، مرهون رشادتهای حسینقلی خان است، نیرنگی بنظرش رسید و تصمیم گرفت او را بقتل برساند. لذا برای اجرای طرح خود، پیکی نزد حسینقلی خان فرستاد و پیشنهاد ملاقات، جهت مذاکره صلح نمود. سردار ایرانی که این پیشنهاد غیرمترقبه را ناشی از یک نیرنگ احساس نموده بسود، ضمن قبول پیشنهاد، چند نفر از سرداران خود را هم، از نظراحتیاط با خود برد، تا چنانچه سوء نظری در بین باشد خشی گردد. اتفاقاً این پیشینی بصورت عمل درآمد، و سیسیانوف که دستورات لازم را به - همراهان خود، برای قتل سردار ایرانی داده بود، قبل از موفقیت، بقتل رسید و سرش بعنوان هدیه برای فتحعلیشاه فرستاده شد.»۱

مقول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۵۸-۳۵۹

(۳۱) - میرزا بزرگ فراهانی: که اسامی و القاب مختلف وی در اعلام آمده است، مردی هوشمند و فهیم و روشن بین بود، که در سیاست عهد فتحعلیشاه، نقشی بسیار اساسی و سازنده و مؤثر داشت. درایت و دوراندیشی و آگاهیهای سیاسی وی، تا حدی بود که دولت انگلیس را بوحشت انداخته، و سفرای آن دولت سعی داشتند تا هرچه بیشتر دست او را از امور سیاسی کوتاه نمایند - چرا که قادر نبودند مانند سایر بزرگان، او را خریداری کنند -.

«سرگور اوزلی» که پایه گذار معاهده گلستان بود، از تبریز نامه ای به «ویکونت کاستلره» وزیر امور خارجهی انگلیس نوشت و دربارهی «میرزا بزرگ» چنین توضیح داد: «... با تهدید قطع پرداخت کمک مالی، بالاخره موفق شدم اجازه ی پادشاه را تحصیل کنم، که با نماینده ی دولت روس - بدون دخالت «میرزا بزرگ» و اطرافیان - داخل مذاکره شوم. اکنون افتخار دارم باطلاع برسانم، که ما توفیق یافتیم به رفیق و متحد خود، روسیه - حتی از این ناحیه ی دور - کمک کنیم. زیرا من اختیار تام دارم، که متارکه ی

جنگ میان دولتین ایران و روس را برای مدت یکسال بمرحله‌ی قطعی برسانم. باین- ترتیب، روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز برضد دشمن مشترك (= فرانسه) استفاده نمایند».

بهرحال، درمورد هردو معاهده‌ی گلستان و ترکمانچای، از وی خلع ید شد و همین رویه را، درمورد «عباس میرزا» نیز -درتنظیم مفاد معاهدات- مرعی داشتند. و بطوریکه از مفاد نامه‌ی «سرگود اوزلی» بر می آید، «فتحعلیشاه» نیز، بکوتهای دست این دو نفر، رضایت داده است.

ناگفته نماند، که «میرزا بزرگ قائم مقام» پدر «میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی» مشهور، وزیر «محمدعلی میرزا» بود، که در سال ۱۲۵۱ هجری، -با سعایت عمال بیگانہ- بدستور محمدعلیشاه بقتل رسید، و دعانویس جاهلی بنام «میرزا عباس ارومی» -مشهور به «حاجی میرزا آقاسی»- بجای او زمام امور کشور بی سرپرست را، بدست گرفت.

(۳۲) - تاج الدوله - مریم: از زنان مورد علاقه‌ی فتحعلیشاه، و بسیار مورد احترام او بود. زنی متکبر، که نسبت بادای احترام از طرف زنان -برخود- بشدت سخت می- گرفت، و بهمین ملاحظه، دم و دستگاهی جدا از حرم شاه داشت. از اصل و نسبش درتاریخ عضدی، که «شرح حال زنان و دختران و پسران» فتحعلیشاه است، اثری نیست، اما از اخلاق و تکبر رفتارنشده‌ای ذکر گردیده است. این بانو، از لحاظ «تعلیم خط و ربط و عالم پدر-فرزندی» تربیت یافته‌ی «میرزا- عبدالوهاب نشاط اصفهانی» بوده است.

بنابقل «تاریخ عضدی» چنان نخوتی داشت که، از بیم آنکه «مبادا در نزد اوسرموئی خلاف ادب از کسی واقع شود، غالباً درقصراحداثی خود درامامزاده قاسم می نشست...». «اوضاع و اسباب تجمل تاج الدوله، همه جهت، از حرمخانه خارج بود و دستگاهی جداگانه داشت. از فراشخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره».

«بعد قم را باو دادند، زیاده بردویست عملجات شخصی او، که از قرا باغ همراه آورده بود و همه مردمان متشخص ورشید بودند، مبلغی از مالیات قم بآنها بطور سیورغال مرحمت شد. ملک یک که از بزرگان قرا باغ بود، وزارت آغا باجی (نام دیگر تاج الدوله) را داشت...».

«با همه احترامات شخصی، از اول که بخانه خاقان مبرور آمد، هیچ طرف میل نشد. شب زفاف قبل از صبح حضرت خاقانی بدون مضاجعت -که با حالت جوانی آنحضرت و میل بطرف نسوان، عجیب می نمود- از اطاق بیرون آمده فرمایش کرده بودند، که دختر

ابراهیم خان بنظرم مانند مارآمد. آغا باجی، تا با آخر عمر، همینطور یا کره ماند، گویند صبح همانشب عریضه‌ای بطورگله بحضرت خاقان فرستاد که درعنوان، این بیت ترکی غیرموزون را نوشته بود:

یارم گجه گلدی، گجه قالدی، گجه گیتدی

هیچ بیلمیرم عمرم، نیجه قالدی، نیجه گیتدی؟.

عضدی - باختصار از ص ۷.

(۳۳) - «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» = ایلچی کبیر... وفات ۱۲۶۲ ه. ق. از رجال معروف اوایل عهد قاجاریه، پسر میرزا محمدعلی اصفهانی سرشته‌دار، وخواهر-زاده‌ی حاجی ابراهیم شیرازی بود. درعهد صدارت حاجی ابراهیم، ازجانب اسداله‌خان پسر حاجی ابراهیم، که ایالت لرستان وپروچرد و شوشتر و دزفول درعهده‌ی او بود، نیابت حکومت شوشتر را داشت و بعد از قلع و قمع خاندان حاجی ابراهیم، وی به هندگریخت، و در «حیدرآباد دکن» بخدمت نظام دکن درآمد. در سال ۱۲۴۲ ه. ق. که شاه، با بقایای خاندان حاجی ابراهیم بر سر مهر و محبت آمد، او نیز از هندوستان به فارس آمد و در سال ۱۲۲۶ سفارت ایران در لندن مأمور شد، و چندی بعد، از آنجا به همراه سرگور اوزلی، بسبب انقلاب دریا، بدون مقصد بامریکا (ریودژانیرو) رفت. بنا به مشهور، وی اولین ایرانی است که بامریکا قدم نهاده است! و سیاحت‌نامه‌ای بنام حیرت‌نامه سفر، دارد. در بازگشت از امریکا به لندن رفت و از آنجا با سرگور اوزلی و جیمز موریه، منشی او با کشتی به ایران آمد. چندی بعد با سرگور اوزلی به روسیه رفت و تنها بازگشت! دیگر بار به اطریش و فرانسه و انگلستان به سفارت رفت. در سال ۱۲۴۰ ه. ق. میرزا ابوالحسن وزیر دول خارجه، و عهدنامه‌ی ترکمن‌چای را، از جانب دولت ایران امضاء کرد. در هنگام وفات فتح‌علیشاه، به سبب وحشی‌کی که از قائم مقام داشت، بتقویت و حمایت علیشاه ظل‌السلطان برخاست. اما وقتی امر سلطنت بر محمدشاه قرار گرفت، از ترس به حضرت عبدالعظیم گریخت. بعدها در عهد صدارت حاجی میرزا آقاسی، باز به دربار پیوست و مورد توجه واقع شد، و در سنه‌ی ۱۲۵۸ ه. ق. عهدنامه‌ی تجارتی بین ایران و انگلیس را منعقد کرد. وفات وی در تهران اتفاق افتاد. گویند جیمز موریه احوال و اطوار او را با قدری مبالغه در کتاب معروف حاجی بابای خویش ترسیم و تصویر کرده است.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۲

«میرزا ابوالحسن خان پسر دوم میرزا محمدعلی، یکی از منشیان حکومت نادرشاه افشار است. محمدعلی بسال ۱۱۹۰ ه. ق. (۱۷۷۶ م.) در شیراز متولد شد و در دستگاه

پدرش پرورش یافته بود. درشی که نادرشاه کشته شد، میرزا محمدعلی در زندان بصری برد و قرار بود که روز بعد بجرم خیانت به نادرشاه، او را زنده در آتش بسوزانند. پس از اینکه نادر بقتل رسید، میرزا محمدعلی از مرگ وحشتناک و شعله‌های آتش رهائی یافت و در عهد کریمخان زند نیز در خدمت او میزیست تا اینکه در اواخر سلطنت این پادشاه بدرود حیات گفت.

خواهر حاجی ابراهیم کلانتر شیرازی، در عقد میرزا محمدعلی بود، و میرزا ابوالحسن-خان... پسر همین زن و خواهرزاده کلانتر شیرازی است».

حقوق بگیران - ص ۱۸

(۳۴) - «امین الدوله اصفهانی، لقب عبدالله خان. از وزراء و رجال و مستوفیان معروف عهد قاجاریه. پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی. وی بهنگام صدارت پدر، مقام مستوفی الممالکی یافت (۱۲۳۴ ه. ق.) و چند سال بعد، چون حاجی هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلیشاه او را گرفته ناپنا کرد، و امین الدوله را نیز معزول نمود، الهیارخان آصف الدوله را باین سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰). اما... باردیگر صدارت را به امین الدوله داد (۱۲۴۳) و او تا پایان حیات فتحعلیشاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلیشاه... بدرگاه محمدشاه نرفت و بتحریرک علیشاه ظل السلطان مدعی دیگر سلطنت پرداخت. چون کار سلطنت بر محمدشاه قرار گرفت، یک چند در اصفهان در خانه‌ی یکی از علما متحصن بود، عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقاسی، از طریق بختیاری به عتبات رفت (۱۲۶۸ ه. ق.) و در آنجا بود، تا وفات یافت».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۵۲

(۳۵) - «شکی - ... ناحیه و ولایت سابق، در آذربایجان شوروی کنونی... در ایام باستان جزء آلبانیا بود. سلاطین ساسانی، شهرهائی در آن تأسیس (یا آنها را تجدید بنا) کردند. لشکر اسلام در زمان خلافت عثمان (۲۳-۳۵ ه. ق.) از رود کورا (= کر) گذشت. مدتها اکثریت سکنه‌ی شکی را مسیحیان تشکیل می‌دادند. بعدها شکی جزء قلمرو شروانشاهان گردید، ولی فرمانروایان گرجستان مدعی مالکیت آن بودند. در نتیجه‌ی لشکرکشی شاه طهماسب اول صفوی... جزء ایران گردید (۹۵۸ ه. ق.) در حدود ۱۰۵۳ ه. ق. بدست ملوک و سلاطین محلی افتاد... در ماه مه ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ ه. ق.)، خان شکی تابع و خراجگزار روسیه شد، تا... در (رمضان ۱۲۲۱ ه. ق.) روسها حکومت

شکی را به جعفرقلی خان دنبلی، حاکم سابق خوی که از ایران تبعید شده بود، سپردند. بموجب عهدنامه گلستان، دولت ایران شکی و خانات مجاور را به روسیه واگذار کرد.

همانجا: ج ۲ - ص ۱۲۸۵

(۳۶) - ارض الروم = ارز روم (Arzerum) شهر... در ارمنستان، از مراکز زراعت و تجارت. این محل از ایام قدیم اهمیت تجارتي و سوق الجیشی فراوان داشته، و در دوره‌ی دولت بیزانس، شهری بنام تئودوسیوپولیس (Teodosiopolis) در آنجا واقع بود، که مرکز بخشی از ارمنستان بود، و اعراب بخش و مرکزش را از روی نام ارضی آن، قالیقا می خواندند. قالیقا... در سال ۶۵۳ بعد از میلاد بدست اعراب افتاد. در قرن یازدهم میلادی که شهر ارزن... بدست سلاجقه ویران شد، سکنه‌ی آن به شهر اخیر مهاجرت کردند، و این شهر را ارزن الروم... و ارض الروم [= ارزن رومین] خواندند، و این نام بعدها بصورت‌های: ارزالروم (Arzo'r, Rom) و ارض الروم [= سرزمین رومین] و اضرروم تحریف شد. در سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۷۸ و ۱۹۱۶ روسها آن را گرفتند.

همانجا: ج ۱ - ص ۹۳

(۳۷) - ناپلئون بناپارت Napoleon Bonaparte - ۱۷۶۹ - ۱۸۲۱ میلادی، متولد آژاکسیو، واقع در ایالت کورس. در سال ۱۷۸۵ بخدمت ارتش درآمد و در دسته‌ی توپخانه بکار پرداخت. در سال ۱۷۹۶ بفرماندهی دسته‌ی کوچکی از سپاه فرانسه، در جنگ برعلیه اطریش شرکت نمود، و همین جنگ باعث شهرت و محبوبیت او شد، و طولی نکشید که بنام سردار بزرگ سپاه فرانسه، مورد تکریم قرار گرفت، و «جمهوریخواهان» بجانبداری او پرداختند.

بنابارت، شخصاً معاهده‌ی «کامپوفورمیه» را با اطریش امضاء نمود. در سال ۱۷۹۹ ارتش مجهزی را برای تسخیر مصر بسیج نمود، لیکن بدون نتیجه بفرانسه مراجعت نمود، و بعنوان «کنسول اول فرانسه» انتخاب شد، و بین سالهای ۱۷۹۹ تا ۱۸۱۴ بنام تنها قدرت بلامعارض ارتش و دولت فرانسه، بر آن کشور حکومت نمود. پس از پیروزی در جنگی که برعلیه گروه کشورهای متحد اروپا (= مؤتلفین) انجام داد، خود را امپراطور فرانسه نامید و در حضور پاپ، تاجگذاری کرد. (۱۸۰۴ میلادی). جنگ دوم او برعلیه «مؤتلفین»، پیروزیهای بزرگی برای او کسب کرد (۱۸۰۵ - ۱۸۰۷).

قدرت و شوکت ناپلئون، از سال ۱۸۰۸ رو بافول نهاد، و برخی جنگها - بخصوص با روسیه (۱۸۰۹) - بکلی نیروی ارتش او را تحلیل برد، و سیصد هزار فرانسوی را، در سرمای روسیه منجمد نمود... و در بازگشت از روسیه، نیروی روبزوال او، گرفتار چهارمین جنگ «مؤتلفین» شد و در «لایپزیک» شکست کامل یافت.

بنابارت در سال ۱۸۱۴ (= ۱۱ آوریل) معزول شد، لیکن نیروی پیروزمند «مؤتلفین» برای حفظ حیثیت نظامی او، اجازه دادند تا باحفظ نام «امپراطور»، در «آلب» حکومت کند. اما وی، یکسال بعد، از آنجا گریخت و وارد پاریس شد، و مجدداً بمدت یکصدروز حکمرانی کرد (= حکومت ۱۰۰ روزه). در همین مدت، درگیر جنگ مشهور «واترلو» شد، که بانقض کامل حکومت و خاندان بنابارت انجامید.

سپاهیان انگلیس وی را اسیر و بجزیره‌ی «سنت هلن» - واقع در اقیانوس اطلس، غرب افریقا - تبعید کردند.

ناپلئون بنابارت، در سن ۵۲ سالگی به سال ۱۸۲۱ در همان جزیره درگذشت.

(۳۸) - «قارص... کرسی ایالت قارص. در شمال شرقی ترکیه، در ارمنستان. مرکز ناحیه‌ی زراعتی است. شهری قدیمی، دارای استحکامات نظامی، و واقع در میان کوه است. در قرن ۱۱ میلادی، مدتی جزء امپراطوری بیزانس بود، و سپس به دست مسلمانان افتاد... در سال ۶۰۳ ه. ق. گرجیها آن را گرفتند. امیر تیمور آن را ویران کرد (۱۳۸۶). در قرن ۱۶ میلادی، عثمانیها آن را از نو ساختند. در سال ۱۶۰۴ میلادی بتصرف شاه عباس کبیر درآمد. روسها، نخستین بار در سال ۱۸۲۸ میلادی آن را تسخیر کردند. در کنگره‌ی برلین، همراه نواحی اطراف، به روسها واگذار شد (۱۸۷۸ میلادی)».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۶

(۳۹) - غراف گداویچ = ژنرال گودوویچ - در اواخر سال ۱۲۱۰ هجری، دولت روسیه، وی را که از سرداران بنام بود، برای تسخیر «در بند» (به توضیح (۱) نیز نگاه کنید) مأمور ساخت. ظاهراً باین بهانه که «آرا کلی خان» (به توضیح (۹) نگاه کنید) حاکم گرجستان، از دست دولت ایران، به روسیه شکایت برده است.

گودوویچ یک سپاه شصت هزار نفری دیگر نیز بفرماندهی «والرین زوبوف» (به توضیح (۱۱) نگاه کنید - در این متن: قول ایاغ-) بکمک گودوویچ رسیده، بیاری یکدیگر قلاع مستحکم شهرهای: باکو، دربند، طالش و گنجه را بتصرف درآوردند، و بسوی سواحل غربی دریای خزر تاختند و مصب رودخانه‌ی «اترک» و «کورا = کسر» را در اختیار

گرفتند.

«والرین زوبوف» - پس از این پیروزیها - از رود ارس عبور کرد و در «دشت مغان» توقف نمود، تا زمستان را پشت سرگذارد، و فتوحات خود را - در بهار سال بعد - ادامه دهد...

(۴۰) - در متن، باختصار از روابط ایران و عثمانی، و نیز ایران و اروپا - انگلیس و فرانسه - سخن آمده است. اما اثری از تأثیرات اوضاع اروپا و معاهداتی نظیر «تیلسیه» - ژوئیه ۱۸۰۷ - و «فین کن اشتاین» - ۴ مه ۱۸۰۷ و «بخارست» - مه ۱۸۱۳، در آن نیست، و نویسنده - میرزا صادق وقایع نگار - بعلت عدم وجود وسائل سریع ارتباطی، از تأثیر سیاستهای دول اروپائی در روابطشان با ایران - مثل همه ی درباریان دیگر - بی اطلاع بوده است. بدین جهت برای روشتر شدن مسائل، ناچار توضیحاتی - باختصار - درین زمینه داده می شود:

ناپلئون، در سال ۱۸۰۴ (= ۱۲۱۹ هجری) بنام امپراطور فرانسه، زمام کشور را - رسماً - در دست گرفت. ولی از دو سال قبل از تاجگذاری، که با نام کنسول اول فرانسه حکومت میکرد، سیاست «صلح مسلح» را در کشورهای آلمان و سوئیس و ایتالیا اجرا نمود و با فشار بسیار، منافع فرانسه را درین کشورها حفظ کرد، و همین سیاست بود، که باعث وحشت کشورهای مقتدر دیگری مانند روس و انگلیس شد - که بزرگترین دشمنان اروپائی ناپلئون بودند.

بریتانیا، که در سایه ی صلح، اوضاع اقتصادی و صنعتی خود را، بسرعت توسعه داده بود، و در نظر داشت که قدرت دریائی خود را، همچنان حفظ و سیادت بریتانیا را بر آبهای اروپا، نگاهدارد، و فرصتی بفرانسه - و امپراطور جوان آن - ندهد، تا بتواند به پیشرفتهائی در زمینه ی اقتصاد و صنعت نائل شود.

«الکساندر اول» - امپراطور روسیه - نیز، از آنجا که خود را فرستاده ی خدا می - دانست، سخت میکوشید تا قدرت خود را، بر تمام اروپا تحمیل، و از طریق راه یافتن بدریای آزاد - خلیج فارس و دریای سیاه - بتوسعه ی نفوذ خود در اروپا، ادامه دهد. باین جهت از بنا پارت تقاضا کرد، تا بین روس و انگلیس واسطه ی صلح شود. اما جواب منفی ناپلئون، سخت او را آزرده - چرا که صلح روس و انگلیس، با مقاصد فرانسه مغایرت تام داشت - . بنابراین، «الکساندر اول» با شدت هر چه تمامتر، شروع بتحریكات سیاسی بر علیه ناپلئون نمود. زیرا میدانست، که اگر آلمان بدست ناپلئون بیفتد، سهمی از آن به روسیه نخواهد رسید، و در نتیجه راه اسلامبول - در کنار تنگه ی «بوسفور» - مسدود خواهد شد.

باین جهت، خود به انگلستان پیشنهاد صلح نمود و در نتیجه معاهده‌ای بین الکساندر اول و نخست‌وزیر وقت انگلیس - «سرویلیام پیت ۱۷۵۹-۱۸۰۶ Sir Wiliam Pitt» در سال ۱۸۰۵ بسته شد. در این معاهده، حدود فرانسه را محدود بر مرزهای قدیمی کردند، تا در اطراف آن کشور، ممالك کوچکی بوجود آورند، و فرانسه را در مرزهای خود، ثابت نگاهدارند. - همان سیاستی که انگلیس برای حفظ هندوستان در آسیا اجرا کرد، و افغانستان را حائل بین ایران و هندوستان قرار داد. - اما پیشرفتهای ارضی فرانسه، سبب شدند، که بین دولتهای روس، انگلیس، سوئد و اطریش، معاهده‌ی چهارجانبه‌ای بر علیه ناپلئون منعقد گردد، که همین معاهده، سرآغاز مخاصمات طولانی ناپلئون و همه‌ی اروپا گردید. کشورهای امضاء کننده‌ی این پیمان را - مجموعاً - «مؤتلفین» میگویند. (۱۱ آوریل ۱۸۰۵).

با همه‌ی این تمهیدات، این پیمان نیز نتوانست مانع توسعه‌ی نفوذ نظامی و گسترش ارضی فرانسه شود، زیرا ارتش اطریش در «باویر = باواریا Bavaria» - واقع در خط مرزی آلمان و اطریش کنونی - و «اولم» - در کنار رود دانوب - و سپاه مشترک روسیه و اطریش، در «استرلیتز» از ناپلئون شکست خوردند و پیمان «پرسبورگ» (۲۶ دسامبر همان سال) سبب گردید که روسیه بطرف لهستان عقب‌نشینی کند.

این فتوحات، ناپلئون را بر آن داشت، تا برادر خود - «ژوزف بناپارت» - را به - سلطنت «ناپل» - ایتالیا - برگزیند و حکومت جمهوری کوچک «باتاوا» را نیز به سلطنت تبدیل، و با نام «هلند» در اختیار برادر دیگر خود «لوئی بناپارت» گذارد.

این تغییرات سیاسی، آنقدرت را به ناپلئون دادند، تا بدول اروپائی برای ایجاد یک اتحادیه‌ی اروپائی، بنام «اتحادیه‌ی رن» پیشنهاد نماید، مشروط باینکه سرپرستی آن را، شخصاً بعهدده داشته باشد. این تغییرات، و نیز سایر پیشرفتهائی که در ظرف دو ماه نصیب فرانسه شد، روس و انگلیس را بر آن داشت تا با فرانسه، وارد مذاکره شوند.

«فوکس» نخست‌وزیر جدید انگلیس، اوایل سال ۱۸۰۶ با «تالیران» وزیر امور خارجه‌ی فرانسه، بمذاکره پرداخت و در مورد مسائل اروپائی به موافقت رسیدند. اما درباره‌ی مسائل شرق توافقی حاصل نشد. علت اصلی آنهم، اشغال جزایر «کاتارو» و «ایونین» توسط روسیه، و اشغال جزایر «مالت» و «سیسیل» بوسیله‌ی انگلیس بود، که مانع پیشروی فرانسه، بطرف شرق می‌شدند.

انقاد «اتحادیه‌ی چهارم مؤتلفین» سبب گردید، که دولت «پروس» نیز در صف مخالفین ناپلئون درآمد و در جنگ بر علیه فرانسه، دوجهی جدید گشود. اما در هر دو جبهه، فرانسه پیروز گردید (اکتبر و ژوئیه ۱۸۰۶).

پس از قتل «سیسیانوف» - درین متن «ایشپخدر» - و انتصاب ژنرال «گودوویچ»،

اوضاع اروپا بکلی دیگرگون شد، و بناپارت تقریباً بلامنازع، بانجام مقاصد خود مشغول بود، وبطوریکه درمتن نیز آمده است، درین مرحله، ایران ناچار گردید، تا برای جلوگیری از تجاوزات روسیه، دست نیاز بسوی فرانسه‌ی بناپارت دراز نماید. آنچه درمتن آمده، مربوط باستخلاص فرستاده‌ی فرانسه، «موسیو ژوبر» - با توسل بنفوذ شخصی عباس میرزا - از زندان دولت عثمانی است. و اما «عبدالرزاق دنبلی» در «مآثر سلطانیه» مسئله‌ی پیام بناپارت را - برای فتحعلیشاه - چنین ضبط کرده است:

«... موسیو ژوبر نام را بسفارت تعیین و روانه‌ی دولت ایران ساخته، اعلام وپیغام نمود، که: این قاعده مسلم است که دوست دشمن، دشمن خواهد بود، ودشمن دشمن، دوست. الحال من (= ناپلئون) با دولتی که دشمن دولت ایرانست، نهایت دشمنی دارم. پس اولی آنست که میانه‌ی ایران وفرانسه، عهد دوستی دیرینه تازه شده، استحکام میثاق دولت فرانسه، برعالمیان ظاهر، و فایده‌ی این دوستی - که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایران است - برجهانیان روشن و باهر گردد».

نماینده‌ی فرانسه، مدت یکماه در ایران ماند، و عازم بازگشت بفرانسه شد، و از دولت ایران خواست، تا نماینده‌ی تام‌الاختیاری بهمراه او روانه کند، تا معاهده‌ی صلح را امضاء و با خود بیاورد.

فتحعلیشاه که از مساعدتهای انگلیس مأیوس شده بود، «میرزا محمد رضا قزوینی» (نیز توضیح ۴۱) را بهمراه «ژوبر» بفرانسه فرستاد. این دونفر در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (= ۱۸۰۷) در اردوگاه جنگی «فین کن اشتاین» (Finken Stien) - در لهستان - بحضور ناپلئون رسیدند و نخستین معاهده‌ی بین ایران و یک کشور مقتدر اروپائی منعقد گردید، و ازین تاریخ، ایران بنام یک کشور آسیائی، در اروپا مطرح شد. و اما آثار این معاهده، سالها در اوضاع داخلی و نیز سیاست خارجی ایران باقی بود، که درمتن مختصر اشاراتی بآنها شده، و هر جا که لازم باشد، توضیح خارج از متن داده خواهد شد.

از این معاهده، چند نکته‌ی مهم ذکر می‌شود:

الف - تمهیدات فرانسه در برابر ایران: اول - تمامیت ارضی ایران تضمین و گرجستان جزء خاک ایران محسوب و حق مسلم ایران است. دوم - فرانسه متعهد است که تمام سعی خود را بکار اندازد، تا روسیه را وادار بانعقاد پیمانی، مبنی بر تخلیه‌ی گرجستان و اراضی ایران، نماید.

ضمناً فرانسه متعهد شده است، که این امر - یعنی موضوع گرجستان و تخلیه‌ی نقاط اشغالی توسط روسیه - جزء سیاست دائمی آن دولت است و «مصرفاً تقاضا» خواهد شد. سوم - فرانسه تعهد کرده است، که علاوه بر تحویل توپ و تفنگ کافی، افسران و افراد

متخصص در فنون نظامی نیز بایران اعزام، و در بازسازی سپاهیان ایران، بصورت يك ارتش منظم نهایت تلاش خود را، مرعی نماید.

ب - تعهدات ایران در برابر فرانسه: فتحعلیشاه متعهد است با دولت انگلیس بطور کلی قطع ارتباط کند، و فوراً اعلام جنگ نماید؛ دیگر اینکه در ماده‌ی دهم، پادشاه ایران تعهد کرده است، که تمام امکانات و نفوذ خود را برای ایجاد اتحاد در میان طوایف و قبایل قندهار بکار برد، و آنها را بر علیه انگلیس بسیج نماید. دیگر از تعهدات ایران، پذیرش کشتی‌های نیروی دریائی فرانسه، در بنادر خود، و کمک و مساعدتهای لازم به آنها است، و نیز اجازه‌ی عبور به ارتش فرانسه، برای حمله به هندوستان، که ایران متعهد آن شده است.

بهر حال، پس از انعقاد این پیمان، بناپارت، دستور میدهد، تعداد ۴۰۰۰ پیاده و ده هزار تفنگ و پنجاه عراده توپ برای حرکت بطرف ایران آماده نمایند (۲۲ آوریل ۱۸۰۷) و همچنین به «ژنرال گاردان» (و نیز توضیح ۴۳) دستور میدهد، که در معیت تعدادی از افسران آزموده بایران آمده، طی نامه‌ی مورخ ۲۰ آوریل همان سال، این دستور را با اطلاع فتحعلیشاه برساند.

بهر حال، در سوم شوال ۱۲۲۲ هجری (دسامبر ۱۸۰۷)، هیأت ۲۵ نفری گاردان وارد ایران شدند، و گاردان، دستورات صریح بناپارت را - که کتباً باو داده شده بود - در نظر داشت: ناپلئون در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «فرانسه بمملکت ایران، از دور می‌نگرد. از طرف دیگر سرزمین آنرا وسیله و راهی برای لشکرکشی به هندوستان می‌شمارد».

و روی همین دو نظر خاص، گروه متخصصین در فنون مختلفی را به همراه گاردان فرستاده بود، تا بقول گاردان: «... توان نظامی ایران را در مقابل روسها مهیب ترکند و برای آنکه موانع اردو کشی به هند را که باید از طریق «حلب» یا یکی از بنادر خلیج فارس اختیار نمود، تحقیق کنند و بجمع آوری اطلاعات و تألیف رساله‌هایی بپردازند».

آنچه در «آ آمده، از: مغول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۷۱

در موارد لزوم، توضیحات دیگر داده خواهد شد.

(۴۱) - میرزا محمد رضا قزوینی - وی حامل هدایای گرانبھائی بارزش تقریبی ۳۳۲/۶۰۰ فرانک فرانسه بود، که از طرف فتحعلیشاه برای جلب دوستی و موافقت ناپلئون در مورد ارسال اسلحه و مهمات و کادر آموزش دهنده‌ی ارتش ایران، بفرانسه فرستاده شد.

«مآثر سلطانی» درباب وی چنین اظهار نظر کرده است:

«میرزا محمد رضای قزوینی راهم که از نجبا و معاریف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود، بموافقت موسیو ژوبر، از راه اسلامبول برسالت فرانسه مأمور نمودند.

وی، در تنظیم معاهده‌ی «فین کن اشتاین» از روی بی‌اطلاعی، مسامحه‌ی بسیار کرده بود، چرا که مواد مربوط بتمه‌دات ایران، بسیار صریح و روشن، و مواد مورد تمه‌د فرانسه، مبهم و طولانی و مجامله‌آمیز بود، و دولت فرانسه - هر زمان که لازم می‌دید - می‌توانست از اجرای آنها خودداری نماید».

برخی تواریخ - منجمله، از مغول تا حاضر - این تقصیر را، بمهده‌ی نیاز مبرم ایران بمساعدت فرانسه، و نیز تأکید فتحعلیشاه، در انعقاد فوری قرارداد، گذارده‌اند.

(۴۲) - آمده ژوبر Amede Jaubert. وی از شرق شناسان آن روز بود، و مدرسه‌ی زبانهای شرق فرانسه را، در ۱۹ سالگی باتمام رسانید و با سمت مترجم، با سپاه فرانسه، به مصر رفت، و سپس مورد توجه بناپارت واقع شد و بفرانسه مراجعت کرد. در سال ۱۸۰۰ استاد مدرسه‌ی زبانهای شرقی شد و یکسال بعد بافریقا رفت، و پس از يك سفر بترکیه، در سال ۱۸۰۶ بدربار ایران آمد و به همراه میرزا محمد رضا قزوینی بفرانسه برگشت و معاهده‌ی فین کن اشتاین را سبب شد.

در مدت اقامتش در ایران، جوانب مختلف راههای تحریک ایران، بر علیه روس و انگلیس را بررسی نمود...

یکروز پیش از سقوط قدرت ناپلئون مأمور مسافرت بترکیه شد، و حکومت پس از ناپلئون او را مورد خشم قرارداد و از کار برکنار نمود.

ژوبر، ازین پس وارد کارهای دولتی نشد، و بتحقیق در زبانهای مشرق زمین پرداخت، و خاطرات و عقاید خود را درباره‌ی شرق برشته‌ی تحریر درآورد.

در سال ۱۸۲۱ «مسافرت بایران و ارمنستان»، و «دستور زبان ترکی» را در سال ۱۸۲۳ درپاریس منتشر نمود.

وی مترجم کتاب «جغرافیای ادریسی» بزبان فرانسه نیز هست، که در سال ۱۸۴۰ در فرانسه انتشار یافت.

(۴۳) - غاردان خان = ژنرال گاردان (Gardane). متولد ۱۷۶۶ درمارسی و متوفی ۱۸۱۷. وی آجودان ناپلئون بناپارت بود، و بعنوان نخستین مأمور سیاسی فرانسه، فرماندهی هیأتی مرکب از ۲۵ نفر نظامی و غیرنظامی بایران آمد، (۱۲۲۲ ه. ق.) و

پیش‌نویس معاهده‌ای را که امپراطور فرانسه بایران پیشنهاد می‌کرد، به فتح‌علیشاه ارائه نمود - شرح آن در متن خواهد آمد.

مأموریت اصلی گاردان، ایجاد نفار و دشمنی بین ایران و انگلیس و ایران و روس بود. یکی از دستورات بناپارت این بود، که وضع خطرناک شمال ایران را بشاه‌گوشزد و برای او روشن نماید که روسیه نه تنها بهترین و زرخیزترین ایالات ایران را تسخیر نموده، بلکه دولت قاجاریه را هم، هنوز برسمیت نشناخته است... و نیز دستور داشت که به ترتیبی شده، امکانات بوجود آمدن يك اتحادیه‌ی سه‌جانبه، بین ایران و فرانسه و عثمانی را پدید آورد.

گاردان با توجه بشرایط نظامی - سیاسی ایران آنروز، مورد توجه شاه واقع شد و لقب «خان» گرفت، و همراهان او بتعلیم افراد ارتش ایران مشغول شدند. اما سعایت دستیاران و خود فروختگان درباری، شاه را باو بدبین کردند، و معاهده‌ی «تیلزیت» بین روس و فرانسه، سبب خروج گاردان و هیأت او از ایران شد (۱۲۲۳ ه. ق.).

ژنرال گاردان، در تعلیم سپاه ایران بسیار کوشید، لیکن اوضاع سیاسی اروپا در مسیری پیش می‌رفت، که بکلی ایران را از یاد بناپارت برد. چرا که در معاهده‌ی تیلزیت - برخلاف قول بناپارت - درباره‌ی ایران و تخلیه‌ی گرجستان، کمترین صحبتی بین ناپلئون و الکساندر اول نشد، بلکه امپراطور فرانسه، بطور تلویحی ایران را «سهم» روسیه دانست. همین امر، سبب شد که گاردان نسبت بدستورات ناپلئون تا حد امکان بی‌توجه بماند، و در ریختن توپ و تعلیم افراد بکوشد... و کوششهایی نیز در جهت جلب موافقت ناپلئون، بانجام تعهدات فرانسه نمود، که تماماً بی‌نتیجه ماند.

وی، در انعقاد معاهدات صلح بین ایران و روس، نقش مهمی ایفا کرد، اما در همه‌ی آنها، جانب «دوستان اروپائی» را فرونگذاشت. (نیز بتوضیح ۴۰ نگاه کنید) و نیز «تاریخ روابط» ج ۱ - ص ۷۰ تا ۸۰.

(۴۴) - عهدنامه‌ی تیلزیت = «تیلزیت Tilzit. شهری در پروس شرقی قدیم. بندر کنار رود نیمان. در سال ۱۹۴۵ به روسیه واگذار گردید و نامش به ساتسک Savetsk مبدل شد...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۷۰۹

آنچه سبب انعقاد این عهدنامه بین دو دشمن قدیمی، یعنی فرانسه و روسیه گردید، شکست الکساندر اول - امپراطور روس - بدست سپاهیان ناپلئون بود.

نخستین ملاقات سران دو کشور متخاصم، در وسط رودخانه‌ی «نیمن»، بسیار دوستانه

بود و «بنابارت واسطه‌ی صلح بین روسیه و عثمانی گردید و روسیه هم واسطه‌ی صلح بین فرانسه و انگلیس شد، و بدین ترتیب طرفین به‌عالمیان نشان دادند، که خواهان صلح بوده و بهیچوجه مایل نیستند که کشورهای اروپا در آتش جنگ بسوزند!».

از مغول تا حاضر. ج ۲ - ص ۳۷۲

اما دربار انگلیس، پس از آگاهی از پیروزیهای عظیم ناپلئون - بخصوص معاهده‌ی تیلسیت - بسختی بوحشت افتاد. چرا که یقین نمود، حمله‌ی به هندوستان - از طرف فرانسه - قریب الوقوع است.

در این میان، برادر ناپلئون - «لوسین بنابارت» - برای مذاکره با دربار ایران تعیین شد تا در سال بعد، وارد مذاکره شود.

در همین اوان، از طرف دولت انگلیس به لرد «میتو Minto» فرمانروای کل هندوستان، دستور رسید، تا رفتار ملایم‌تری با مردم هند در پیش گیرد و نیز نماینده‌ای برای مذاکره با دربار ایران، اعزام نماید.

فرمانروای هندوستان «سرجان مالکولم» را - که قبلاً نیز به ایران آمده بود - برای این کار مأمور ساخت. از سوی دیگر نیز دربار انگلیس - بدون مطالبه و با عجله - «سرها» فورد جونز» را بسوی ایران فرستاد، که موضوع آن در متن آمده، و بجای خود توضیح داده خواهد شد.

(۴۵) - «شهرزور: شهر قدیم کردستان در ناحیه‌ای به‌مین نام که امروز جزء ایالت سلیمانیه‌ی عراق است... ناحیه‌ی شهرزور... دشت مصفا و حاصلخیزی... در غرب کوه‌های اورامان... این دشت مسکن کردن جاف است. شهرزور بامعتقدات اهل حق بستگی دارد (بزم آنان، قیامت در آنجا برپا خواهد شد)».

«دشت شهرزور، ظاهراً از دوره‌ی دولت آشور، آباد بوده است و تله‌های متعددی که در این ناحیه وجود دارد، حاکی از اینست که آبادیهای متعددی در آنجا وجود داشته... بناهای این شهر را به قباد، پسر پیروز ساسانی نسبت داده‌اند... هراکلیوس اول (هرقل) درسومین جنگ خود با ایران از ناحیه‌ی شهرزور گذشت (فوریه‌ی ۶۲۸ م)... شهرزور در دوره‌ی اسلامی بسبب دورافتادگی از مرکز دولت اسلامی، اغلب مأمن گردنکشان و یاغیان (مانند خوارج و خرم‌دینان) بود... در جنگهای ایران و عثمانی، شهرزور نقش مهمی داشت. در آغاز قرن ۱۸ میلادی، ترکان عثمانی ایالت شهرزور را تشکیل دادند...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۱۳

(۴۶) - «سرهارفورد جونز Sir Harford Jons». در توضیح پیش‌اشاره شد، که «سرجان مالکولم» از طرف فرماندار کل هندوستان و شرکت هند غربی - به ایران آمده (۱۲۱۵) و معاهده‌ای با دولت ایران امضاء نمود. در آن معاهده، بعثت بی‌اطلاعی اولیای امور ایران، و وحشتی که از حملات روسیه، در دربار پیدا آمده بود، هیچ تعهد جدی و مطمئنی را بعهده‌ی انگلیس نگذاشتند. و این، تنها ایران بود، که باید تعهدات مهمی را بگردن می‌گرفت:

درماده‌ی چهارم این قرارداد، ایران موظف بود که در صورت وقوع حملاتی از طرف فرانسه و افغانستان، «بریتانیای کبیر» در صورت داشتن امکان! از طریق هند به ایران کمک نماید. و باستناد همین ماده بود، که ایران - در هنگام خطر روس - از انگلیس تقاضای کمک کرد، و باین منظور «محمد نبی‌خان» را عازم هندوستان کرد، تا تقاضای ایران را بسمع اولیای انگلیسی هند برساند.

اما در فاصله‌ی انعقاد این معاهده، تا هنگام فرستادن «محمد نبی‌خان»، وضع سیاسی انگلیس بکلی تغییر کرده بود. زیرا با دولت روسیه، بر علیه فرانسه متحد شده بود. بنابراین بخواسته‌ی ایران واقعی نگذاشت. چرا که هر کمکی به ایران، مستقیماً بر علیه دوست و هم - پیمان او بکار می‌رفت!

اندکی توجه بحوادث سیاسی آن سالها، نشان می‌دهد، که بقول «وقایع‌نگار»: شکست ایران «بهیچ روی در میدانهای جنگ اتفاق نیفتاد». بلکه وقایع پشت پرده‌ای که بین دولتهای روس و انگلیس و فرانسه، - و در يك مورد عثمانی - صورت می‌گرفت، و همکاریهای عهدشکنانه‌ی همه‌ی آنها، سبب شکست ایران شدند.

موضوع رفتن «محمد نبی‌خان» به هندوستان را «جان ویلیام کی John Wiliam Key» باین صورت نقل کرده است: «... در این سه سال، اوضاع بکلی عوض شده است: از انگلستان فرمانروای دیگری وارد شده و او مأمور اجرای سیاست دیگری است. «محمد نبی‌خان» فرستاده‌ی سیاسی ایران، در اکتبر سال ۱۸۰۵ وارد بمبئی شد... فرمانروای کل هندوستان، با نماینده‌ی ایران، در ظاهر با عزت و احترام رفتار می‌نمود. ولی در باطن با او مثل يك آدم ولگرد و پست معامله می‌کرد... در ملاقات محرمانه‌ای که بین نماینده‌ی ایران و فرمانروای کل هندوستان اتفاق افتاد، چیزی از مسائل سیاسی صحبت نشد. وقتی که «محمد نبی‌خان» منظور خود را بیان داشت، «سرجورج بارلو Sir Gorge Barllev» به او حالی نمود که وضع عوض شده، و علاوه بر اینکه چیزی طلبکار نیست،... بلکه بدهکار هم هست. از این کلمات لرزه بر اندام نماینده‌ی ایران افتاد... ناچار در اول

ژانویه ۱۸۰۷ با دست خالی... به ایران مراجعت کرد...».

جنگ. افغانستان. ص ۳۷-۴۱

اما تقاضای مساعدت از انگلیس، تنها ازین طریق صورت نگرفت، بلکه «عباس - میرزا» با همکاری «میرزا بزرگ - قائم مقام اول» بوسیلهی «سرها رفور د جونز» که نماینده انگلیس در بغداد بود، اقدام نمود و از دولت بریتانیا خواست، تا به ایران - برای مقابله با روسیه - مساعدت، و بعهد خود وفا کند. اما در تاریخ ۱۹ اکتبر سال ۱۸۰۵ نمایندهی انگلیس در بغداد، طی نامه‌ای به «میرزا بزرگ» خبر داد، که مراتب را با اطلاع دولت خود رسانیده است. اما بنظر نمیرسد که نتیجه‌ای داشته باشد!!.

علت این بی‌اعتنائی بخواسته‌های ایران، تنها يك ماده در معاهده‌ی روس و انگلیس بود. در آن ماده، روسیه از انگلیس خواسته بود، که هیچگونه مساعدتی به ایران نکند!! و انگلیس هم باین عهد وفادار ماند و دست روسیه را در تمام نواحی شمال ایران باز گذاشت...

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۹۶ یبعد

(۴۷) - میرزا بزرگ فراهانی «قائم مقام اول: ... میرزا عیسی فراهانی معروف به میرزا بزرگ فراهانی... وفات ۱۲۳۷ یا ۱۲۳۸ ه. ق. از منشیان دربار ایران در اوایل عهد قاجاریه. وزیر عباس میرزا ولیعهد. نسبت وی به میرزا عیسی فراهانی میرسد، که در دستگاه صفویه سمت مهورداری داشت. میرزا عیسی دویسر بنامهای حسین و حسن داشت، که اولی در دستگاه زندیه وزارت یافت (۱۱۸۰ ه. ق.)، و به میرزا محمد حسین وزیر معروف شد. و دومی دستیار وی بود. میرزا بزرگ پسر این میرزا حسن بود، و چون محمد حسین فرزند ذکور نداشت، میرزا بزرگ را بفرزندی اختیار و تربیت کرد و دختر خود را بزوجیت وی داد.

بگفته‌ی منتظم ناصری، در سال ۱۲۱۳ ه. ق. که عباس میرزا بامقام ولیعهدی و نیابت سلطنت به حکمرانی آذربایجان منصوب شد، میرزا بزرگ به وزارت خاصی وی منصوب گردید. در سال ۱۲۱۸ ه. ق. در وزارت، قائم مقام صدارت عظمی شد، و بهمین جهت به - قائم مقام معروف شد. لیاقت و کاردانی او را ستوده‌اند، و وی را در اقدامات اصلاحی عباس میرزا سخت مؤثر دانسته‌اند. در سال ۱۲۲۴ یا ۱۲۲۵ ه. ق. بر حسب تقاضای وی، وزارت نایب السلطنه بفرزند ارشدش میرزا حسن واگذار شد، و پس از وفات میرزا حسن (۱۲۲۶ ه. ق.)، پسر دیگرش میرزا ابوالقاسم فراهانی ... (قائم مقام ثانی) این سمت را

یافت. میرزا بزرگ در سال ۱۲۳۷ ه. ق. (به قول دیگر در سال ۱۲۳۸ ه. ق.) در تبریز به بیماری وبا درگذشت و فرمان قائم مقامی برای میرزا ابوالقاسم صادر شد (۱۲۳۸ ه. ق.)»

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۹۸۱

(۴۸) - سر جان مالکولم (= ملکم): اولین بار در سال ۱۲۱۵ هجری به ایران آمد و معاهده‌ی ایران و انگلیس را منعقد کرد. (و نیز توضیح ۴۴ سطور آخر).

علت اعزام سر جان مالکولم، اگرچه در ظاهر برای عقد معاهده با ایران بود، اما ریشه‌ی اصلی آن، عهدنامه‌ی دوستانه‌ی روس و فرانسه بود، که دولت انگلیس را با خطر آن اتحاد مواجه ساخت؛ زیرا دریافت که منظور بناپارت، از دوستی با دولت روسیه، جز این نیست، که با همکاری امپراطور روس، و استفاده از موفقیت ارضی و ارتش آن کشور، در شمال ایران، برای حمله به هندوستان استفاده کند، و شاه‌رگ اقتصادی انگلیس را بدست آورد.

اما رجال درباری ایران، که حقاً از مسائل جهانی - و بخصوص از شعبده‌بازیهای سیاسی - کاملاً بی اطلاع بودند، ناخودآگاه - بخاطر جنگ باروسیه - بجرگه‌ی کشودهایی درآمد، که در مسائل سیاسی دنیای آنروز مطرح بودند. و همین امر سبب شد، که سفرای کشورهای اروپائی، در دربار ایران، دارای قدرت و نفوذ شدند، و هر يك عده‌ای از زعمای درباری را در اختیار نظرات خود گرفتند، و بهر طریق - با پول یا هدایای فراوان - عقاید خود را اعمال نمودند.

شاه نیز از دیگران بی اطلاع تر، و آلت خیمه شب بازی واسطه‌های درباری خود بود و هر لحظه بطرفی متمایل می‌شد.

بطوریکه در مقدمه‌ی نویسنده نیز آمده است، در زمان آغامحمدخان - بعد از مرگ کاترین دوم و روی کار آمدن پل اول - قوای روسیه از تمام نقاط اشغالی شمال ایران، عقب کشیدند و عملاً جنگ بین دو دولت خاتمه یافت. اما بخاطر تحریکات انگلیس در داخل دربار - و بعداً پیمان دوستی روس و فرانسه - مجدداً این جنگها آغاز گردیدند. زیرا بناپارت، از ابتدای سلطنت - و بقول برخی از مورخین، حتی قبل از آن - نقشه‌ی تسخیر هندوستان را در سر پرورانده بود، و ابتدا میخواست با همکاری ایران - و توجه بسوابق تاریخی ایران در تسخیر هند - دست بچنین اقدام بزرگی بزند. اما تقاضای صلح پادشاه روسیه، او را باین فکر انداخت، که وجود متحد قوی‌تری چون روسیه، برای انجام مقاصدش، مفیدتر خواهد بود. و باین جهت معاهدات خود را با ایران نادیده گرفت و عملاً دست روسیه را در شمال ایران باز گذاشت. زیرا ضمن بدست آوردن متحدی قوی تر، راه

وصول به هندوستان نیز - در صورت شکست ایران - هموارتر می‌شد. دولت انگلیس معاهده‌ی سال ۱۲۱۵ را توسط سرجان مالکولم با ایران منعقد کرده و در آن قید نمود که: ماده‌ی ۱: چنانچه پادشاه افغانستان قصد حمله به هندوستان را داشته باشد، دولت ایران باید با فرستادن نیروی نظامی، از حمله‌ی آن کشور به هند جلوگیری کند. ماده‌ی ۲: چنانچه فرانسه یا هر کشور دیگری بخواهد دریکی از بنادر جنوب ایران، با حداث پایگاه نظامی اقدام کند، ایران و انگلیس - مشترکاً - باید در اخراج آن‌ها بکوشند. دومین مأموریت سرجان مالکولم، که از طریق کمپانی هند شرقی و فرمانروای کل هندوستان - از طرف دولت انگلیس - انجام گردید (۱۰ مارس ۱۸۰۸) برای عقد معاهده‌ی دیگری علیه فرانسه بود. اما فتح‌علیشاه، که خاطره‌ی رفتار توهین‌آمیز فرمانروای کل هندوستان را با «محمد نبی‌خان» فراموش نکرده بود، اجازه نداد، تا سرجان مالکولم از بوشهر بطرف تهران حرکت کند.

از طرف دیگر، در معاهده‌ی «فین کن اشتاین»، ایران بفرانسه قول داده بود، که با انگلیس وارد هیچگونه مذاکره‌ای نشود، اما از آنجا که ناپلئون، بتعهدات خود عمل نکرده بود، - و بطوریکه گذشت، تلاشهای ژنرال گاردان نیز بی‌نتیجه ماند - دولت ایران امیدی بکمکهای فرانسه نداشت. با اینحال، ایران از پذیرفتن سرجان مالکولم خودداری کرد، و او را بدون ملاقات، به هندوستان بازگردانید (۱۲ جولای ۱۸۰۸).

«علت اساسی بازگشت مالکولم این بود که «کاپتن پاسلی» فرستاده‌ی او به دربار، توسط مقامات ایران، در شیراز متوقف شد، و اجازه‌ی پیشروی بطرف پایتخت، باو داده نشد. در نامه‌ای که «پاسلی» به مالکولم نوشت، متذکر شد، که: «روابط فرانسویها با ایران، فوق‌العاده محکم و مافوق آن است که ما تصور می‌نمائیم، دوستی آن‌ها روی دشمنی با ما ایجاد شده، و چنین بنظر میرسد که دوستی و مروت ایران و فرانسه، روی یک شالوده محکمی گذاشته شده است، که ما از باطن آن بکلی بی‌اطلاع می‌باشیم!».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۸۶

سرجان مالکولم که سخت خود را اهانت شده می‌دید، از «لرد میتو» - فرمانفرمای کل هندوستان - خواست، تا از طریق اعزام نیروی نظامی و تهدید و فشار به بنادر خلیج فارس، ایران را مورد حمله‌ی نظامی قرار دهد. اما در همین اوان، «سرهارفورد جونز» - که زمانی نماینده‌ی انگلیس در بغداد بود - از طرف دولت انگلیس - و مستقیماً از لندن - به ایران رسید، و «لرد میتو» صلاح ندید، که در آن موقع، دست با اقدام نظامی بزند.

همزمان با رسیدن «جونز»، فتح‌علیشاه از مفاد معاهده‌ی «تیلسیت» آگاه شد، و دانست که فرانسه نیز - مانند روس - بگفته‌ها و نوشته‌های خود پابند نیست و نظری جز سودجویی

شخصی نداشته است. باین جهت فوراً «جونز» را بحضور پذیرفت (فوریه‌ی ۱۸۰۹).
فرستاده‌ی انگلیس، پس از تقدیم هدایا و درود پادشاه انگلیس، مورد تفقد قرار
گرفت و باتفاق «میرزا شفیح» صدراعظم، مأمور تنظیم معاهده شد، تا بعرض شاه،
برسانند.

بعد از مدتی مطالعه و مذاکره، در روز ۲۵ محرم سال ۱۲۲۴ (۱۲ مارس ۱۸۰۹)
معاهده‌ای بامضای طرفین رسید، که بنام «معاهده‌ی مجمل» معروف شد. (مفاد آن در متن
آمده است).

درین معاهده، یک مقرری سالیانه برای ایران تعیین شد، که در زمان ادامه‌ی جنگ
ایران و روس، از طرف انگلیس پرداخت شود، ولی از ذکر مبلغ خودداری شد، تا بعداً
در عهدنامه‌ی دیگری قید گردد.

سرجان مالکولم، هنوز اصرار داشت که جنوب ایران را مورد حمله قرار دهند، و
لرد میتو نیز، - که از اقدامات «جونز» راضی نبود - سفارت او را نپذیرفت، وحواله‌ی
پرداخت وجه نقدی را، که بنام دولت ایران نوشته بود، نکول کرد، و «سرهارفورد جونز»
را تهدید باخراج از ایران نمود...

... همه‌ی این عوامل، - و بسیاری که درین توضیح نمی‌گنجند - سبب شد، که «سر-
جان مالکولم» مجدداً در سال ۱۸۱۰ - با جلال و شکوه - وارد تهران گردیده، علناً بمخالفت
با جونز پرداخت (باین قسمت، در متن مختصر اشاره‌ای شده است).

سرهارفورد جونز، این موضوع را به لندن نوشت و در مقام خود ابقاء شد.
سرجان مالکولم در سال ۱۸۱۵ بعنوان «سر» لقب یافت، و در سال ۱۸۲۷ درحالی
که مقام فرمانداری بمبئی را داشت، بازنشسته شد، در سال ۱۸۳۳ درگذشت، و در کلیسای
«وست مینستر» لندن مدفون شد، درحالی که مجسمه‌ی تمام قد او از مرمر، بر بالای مقبره‌اش،
قرار گرفته بود.

هواداران نیز لوحه‌ی یادبودی بر آن قرار دادند، که ذکر آن، از لحاظ ارزشی که
دولت و مردم انگلیس برای فعالیت‌های سیاسی او در خاورمیانه و هند قائل بوده‌اند، دارای
که‌ال اهمیت است:

«بیاد بود

سر لشکر سرجان مالکولم

که بسال ۱۷۶۹ در برن فورث در کنار رود اسک در ایالت دامفریشایر تولد یافت و

سال ۱۸۳۳ در لندن درگذشت.

در جنگها و مذاکراتی که سروری بریتانیا را در هندوستان مسجل ساخت شرکت داشت. از برکت بهره‌گیری خستگی‌ناپذیر و خطا ناپذیر او و قدرتهای دماغی و جسمانی که ذات باریتمالی به او ارزانی داشته بود، در عرصه سیاست و جنگ و ادبیات، بمدارج عالی و ممتاز رسید.

منبع الطبع و آزادمنش و مهمان‌نواز بود. عواطفش صمیمانه و رفتارش صادقانه بود. دوستدار و مشوق استعداد بود. در تمامی دوره خدمت دشوار و پر ماجرایش، شور و علاقه او نسبت به بهروزی مردم خاور زمین، کم از شور و شوقش برای خدمت به میهن خویش نبود.

میلیونها نفر که قدر خدمات او را میدانند، یاد او را گرامی می‌دارند. شهرت او در تاریخ ملتها پایدار است. این مجسمه توسط دوستانی برپا شده است، که او از رهگذار استعداد سرشار و خدمات برجسته عمومی و صفات نیکوی خصوصی به‌سوی خود کشید.

انگلیسیها در ایران - ص ۲۱

(۴۹) - در آخرین مراحل جنگهای ایران و روس، که از چهارم صفر ۱۲۲۲ ه. ق. آغاز شد، «ژنرال تورمسوف» بجای ژنرال گودوویچ منصوب و گودوویچ بعلت بی‌لیاقتی معزول گردید.

اما بعلت جهاد عمومی مردم ایران - که در متن آمده است - و نیز درگیری ارتش روسیه با دولت عثمانی و فرانسه در اروپا، دولت روس ناچار بتقاضای صلح شد. به این امید که نیروی خود را در جبهه‌ی رومانی تقویت نماید. لیکن برای اینکه بتواند شرایط صلح را بدلخواه تحمیل، و امتیازات بیشتری کسب کند، دست بحملات برق‌آسای شدیدی، در همه‌ی جبهه‌ها زد. باین صورت، که در جبهه‌های قراباغ و شوره‌گل و کورا (= کر)، حملات شدیدی آغاز، و قوای «محمد علی میرزا» را مجبور بمقبنشینی نمود، ضمن پیشروی مداوم، نماینده‌ی خاصی را بنام «بارون وردی Baron Wardy» - به‌مراه نامه‌ای مفصل - نزد «عباس میرزا» فرستاد و تقاضای صلح را مطرح نمود.

ولیمهد ایران تقاضای آغاز مذاکرات را پذیرفت، و «میرزا علی فراهانی (= قائم - مقام اول)» را مأمور این امر کرد. لیکن چون انتظارات و امتیازاتی که روسیه مطرح می‌کرد، بسیار سنگین و غیر قابل قبول بود، مذاکرات صلح، بی‌نتیجه قطع شد.

(۵۰) - «بز چلو Boz Challu. دهستان ... بخش وفش شهرستان اراک ... بقول بعضی مآخذ، در اوایل عهد صفویه که ایل بزچلو از آذربایجان باین حدود کوچانده شد، باین نام موسوم گردید. زبان مادری سکنه ترکی است. از صنایع دستی قالیبافی است. مرکز ده کلیجان می باشد».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۲۶

(۵۱) - «لنکران (Lankaran) شهر و بندر... آذربایجان شوروی... کنار دریای خزر... مرکز ناحیه ساحلی پست بین کوههای طالش و دریای خزر است، که از لحاظ اقلیم، از ملایمترین نواحی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی می باشد. از محصولاتش چای، مرکبات و انجیر است.

ذکر لنکران نخستین بار در قرن ۱۷ م. می آید. در قرن ۱۸ م. کرسی خانات طالش بود، که به ایران تعلق داشت. ناحیه لنکران را بطرکیر برطبق پیمان سال ۱۷۲۳ با شاه طهماسب دوم صفوی و پیمان سال ۱۷۲۹ با اشرف افغان، به روسیه منظم کرد. ولی برطبق پیمان ۱۷۳۲ به ایران بازگشت. در اول ژانویه ۱۸۱۳ (۹ محرم ۱۲۲۸ ه. ق.) روسها به شهر هجوم آوردند و علی رغم مقاومت دلیرانه ایرانیها، آن را گرفتند. به موجب معاهده گلستان، دولت ایران قسمتی از طالش را بانضمام ناحیه لنکران به روسیه واگذار کرد».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۵۰۳

(۵۲) - «حسین آذر» - گردآورنده کتاب - در اثر دیگری بنام «زندان استبداد» که فعلا در دست تصحیح و تحشیه قرار دارد، مسئله ملاقاتهای محرمانه «سرجان مالکولم» و «سرهاورد جونز» در ایران را، از زبان یکی از افراد مطلع وزارت خارجه «احمدشاه» - بی آنکه نامی از کسی برده باشد - بیان داشته است، که بجهت اطلاع بیشتر خوانندگان، بطور خلاصه، بریده ای از مطالب آن، ذکر می شود:

«... وقتی از قصر شیرین عازم کرمانشاه شدم... در آن شهر دوستی داشتم و بمنزل او وارد شدم... یکفهرم قبل از من... آنجا بود... نوبت به مهمان مزبور رسید... گفت من چندی پیش در هند وانگلستان بودم... از طرف دولت انگلیس بدولت ایران اطلاع رسید، که مایل است یکفهرم ایلچی برای برقراری بعضی مناسبات تجارتي به ایران گسیل دارد... پس از دو روز [که از حرکت او از لندن گذشت] دولت انگلیس منتقل (= متوجه) میشود، که چند دستور لازم به ایلچی فرستاده [شده] داده نشده [است]. هرگاه آن دستورات در

اختیار او نباشد، در مأموریتی که به [او] محول گردیده، توفیق حاصل نمی‌کند... ابتداء [می‌خواهند] یکنفر دیگر را... روانه‌کنند... بعد باین نکته برخورد می‌کنند، که فرستاده... یزودی وارد بنادر ایران می‌شود [و] هرگاه نفر بعدی را از این طریق روانه نمایند، ممکن است به ایلچی [قبلی] نرسد، و اگر هم بخواهند بطرز ناشناس او را به ایران گسیل دارند، محتمل است شناخته شده یا [مورد] سوء ظن واقع گردد و ایلچی بدون اخذ نتیجه، بازگشت نماید. روی این نظر و بنا بمشورت با سیاستمداران انگلیس، احکامیکه بنام ایلچی قبلی صادر شده [بود، عیناً] برای نفر ثانی (= دوم) نیز صادر می‌نمایند و دستور لازم را باو می‌دهند، که از طریق هندوستان عازم ایران شود، ولی تاریخ احکام [او] را ده روز قبل از آنکه برای فرستاده اولیه صادر شده [بود] می‌گذارند و در آن ذکر می‌نمایند که مدارک مأموریت خود را، در بمبئی دریافت دارد... فرستاده عازم هند می‌شود. ایلچی پیش رفته [= قبلی]، از راه خانقین به طهران وارد می‌گردد و استواینامه خود را بوزارت مربوطه ارائه می‌دهد. فرستاده بعدی... دربندر ایران از او سؤال می‌شود... می‌گوید... هرگاه قبلاً دیگری آمده [لا بد] او نیز مأموریتی دارد. ایلچسی بعدی پانزده روز بعد وارد بندر بوشهر شد، مأمورین مسئول از حرکت او... مانع شدند و از مرکز کسب دستور نمودند. وزارت مربوطه وقتی طبق گزارش مأمورین دوبندرگاه، وقوف یافتند که دوفنر برای يك منظور، از طرف دولت انگلیس اعزام شده [اند]، بجای اینکه خودشان در صدد تحقیق... بر آیند... بایلچی قبلی... مراجعه کردند... ولی بواسطه اینکه مردی مدبر و کار آزموده [بود] و از سیاست بازی دولت خود کاملاً اطلاع داشت، دریافت [که] زیر نیمه کاسه، کاسه ایست [و] بدون جهت یکنفر را با احکامی که خود او در دست دارد - آنهم از طریق هند... بهر حال [گفت] اجازه دهید به طهران بیاید... با اجازه دولت، بمرکز آمده، فرستاده قبلی، شب همانروز خودش را با لباس ناشناس، بتازه وارد رسانید [و] دستورات لازمه را چه کتبی و چه شفاهی از او گرفته، بدون اینکه کارکنان دولت محروسه از این آمد و رفت اطلاع حاصل نمایند، بمنزل خود رفت... روز دیگر - اول وقت - مستخدم خود را نزد اولیای راحت طلب مسئول می‌فرستد و پیام می‌دهد... باری، باتفاق عده‌ای، ملاقات [هر دو نفر] صورت می‌گیرد... معلوم می‌شود [که] اینهم فرستاده دولت انگلیس است و... [فرستاده دوم] می‌گوید: دولت متبوعه من، احکامی را در فلان تاریخ بنام من صادر و به - بمبئی فرستاده، و لسی بعداً... منصرف شده، دیگری را از مرکز - لندن - تعیین نموده... الحال بدون درنگ بازمی‌گردم!...».

(۵۳) - «کركوك (Kerkuk, Karkuk) ... كرسى اىالت كركوك. شمال شرق عراق ... از مراکز مهم عراق است و بیشتر سکنه‌ی آن کرد هستند. محصول ناحیه‌ی اطراف آن گندم و میوه است. میدانهای نفتی عظیم کركوك با خطوط لوله به مدیترانه مرتبط است. يك شاخه‌ی این خط به طرابلس و دیگری به بانیاس (هر دو در لبنان) می‌رود. كركوك بر تلی قرار دارد، که مشتمل بر بقایای آبادی‌ی از ۳۰۰۰ قبل از میلاد است. در دوره‌ی ساسانیان مرکز معروف نسطوریها بود، بعد از فتح بین‌النهرین بدست شاه اسماعیل اول صفوی در اوایل قرن ۱۶ م. بتصرف ایران درآمد. پس از استیلای سلطان سلیم اول و سلطان سلیمان اول عثمانی بر بین‌النهرین و عراق، بدولت عثمانی تعلق یافت (اواسط قرن ۱۶ م). پس از سقوط بغداد در سال ۱۶۲۳، بار دیگر ایرانیان آن را اشغال کردند. ولی خسرو پاشا آن را گرفت (۱۶۳۰ م). ... در سال ۱۷۳۲ نادرقلی (بعداً نادرشاه افشار) شهر را محاصره کرد ... سال بعد ... ترکان سخت مغلوب شدند و توپال عثمان پاشا کشته شد. در سال ۱۷۴۶ بدولت عثمانی بازگشت. كركوك تا سال ۱۹۱۸ در دست عثمانی و كرسى اىالت شهرزور بود. در این سال بریتانیائیان آن را اشغال کردند و تا سال ۱۹۲۰ در دست آنان بود و سپس جزء عراق شد».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۲۰۰

(۵۴) - با اینکه از جمله‌ی ماقبل این نامه، بوضوح برمی‌آید که نامه از طرف دولت عثمانی، برای «مهرزاد شفیق» فرستاده شده است، اما متن نامه و شرایطی که در آن قید گردیده، نشان می‌دهد، که این شرایط را دولت ایران به عثمانی پیشنهاد و تحمیل نموده است. اندک توجهی بسنگینی شرایط پیشنهاد، بخصوص درباره‌ی عزل و نصب «پاشایان» و حکام بغداد که می‌نویسد: «ولی باید مثل همیشه تعیین پاشایان شهرزور با صوابدید ... و نیز وزیر بغداد مثل وزرای سابق - در تحت نظریه امنای دولت ایران قرار گیرند ...» نشان می‌دهد که این پیشنهادات را ایران نموده و تهدید کرده است که: «در صورت بروز اختلاف، باید برای تنبیه و آزار حاضر باشند».

دلیل دیگر، جمله‌ی «برای جذب قلوب امنای ایران» است، که نشان می‌دهد، دولتی که چنین قصدی دارد، هرگز در پایان نامه، به تهدید متوسل نمی‌شود. و نیز بخاطر اعزام «محمدعلی میرزا»، دولت عثمانی دو نفر سفیر را با نامه مذکور فرستاده است. برای حفظ امانت، عیناً ضبط گردید.

(۵۵) - «زهاب یا (سرپل زهاب) هردو ... بخش، شهرستان قصر شیرین. استان

پنجم (کرمانشاهان). غرب ایران که بنام مکان باستانی مهم سرپل زهاب خوانده شده است، قسمتی از غرب آن کنار خاك عراق است. مشتمل بر دهستانهای بشیوه، پاطاق، زهاب و قلعه شاهین می باشد. کوهستانی است (کوه آهنگران، در دهستان زهاب، حدطبیعی مرز ایران و عراق می باشد). رودهای پاطاق و حلوان از آن می گذرد. مرکز سرپل زهاب... در ۳۰ کیلومتری شرق قصر شیرین است، و رود حلوان از وسط آن می گذرد. طاق گرا، از آثار دوره ی ساسانیان، بر شیب گردنه ی پاطاق واقع است.

محل سرپل زهاب مطابق محل شهر باستانی آشوری خلمنو... و حلوان جغرافیای نويس مسلمان است... ویرانه های عهد ساسانی اکنون در آنجا مشهور است. آثار باستانی عمده ی این ناحیه عبارتند از: (۱) - سه لوحه بر تندانهای هزار جریب، یکی لوحه ی بزرگ حجاری شده ی مربوط به سال های ۲۵۵۰ تا ۲۶۷۰ ق. م. بر سینه ی کوه هزار جریب، در ارتفاع حدود ۳۰ متر از دشت، که در آن، آنوبانی نی، پادشاه سامی نژاد لولوبی، از دست الاهی اینی نا، اسیران را می گیرد و اسیری هم زیر پا انداخته است و اسیران دیگر در پائین نموده شده اند. دوم لوحه ی دیگری در جانب چپ کوه و مربوط به همان تاریخ مشتمل بر شرح آثار مزبور. سوم لوحه ی بزرگ دیگر بر همان کوه بنام اردوان شهریار اشکانی. (۲) - دخمه ی سنگی از دوران ماد. بنام دکان داود... که زیارتگاه اهل حق می باشد. ... دخمه ی سنگی دیگری از دوران ماد، بنام اطاق فرهاد موجود است... نیز در طرف غربی سرپل، نقش برجسته ی سنگی در هورن (Huren)، بنام ساربان ییرینی، پادشاه دیگر سامی نژاد وجود دارد، که حجاری های آن بخوبی و مهارت نقش برجسته ی آنوبانی نی نیست، و احتمالاً قدیمتر از آنست.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۲۸۲

(۵۶) - درین هنگام، خبر عقد پیمان روس و انگلیس منتشر شده و بکلیه ی افسران و درجه داران انگلیس، که در ارتش ایران بر علیه روسیه می جنگیدند، دستور داده شد، که پستهای خود را ترك نموده، از تعلیم و هدایت سربازان و جانبازان ایران - چه در جبهه های جنگ و چه در مراکز آموزشی - خودداری نمایند. پیداست که در چنان موقعیت خطیری که روسیه با تمام قدرت نظامی خود - با توجه به شکست ناپلئون در جبهه ی روسیه - به ایران حمله ور شده بود، این عمل غیر انسانی دولت انگلیس، بزرگترین ضربات را در جبهه های مرزی، بارتش ایران وارد آورد. زیرا بمحض ترك خدمت افسران انگلیسی، قوای روسیه با شدت و اعتماد تمام، بواحدهای بی سرپرست توپخانه ی ارتش ایران یورش آوردند و افواج پیاده ی ایران را، بعلت عدم پشتیبانی توپخانه درهم کوبیدند.

پس از شکست ایران در تاریخ ۲۱ اکتبر سال ۱۸۱۲ «میرزا بزرگ فراهانی» به نمایندگی انگلیس گفت:

«علت شکست ایران شما هستید، نه قوای روسیه!».

ژنرال «دوریچف» در نامه‌ای که برای امپراطور روسیه نوشت، از نتیجه‌ی این جنگ چنین یاد می‌کند: «... فوجهای پیاده نظام ایران از پای درآمدند. یازده عراده توپ به غنیمت گرفته شد و در حدود پانصد سرباز و عده‌ای افسر، اسیر شدند...».

کتاب «... تاریخ کامل» در این زمینه می‌نویسد:

«... راست است که معلمین نظامی فرانسوی و بعد، انگلیسی... در تعلیم سپاهیان، چند وقتی اشتغال داشتند و جزئی مساعدتی از طرف دولت بریتانیا شد. ولی در آن قلیل مدت و اشتغال ناثرة حرب، نتایج کلی از این همراهیها حاصل نشد. خاصه، که پس از صلح دولت روس و انگلیس، یا اتفاق آنها بر دفع ناپلئون، معلمین انگلیسی از تعلیم توپچیان ایرانی کناره گرفتند و در جنگ اصلاندوز (۱۲۲۸) عباس میرزا شخصاً کار توپچیان را می‌نمود...».

و نیز در تأیید این موضوع «عبدالرزاق دنبلی» چنین نقل کرده است:

«... چون معلمین انگلیس خود را دور از کار داشته، توپچیان نوآموز آذربایجانی نیز استقلالی در آن کار نیافته، جنگ توپخانه بر حسب دلخواه نایب السلطنه نبود، از سمنده آسمان حرکت بزیز آمد و دامنی که اطلس فیروزه چرخش عطف بود، بر کمر استوار ساخته بدست دریا مثال از دهان توپهای دوزخ شرار، دامن دامن شعله بردامن سپهر دوار می - افشانند...».

مآثر - ص ۲۹۶

(۵۲) - در ارتباط با کشته شدن حاکم گنجه و تسخیر آن قلعه، نامی از «مرکز» - افسر روسی - بمیان نیامده، لیکن احتمال دارد، که بعدها این شهر و قلعه را، چنین افسری در اختیار گرفته باشد. بخصوص که در صفحات بعد خواهیم دید که این افسر را، جانشین «تورموسوف» معرفی کرده است. بنابراین وی باید «نیکلای دوریچف N-Dorichov» ژنرال مشهور باشد. چرا که با توجه به پیشنهاد صلحی که بنایب السلطنه نموده است، این دلیل قوی تر می‌شود. زیرا پس از انعقاد صلح بین روس و انگلیس در ۱۶ ژوئیه سال ۱۸۱۲، و نیاز بتقویت قوای روسیه در جبهه‌ی اروپا، دربار تزاری، «دوریچف» را بجای «تورموسوف» گمارد، تا شاید راهی برای مصالحه‌ی - ولو موقت - با ایران پیدا کند، و روسیه بتواند نیروهای خود را، از ایران بطرف اروپا بفرستد. و این «دوریچف» بود که

انگلیسی‌های مقیم دربار ایران را واسطه‌ی صلح قرار داد... با این توضیحات، تردیدی نیست که منظور «وقایع نگار»، «دوریچف» است. حال چرا این نام، چنین تغییری کرده است، برای مصحح روشن نشد. بهر حال روسیه، کلنل «فیقان» و ماژور «پاپف» را برای واسطه قراردادادن سفیر انگلیس - «سرگور اوزلی» - به تهران فرستاد و به همراه آنها نامه‌ای نیز از طرف ژنرال «دوریچف» به عباس میرزا - نایب السلطنه - رسید، که تقاضای تعیین وقت ملاقاتی برای مذاکرات صلح را در جمادی‌الثانی سال ۱۲۲۷ از فتح‌علیشاه بگیرد. نفتین ونیرنگهای انگلیس، در آماده‌سازی ایران برای تحمل يك معاهده‌ی شرم‌آور را در جای دیگر - بمناسبت - توضیح خواهیم داد.

(۵۸) - قزل رباط - «جلولاء Jalula» - شهر قدیمی ایرانی، در سرزمین عراق کنونی. این شهر از منازل عمده‌ی بین راه عراق و خراسان بوده است، و بیک فاصله (۲۵ کیلومتری) از دستجرد و خانقین قرار داشته. نزدیک این شهر، در اواخر سال ۱۶ هـ. ق. عربها شکست سختی بر سپاهیان ساسانی وارد کردند. محل آن ظاهراً مطابق با قزل رباط... (واقع در ۳۴°، ۱۰' عرض شمالی، و ۴۵° طول شرقی) بوده است، که امروز سعه‌یه (ظاهراً بنام سعه‌دان ایی وقاص، سردار فاتح معروف عرب) خوانده می‌شود.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۷۲۵

(۵۹) - ژنرال نیکلای دوریچوف Nikolai Dorichov - در زمان وقوع این حوادث، سرگور اوزلی سفیر انگلیس در ایران بود. ژنرال «دوریچوف» از وی درخواست نمود تا میانجی صلح، بین ایران و روس شود. باین جهت با تمهیدات بسیار، کلنل «فیقان» و ماژور «پاپف» را بملاقات سفیر انگلیس فرستاد و نامه‌ای نیز برای نایب السلطنه نوشت و از او خواش کرد، که برای مذاکرات صلح، قرار ملاقاتی بگذارد. ... بالاخره سرگور اوزلی، با استفاده از ضعف مالی دولت ایران و تهدید به اینکه افسران تعلیم دهنده‌ی ارتش را - که انگلیسی بودند - از کشور خارج خواهند نمود، و کمک نظامی را نیز قطع خواهد کرد، موفق شد که فتح‌علیشاه را برای شروع مذاکرات حاضر کند (جمادی‌الثانی سال ۱۲۲۷ هـ. ق.).

نماینده‌ی انگلیس در هشتم همان ماه وارد تبریز شد و پس از مذاکره با عباس میرزا، «روبرگوردون» را از طرف خود برای ملاقات و مذاکرات صلح، نزد ژنرال «دوریچف» فرستاد.

«دوریچف» رونوشتی از معاهده‌ی بخارست را برای نایب السلطنه فرستاد و تقاضای

چهل روز آتش بس نمود، تا پس از انقضای این مدت، نمایندگان طرفین در محل «سلطان حصار» - حوالی رود ارس - با یکدیگر ملاقات و شرایط صلح را پیشنهاد کنند. اما در اوایل ماه رمضان سال ۱۲۲۷ ژنرال «آلکوردوف» - در متن «آقوردوف» - به اردوگاه نایب السلطنه آمده و اطلاع داد، که بعثت همکاری ایران؛ «الکساندر میرزا» - والی گرجستان - شرایط متارکه‌ی جنگ را انجام نداده و در گرجستان دست باغتشاش زده‌اند، مذاکرات صلح صورت نمی‌گیرد. ضمناً با اطلاع عباس میرزا رسانید، که ژنرال «دورپچف» بعد از این اختیاری در مورد، پیشنهاد صلح ندارد و اگر ایران مایل است که پیشنهاد صلح بدهد، نمایندگان خود را به «اصلاندوز» بفرستد.

«محمدحسن اعتمادالسلطنه» در ذیل وقایع سال ۱۲۲۷ هجری، این مسئله را چنین ذکر کرده است:

«از وقایع این سال اینکه چون الکساندر میرزا والی گرجستان که در ایروان بود، بملاقات سلیم پاشا والی آخسفه رفت و از آنجا به تفلیس شتافته، بنای آشوب را گذاشت و ژنرال «ریتسف» سردار روس این واقعه را از تدابیر حضرت مستطاب نایب السلطنه دانسته، کنترلر سکی را که مردی متهور بود، در آق اغلان گذاشته، خود به تفلیس رفت و حضرت معظم نایب السلطنه در کنار مدارس در محل موسوم به اصلاندوز بودند... در - حالیکه بتصریح متن، این دولت عثمانی بود، که اسکندر میرزا را در باغتشاش گرجستان، یاری کرده بود.

بهر حال ظاهر امر همین بود، اما در پشت پرده، علت پیش کشیدن این بهانه‌ها، سرمای سخت روسیه بود، که سپاه گرسنه ناپلئون را بزانو درآورد، و در شرف عقب نشینی بودا دولت روسیه شکست فرانسه را حتمی میدانست.

سرگور اوزلی، با حرارت تمام سعی داشت تا معاهده‌ی صلح ایران و روس، هر چه زودتر منعقد شود، باین جهت با کوشش تمام، نایب السلطنه را واداشت تا «میرزا ابوالحسن شیرازی» را باتفاق «جیمز موریه» برای انجام مذاکرات صلح بفرستد.

این دونفر در تاریخ سیزدهم رمضان همان سال، بطرف اصلاندوز حرکت کردند و «میرزا ابوالقاسم قائم مقام، از طرف ایران نماینده معین گردید و قرار شد موریه با فرمانده کل قشون روس ملاقات نموده، باتفاق نماینده روس برای مذاکرات صلح به میعادگاه مراجعت کنند...». * (اموریت اصلی قائم مقام این بود، که سردار روسیه را از عدم دخالت ایران در جریانات گرجستان مطمئن سازد...)

بهر حال، پس از دو هفته مذاکره، بدون اخذ نتیجه، هیئت ایرانی بازگشت. زیرا روسیه در شرایط صلح عدم تخلیه و استرداد تمام سرزمین‌های اشغالی - که تا آن روز

در دست داشت - خواستار شده بود، و ضمناً تقاضا داشت، که این سرزمین‌ها، رسماً به - روسیه واگذار شوند، و تنها ناحیه‌ی طالش را به ایران برگردانند! درعوض حاضر است دولت قاجار را برسمیت شناخته، و عباس میرزا را نیز ولیمهد ایران بدانند.

درحالی‌که دولت ایران، تا آخرین وجب زمین‌های اشغالی را مطالبه می‌کرد، و با اصرار از سردار روسی می‌خواست، که تمامی آنها را تخلیه و مسترد دارد.

بدیهی است این دونظر، بهیچ وجه قابل انطباق با یکدیگر نبودند، و مذاکره درباره آنها، طبعاً بی‌نتیجه بود.

(۶۰) - دولت بریتانیا بشدت از پیشرویه‌های فرانسه در اروپا بوخت افتاده بود و بطرق مختلف سعی داشت تا دو هم پیمان فرانسه - یعنی روسیه و سوئد - را از آن جدا نماید. باین جهت بعد از آنکه «ویکونت کاستلره» بوزارت امور خارجه‌ی انگلیس برگزیده شد، بعنوان یکی از کارهای مهم خود، توانست با دولت روسیه معاهده‌ای امضاء نماید. (۱۶ ژوئیه ۱۸۱۲) و بهترین راه پیشگیری از توسعه‌ی قدرت ناپلئون، این بود که هردو کشور با تمام امکانات و قوای نظامی، بجنگ فرانسه بروند. اما دولت روسیه بیشترین بخشهای ارتش خود را، در مرزهای ایران متمرکز کرده بود. درحالی‌که ایران، تازه مقدمات آغاز یک جنگ عظیم و اساسی و همه جانبه را فراهم می‌کرد.

بر اساس همین مسئله بود، که روسیه ناچار شد، بهر طریق ممکن، از زیر بار این جنگ فرساینده شانه خالی کند. و باین جهت ژنرال «تورموسف» را معزول، و ژنرال نیکسلائی ریتسف - در متن «دوریچف» - را بجای او گمارد که او نیز بنابستور دولت روسیه، بوسیله‌ی کلنل «فیقان» و «پاپف» تقاضای صلح کرد...

(۶۱) - پس از انعقاد معاهده‌ی بخارست (جمادی الاول ۱۲۲۷ هجری) بین روس و عثمانی، جنگ بین این دو دولت خاتمه یافت و روسیه کلیه‌ی قوای خود را برای اضمحلال ایران بکار برد و از طرف شوره گل - که جناح بی دفاع جبهه‌های جنگ بود - به حمله پرداخت.

سپاه روس فجیع‌ترین جنایات جنگی را، نسبت باهالی و بخصوص کسانی‌که بادولت ایران همکاری و همراهی داشتند، انجام داده، همگی را مورد شکنجه و آزار قرار داد.

سرگور اوزلی، سفیر وقت بریتانیا، در نامه‌ای که بوزیر خارجه‌ی انگلیس «ویکونت کاستلره» نوشت، این مسئله را چنین متذکر شد:

«... از هنگامی که اسکندر میرزا والی گرجستان - که نسبت بدولت ایران وفادار

است. شورش و انقلاب عمومی برپا کرده است، قسمت اعظم نواحی اشغالی روسیه، با عصیان و انقلاب مردم مواجه گردیده است. باین ترتیب، دولت ایران حاضر نخواهد بود، که قبل از تصرف گرجستان، با دولت روسیه کنار آید».

(۶۲) - معاهده‌ی مودتی در تاریخ ۲۹ صفر ۱۲۲۷ - ۱۴ مارس ۱۸۱۲ میلادی - در دوازده فصل بین ایران و انگلیس منعقد گردید، که مکمل عهدنامه‌ی «مجمل» بود. بطوریکه قبلاً اشاره شد، این عهدنامه توسط سر جان مالکولم در سال ۱۸۰۱ بسته شده بود، و متضمن برخی مسائل تجاری و سیاسی بود، اما معاهده‌ی «مفصل» که در سال ۱۲۲۷، در تکمیل معاهده‌ی «مجمل» انعقاد یافت، منافع بسیاری را برای امپراطوری بریتانیا در برداشت. جهت اطلاع بیشتر خوانندگان، برخی از مواد مهم آن را ذکر می‌کنیم:

درفصل اول: ایران متعهد شده بود، که تمام معاهدات خود را، با دول اروپائی - از جمله فرانسه - ملفی کند، و نمایندگی هیچ دولتی را به کشور خود راه ندهد!!.

فصل دوم: «اگر دشمنی از طوایف فرنگ، به مملکت ایران آمده باشد، یا بیاید، و اولیای دولت علیه ایران از دولت بهیة انگلستان خواهش اعانت و امداد نمایند، فرمانفرمای هند، یا از جانب دولت بهیة انگلیس - هرگاه امکان و قدرت داشته باشد (۱۱) - بطوریکه خواهش دولت علیه ایران باشد، عسکر و سپاه از مملکت هندوستان روانه بسمت ایران نمایند... و اگر بعلی اعزام قوای امدادی میسر نباشد، در سال دویست هزار تومان برای نگهداری قشون ایران بپردازد. برای حصول اطمینان، که وجه بمصرف هزینه‌های نظامی می‌رسد، سفیر انگلیس، در خرج آن حق نظارت خواهد داشت!!».

فصل سوم: دولت انگلیس پذیرفته است که چنانچه با دولتهائی که با ایران در حال جنگ هستند، معاهداتی ببندد، اولاً سعی خواهد کرد که بین آنها - یعنی ایران و دشمن در حال جنگ - مصالحه برقرار کند، و در غیر اینصورت نیز بایستی مبلغ دویست هزار تومان در سال، به ایران کمک کند!!.

فصل چهارم: در باب نحوه‌ی پرداخت کمکهای مالی است.

فصول ۵ و ۶: درباره‌ی جلوگیری ایران، از حملات احتمالی افغانستان، به هندوستان است، مشروط بر اینکه دولت انگلیس هیچ گونه دخالتی در آن نداشته باشد.

فصول ۷ و ۸ و ۹: در مورد تأسیس کارخانجات کشتی‌سازی است، و نحوه‌ی تحویل یاغیان فرادی از ایران، که به هندوستان گریخته‌اند و مقدار اجرت ماهیانه‌ی مربیان انگلیس و ترتیب پرداخت آنها...

فصل یازدهم: در باب پذیرفتن مفاد عهدنامه، توسط جانشینان پادشاه ایرانست، و

فصل دوازدهم، درباره‌ی تقویت دولت ایران، ازطرف بریتانیا و هدم دخالت آن دولت درمخاصات احتمالی بین شاهزادگان ایران است.

ناگفته نماند، که پس از شکست بنابارت و کاسته شدن خطر او، برای انگلیس، آن دولت «جیمز موریه» و «هانری آلیس Henry Alis» را به ایران فرستاد، تا در مفاد معاهده‌ی «مفصل» تجدیدنظر کنند. در نتیجه «عهدنامه‌ی تهران» در ۱۲ ذیحجه‌ی ۱۲۲۹ - برابر ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ - در یازده فصل منعقد و بامضاء رسید.

تا اینجا اشاراتی بود، به آخرین معاهدات ایران و انگلیس. لیکن معاهده‌ی «گلستان» که در تاریخ ذیقعه‌ی ۱۲۲۸ - اکتبر ۱۸۱۳ - بین ایران و روس - با وجود مخالفت‌های شدید عباس میرزا و میرزا بزرگ قائم مقام - بامضاء رسید، درحالتیکه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» این بار نیز نماینده‌ی دولت و پادشاه ایران در انعقاد آن بود. سفير انگلیس - سرگور اوزلی - در نامه‌ای که بمخدوم خود وزیر امور خارجه‌ی انگلیس «ویکنت کاستلره» نوشت، نحوی جلب رضایت شاه را چنین گزارش نمود:

«... بانهدید بقطع پرداخت مساعدتهای مالی، بالاخره موفق شدم که اجازه‌ی پادشاه را تحصیل کنم، که با نمایندۀ دولت روس - بدون مداخلۀ «میرزا بزرگ» و اطرافیان - وارد مذاکره شوم. اکنون افتخار دارم باطلاع شما برسانم، که ما توفیق یافتیم، به رفیق و متحد خود، - روسیه - حتی از این راه دور کمک کنیم. زیرا من اختیار تام دارم، که متارکۀ جنگ میان دولتین ایران و روس را، برای مدت یکسال بمرحلۀ قطعی برسانم. باین ترتیب روسها خواهند توانست از سپاهیان قفقاز برضد دشمن مشترک، استفاده نمایند!». این نامه صراحتاً نشان میدهد، که «عهدنامه‌ی گلستان» يك قرارداد متارکۀ جنگ بوده است، نه پیمان صلح! و همه‌ی تلاش انگلیس - براین بوده است، که قوای روسیه - تماماً - درجه‌های جنگ با فرانسه بکار گرفته شود، و رسیدن روسیه بمرزهای طبیعی با ایران، ببعد از خاتمه‌ی جنگ اروپا موکول گردد!.

لیکن شاه قاجار، کورکورانه تحت تسلط میرزا ابوالحسن و سفارت انگلیس - بدون دخالت ولیعهد و قائم مقام - این امکان را به روس و انگلیس داد، تا با کمک یکدیگر فرانسه را بزانو درآورند، و در فرصت مقتضی، بسراغ ایران و هدفهای نهائی خود بازگردند. بهر حال، معاهده‌ی گلستان، - بطوریکه در متن نیز آمده است - در ۱۱ فصل و يك مقدمه‌ی طولانی - بامضای شاه ایران رسید:

در ماده‌ی دوم این معاهده، با جملات نامفهوم، درباب اراضی شمال، و عباراتی مانند «وضع موجود» سخن آمده، و حدود و ثغور را مشخص ننموده، دست روسها را برای اقدامات آینده، بکلی بازگذاشته است!.

در ماده‌ی چهارم، «عواطف دوستانه‌ی دولت روس» مورد بحث قرار گرفته، و سلطنت فتح‌علیشاه برسمیت شناخته شده، و حکومت عباس میرزا تضمین شده است. و نیز چنانچه «هریک از فرزندان عظام ایشان که بولیعه‌دی دولت ایران تعیین می‌گردد، هرگاه محتاج به اعانت یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند، مضایقت ننمایند تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید...».

این ماده، در برابر برسمیت شناختن سلطنت قاجاریه - تلویحاً - مداخله‌ی مستقیم در ایران را، حق انحصاری دولت روسیه دانسته است.

ماده‌ی پنجم، مربوط بحق کشتیرانی انحصاری روس در دریای خزر است... ماده‌ی ششم در باب نحوه‌ی مبادله‌ی اسرای جنگی، و در مواد ۷ تا ۱۰، در باب مبادله‌ی سفرا و طرز مسافرت و حدود آزادیهای تجار و مسافران و خراج گمرکی و حمل و نقل کالای تجارتی بحث شده است. و فصل یازدهم، اشتراف بصحت امضاء و وکالت طرفین امضاءکننده، از طرف ایران و روس، و گواهی براینست، که در مدت سه ماه، باید بامضای پادشاهان ایران و روس برسد.

بهر حال، در ذیحجه‌ی همان سال، نماینده‌ی ایران، معاهده را به تهران آورد، و تمام و کمال، بدون کمترین مخالفتی از طرف شاه و درباریان، - بمیمنت و مبارکی - به توشیح «فتح‌علیشاه» نیز رسید، و بین سفرای دولین مبادله گردید.

لازم تذکر است، که «ملای دعانویس» - حاجی میرزا آقاسی - جمله‌ی حکیمانه‌ای بر زبان آورد، و عهدنامه را امضاء و گواهی کرد. وی گفته بود:

«به آب شور، ما احتیاجی نداریم!».

(۶۳) - در تواریخ کلاسیک، این تاریخها: ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۲۵ اکتبر ۱۸۱۳ آمده‌اند. با توجه بتوضیح قبل، این معاهده در کنار رودخانه‌ی «سیوا» در قریه‌ی گلستان بامضاء رسید. ژنرال «درتیشف» - در متن: «دوریچف»* - از طرف روسیه و میرزا - ابوالحسن شیرازی از طرف ایران مأمور امضای آن بودند. ولی چون «سرگور اوزلی» با حضور قائم مقام (= میرزا بزرگ) - که مردی روشن بین و وطن پرست و آشنا بسیاستهای مزورانه‌ی بیگانگان بود - در جلسات مذاکرات و تهیه‌ی پیش نویس مخالف بود، پس از سالها جنگ مداوم، و میلیونها تومان زیان مادی و کشته شدن هزاران جوان ایرانی، حاکمیت ایران، بر قفقاز - که بقول «موریه» از خوش آب و هوا ترین نقاط جهان است و از بایر - ماندن آنها بخاطر جنگ اظهار تأسف کرده - از میان رفت و تنها ولایات «قره باغ و

* ۱ - در تواریخ این نام بصورت‌های: راتشچیوف و رویشخوف و درویچف نیز آمده است.

شوره گل» برای ایران باقی ماندند. زیرا مناطق طالش و بادکوبه و شیروان و گنجه و شکی، رسماً بدولت روسیه واگذار شدند و همین‌طور حاکمیت نظامی بردریای خزر را. در «مغول تاحاضر» ذکری از مسافرت «سرگور اوزلی» و «میرزا ابوالحسن شیرازی» به روسیه نشده، و تنها چنین آمده است، که وی بعد از ایفای نقش خود در امضای معاهده‌ی مذکور، عازم لندن شد، و زعمای ایران از او خواستند، تا در وقت عبور از سن پترزبورگ، «درباره‌ی منافع ایران» نیز با سران روسیه مذاکره نماید!!...

... بطور خلاصه، تا زمانی که ناپلئون بر اریکه‌ی قدرت بود، امپراطور روسیه - الکساندر اول - سعی نمود، تا با کجدار و مریض، روابط خود را با ایران حفظ کند، لیکن بمحض اقبال بناپارت و دستگیر شدنش بوسیله‌ی سپاهیان انگلیس، بد رفتاری با مرزداران را شروع نمود، و نقشه‌های اشغالی خود را دنبال کرد، و جنگ‌هایی را - که منجر بمهدنامه‌ی ترکمانچای شد - آغاز نمود.

(۶۴) - جیمس موریه Jeims Morier، معاون سفیر انگلیس، و پس از او، سفیر انگلستان در ایران بود. وی به همراه «سرهارفورد جونز» به ایران آمد، و بتحقیق در باب آداب و رسوم ایرانیان پرداخت و در متن این تحقیقات، اطلاعات وسیعی در زمینه‌های مختلف امکانات طبیعی ایران بدست آورد.

جیمس موریه، متن معاهده‌ی بخارست را، از طرف ژنرال «نیکلای رتیشف» برای عباس میرزا آورد، و تقاضای چهل روز متاخره نمود، لیکن در اول رمضان ۱۲۲۷ «آک - وردف» - در متن «آق وردف» - بعلت قیام الکساندر میرزا، مذاکره‌ی متاخره را بی فایده دانست.

در مورد مسائل شخصی وی باید اضافه نمود، که جیمس موریه در سال ۱۸۷۰ میلادی در ازبیر - از شهرهای مهم ترکیه - متولد و تحصیلات خود را در همان شهر با تمام رسانید و وارد کارهای سیاسی شد... سپس بنام منشی یکی از رجال انگلیسی بنام «لرد الجین Lord Elgin» و بعد از آن به همراه «سرهارفورد جونز» به ایران آمد، و در سال ۱۸۰۹ - پس از عقد معاهده‌ی ایران و انگلیس - به همراه «میرزا ابوالحسن خان شیرازی» با انگلستان رفت، و بار دیگر باتفاق «سرگور اوزلی» و «میرزا ابوالحسن» به ایران بازگشت.

وی مدت ۸ سال در ایران بود (تا ۱۲۳۱ ه. ق. = اواخر ۱۸۱۵).

شرح مسافرت‌ها و دیده‌ها و شنیده‌های وی، در دو جلد کتاب گردآوری و چاپ شده است، کتاب حاجی بابا از آثار معروف اوست (و نیز توضیح ۶۶) ... موریه در سال ۱۸۲۹ میلادی (۱۲۶۵ ه. ق.) درگذشت.

(۶۵) - «شوش. شهر باستانی، نزدیک ساحل کرخه‌ی کنونی و مجاور کارون، که پایتخت دولت عیلام و سپس مقر عمده‌ی داریوش اول هخامنشی و جانشینانش بود، و آثار آن در ۲ کیلومتری غرب ایستگاه راه‌آهن شوش... درخوزستان از مهمترین اماکن باستانی جهان و مشتمل بر بقایای ابنیه و آثار گوناگون، از تمدنهای باستانی ایران می‌باشد، نامش در کتاب عهد عتیق و کتیبه‌های میخی، شوشن... در مآخذ اسلامی سوسی... آمده است. شهر شوشن در تورات و در وقایع مربوط به دانیال، و در کتاب استرمذکور است. در اینجا داریوش فرمان تجدید بنای معبد اورشلیم را داد. گویند دانیال در همین جا مدفون شد، و در عهد خلافت عمر بقایای او را به بقعه‌ی دانیال منتقل کردند...

... هنگامی که سارگن اول، ایلام را فتح کرد، شوش شهری مستحکم بود، و مقر نایب السلطنه‌ی بابل گردید. بین سالهای ۶۴۲ و ۶۳۹ ق. م. که آشور بانیپال مملکت ایلام را تسخیر کرد، شوش تاراج و بکلی ویران گردید. کوروش کبیر شهر را تجدید بنا کرد، مقر زمستانی خود قرار داد، و این شهر رونق و جلال بسیار یافت. غنائم هنگفتی که اسکندر مقدونی در سال ۳۳۱ قبل از میلاد از شوش به چنگ آورد، گواه خزائن گرانبهای این شهر است.

در دوره‌ی ساسانیان شاپور دوم... بسبب اینکه مردم شوش از فرمانش سربچه‌چیده بودند، شهر را زیر پای ۳۰۰ فیل ویران ساخت، و سپس در کنار آن شهر جدیدی بنا کرد، و آن را ایرانشهر شاپور نام نهاد، ولی این نام بعدها متروک شد و همان اسم شوش باقی ماند.

... شوش در سال ۱۷ ه. ق. هنگام فتح خوزستان بدست ابوموسی اشعری، بتصرف اعراب مسلمان درآمد... در دوره‌ی اسلامی نیز مدتها از شهرهای پرجمعیت و پر رونق بود. ابریشم و لیمو و نیشکر آن، شهرت داشت.

... در اواسط قرن چهارم ه. ق. خود شهر ویران، ولی حومه‌اش مسکون بود. اما در اواسط قرن ششم ه. ق. آن را شهر پرجمعیتی شمرده‌اند...

از اوایل قرن نوزدهم میلادی، بوسیله‌ی مأمورین و باستانشناسان اروپائی، که به این ناحیه مسافرت کردند، اطلاعات موثقی در باب ویرانه‌های شوش بدست آمد...

محل شوش را لوفتوس مشخص کرد. در این محل ۴ تپه قرار دارد. یکی از آنها با ارتفاع ۳۸ متر، ارگ شهر را دربر دارد. تپه‌ی دیگر در طرف شرق، نمودار محل کاخ داریوش اول است، و بوسیله‌ی دیولافوا، حفاری گردید. آجرهای لمبادار آن اینک در موزه‌ی لوور پاریس است. تپه‌ی دیگر، در جنوب، محتوی بقایای کاخ سلطنتی عیلامیان است. تپه‌ی چهارم، خانه‌های طبقات پائین‌تر را دربر دارد...

... و در زمستان (۲-۱۹۰۱) قانوننامه‌ی حمورایی از آنجا بدست آمد. زیباترین سفالهای شوش، درپائین‌ترین طبقات، در عمق ۲۵ متری بدست آمد. این سفالها از عصر حجر جدید، ولی متعلق بدو تمدن مختلف است... بر روی طبقات زیرین، بقایای آثار تمدن عیلامی و تمدن اوایل بابلی قرارداد. از قسمتهای بالاتر تپه‌ها، بناهای کتیبه‌دار هخامنشی، و سفالها و کتیبه‌های یونانی قرن چهارم قمری میلادی و سکه‌های پادشاهان عیلام و اشکانی و ساسانی مکشوف گردید. امتیاز انحصاری حفاری شوش، هنوز بدست فرانسویان است».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۰۴ با حذف.

(۶۶) - «حاجی بابا (Haji Baba) قهرمان و مصنف موهوم ایرانی، سرگذشت مشهور حاجی بابا، اثر جیمز موریه. تحت این نام مجعول، سرگذشت يك نمونه‌ی ایرانی عهد فتح‌الملشاه قاجار، با ذکر و توصیف اخلاق و آداب و عقاید و احوال آن روز ایران بیان شده است، و مؤلف، که بموجب ادعای جیمز موریه، همان قهرمان کتابست، سرگذشت خود را با لحنی که از انتقاد و طنز خالی نیست بیان می‌کند. حاجی بابا پسر يك دلاک اصفهانی است، که در راه مشهد اسیر ترکمنها می‌شود و... از تقالی و رمالی و نسقچی-گری، تا ملاپاشی‌گری، همه کار را می‌آزماید و باسلامبول و حتی لندن نیز مسافرت می‌کند، و فراز و نشیب زندگی خود را در طی داستان بیان می‌نماید، و ظلم و جهل و پیگیری دستگاه حکومت، و فقر و فساد زندگی عامه را، با بیان جزئیات درست و دقیق احوال و رسوم و عقاید و آداب طبقات مختلف - اما با مبالغه‌ای غرض‌آلود، و با نیش و طعنه و نامزای بسیار در حق ایران و ایرانی- بیان می‌کند. جیمز موریه، مؤلف ظاهری کتاب، در حقیقت چنانکه خود وی مدعی است، باید مترجم کتاب حاجی بابا باشد. زیرا اقامت محدود او در ایران و بی‌اطلاعی او از احوال واقعی ایران و مخصوصاً ضعف سایر آثار او، نشان می‌دهد که سرگذشت حاجی بابا، در واقع حاصل تجارب و مطالعات او نبوده است.

در زمان جیمز موریه، حاجی بابا نام افشار، از قدیمیترین محصلین ایرانی در لندن بوده است، و همچنین در «حیرت‌نامه‌ی سفر» که بتفصیل مسافرت حاجی میرزا ابوالحسن ایلچی است، مطالبی هست که بعضی تفصیلات سرگذشت حاجی بابا را بیاد می‌آورد... با اینهمه، هویت اصلی مصنف واقعی سرگذشت حاجی بابا محل بحث است... سرگذشت حاجی بابا، یکبار بوسیله‌ی میرزا حبیب اصفهانی بفارسی ترجمه شده است، که موسوم به ترجمه‌ی سرگذشت حاجی بابا است. و این ترجمه غالباً بنام شیخ احمد

روحی منسوبست. ترجمه‌ی دیگری هم بوسیله‌ی میرزا اسداله شوکت‌الوزاره، در هند شده است، که موسوم به سوانح عمری حاجی بابا، و هر دو ترجمه چاپ شده است.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۲۵ با حذف.

(۶۷) - الکساندر بلوف = متولوف یرلوف = الکساندر یرملوف. در تاریخ هفدهم شعبان ۱۲۳۲ بنام سفیر فوق‌العاده‌ی روسیه، با حفظ سمتهای فرماندهی کل قوای قفقاز و حکومت گرجستان به تهران وارد شد و از دولت ایران تقاضا نمود، که دولت‌های روس و ایران با کمک یکدیگر، به کشور عثمانی حمله‌ور شوند.

فتحعلیشاه، بعلت تجربه‌هایی که از معاهدات با روسیه کسب کرده بود، با این پیشنهاد مخالفت کرد. سپس سفیر مذکور پیشنهاد نمود که تعلیم ارتش ایران، بمعهدی دولت روسیه سپرده شود، و اجازه یابند تا در رشت نیز تجارتخانه‌هایی از طرف تجار روسی تأسیس شود. شاه با این تقاضا نیز مخالفت کرد، و همین مخالفت‌های محقانه و منطقی سبب گسردید که سفیر مذکور با عصبانیت تهران را ترك و اظهار نمود که حتی یکوجب از سرزمین‌های اشغالی، به ایران پس داده نخواهد شد.

دولت ایران برای هشدار، نماینده‌ای به عثمانی فرستاد و پیغام داد، که دولت روسیه، نقشه‌ای برای تسخیر عثمانی در سردارد، و در ضمن از آن کشور تقاضای اتحادیه‌ای بر علیه روسیه نمود.

البته سیاست دولت انگلیس در این میان تأثیر بسیار داشت. زیرا دولت بریتانیا، هم با ایران و هم با عثمانی متحد بود و بهیچ روی صلاح نمی‌دید، که بین دو متحد شرقی او، جدایی پدید آید، که احتمالاً بسود روسیه تمام شود، و تلاش بسیاری نیز مبذول داشت تا معاهده‌ی اتحادی بین ایران و عثمانی منعقد گردد... ولی معاون سفارت روس در ایران - «مازاویچ» - با حيله بازیهایی بسیار، توانست که دولت ایران را بیهانه‌ی اینکه حاکم ارزروم، قبایل چادر نشین ایرانی را در خاک عثمانی نگهداشته است، وارد جنگ با آن دولت نماید، و بالاخره این جنگ منجر به معاهده‌ی «ارزروم» شد.

باید اضافه کرد، که این جنگ و معاهده‌ی اخیر الذکر نیز، از پیامدهای شوم معاهده‌ی گلستان بود.

(۶۸) - «جوجی خان... وفات ۶۲۴ ه. ق. از شاهزادگان معروف مغول. پسر اول چنگیز خان. وی در زمان حیات پدر، گذشته از سرداری قسمتی از لشکر مغول، مأمور امر صید و ترتیب مجالس بزم بود، و پسران دیگر چنگیز در نسب جوجی خان طعن می‌کردند، و

با او صفائی نداشتند. جوجی خان ۶ ماه قبل از مرگ پدر وفات یافت، و چنگیز ولایت خوارزم و دشت قبچاق را بفرزندان او وا گذاشت».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۷۷۰

(۶۹) - «حاجی طرخان... هشرخان، به روسی: آسترخان... شهر... مرکز بخش حاجی طرخان، جنوب شرقی... روسیه اروپائی، در دلتای رود ولگا بر ساحل چپ شاخهٔ فصلی آن بفاصله‌ی حدود ۱۰ کیلومتری از دریای خزر... مرکز صید ماهی و تهیه‌ی خاویار، و محل بارگیری نفت باکوست... در زمان ابن بطوطه آبادی در این محل وجود داشت. در زمستان سال ۷۹۸ ه. ق. امیر تیمور، حاجی طرخان را ویران کرد... در سال ۹۶۲ ه. ق. ... روسیه، خان‌نشین حاجی طرخان را فتح کرد. روسها در سال ۱۵۵۸ ساختمان شهر را تجدید کردند. در سال ۱۷۲۲-۱۸۶۷ بندر ناوگان خزر بود، و سپس باکو، جای آن را گرفت. کلیسای جامع و دیر «کرمل» در قسمت قدیمی شهر هنوز باقی است. در جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۲ نیروهای آلمان باین شهر رسیدند. ... بسبب کشمکش‌های داخلی، تغییر سریع خانها، از سال ۹۱۰ ه. ق. بعد، و مدافعات خانهای کریمه، خان وقت هشرخان در مقابل آنان و دولت عثمانی از ترار روسیه استمداد کرد. در سال ۹۶۲ ه. ق. (۱۵۵۴) روسها خانات هشرخان را فتح کردند، و خانی بر آنجا منصوب نمودند، و چون او با خان کریمه همدست شد، وی را خلع و خانات هشرخان را ضمیمه‌ی خاک خود کردند».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۸۲۵

(۷۰) - «قفقاز (Qafqaz) در مآخذ اسلامی قب. ناحیه و رشته کوهائی که از دریا بندر (Anapa) بر ساحل دریای سیاه، تا شبه جزیره‌ی آبشوران بر ساحل غربی دریای خزر ممتد. و طول آن حدود ۱۲۰۰ کیلومتر است... قفقاز به دامنه‌های شمالی و جنوبی این رشته کوهها نیز گفته می‌شود... قفقاز، در معنی وسیعتر آن، از دشتهای کوبان و ترک در شمال، تا مرزهای ترکیه و ایران در جنوب گسترده است، و جمهوریهای داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان شوروی در آن واقع است. این منطقه مسکن گروههای مختلفی از طوایف و اقوام گوناگون، با زبانها و لهجه‌های مختلف می‌باشد...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۶۸

(۷۱) - الف: «بخارا... شهر... در جلگه‌ی رود زرافشان. ابریشم، پوست قراگل و قالیچه‌های آن معروف می‌باشد. بخارا یکی از قدیمیترین شهرهای ترکستان است... در اوایل استیلای اسلام تابع امیرخراسان قرار داده شد. در زمان سامانیان، شهر بخارا کرسی دولت سامانی، زادگاه تجدید حیات ادب ایرانی، از مراکز فرهنگ اسلامی، و بازار عمده‌ی تجارتی آسیای مرکزی گردید، و تا اوایل قرون وسطی شکوه و جلال خود را حفظ کرد. در سال ۶۱۶ ه. ق. قشون چنگیز آن را تاراج کردند و آتش زدند و دیگر بار در سال ۶۷۱ ه. ق. سپاهیان آباقاخان مغول شهر را گرفتند و ویران کردند. در اواخر سال ۹۰۵ ه. ق. شیبک‌خان ازبک، بخارا را گرفت، و از آن زمان تا انقلاب روسیه... این شهر تحت حکومت ازبکان بود. در سال ۱۸۶۸ میلادی، امرای بخارا تابع روسیه شدند... از ابنیه‌ی عمده‌ی آن، مقبره‌ی اسماعیل سامانی... مناره‌ی کلدن (ارتفاع ۴۵/۲ متر)... مسجد نمازگاه (مصلی)، مدرسه‌ی الخ بیگ، مسجد کلان، مدرسه‌ی میر عرب، و مسجد خواجه زین‌الدین است.»

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۹۲

ب - «بلخ... دهکده‌ای در شمال افغانستان حالیه، که در ایام باستانی و در قرون وسطی، شهری مهم و مرکز ناحیه‌ی بلخ (مطابق باکتریا) و بررود بلخ که اکنون خشک است، واقع بود. در زمانهای پیش از اسلام از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود، و در دین زرتشتی نیز اهمیت داشت. اولین حمله‌ی مسلمانان به بلخ، در سال ۳۲ ه. ق. سرکردگی احنف بن قیس بود... ولی در زمان قتیبه ابن مسلم... بود که کاملاً مقهور آنان شد... در سال ۲۵۶ ه. ق. بتصرف یعقوب لیث صفاری درآمد. در سال ۲۸۷ ه. ق. عمرو لیث، نزدیک بلخ مغلوب اسماعیل بن احمد سامانی شد و بقتل رسید... در زمان سلطنت محمود غزنوی، ایلک‌خان مدت کوتاهی آن را تصرف کرد. در سال ۴۵۱ ه. ق. سلجوقیان تصرفش کردند. در پایان سلطنت سلطان سنجر، بدست ترکهای غز افتاد، و در سال ۵۵۰ ه. ق. بدست آنان ویران شد... مغولان آن را ویران و مردمش را مقتول کردند. در دوره‌ی تیموریان تا حدی شکوه گذشته را بازیافت. ولی پس از بنای مزار شریف در ۲۰ کیلومتری شرق بلخ، بلخ رو با انحطاط گذاشت. از سال ۹۱۲ ه. ق. تا برآمدن نادر شاه افشار، بیشتر در دست ازبکان بود، و پس از او هم بدست آنان و سپس در اواسط قرن هیجدهم میلادی، بدست افغانه افتاد و از سال ۱۸۴۱ در تصرف آنها مانده است.

اهمیت بلخ بسبب موقعیت جغرافیائی آن، در دشتی حاصلخیز و برملنقای جاده‌ی کاروان‌رو، از هند، چین، ترکستان و ایران بود...»

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۴۰

پ - «هرات... فارسی باستان «هریو» = نام شهری در خراسان قدیم، که امروز در شمال غربی افغانستان، کنار رود هری (هریرود) واقع است. پس از اسلام کانون نشر معارف اسلامی بود و در عهد پسران تیمور پایتخت گردید.

در حدود ۱۵۰/۰۰۰ تن سکنه دارد، محصولاتش قالی و گلاب است. هرات مولد عبدالله انصاری معروف به شیخ الاسلام، عارف مشهور است...».

معین. ج ۶ - ص ۲۲۶۴

(۷۲) - «امین الدوله ی اصفهانی، لقب عبدالله خان، از وزراء و رجال و مستوفیان معروف عهد دولت قاجاریه. پسر حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی. وی در هنگام صدارت پدر، مقام مستوفی الممالکی یافت (۱۲۳۴ ه. ق.)، و چند سال بعد، چون پدرش وفات یافت، فتحعلیشاه او را بصدارت گزید (۱۲۳۹). اما بعد از چندی، چون حاجی هاشم اصفهانی، والی اصفهان، که از خویشان وی بود، عصیان کرد، فتحعلیشاه او را گرفته نابینا کرد، و امین الدوله را نیز معزول نمود، الهیارخان آصف الدوله را بایسن سمت انتخاب کرد (۱۲۴۰)، اما او را عزل کرد و بار دیگر صدارت را به امین الدوله داد (۱۳۴۳) و او تا پایان حیات فتحعلیشاه در همین سمت بود. بعد از وفات فتحعلیشاه... بدرگاه محمدشاه نرفت... چون کار سلطنت بر محمدشاه قرار گرفت، یکچند در اصفهان در خانه ی یکی از علماء متحصن بود. عاقبت در اوایل صدارت حاجی میرزا آقاسی، از طریق بختیاری به عتبات رفت (۱۲۶۸ ه. ق.) و در آنجا بود، تا وفات یافت».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۲۵۴

(۷۳) - جان مکدانلد = کلنل مکدونالد John Macdonald: این شخص که بعدها بنام «سرجان مک دونالد» معروف شد، در تمام دوران جنگهای ایران و روس، در سمت خود باقی، و بطوریکه در متن نیز آمده است، به عناوین گوناگون، در همه ی کارهایی که بنحوی ممکن بود با منافع اقتصادی انگلستان استکاک پیدا کند، - زیرکانه - مداخله داشت. زمانی هم که تبریز در اشغال قوای روسیه قرار داشت، وی خود را واسطه ی صلح قرار داد، و بوسیله ی ایادی او بود، که درباریان، اوضاع ارتش روسیه را در ایران، برای شاه چنین تعریف کرده بودند: «بیچاره روسها! تا تبریز آمده اند و در این جنگ و ستیز متحمل ضرر مالی و جانی شده اند. حال دیگر قادر بمراجعت به روسیه نمی باشند! شهریار ایران،

تفضلاً مبلغی به آنها خرجی راه بدهد، که به اوطان خویش مراجعت کنند».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۷۶

(۷۴) - «منتظم ناصری» ذیل وقایع سال ۱۲۲۱ ه. ق. در این باره چنین آورده است: «علمای اعلام از سوء سلوک کارگزاران روس نسبت به مسلمانان گنجه و قره باغ خبردار شده، بوجوب جهاد فتوا دادند و آقا سید محمد مجتهد اصفهانی، از عتبات عالیات بحضور خاقان صاحبقران آمده، در این باب ابرام نمودند... و پس از چند سطر، که در باب هدایا آمده، چنین ادامه داده است: «... و آنچه ایلچی از صلح و مصالحه سخن راند، علما را مقبول نیفتاد و اعلیحضرت همایون را بر جهاد تحریض کرده، از وجوب آن سخن راندند و اصرار کردند. ایلچی مأیوس گشت و عساکر ایران به اطراف مأمور شدند...».

(۷۵) - قراکلیسا (= قره کلیسا): این کلیسا از بناهای تاریخی معروف مسیحیت آسیا محسوب و مورد تکریم فرقه‌های مختلف عیسوی ایران است، و سالی یکبار - در اوایل تابستان - ارامنه‌ی ایران و کشورهای همجوار، در این محل اجتماع می‌کنند و مراسم مذهبی خاصی را بجا می‌آورند.

«قره کلیسا... کلیسای ارمنی در ناحیه‌ی به‌به‌جیک بخش سیه چشمه. جنوب غرب شهرستان آکو... نام اصلی آن کلیسای طاطاؤوس یا وانک طاطاؤوس (Vanake Tataus) است. در سال ۶۴۴ یا ۶۴۵ ه. ق. تجدید بنا شد. فرمان حمایت شاه عباس اول صفوی از ارامنه، زینتبخش در آن است. عباس میرزا ولیعهد، تزیینات سنگی جالبی بر آن افزوده است.

روایات محلی ارامنه، بنای کلیسا را به قدیس طاطاؤوس... از حواریون عیسی مسیح، نسبت می‌دهند، که می‌گویند حدود نیمه‌ی قرن اول میلادی از خاک عراق به آذربایجان رفت، و در محل قره کلیسا صلیبی برافراشت و به تبلیغ دین مسیح پرداخت، و در همین جا شهید شد. از سال ۱۹۵۴، ارامنه همه ساله در اواخر تیرماه یا اوایل مرداد ماه بزیارت این کلیسا می‌روند. باید دانست، که بر طبق روایات ارامنه، ورود مسیحیت به ارمنستان به وسیله‌ی بعضی از حواریون عیسی، مانند قدیس طاطاؤوس و قدیس برتولماس بود، ولی محقق شده است که این افسانه مأخوذ از روایات یونانی است، و بعدها وارد ادب ارمنی گردیده...».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۲۰۴۲

(۷۶) - پاسکویچ = «پاسکویچ (Paskevich) - ایوان فیودوروویچ... یا پاسکویچ... ۱۷۸۲-۱۸۵۶». فیلدمارشال روسی، کنت ایروان و امپرورشو. از پیشخدمتهای تزار پاول اول بود، و در سال ۱۸۰۰ وارد نظام شد و سرعت ترقی کرد. در جنگهای ایران و روس در سال ۱۸۲۶-۲۸ فرماندهی سپاهیان روس بود. پیروزیهایش منجر به - معاهده‌ی ترکمانچای گردید (۱۸۲۸) که از طرف تزار روسیه آن را امضاء نمود. در سال ۱۸۲۸-۲۹، در طی دو جنگ با دولت عثمانی، قارص و ارزروم را گرفت. در سال ۱۸۳۰ عنوان کنت ایروان و مقام فیلدمارشالی یافت. در سال ۱۸۳۱ شورش لهستان را درهم شکست و پس از سقوط ورشو، که ضربه‌ی مهلکی بر استقلال لهستان بود، به مقام امپرورشو ارتقاء یافت، و نایب السلطنه‌ی لهستان گردید.

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۵۱۳

(۷۷) - «... عباس میرزا با وجود ابراز رشادت، شکست خورده بگریخت، و قلعه‌ی عباس آباد را واقع در ده فرسنگی مرند گرفت (۲۷ ذی الحجه‌ی ۱۲۴۲). و لیکن در آنجا بسبب بروز وبا، عده‌ای از لشکریانش تلف شدند و درخواست مصالحه نمود...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۳۳۵

این مسئله، در «معارف-فارسی» درست برخلاف متن، آمده. مصحح، درین باره به کتبی که در اختیار بود، مراجعه نمود:

تاریخ «از مقول تاحاضر» در ضمن شرح علل تشدید جنگ بوسیله‌ی روسها، بخاطر گرفتن امتیازات بیشتر در سال ۱۳۴۲، چنین ادامه می‌دهد: «... در این موقع قطعی و خشکسالی همه‌جا را فرا گرفته بود و حتی در تهران آذوقه‌ی یومیه یافت نمی‌شد. قوای عباس میرزا مرخص شده بودند و عده‌ای هم که حاضر بودند، هیچگونه وسائل و تجهیزاتی که بشود با آنها در مقابل ارتش روس مقاومت نمود، نداشتند و بعلاوه مردم بیش از این نمی‌توانستند بار سنگین جنگ و گرسنگی را بدوش کشند. لذا عباس میرزا، میرزا صالح، نماینده‌ی خود را برای شروع مذاکرات صلح نزد ژنرال پاسکویچ فرستاد. سردار روس به گریبایدوف خواهرزاده‌ی خود مأموریت داد که با نماینده‌ی ایران مذاکرات خود را شروع نماید».

ج ۲ - ۲۰۴

«تاریخ روابط...» بعثت مسیر خاص خود - که مربوط به سیاست انگلیس است - وقایع سالهای ۱۲۴۱ تا ۴۳ را - بدون ذکر موارد خاص و مهم - در چند سطر آورده است.

«مآثر سلطانی» نیز از قحط و غلاتی سخن می‌گوید، که مربوط بهمان ایام در آذربایجان است: «درین سال قحط و غلاتی در ولایات آذربایجان و اکثری از بلاد عراق که سرحد آذربایجان بود، روی نمود و ربیع غلات در اکثری از رباع نقصان کلی یافت و بعلت قلت غله و فقدان کاه و تعذر اذدهام سپاه، در درگاه چندان سپاهی ملتزم رکاب نصرت انتساب نایب السلطنه نبود، که...».

اما نکته‌ی جالبتری که در این مسئله پنهان است، موضوع تقاضای مصالحه است، که «معارف-فارسی» و «از مغول تا حاضر» آنرا از طرف عباس میرزا میدانند، در حالیکه متن، صراحتاً آن را نتیجه‌ی «قضای آسمانی» میدانند، که «روزانه دو یست نفر» از سپاه روس را «تلف» می‌کرده است. و آنچه مهم است، همین مسئله است، که آیا این تقاضای صلح از طرف ایران یا روسیه؟ - کدامیک بوده است؟

امید است مورخین جوان، با بار سنگین تری از بضاعت‌های تاریخی، چنین مسائلی را - که بین این متن و سایر تواریخ - اختلاف بسیاری را پدید آورده‌اند، روشن، و سره را از ناسره جدا، و مشخص نمایند. چرا که «یهوده سخن باین درازی نبود». «وقایع نگار» باین مسئله، بسادگی برخورد نداشته و موضوع را ادامه داده و تا آنجا رفته است، که «مدوف» را - که منظور «گری بایدوف» خواهرزاده‌ی پاسکویچ است - «جهت صلح و تخلیه محل‌های متصرفی، نزد نایب السلطنه» می‌فرستد. و نیز در صفحه‌ی بعد، پس از ذکر دلایل بی‌اعتمادی عباس میرزا بقول و قرارهای روس و پی بردن به «حیله بازی» پاسکویچ، «جواب صلح آمیز» نداده، و خود «با سپاهی آراسته بطرف او شتافت» و با ذکر اسامی خاصی، که یقیناً در تواریخ و اسناد تاریخی نیز شناخته شده‌اند، مانند «ابراهیم خان دولو» و «جهانگیر میرزا» و «محمد میرزا» - که هر دو پسران فتحعلیشاه بوده‌اند - موضوع را از یک «ادعای صرف» خارج نموده، بصورت «مسئله‌ی واقعی» و کاملاً درست، بیان داشته است. بنابراین، نمی‌توان آن را ساخته‌ی ذهن «وقایع نگار»، یا بقول بعضی از معاصرین، اثر «مورخین درباری» نگاشت. چرا که همین امر - زنجیرواره - مسائل دیگری را در پی داشته است، که جستجوی آنها، بسیاری مسائل تاریخی را روشن خواهد ساخت.

(۷۸) - (جنگ دوم ایران و روس) - در توضیحات پیش ذکر شد، که معاهده‌ی «گلستان» تعدادی از شهرهای ایران را، به روسیه واگذار کرد، و نیز گفته شد، که آن عهدنامه، در حقیقت «نوعی متارکه‌ی جنگ» بود، نه صلحنامه. و همچنین بیان گردید، که معاهده‌ی روس و انگلیس، ایجاب نمود، که روسیه قوای خود را به اروپا بفرستد، و نقشه‌های توسعه طلبانه‌ی خود را - در جنوب - ببعد موکول نماید. و امروز، همان زمانی

بود، که روسیه فرصت را برای ادامه‌ی تجاوزات خود، انتخاب نمود، چرا که مسئله‌ی تعیین حدود و ثغور در عهدنامه‌ی گلستان، مبهم مانده بود، و روسیه بدنبال یافتن يك مرز طبیعی مطمئن با ایران بود.

با همه‌ی اینها، معاهده‌ی گلستان علاوه بر تصرف اراضی شمالی ایران، پشتوانه‌ی کامل عیاری برای آسودگی خیال زعمای دولت روسیه - و متفکشان انگلستان - برای مقابله با فرانسه‌ی ناپلئونی بود... بهمین دلیل پس از شکست ناپلئون، و تبعید او به «سنت هلن»، خاندان «بوربن» مجدداً بقدرت رسید، و علاوه بر اینکه خیال انگلیس - از طرف هندوستان - آسوده شد، دولت روسیه هم فرصت تجدید و تکمیل نقشه‌های خود را، در شمال ایران بدست آورد.

در همین اوقات بود، که زعمای ایران - بی‌خبر از اوضاع تغییر یافته‌ی سیاسی و جغرافیائی و نظامی اروپا - برای استرداد بعضی از شهرهای اشغال شده، دست به دامان سفیر انگلیس شده بودند، تا با دولت انگلیس وارد مذاکره شوند. در حالیکه دولت روسیه، پس از فراغت از جنگ اروپا، با آسودگی‌های کامل، تجدید قوا نموده، بمرزهای ایران هجوم آورده بود.

علت شروع این جنگها - که بجنگ دوم ایران و روس شهرت دارند - در تواربخ، بصور مختلف ابراز شده‌اند. «مغول تا حاضر»، تحت عنوان: «علل سیاسی و اجتماعی جنگ» مطالبی ذکر کرده است، که باختصار، به آن‌ها اشاره می‌شود:

«پس از امضای عهدنامه‌ی گلستان و واگذاری ایالات گرجستان... نظر اساسی دولت تزاری، که رسیدن بسرحد رود ارس باشد، تأمین نشده بود. و چون عهدنامه‌ی گلستان هم طوری تنظیم شده بود، که در هر موقع مناسب، قابل تفسیر و تغییر متنوع باشد... دربار ایران که بهیچ وجه از بازیهای سیاسی این زمان اطلاعی نداشت... غافل بود که تمام این صحنه را خود انگلیس‌ها فراهم نموده‌اند».

ص ۳۹۸

«وقایع نگار» در مورد علت آغاز این جنگ، با «از مغول تا حاضر» موافق نیست. زیرا کتاب اخیر الذکر علت شروع آن را پس از ذکر جریان پذیرائی گرم دولت ایران از «ژنرال یرمولوف» در سال ۱۸۱۷ میلادی و رد پیشنهادات غیر قابل قبول آن دولت، و هوشیاری دولت انگلیس در جریان آن مذاکرات، باین نتیجه رسیده است که اعمال نفوذ انگلیس، باعث بسته شدن باب مذاکرات شده بود. و بعد ادامه می‌دهد: «... دولت روسیه که سخت گرفتار جنگ با عثمانی بود و... از رد پیشنهادات قبلی مأیوس نشده، مجدداً در سال ۱۸۲۱ «مازاروویچ» را به ایران فرستاد. سفیر مزبور در تبریز ضمن تماس با عباس میرزا،

توانست او را برای جنگ با ترکها ترغیب نماید. مشروط بر اینکه روسها هم در سرحدات جنوبی خود - در قفقاز - تجدید نظر نمایند. باین ترتیب در سال ۱۸۲۱ (۱۲۳۶ ه. ق.) - برخلاف نظر انگلیسها - جنگ بین ایران و عثمانی شروع گردید و علل ظاهری آنهم... ارتش ایران با کمال موفقیت شروع به پیشروی نمود... انگلیسیها که در اول هیچ تصور نمی نمودند... ارتش ایران فاتح شود... فوراً دو نفر از مأمورین خود را بنامهای «ماژور - هارت» و «دکتر کرومک» را به تبریز فرستادند تا عباس میرزا را راضی نمایند که از ادامه جنگ با عثمانی صرف نظر کند. در عوض دولت بریتانیا تعهد می نماید که ایران را در مورد ادعایش علیه روسیه پشتیبانی نموده و در صورت وقوع جنگ بین طرفین، دولت مزبور (= یعنی انگلیس) کمک نظامی لازم را به ایران بنماید. دربار تبریز و تهران هم که جز از محیط دربار، از هیچ کجای دیگر که ترین اطلاعی نداشت، بدون تعمق و بررسی، در سال ۱۸۲۳ م. حاضر شد بموجب پیمان ارزروم... قوای خود را از خاک عثمانی خارج نماید».

«روسها که وضع را باین منوال دیدند، و دانستند که بوعده و وعیدهای دربار فتحعلیشاه نمی شود اعتماد نمود، طرح تجاوزی خود را شروع نموده و چند نقطه سرحدی، منجمله «بالغ لو»، «گونی» و «گوگجه» را متصرف شده، و تمهیدات «ماژارویچ» را هم خارج از حدود اختیارات او اعلام نمودند...».

«مغول تا حاضر». ص ۳۹۸ - ۴۰۰ با حذف.

«تاریخ - کامل» نظر «وقایع نگار» را تأیید و چنین اظهار نظر کرده است:

«... در سال ۱۲۴۰ روسها رسماً نقض عهد کرده، و طمع در اراضی گوگجه ایران نموده، پس از آنکه آن حدود را از فتحعلیشاه خواستار شدند و سفیر ایران برای گفتگو مأمور تفلیس گردید، قریه «بالغ لو» را مسخر کرده، فوجی را با چند عراده توپ، بحراست آن گماشتند».

«سفارت «وقایع نگار» [= منظور نویسندهی خاطرات متن این اثر است] در تفلیس بی نتیجه ماند و از طرف دیگر بعضی از مجتهدین را در سال ۱۲۴۰ بعلت بدرفتاری روسها ترغیب و تحریض نمودند. بقسمی که چون سفیر نیکلا امپراطور روس بدربار ایران آمد... چند نفری هم از درباریان مانند میرزا عبدالوهاب نشاط معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه، که از اوضاع واقف بودند برخلاف جنگ اظهار عقیده می نمودند، مغضوب روحانیان گشتند».

«... و خلاصه اینکه: سفیر روسیه تقاضای مذاکره مستقیم با رؤسای روحانیان را می کند، لیکن باو گویند: «... اگر چه روسیان از ایران خارج شوند، باز هم جهاد با ایشان

واجب است. با این اوضاع «فتح‌المشاه» چاره جز اقدام به جنگ ندید و سفیر را رخصت و مراجعت داد...».

تاریخ. کامل. ص ۲۹۲

... و اما دکتر مهدی بهار، در «میراث - استعمار»، ضمن مذمت بسیار از خست و لغامت فتح‌المشاه و مال اندوزی و... چنین ادامه داده است: «از طرف دیگر حس وطن-پرستی و غرور ملی مردمی عظمت طلب و ملتی عظیم اجازه تحمل آنهمه شکست و سرافکندگی را نمی‌داد. رفتار تحقیر آمیز و آزار دهنده روسیان نیز با مردم شهرهای گشوده قفقاز، چه مسیحی و چه مسلمان و تقاضای آن مردم از شاه، برای اقدام بمداخله جنگی و رها ساختن ایشان، وسیله دیگری برای تحریک بی‌متهای مردم شده بود...».

«میراث - استعمار» نیز، علت آغاز جنگ دوم را، روسیه دانسته، و پس از ذکر نقش اساسی «سرگور اوزلسی» در انعقاد معاهده‌ی گلستان و تحمیل مواد ابهام آمیز آن به-فتح‌المشاه، و قول اقدامات بعدی نزد امپراطور روس، چنین ادامه داده است: «... در حالیکه بعداً با حبله‌گری از چنین وساطتی شانه خالی کرد و آن ابهام را در خصوص مرزهای جدید باقی گذاشت. البته باقی گذاشتن چنین ابهامی از نظر انگلیس... بدین لحاظ بود، که برای روشن ساختن آتش جنگ جدید بین ایران و روس، انگیزه‌ای در اختیار داشته باشند...».

«روسها در اثر این ابهام، سه ناحیه کوچک را مطالبه کردند که عمده‌ترین آنها ناحیه «گو گچای» در نزدیکی ایروان بود، تا اینکه در تابستان ۱۸۲۵ (۱۲۴۱ ه. ق.) حکومت روسی گرجستان، گو گچای را بتصرف درآورد. در حالیکه نواحی مورد اختلاف، حقاً به ایران می‌رسید».

«بدین طریق مردم ایران، که در اثر وجود مانع استبداد، به شکستهای مفتضحانه جنگ اول و سرشکستگیها و کفتیهای ناشی از عهدنامه گلستان... به تظاهرات و هیجانات ملی و مذهبی پرشور و دامنه‌داری دست زدند، که بقول واتسون از دوره نادرشاه ببعید نظیر نداشته است... واتسون می‌نویسد: «از جبال بختیاری و کوهستانات لرستان و شهرهای خراسان و جلگه‌های اراک هزاران هزار نفر، بزیر پرچم ولیعهد گردآمدند...».

میراث - استعمار - ص ۴۰۲-۴۰۳

بدین طریق «دکتر بهار» نیز مانند «عبداله رازی» برخلاف نظر «از مغول تا حاضر» با اظهار نظر «وقایع‌نگار» درین متن موافق بوده، همه‌ی علل واقعی بروز جنگ دوم را، تأیید می‌نمایند. حال باید پرسید: چرا دریک کتاب «کلاسیک دانشگاهی» باید این گونه حقایق تاریخی قلب شود؟ آیا تنها بعلمت تضییع «خاندان قاجار»؟ یا علل سیاسی دیگری

درس پرده، جریان داشته است؟ متأسفانه «ازمفل تا حاضر» نام نویسنده‌ای را بر خود ندارد، تا بتوان به تشخیص آنها پرداخت.

(۷۹) - میرفتاح - «معارف - فارسی» در ادامه‌ی مقاله‌ی مربوط به جنگهای ایران و روس، مسئله‌ی اشغال تبریز را - از طرف قوای روسیه - بنحو دیگری بیان داشته، و «میرفتاح» را بعنوان سنبل روحانیت، نمایش داده، و «مجتهد جوان و متفد تبریز» نامیده است. عین جملات «معارف - فارسی» چنین است:

«... ژنرال اریستوف، سردار روس، بدعوت خوانین ناراضی مرند و استظهار میرفتاح، مجتهد جوان و متفد تبریز، با ۳۰۰۰ سرباز روس، تبریز را بدون مقاومت گرفت و آصف‌الدوله، حکمران تبریز را دستگیر نمود...».

تردیدی نیست، که یکی از علل عدم مقاومت مردم دلیر تبریز، رفتار ظالمانه‌ی «آصف‌الدوله» و ناراضیهای اهالی آن شهر بوده است. لیکن این مسئله نمی‌توانست علت قیام «روحانی» باشد، بخصوص که همه‌ی روحانیون قدراول، فتوای جهاد داده بودند، و هنوز «جهاد اسلامی» مسئله‌ی روز بوده است. و روحانیتی که خود فتوای جهاد بر علیه ستمگریهای روسیه در ولایات قفقاز را صادر نموده، چگونه عامل دعوت روسیه، با اشغال تبریز تواند بود؟!.

بهر حال «تاریخ روابط»، همین مسئله را «قیام مردم تبریز» عنوان نموده، چنین می‌نویسد:

«... موضوع دیگر که بیش از هر موضوعی دارای اهمیت است عدم رضایت سکنه این نواحی از اولیای امور آن دوره است. اهالی تبریز که در تاریخ ایران برای حفظ وطن خود بیش از سکنه سایر نواحی معروف به فداکاری و وطن‌پرستی می‌باشند، در این موقع با میل و رضا روسها را به تبریز دعوت نمودند».

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۶۷

سپس در حاشیه‌ی ص ۲۶۸ چنین آورده شده است: «... ولی در این قضیه خود اهالی به پیشوائی علماء خود روسها را بگرفتن تبریز دعوت نمودند و آنها را با سلام و صلوات وارد تبریز کردند».

این نظر استاد محمود - محمود، بسیار اغراق‌آمیز بنظر می‌رسد. زیرا با توجه بآنچه که مختصراً اشاره شد، و با وجود تجربیات بسیاری که در باب مردم آذربایجان و تبریز - خصوصاً - وجود دارد، موجبی که باعث «دعوت بیگانگان» شده باشد، محسوس نیست. چرا که چنین ناراضیهای - از فتودالسم قاجاری - در سراسر ایران و نواحی شمالی

از خراسان تا آذربایجان وجود داشته است، و بطوریکه میدانیم، در خراسان نیز، یکبار مخالفت با حاکم بوجود آمد و سبب تعویض او گردید، لیکن در این مرحله‌ی بخصوص، و بطوریکه گذشت، با توجه بموضوع «فتوای جهاد» که هنوز بقوت خود باقی بود، این مسئله بسیار ثقیل و غیرمنطقی است. بخصوص که هیچ دلیل ویژه‌ی ارائه نشده است.

رو بهمرفته، اگر خاطرات وقایع نگار را صادق بدانیم، و بیطرفانه به قضاوت بنشینیم، ترکیب و ترتیب تداوم و توالی حوادث مربوط به تسلیم تبریز، با «متن» بیشتر سازگار است تا با آنچه که استاد محمود - محمود و «معارف - فارسی» آورده‌اند. چرا که افرادی چون «میرفتاح» در همیشه‌ی تاریخ وجود داشته‌اند، که از آمادگیهای ذهنی، و نارضایتیهای مردم در جهت پیشبرد اهداف خصوصی، و بنام شدن و کسب مال و جاه کردن، سود جسته، مقدرات ملت‌ها را - حتی برای مدتی - یازی گرفته‌اند.

گذشته از این‌ها، چنانچه بنا بقول «تاریخ روابط» و «معارف - فارسی»، «میرفتاح» يك قهرمان ملی - لااقل از دیدگاه مردم تبریز - بود. اینك باید با تجلیل از او یاد میشد، در حالیکه میدانیم، در هیچ‌جا، از او بنام يك «روحانی مبارز» ذکری نیامده است. دکر بهار، خود باین مسئله معترف است و بررسی این مسئله، چنین ادامه داده است:

«پیشوایان مذهبی بعلت فقد سازمانهای سیاسی، موفق شدند که خود را در پیشاپیش خیل مردم برآشفته قرار داده، مهار هیجانان را در اختیار گیرند. و این ضعیفترین و بی-اثرترین نوع تجلی خواستهای ملی است که فقط در حکومتهای استبدادی وارد میدان عمل می‌گردد. در این زمان نیز تنها نتیجه‌ای که از رهبری پیشوایان مذهبی حاصل آمد، صدور حکم جهاد علیه روسها بود...».

«... مردم با آنکه از دستگاه حکومت و عمال جاهل و حریص آن نهایت نفرت و عدم رضایت را داشتند، برای جنگ با روسیه به‌شاه قاجار فشار می‌آوردند. بدینطریق ازنو قشونی فراهم آمد که از احساسات ملی و حمایت بی‌چون و چرای مردم برخوردار بود...»!!

میراث - استعمار - ص ۴۰۳

بهرحال، - همانطور که در مقدمه نیز ذکر شد - بین وقایع مندرج در این «متن» و آنچه در طی دو قرن، بنام «تاریخ» - و حتی تواریخ کلاسیک - انتشار یافته، وجوه اختلاف، بسیار است. تحقیق و بررسی و مقایسه‌ی یکایک آنها، مشمول مرور زمان، و عمر درازی خواهد بود، که امید می‌رود آیندگان جوان، کار این گونه تحقیقات تاریخی را پایان برند،

و حق و باطل را بازشنا ساندند. اگرچه حق، بمدت ۲ قرن در پشت ابرهای باطل، و «ابهام تبلیغ» پنهان نگه داشته شده باشد.

(۸۰) - میرزا ابوالقاسم - قائم مقام دوم: وقایع نگار، بی آنکه ذکر از فوت «قائم مقام اول = میرزا عیسی = میرزا بزرگ» کرده باشد، ابتداء بساکن نام پدرش «میرزا ابوالقاسم = قائم مقام» دوم را بمیان آورده است.

بی تردید این توهم برای خواننده خواهد بود، که وقایع نگار دچار اشتباه شده است. لیکن با توجه به توضیح (۷۷)، در خواهند یافت که «میرزا بزرگ» - پدر قائم مقام دوم - در سال ۱۲۳۷ یا ۳۸ در تبریز بمرض و با درگذشت. در حالیکه میرزا ابوالقاسم، پس از سه سال انفصال از خدمت، مجدداً بسمت قبلی منصوب و در وقایع سال ۱۲۴۳، مأمور گفتگو با «پاسکویچ» در مورد معاهده‌ی صلح شده بود.

در مورد معرفی و زندگی میرزا ابوالقاسم قائم مقام، توضیحات کافی خواهد آمد.

(۸۱) - دهخوار = «دهخوارقان... جنوب شهرستان تبریز. استان سوم (آذربایجان شرقی). شرق دریاچه‌ی رضائیه... مرکب از دهستانهای مقان، گاوگان، شرامین و دهخوارقان... محصولات میوه و غلات است... کارگاههای پارچه بافی، کمپوت سازی، مشروب سازی، و برگه سازی دارد. مسجد حاجی کاظم آن ظاهراً قدیمی است. در سال ۱۱۲۲ هـ. ق. نادرشاه پس از غلبه بر عثمانیها در میانندوآب، دهخوارقان را اشغال کرد. در دوره‌ی دوم جنگهای ایران و روس، پس از مغلوب شدن سپاهیان ایران، عباس میرزا نایب السلطنه با پاسکویچ در اینجا ملاقات و برای صلح مذاکره کرد. نام شهر، چندی به - آذر شهر (Azar-Shahr) تبدیل گردید. ولی بر طبق تصویبنامه‌ی مورخ هفتم اسفند ماه ۱۳۲۵ هـ. ش. مجدداً به اسم دهخوارقان خوانده شد».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۱۰۱۵

(۸۲) - سیاست خارجی انگلیس - با توجه به توضیحات پیشین - بازیگر اصلی این صحنه‌های نمایشی بود. زیرا توجه و نیاز انگلستان به شبه قاره‌ی هند، سبب می‌شد، تا به روسیه‌ی ممکن، از نزدیکی روسیه به خلیج فارس - و در نتیجه هندوستان - جلوگیری نماید. باین سبب، وقتی سفیر انگلیس دریافت، که ایران بخاطر کمبودهای اقتصادی، گرفتار دسایس روسیه شده است، با تمهیدات بسیار وارد عمل می‌شود، و خود را واسطه‌ی يك مصالحه‌ی دیگر قرار داد، که برای ایران جز خفت و تنگ و پشیمانی

سودی نداشت.

جالبترین بخش مربوط به این «واسطه‌های صلح»، اظهارنظرهای «دلسوزانه‌ی» آنهاست: توجه کنید:

«ایران را انگلیس، دست و پا بسته به دولت روس تسلیم کرد».

جنگ - افغانستان

«... ما نباید بگذاریم دولت روس، ایران را ویران کند. ما با آن دولت معاهده

داریم و هم عهد می‌باشیم و حق داریم که در این میان مصلح باشیم».

جنگ - افغانستان - از قول سر جان مالکولم

بگذریم. دولت انگلیس پیشنهاد نمود که حاضر است بدهی‌های معوقه‌ی قرارداد

سال ۱۸۱۲ را - که توسط سر جان مالکولم بسته شده بود - به ایران بپردازد، تا ایران

بتواند روسیه را در حدود رود ارس متوقف کند. و اما علت اینکه روسیه مجبور پذیرفتن

وساطت قنصل انگلیس در تبریز - جان مک دونالد - شد، این بود که از چندی پیش در

یونان و شبه جزیره‌ی بالکان نیز، با اعمال سیاست انگلیس تحریکاتی بر علیه روسیه صورت

می‌گرفت، که دربار روس ترجیح می‌داد، که حسن روابط ظاهریش با انگلیس محفوظ

بماند. باین جهت مک دونالد، با پاسکویچ تماس گرفت و به فتح‌علیشاه اطمینان داد که قوای

روس، از حدود تبریز پیش‌تر نخواهد آمد! تا کار مصالحه یکسره شود. با این اطمینان،

شاه بفرست روس اجازه داد، تا باب مذاکرات صلح را با دولت روسیه بگشاید. باین -

طریق در ماه رجب سال ۱۲۴۳ کاردار سفارت انگلیس «مک نایل» و نایب السلطنه و

میرزا ابوالقاسم قائم مقام و پاسکویچ و میرزا ابوالحسن شیرازی، آماده‌ی انعقاد معاهده

شدند.

(۸۳) - «معاهده‌ی ترکمانچای، عهدنامه‌ی ترکمانچای. معاهده‌ای که بعد از یک سلسله

جنگهای سخت در قفقاز و آذربایجان بین سپاهیان ایران و روس، در پنجم

شعبان ۱۲۴۳ ه. ق. (فوریه‌ی ۱۸۲۸) در ده ترکمانچای، بین دولتین ایران و روس امضاء

شد... این عهدنامه مشتمل بر دو قسمت است. (۱) عهدنامه‌ی سیاسی که جایگزین عهدنامه

گلستان گردید، و بموجب آن، دولت ایران نخجوان و ایروان را به روسیه وا گذاشت، و

نیز قبول کرد که «ده کروور تومان رایج یا بیست میلیون (= میلیون) مناط نقره» خسارت

به روسیه بپردازد. مطابق فصل هفتم عهدنامه، امپراطور روس متعهد شد که حق سلطنت ایران

را جهت عباس میرزا نایب السلطنه و اخلاف او تصدیق نماید. (۲) عهدنامه‌ی تجارتی، که

در آن بالاخص ترتیب محاکمه‌ی اتباع روس معین شده است. باین نحو که «در صورتیکه

تبعه‌ی روس بشخصه منسوب به مجرمیت شده باشد، محاکمات مملکتی بدون حضور مأمور از طرف سفارت یا قنصل روس، نباید به مسئله‌ی جنایت رسیدگی کرده و حکم بدهند. در اختلافات بین اتباع ایران و روس نیز رسیدگی و صدور حکم باید در حضور نمایندگان قنصلگری روسیه بعمل آید. این عهدنامه مبدأ تاریخی کاپیتولاسیون در ایران است، و بعداً سایر دول اروپائی بر طبق اصل کامله‌الوداد، حقوق مشابه بدست آوردند. کاپیتولاسیون در سلطنت رضا شاه کبیر لغو شد ...».

معارف. فارسی. ج ۱ - ص ۶۲۹

اینک بجاست، که عین مفاد عهدنامه‌ی ترکمانچای، از لحاظ اطلاع و مقایسه بامتن، در اینجا آورده شود:

عهدنامه صلح مابین ایران و روسیه در ترکمانچای

بتاریخ ۲۲ فوریه ۱۸۲۸ مطابق شهر شعبان ۱۲۴۳

بنام خداوند متعال

«چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت قوی شوکت معظم نامدار امپراطور و صاحب اختیار کل ممالك روسیه بالسویه از صمیم قلب مایل هستند که برصدمات محاربه، که مخالف میل طرفین است، نهایی داده و مجدداً روابط قدیمه حسن همجواری و مودت را باین مملکتین بوسیله صلح که فی حد ذاته متضمن اساس امتداد و دافع مبانی اختلاف و برودت آتیه بوده باشد، برپایه و بنائی محکم، استوار دارند، لهذا وزرای مختار خود را که برای این امر سودمند، مأمور هستند ازین قرار معین داشتند:

از طرف اعلیحضرت امپراطور کل روسیه، ژان پاسکیه‌ویچ، آجودان جنرال و سرتیپ پیاده نظام، فرماندهی اردوی قفقازیه، کفیل امور غیر نظامی گرجستان و حاجی ترخان و قفقازیه، رئیس قوه بحریه دریای خزر، دارای نشان الکساندر نوسکی مکمل بالماس و نشان سنت آن از درجه اول مکمل بالماس و سن ولادیمیر از درجه اول و سن ژرژ از درجه دوم و دو شمشیر افتخاری که یکی مرصع و دیگری طلا که روی آن اینطور نوشته شده (برای شجاعت) و دارای نشان عقاب قرمز از درجه اول و نشان هلال عثمانی و غیره و الکساندر ابروسکوف کنسول و پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور، دارای نشان سن ولادیمیر از درجه سوم و سن استانیسلاس لهستان از درجه دوم و سن ژان بیت المقدس، و از طرف

اعلیحضرت شاهنشاه ایران، حضرت اشرف شاهزاده عباس میرزا.

وزرای مختار طرفین پس از آنکه در ترکمانچای اجلاس کرده و اختیار نامهای خود را مبادله و آنرا موافق قاعده و ترتیبات شایسته یافتند، فصول ذیل را منعقد و برقرار داشتند.

فصل اول - از امروز بعد مابین اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور روسیه و نیز مابین ممالك و وراث و اخلاف و اتباع اعلیحضرتین صلح و وداد و مودت کامله علیالدوام برقرار خواهد بود.

فصل دوم - چون مخاصمه‌ی طرفین معظمین که بسمادت امروز باختتام رسید، تمهیدات عهدنامه گلستان را باطل میدارد، لهذا اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه چنین صلاح دیدند که بجای عهدنامه‌ی مزبور، مواد و شرایط ذیل را مبنی بر ازدیاد و استحکام روابط آتی مودت و صلح مابین روسیه و ایرانست برقرار نمایند.

فصل سوم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران از طرف خود و اخلاف و وراث خود، خانانایروان را که در دو طرف رود ارس واقع است، و نیز خانانای قزاقان را به ملکیت مطلقه بدولت روس واگذار می‌کند. بناء علیهذا، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد می‌شوند که دفاتر و اسنادیکه راجع بحکومت و اداره‌ی خانانای فوق‌الذکر است، منتها در ظرف ششماه از امضای این عهدنامه، به‌مأمورین روس تسلیم نمایند.

فصل چهارم - دولتین معظمتین معاهدتین قبول نمودند، که خط سرحدی مابین دولتین از اینقرار ترسیم شود:

این خط از نقطه سرحد دولت عثمانی که بخط مستقیم نزدیکترین راه بقله کوه آخری کوچک*^۱ شروع شده بقله مزبور رسیده و از آنجا بسرچشمه رود قراسوی سفلی که از دامنه جنوبی آخری کوچک*^۲ جاریست فرود می‌آید، پس از آن خط سرحدی طول مجرای این رود را الی محل التقای آن با رود ارس که محاذی شرور*^۳

*۱- متن، این نام را «آغری کوچک» آورده است.

«اغریا هرزن اصغیا، پلنت یونانی کوه را گویند و بهری جبل خوانند». و درحاشیه ۳ به یونانی Akria و Akra...

قاطع. ج. ۱ ص ۱۴۴

بنابر این جمله‌ی «کوه آخری کوچک» درست نیست. و بطوریکه درحاشیه‌ی همان صفحه نیز اشاره رفته، در زبان ترکی محلی بکوه آارات کوچک، «اغری» می‌گویند.

*۲- ایضاً.

*۳- این کلمه در متن «سرور» آمده، که احتمالاً اشتباه از گردآورنده است، و درجای خود، درحاشیه ذکر شده است.

است طی نموده و از اینجا مجرای رود ارس را متابعت کرده و به قلعه عباس آباد میرسد. از استحکامات خارجی این قلعه که در ساحل راست ارس است خطی که طول آن نیم آقاج، یعنی سه ورست و نیم روسی بوده باشد به تمام جهات کشیده خواهد شد و تمام اراضی که در حدود این خط واقع می شود منحصر به دولت روس بوده و در ظرف دو ماه از تاریخ امروز بطور دقت تخطیط خواهد شد. از محلی که طرف شرقی این خط متصل به رود ارس می شود، خط سرحدی مجرای رود مزبور را الی گدار یدی بلوک* متابعت می کند و خاک ایران ازین نقطه اخیر الی سه آقاج یعنی بیست و یک ورست روسی در طول مجرای ارس امتداد می یابد، بعد از وصول باین محل خط سرحدی جلگه مغان را بطور مستقیم گذشته به محلی از مجرای بالهارود* خواهد آمد که در سه آقاجی یعنی بیست و یک ورست پائین تر از ملتقای دو رود آدینه بازار و ساری قمیش* واقع است.

پس از آن خط سرحدی از ساحل چپ بالهارود الی ملتقای دو رود مزبور، آدینه بازار و ساری قمیش صعود کرده و از آنجا در ساحل راست رودخانه آدینه بازار شرقی الی سرچشمه آن تمتد و از سرچشمه مزبور الی قلعه تپه های جگیر می رسد، بطوریکه تمام آبهاییکه بطرف دریای خزر جاریست، متعلق به روسیه بوده، و تمام آبهاییکه جریانشان بطرف ایران است متعلق به دولت علیه خواهد گرفت.

چون در اینجا حدود دولتین بواسطه تیزه کوهها محدود می شود، لهذا مقرر است، که دامنه آنطرف کوهها اختصاص به ایران خواهد داشت. از تیزه تپه های جگیر، خط سرحد کوههایی را که فاصل بین طالش و ارشق است، متابعت نموده بقلعه کمرقوئی می رسد و قللی که فاصل دامنه دو طرف کوه های مزبور است در اینجا تجدید حدود مینماید، بهمان قسم که در باب مسافت ما بین سرچشمه آدینه بازار و قلعه جگیر ذکر شد.

پس از آن خط سرحد از قلعه کمرقوئی تیزه کوههاییکه بلوک زوند را از ارشق جدا می نماید متابعت نموده و بمحلی که حدود بلوک و لکیج است می رسد و ترتیبی که در باب جریان آب ذکر شده است، مزاعات خواهد شد و از اینقرار بلوک زوند باستانی قسمتی که در آنطرف قلعه کوه های مزبور است، متعلق به روسیه خواهد بود.

* ۱- گویا نویسندهی «تاریخ روابط»، «یدی بلوک» را یک کلمه گرفته است. در حالیکه ازمعن چنین برمی آید، که در آن بلوک، یک «معبر دستی آب» حفر شده و موجود بوده است، که آن را خط مرزی قرارداده اند، و گرنه جای خاصی باین نام وجود ندارد.

* ۲- بحاشیه ی ص ۲۲۴ نگاه کنید.

* ۳- بحاشیه ی ص ۲۲۴ نگاه کنید.

از محلی که حدود بلوک ولکیج است خط سرحد بین الدولتین قلل کوه کلویوتی و قلل سلسله عمده کوههایی که از بلوک ولکیجی می گذرد متابعت نموده و بسرچشمه شمالی رودخانه موسوم به آستارا می رسد و اینجا هم مسئله جریان آن چنانکه در فوق ذکر شده است مرعی می باشد.

از آنجا خط سرحدی مجرای آستارا را الی مصب آن در دریای خزر طی نموده، و حدود خاک دولتین را باتمام می رساند.

فصل پنجم - اعلیحضرت شاهنشاه ایران محض اثبات دوستی خالصانه، که نسبت به اعلیحضرت امپراطور کل روسیه دارند، به موجب همین فصل از طرف وراث و اخلاف خود واضحاً و علناً تصدیق می نمایند که ممالک و جزایری که باین خط تحدیدی فصل اخیر قویزه جبال قفقاز و دریای خزر است و همچنین اهالی بدوی و غیره این نواحی متعلق به دولت روسیه می باشند.

فصل ششم - محض تلافی مصارف کثیره که از این جنگ بین الدولتین برای مملکت روسیه حاصل شده و در عوض خسارات و ضررهاییکه بدین جهت باتباع روس رسیده است، اعلیحضرت شاهنشاه ایران متعهد میشوند که وجه خسارتی تأدیه کرده مصارف و ضررهای مزبور را جبران نمایند. طرفین معظمتین معاهدین این وجه خسارات را به ده کرور تومان رایج یا بیست ملیون مناط نقره معین کرده و مقرر میدارند که ترتیب اقساط و تضمین تأدیه آن در قرارداد مخصوص مرتب شود. اعتبار و استحکام قرارداد بحدی خواهد بود، که کانه، لفظ بلفظ در همین عهدنامه درج شده باشد.

فصل هفتم - چون اعلیحضرت شاهنشاه ایران چنین صلاح دیدند که حضرت اشرف عباس میرزا، همایون فرزند خود را وارث و ولیعهد فرمایند، لهذا اعلیحضرت امپراطور کل روسیه، محض اینکه نیات دوستانه خود را مکشوف و مبلی را که در مساعدت باستحکام این نوع وراثت دارد مشهود خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران نماید، متعهد میشوند که از امروز شخص حضرت عباس میرزا را وارث و ولیعهد دولت ایران شناخته و ایشان را از حین جلوس به تخت، سلطان حقه این مملکت بدانند.

فصل هشتم - سفاین تجارتی روس مثل سابق حق خواهند داشت که بطور آزادی در دریای خزر و در امتداد سواحل آن سیر کرده و بکناره های آن فرود آیند و در موقع شکست و غرق در ایران، معاونت و امداد خواهند یافت و سفاین تجارتی ایران هم حق

خواهند داشت که بقرار سابق در بحر خزر سیر نموده و بسواحل روس بروند و در صورت غرق و شکست به آنها کمک و امداد خواهد شد.

اما در باب کشتی‌های جنگی، چون آنها تیکه بیدق نظامی روس دارند از قدیم الایام بالانفراد حق سیر در بحر خزر را داشته‌اند، حال هم بدین سبب این امتیاز منحصر بهمان کشتی‌ها خواهد بود، بطوریکه بغیر از دولت روسیه، دولت دیگری حق نخواهد داشت که سفاین جنگی در دریای خزر داشته باشد.

فصل نهم - چون مکثونات خاطر اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه این است، که در استحکام روابطی که بسعادت و میمنت مجدداً مابین دولتن استقرار یافته است سعی و کوشش نمایند، مقرر میدارند که سفراء کبار و وزراء مختار و شارژدافرها تیکه خواه برای انجام مأموریت موقتی و خواه بجهت اقامت دائمی بدربار یکدیگر فرستاده می‌شوند، بفرآخور مقام خود و موافق شأن و حیثیت طرفین و مطابق مودت و اتحاد بین الدولتن و نیز بر حسب عادات مملکتی مورد اعزاز و احترام شوند، علیهذا در باب تشریفات که باید از طرفین ملحوظ و منظور شود دستور العملی مخصوص مقرر خواهد شد.

فصل دهم - چون اعلیحضرت پادشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه استقرار و توسعه روابط تجارتمی مابین دو دولت را از نخستین فواید اعاده صلح میدانند، چنین صلاح دیدند که ترتیباتی که راجع بحفظ تجارت و امنیت اتباع دولتن است در یک مقاوله نامه علیه بطور مرضی الطرفین نگارش یابد و این مقاوله نامه که مابین وزرای مختار طرفین انعقاد و باین عهدنامه انضمام خواهد یافت، مثل اینست که جزء متمم همین عهدنامه صلح بوده باشد.

اعلیحضرت پادشاه ایران بدولت روس حق میدهد که کمافی السابق هر جا که بجهت منافع تجارتی لازم باشد بآنجا قنصل و وکیل تجارتی بفرستد و متعهد می‌شوند که این قنصل و وکلای تجارتی را که من تبع هر یک زیاده از ده نفر نخواهد بود از حمایت و احتراماتی که لازمه سمت و رسمیت آنهاست بهره‌مند سازد. اعلیحضرت امپراطور روسیه هم وعده میدهد که رفتار بمثل را در ماده قنصل و وکلای تجارتی اعلیحضرت شاهنشاهی منظور دارد.

در صورت شکایت حق دولت ایران از یکی از مأمورین یا قنصلهای روس، وزیر-مختار یا شارژدافری که در دربار علیه ایران اقامت و باین اشخاص ریاست بلافاصله دارد، مشارالیه را از مأموریت خلع کرده و موقتاً کفالت کار او را بهر کس صلاح داند، واگذار خواهد کرد.

فصل یازدهم - از حصول صلح، بامور ودعاوی اتباع طرفین که بواسطه وقوع جنگ درعهده تعویق مانده بود، مراجعه شده و از روی عدالت قطع و فصل خواهد شد و مطالباتی که اتباع طرفین از یکدیگر یا از خزانه جانیین دارند بالتمام عاجلاً تأدیه خواهد شد.

فصل دوازدهم - طرفین معظمتین معاهدین نظربه منافع اتباع خود متفق الرأی شدند که برای اشخاصی که در دو طرف رود ارس دارای اموال غیر منقوله هستند، مهلتی سه ساله قرار دهند که مومی الیهم بتوانند آنرا بطور دلخواه به مبیاعه و معاوضه برسانند ولی اعلیحضرت امپراطور کل روسیه تا حدی که این شرط راجع بخود اوست، حسین خان سردار سابق ایروان و برادرش حسنخان و کریم خان حاکم سابق فنجوان را از انتفاع مدلول شرط مزبوره، مستثنی میدارد.

فصل سیزدهم - تمام اسراء جنگی را که طرفین در هنگام محاربه اخیره یا قبل از آن دستگیر کرده اند و همچنین اتباع دولتین که در اوقات سایره اسیراً گرفته شده باشند، در ظرف مدت چهار ماه مسترد خواهند داشت.

بعد از آنکه باین اشخاص ارزاق و اشیاء لازمه داده شد، مومی الیهم با بطرف عباس آباد حرکت داده و در آنجا بکمیسرها تیکه از طرفین برای استرداد و تهیه اعزام باوطن ایشان مأمور شده اند تسلیم خواهند کرد.

درباره اسراء جنگی و اتباع دولتین که با سیری گرفتار شده و بسبب بعد مکان آنها و یا بعلت دیگری در ظرف مدت فوق مسترد نشده اند، طرفین معاهدین همین ترتیبات را مرعی و مجری خواهند داشت.

دولتین ایران و روس مخصوصاً این حق را برای خود قرار می دهند، که ای وقت کان، این قبیل اشخاص را مطالبه نمایند و ملتزم می شوند که هروقت خود اسراء اظهار کرده یا از طرفین مطالبه شوند مومی الیهم را مسترد سازند.

فصل چهاردهم - دولتین معظمتین معاهدتین اخراج فراری ها و ترانس فوژهای^{۱*} را که قبل از جنگ یا در مدت آن بتحت اطاعت و حکومت طرفین آمده باشند، مطالبه نخواهند کرد. ولی چون مناسبات خفیه بعضی از ترانس فوژها با تابعین و هموطنان سابق موجب حصول نتایج مضره می شود، لهذا محض دفع و جلوگیری این نتایج، دولت علیه ایران متعهد می شود که از متصرفات خود، که مابین حدود ذیل واقع است حضور و توقف اشخاصی که الحال یا بعدها با سمه، مشخص خواهد شد روا ندارد و مقصود از حدود، از

* ۱- Transfuges - افرادی که از اردوی خود باردوی دشمن رفته باشند.

یکطرف رود ارس و از طرف دیگر خطی است که بواسطه رود چهریق و دریاچه ارومی و رود جفتور و رود قزل اوزن الی مصب آن در دریای خزر ترسیم می شود.

اعلیحضرت امپراطور کل روسیه نیز وعده میدهد که درخانات قرا باغ و نخجوان و در قسمت خانات ایروان که در سمت راست واقع است، ترانس-فوزهای ایران را نگذارد توطن وسکنی نمایند. ولیکن مقرر است که این ماده، صورت لزوم نخواهد یافت، مگر درباره اشخاصیکه طرف رجوع عامه یا دارای بعضی مقامات دیگر هستند، از قبیل خوانین و بیگها و رؤسای روحانی، یعنی مالاها که اعمال شخصی و تحریک و مناسبات خفیه ایشان باعث سوء اثر درباره هموطنان و تابعین قدیم آنها می شود، و اما درخصوص نفوس عامه ملکنین مقرر است که اتباع دولتی که بمملکت یکدیگر رفته، یا در آتیه بروند آزاد هستند که در هر چائی که آن دولت یعنی دولتی که این اشخاص در حیطه حکومت و اقتدار آن درآمده اند صلاح داند توطن وسکنی نمایند.

فصل پانزدهم - چون قصد سلیم ذمیت خیریت عمیم اعلیحضرت شاهنشاه ایران این است که ممالک خود را مرفه الحال و اتباع دولت علیه را از تشدید مصائب و صدمات حاصله این جنگ که بسلم و سعادت ختم شده است مصون و محفوظ دارد، لهذا درباره تمام اهالی و کارگذاران آذربایجان، عفو کامل و رحمتی شامل مبذول میدارند بطوریکه هیچیک از این اشخاص چه بجهت عقاید و نیات و چه از حیث رفتار و کرداری که در موقع جنگ یا در مدت تصرف ایالت مزبور، از ایشان بظهور رسیده، مورد تعرض و اذیت واقع نخواهد شد و علاوه بر این، از امروز مهلتی یکساله به آنها داده می شود تا اینکه بطور آزادی از ممالک ایران، باکسان خود به ممالک روسیه بروند و اموال منقوله خود را بخارج حمل نموده و بفروش برسانند، بدون اینکه دولت علیه ایران یا کارگذاران محلی، اندک ممانعتی نموده و از اموال و اشیائیکه فروخته یا بخارج حمل می شود، حقوق و مرسومهای دریافت یا تکالیفی در مورد آن بگذارند. اما در باب اموال غیر منقوله بمومی الیهم پنجسال مهلت داده می شود که اموال مزبور را بفروش برسانند یا بطور دلخواه انتقال و انتزاع نماید.

کسانیکه در این مدت یکسال مجرم به جنحه و جنایت و مستوجب سیاست معموله دیوانخانه شوند، از این عفو مستثنی خواهند بود.

فصل شانزدهم - وزرای مختار طرفین بمجرد امضای این عهدنامه صلح عاجلا بتمام نقاط اعلام و احکام لازمه خواهند فرستاد که مخاصمه را بلا تأخیر ترك نمایند.

این عهدنامه که به نسخین و به يك مدلول نوشته شده و به امضا و مهر وزرای مختار طرفین رسیده است، بتصویب و تصدیق اعلیحضرت شاهنشاه ایران و اعلیحضرت امپراطور کل روسیه خواهد رسید و تصدیقنامهجات معتبره که دارای امضای ایشان بوده باشد، در ظرف چهارماه و در صورت امکان زودتر بتوسط وزرای مختار طرفین مبادله خواهد شد.

به تاریخ دهم فوریه سال خجسته فال سنه ۱۸۲۸ مطابق پنجم شعبان سنه ۱۲۴۳ هجری در ترکمانچای تحریر شد.

تاریخ روابط. ج ۱ - ص ۲۸۴ تا ۲۹۲ - عیناً اقتباس شد.

توضیحاً باید افزود، که عهدنامه‌ی تجارتی - که در متن نیز آمده - مانند معاهده‌ی ترکمانچای دارای اختلاف اصولی با متون چاپی نیست، و چنین بنظر می‌رسد، که وقایع - نگار، در هنگام گفتگو، پیش‌نویس فصول را یادداشت نموده، و در خاطرات خود ضبط کرده است. زیرا از عناوین و القاب و اضافات دیگر، در متن خبری نیست.

(۸۴) - بایدوف = گری بایدوف: در این متن، جریان و نحوه‌ی قتل «گری بایدوف» که خواهرزاده‌ی پاسکویچ و از شاعران و نویسندگان نامی روس بود، بتفصیل آمده، لیکن گویا وقایع نگار از علل و انگیزه‌های واقعی آن بی‌اطلاع بوده، محرکین پشت - پرده‌ی این حادثه را - که عواقبی نیز در پی داشت - نمی‌شناخته است. و البته باید نیز چنین باشد. چرا که گذشت زمان، بسیاری از پنهان‌کاریهای سیاسی را روشن می‌کند.

این مسئله، از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است: نخست اینکه مردم ایران، پس از معاهده‌ی ترکمانچای، پی بواقعیات موضوع و اهمیت فصول آن برده بودند، و تا سرحد انفجار از عمال روسی نفرت داشتند. دیگر اینکه «گری بایدوف» مردی متظاهر، خودخواه و بسیار تندخو بود، و چون - بتصریح متن و سایر منابع تاریخی - رفتارش با درباریان بسیار زننده بود، دل‌تنگی‌های بسیاری در دربار نیز پدید آورد. و سه دیگر اینکه دولت انگلیس - گرچه خود صحنه‌گردان این‌نمایش بود - لیکن دل‌نگرانی آندولت، بیشتر از این جهت بود که میدانست بزودی بین ایران با یکی از دو همسایه‌ی شرقی یا غربی - افغانستان یا عثمانی - جنگی درخواهد گرفت، که بهر صورت بزبان منافع انگلیس در هندوستان خواهد بود. زیرا زمینه‌ی جنگ ایران و عثمانی - که بامعاهده‌ی «ارزروم» تمام شده بود - لیکن در افغانستان عده‌ای ادعای يك پارچگی افغانستان و خراسان را داشتند، که آنها نیز بدست

و سلاح انگلیسی تحریک می شدند.

بطور خیلی خلاصه، دولت انگلیس، هیچکس را برای این بازی خائنه، آماده تر از «الهیارخان آصف الدوله» نمیدانست. چرا که وی مردی بی استعداد و شکمباره بود، که از سیاست چیزی نمیدانست، و بهمین دلیل عروسک دست انگلیس، و دلال معرکه بود. با این توضیح که، وعدهی «حکومت مستقل افغانستان و خراسان» را دادند و از او خواستند، تا بهرنحوی شده، آب آرام رودخانهی مصالحه‌ی ایران و روس را متلاطم کند... و بالاخره کرد.

بهرصورت در روز دوم شعبان ۱۲۲۲ - یکسال پس از امضای معاهده‌ی ترکمانچای - حدود یکصد هزار نفر جلوی «باغ ایلچی» که مقر سفارت روس بود، جمع شدند و از «گریایدوف» خواستند که دو زن گرجی آصف الدوله را - که مسلمان هم شده بودند - به خانه‌ی شوهر بفرستد!...

در نتیجه، سی تن از کارکنان سفارتخانه و خود سفیر - گریایدوف - بقتل رسیدند؛ جریان حوادث بطوریکه در متن نیز رفته است، این بود که «یعقوب» ارمنی حدود ۴۰ هزار تومان از بیت المال دولت را سرقت نموده، از بیم کشته شدن، بخانه‌ی «آصف الدوله» پناهنده شد. آصف الدوله او را بماده‌ی ۱۳ معاهده‌ی ترکمانچای هدایت کرده، از او خواست تا تقاضای مراجعت بوطن خود - ایروان - را از سفارت روس کند.

«میرزا یعقوب» خود را در سفارت روسیه به «گریایدوف» معرفی و با پذیرائی او روبرو گردید، و سفیر روس، دستور داد، که اموال مهر و موم شده‌ی او را نیز، فسک مهر کرده بسفارت روسیه انتقال دهند.

امای دربار ایران، بهیچ صورتی نتوانستند «یعقوب» را از سفارت روس پس بگیرند، و در نتیجه نفار و کدورت بین دربار و سفارت روسیه بوجود آمد.

«میرزا یعقوب» ضمن ایفای این نقش، به «گریایدوف» اطلاع داد، که دو زن گرجی نیز در خانه‌ی «آصف الدوله» زندگی می کنند، و مایلند بوطن خود - گرجستان - مراجعت نمایند.

مأمورین سفارت روس، بمنزل و حرم آصف الدوله رفته، زنان گرجی را، بزور و ستم، به سفارت آوردند.

در نتیجه‌ی این عمل، سراسر تهران میدان آشوب شد، و آصف الدوله، که خود نیز نقش واسطه‌ای را بازی می کرد، بمنزل «میرزا مسیح مجتهد» رفته، فریاد «وا اسلاما» سر میداد، که: زنان مسلمان مرا، مردان کافر و نامحرم، بسفارت برده اند! مجتهد بی چاره که از همه جا بی اطلاع بود، در تکاپا و مساجد، منا بر پرشوری براه انداخت و طولی نکشید، که جمعیت

کثیری - در حدود یکصد هزار نفر - جلوی سفارت روس اجتماع کردند، و خواستار زنان آصف الدوله شدند. در نتیجه‌ی مقاومت مأمورین سفارت، بیش از یکصد نفر از مردم و همه‌ی اعضای سفارت و شخص وزیرمختار بقتل رسیدند، و تنها «مالسوف» - منشی اول سفارت - توانست بگریزد، و خود را به روسیه برساند، و حقیقت را - عیناً - بازگو کند... و قضیه پس از انجام شرایطی، فیصله یافت.

کتاب «تاریخ - کامل» در شرح این موضوع چنین آورده است:

«... توضیح این قضیه آنکه، چون گری بایدوف به تهران آمد، از روی کبر و غرور مرتکب حرکات ناشایسته شد. منجمله بعنوان اینکه هیچکس از اسرای ارامنه طبق شرایط عهدنامه نباید در ایران بمانند، دو کتیزه آصف الدوله را که اصلاً ارمنی بوده، ولی مسلمان شده، دارای اولاد بودند، از او بخواست و اصرار زیاد ورزید تا آصف الدوله چاره جز تسلیم آنها ندید».

«این امر موجب خشم بعضی از علما شد و غوغای سختی در تهران برپا گردید. امانه دولت از عهده دفع فتنه برنیامدند و اهالی درسرای گریبایدوف ریخته و او وسی و هفت تن از اتباعش را مقتول ساختند...».

تاریخ کامل - ص ۲۹۵-۲۹۶

لیکن کتاب دیگری - بتفصیل - در باب زندگی نامه و ماجرای قتل «گریبایدوف» بوسیله‌ی يك نویسنده‌ی روسی، بصورت يك رمان سیاسی نوشته شده که با نام «مرگ وزیرمختار» در ایران انتشار یافته است. نویسنده‌ی این اثر «پوری نیکلایویچ تینیانوف» است، که می‌توان گفت، شرح جنگهای ایران و روس را - از زمان ورود گریبایدوف به صحنه‌ی سیاست ایران - از پشت مرزهای ایران نگریسته، و در حقیقت: آنچه را وقایع نگار، از این سوی دیوار جنگ دیده است، او از سوی دیگر، و در حال و هوای دیگری، نگریسته و بتحریر درآورده، اما چون نویسنده، داستان سرائی کرده است، جنبه‌های تاریخی و مستند آن، بسیار اندک و قابل استناد نیستند. برای نمونه، چند سطر - بریده بریده - از چگونگی قتل گریبایدوف ذکر می‌شود، تا نحوه‌ی قضاوت و برداشت نویسنده، نموده شود:

«... وزیرمختار هنوز زنده بود.

يك کبابی شمیرانی دندانهای جلوییش را خرد کرده بود. کس دیگری با چکش به عینک او زد و یکی از شیشه‌های عینک به چشمش فرو رفت. کبابی سر او را بر سر چوبی کرد و بیرق تازه خود را باهتزاز درآورد. سر وزیرمختار سبک‌تر از سبد گواشتی بود، که او معمولاً بدوش می‌کشید.

وزیر کافر، مسئول جنگها، قحطی، ظلم حکام و محصول بد آن سال بود، و اکنون

بر سر چوبدست، بر فراز کوجه‌ها می‌گذشت و از آن بالا، با دندانهای شکسته می‌خندید.
کودکان با سنگ او را نشانه می‌گرفتند و سنگشان به‌دفع می‌خورد.»
«وزیر مختار زنده بود.

دزدی دست راست اورا، که حلقه‌ای بر آن میدرخشید با خود می‌برد. آن را در تنها دست خود، دست چپ، محکم و دوستانه می‌فشرد. گهگاه بر آن می‌نگریست و تأسف می‌خورد، که چرا برهنه است و تکه‌ای از پارچه زردوزی شده با آن نیست...».

مرگ وزیر - ص ۲۵۹

بهر حال، گریبایدوف کشته شد، ولی روابط سیاسی ایران و روسیه، مجدداً بحالت هادی برگشت. چرا که هر دو دولت، می‌دانستند که جنگ، چیزی علاوه بر آنچه بدست آورده بودند، بآنها نخواهد داد!!.

(۸۵) - میرزا ابوالقاسم فراهانی = قائم مقام دوم ... شهرت میرزا ابوالقاسم فراهانی ۱۱۹۳-۱۲۵۱ ه. ق. از رجال و وزراء و سیاستمداران بزرگ اوایل عهد قاجاریه، پسر قائم مقام (اول)، در سال ۱۲۲۶ ه. ق. به وزارت عباس میرزا ولیعهد رسید... و حل و عقد امور دستگاه ولیعهد بسته به رأی و تدبیر او بود. عاقبت به سبب سعایت حاسدین، عباس میرزا از فتحعلیشاه تقاضا کرد که او را به تهران طلبیده، در آنجا معزول کنند. قائم مقام مدت ۳ سال معزول بود. ولی در سال ۱۲۴۱ ه. ق. به سبب اختلال امور آذربایجان، بمقام سابق بازگشت. دگر بار به سبب مخالفت با جنگ ایران و روسیه، معزول شد. اما بعد از شکستی که منجر به عهدنامه‌ی ترکمنچای گردید، شاه از او استعالت کرد، و وکالتنامه‌ای در عقد صلح با روسیه، به نام نایب السلطنه نوشته بدست قائم مقام داد، و او را روانه‌ی آذربایجان کرد. در جنگ هرات همراه عباس میرزا بود و وقتی عباس میرزا از نیات خود نومید شد، به قائم مقام وصیت کرد که پسرش محمد میرزا را بسلطنت برساند. بعد از وفات (۱۲۵۰ ه. ق.) فتحعلیشاه قاجار، محمد میرزا بعنوان محمد شاه قاجار بسلطنت رسید، و قائم مقام را بصدارت عظمی منصوب کرد. در این مقام، قائم مقام شاهزادگان گردنکش قاجار را بر سر جای خودشان نشانید، و بهمین جهت دشمنان متنفذ یافت و گویند حاجی میرزا آقاسی، نیز در برانگیختن سوء ظن شاه نسبت به قائم مقام سهم مهمی داشت. عاقبت معزول و محبوس شد، او را خفه کردند، و جنازه‌اش در صحن امامزاده حمزه جنب مزار شیخ ابوالفتح رازی مدفون شد.

از مهمترین کارهای سیاسی قائم مقام، عهدنامه‌ی ترکمنچای است (= به خط او نوشته شده) و از این جهت بر او خرده گرفته‌اند. منشآت قائم مقام، بفصاحت و جزالت معروف

است، و اشعار پسندیده‌ای نیز از وی باقی است...».

معارف. فارسی. ص ۱۹۸۱

این تعریفی اجمالی و کوتاه از زندگی مردی است، که سراسر عمرش را در راه خدمت به کشورش گذراند. لیکن بیان خدمات او باین سادگی‌ها مقدور نیست، و چون درین توضیحات، امکان تشریح همه‌ی آنها وجود ندارد، اجمالاً «قائم‌مقام دوم» را از دیدگاه بیگانگانی که او را شناخته بودند، تماشا و نکاتی چند از زندگی سیاسی او ذکر می‌شود:

یکی از جاسوسان فرانسوی‌الاصل انگلیسی «ژنرال فریه»، سیاست انگلستان را در ایران، بطور خلاصه چنین بیان داشته است:

«... با این شاهزادگانی که از انگلیسیها مقرری دریافت میدارند و تحت نفوذ انگلیس زندگی می‌کنند، سهولت می‌توان این مملکت را درهم ریخت. کمترین اثر این حادثه، از دست رفتن ایالات جنوبی ایران خواهد بود.»*۱

«میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام» تمام هم خود را مصروف این امر کرد، که دست یادی و سیاستهای استعماری انگلیس را، از دربار و دولت ایران کوتاه کند... و عاقبت نیز، جان برسر این هدف گذاشت.

«سرپرسی سایکس» نیز وضع سیاسی انگلیس را - در ایران - چنین تشریح کرده است: «انگلیس برای حفظ سلطه‌ی خود بر هند و افغانستان و بلوچستان، تسلط کامل خود را بر ایران، ضروری میداند» و برای اجرای چنین خواسته‌ای، راهی نبود جز آنکه مردان بزرگ وطن پرست و سیاستمداران ملی را - قاطعانه - از میان بردارد، و جیره‌خواران خود را، بر سرکارها بگمارد.

«گرنٹ واتسون» نویسنده‌ی «تاریخ قاجاریه» نیز، موضوع خلع قائم‌مقام را، مطرح و چنین نتیجه گرفته است: «... پافشاری قائم‌مقام، در این مورد که (شاه) بکسی اعتماد نکند و رشته‌ی همه‌ی امور را شخصاً در دست گیرد، - بهر حال - تحمل شد و بهار سال ۱۸۳۵ بدون حادثه‌ی قابل ذکری گذشت... اما شاه در صدد برآمد تا برای حفظ سلطنت خود، و آسایش مردم! دست با اقداماتی بزند... پس فرمان داد تا ابتداء قائم‌مقام و سپس فرزنداناش را دستگیر... و بلافاصله اتهامات بسیاری را بر آن مرد فروتن وارد کردند... و ذهن شاه را از مفاسد و عیبهایی که در دستگاه قائم‌مقام بود، پر کردند. و نتیجه آن شد، که فرمان

خفه کردن او را در زندان صادر کرد و عاقبت در شب ۲۶ ژوئن ۱۸۳۵ او را خفه کردند.
 دکتر «مهدی بهار» - واقعه‌ی قتل قائم مقام را، با زبانی خاص، در «میراث - استعمار»
 تشریح و از قول محمود - محمود، علت اصلی را چنین بیان داشته است:
 «گناه بزرگ میرزا ابوالقاسم، اعزام محمد میرزا بسوی هرات و دلیل مخالفت
 انگلیسیها با او نیز همین موضوع بود...». و سپس خود وی می‌افزاید:

«... از همان هنگام که میرزا ابوالقاسم استیفای حقوق ارضی و سیاسی ایران را
 در زمان عباس میرزای نایب السلطنه با برقرار کردن نظم در خراسان و فرستادن محمد میرزا
 بسوی هرات آغاز نهاد، مأموران حکومت انگلیسی هند، یقین حاصل کردند که در زمان
 حیات و قدرت چنین مردی، قادر با اجرای نقشه‌های سلطه‌طلبانه خویش در حدود مرز مشرق
 نخواهند بود. اقدامات بعدی قائم مقام در زمان صدراعظمی و در زمینه دفع شورشها و
 توطئه‌های استعماری جنوب و فرستادن معتمدالدوله برای رفع این غائله‌ها استنباط انگلیسیها
 را تأیید نمود».

دکتر بهار، بحق، انتقاداتی بر «بعضی استادان تاریخ» وارد ساخته است، چرا که
 بدگوییهای نویسندگان انگلیسی را - در باب قائم مقام - حتی در کتب تاریخ کلاسیک نیز
 وارد، و عیناً بچاپ رسانیده‌اند. و من باب مثال، «میرزا تقی خان امیر کبیر» - اثر: عباس
 اقبال را ذکر کرده‌اند.

بهر حال، هر چند در عظمت و قدرت و لیاقت و وطن دوستی «قائم مقام» جای هیچگونه
 تردیدی - برای خودی و بیگانه - وجود ندارد، برخلاف او، جانشین جیون و نادان وی
 حاجی میرزا آقاسی، مهره‌ی جیره‌خوار انگلیس، و عامل دسایس استعماری آنها، در ایران
 بلازده‌ی آن روز بود.

دکتر بهار، این معنی را، چنین بیان می‌دارد:

«میرزا ابوالقاسم که برای ریشه‌کن ساختن شجره‌ی فساد در جنوب و مشرق عزم
 جزم کرده بود، بزودی با واکنش استعمار روبرو شد و با آنکه مرد بسیار بزرگی بود،
 طعمه بسیار کوچکی گردید».

میراث - استعمار. ص ۴۲۷ تا ۴۳۰ با حذف.

(۸۶) - = شاه صفی: منظوم «شیخ صفی الدین اردبیلی»، جلد اعلای پادشاهان
 صفوی است.

«شاه صفی» - که شهرت او «سام میرزا» و پدر «صفی میرزا» جانشین شاه عباس کبیر
 بود - در سال ۱۰۳۸ هجری قمری در اصفهان با نام «شاه صفی» به سلطنت نشست و در شهر

کاشان - سال ۱۰۵۲ - وفات یافت، و در قم مدفون شد.
 «شاه صفی» از پادشاهان صفاء و ستمگر صفوی بوده است.
 «وقایع نگار» بر این موضوع آگاه بوده، و در صفحات بعد، با نام «شیخ صفی» از مقبره‌ی او یاد کرده است.

«بقعه‌ی شیخ صفی‌الدین بنای هنری مهم قرن ۱۰ م. و ۱۱ ه. ق. در اردبیل، که مدفن شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شاه اسماعیل اول صفوی است، دارای صحنها و کاشیکاریهای معرق در بیرون بنا، و نقاشیها و گچبریها در داخل حرم می‌باشد. بنائی بنام چینی‌خانه دارد که نوعی موزه‌ی معماری است. صندوق شاه اسماعیل اول شاهکار عاج مشبك است. بر اثر انقلابات و مهاجرات، نسخه‌های خطی نفیس و فرشها و مقداری از ظروف چینی عتیق آن از ایران خارج شده است و در موزه‌های کشورهای بیگانه نگهداری می‌شود».

معارف. فارسی. ج ۲ - ص ۱۵۲۳

با تشکر بسیار از آقای ناصر علیمردانی، که با حروفچینی دقیق و نظیف خود، مقدار زیادی از بار تصحیح این حواشی کاستند. و امید توفیق روزافزون برای ایشان.

بخش اعلام

بخش اعلام

آقا سید محمد اصفهانی = آیت اله سید محمد مجنهد - ۲۳۲/۲۳۳/۲۵۰	الف
آقا سلمان گیلانی - ۲۴۱	آبادان - ۵۱
آنا ایوانوونا = کوپن آن - ۶۶ تا ۶۸	آباده - ۵۱
آوران (محل - ۱۰۲)	آباران = بالش آباران (قلعه - ۲۳۸/۲۶۱)
آوانس = اوانس - ۲۰۴/۲۰۷	آدینه بازار (رودخانه - ۲۸۱)
آیرم (محل - ۲۴۲)	آبخور (محل - ۲۶۳)
آیرملو (طایفه - ۲۴۲)	آخته = آخسف - ۱۱۸/۱۲۸/۱۵۱/۱۵۸/
ابراهیم خان دولوی قاجار = ابراهیم خان دولوئی - ابراهیم خان - ۱۲۴/۱۳۳/	۲۰۳/۱۹۳/۱۸۸
۱۸۳/۱۹۴/۲۴۳/۱۵۱/۲۶۰	آذر بایجان شوروی - ۲۸۱/۵۲
ابراهیم خلیل خان جوانشیر = ابراهیم خلیل- خان = ابراهیم خلیل - ۱۰۲/۱۰۴ تا	آرام کشیش - ۲۹/۸۰/۸۱
۱۱۰/۱۲۰/۱۲۷ تا ۱۳۰/۱۳۲/	آرستوف = اسنجوف - ۲۵۳/۲۵۴/۲۶۲/
۱۳۲/۱۹۸/۱۹۶/۱۳۴	۲۶۳/۲۶۸ تا ۲۷۱
ابوالفتح خان جوانشیر = ابوالفتح خان - ۸۲/	آرین پور - یحیی - ۳۳/۳۵
۱۳۰/۱۲۹	آستارا (رودخانه - ۲۸۲)
اتحاد جماهیر شوروی - ۷۰	آسوری - ۹۲/۹۳
احمد آقا = احمد خان - ۱۹۴/۱۹۵	آسید علی اصفهانی - ۱۷۲
احمد پاشا = احمد - ۱۵۹	آغامحمد خان قاجار = شاه قاجار - ۲۰/۲۱/
	۲۸ تا ۳۰/۳۲/۴۲/۵۹/۶۹
	آفرین داغ (کوه - ۲۶۳)
	آق اوغلان = آقا اوغلان (منزل - ۱۰۹/۲۰۴)
	آق دره (کوه - ۱۱۷)
	آقا ابراهیم شیخ الاسلام - ۱۵۹

اسپانیا - ۱۳	احمدخان کاشانی - ۲۰۹
استبانوف - ۱۴۹	احمدخان مقدم - ۱۴۶/۱۲۳/۸۶/۸۲
استرآباد = استرآبادی - ۲۲۲/۱۵۲/۴۹	۱۹۹/۱۹۵/۱۹۲/۱۲۷
۲۷۳/۲۲۸/۲۳۷	احسان خان؟ - ۲۵۶ تا ۲۶۲/۲۵۹ تا ۲۶۲/
اسفندیارخان؟ - ۲۶۸/۲۵۹	۲۶۹/۲۶۷
اسکندر میرزا = الکسندر میرزا - ۷۵/۷۲	اخیان (محل) - ۱۹۵
۲۱۹/۲۰۴/۲۰۳/۱۰۲/۸۷/۸۲	
۲۳۹	اراک - ۱۵۲
اسماعیل بیک - ۶۶	اران (محل) - ۲۲
اسماعیل خان بیات - ۹۵	اردبیل - ۲۲۱/۲۳۷/۲۰۹/۲۰۸/۱۷۹
اسماعیل خان دامغانی - ۱۰۸/۱۰۳/۹۵ تا	۳۰۰ تا ۲۹۸/۲۹۶/۲۲۲/۲۲۳
۲۰۸/۱۷۶/۱۳۱ تا ۱۲۹/۱۱۲	اردوباد (محل) - ۲۶۰/۲۵۹/۲۵۰
اسماعیل خان شامیاتی = اسماعیل خان -	ارزروم = ارض روم - ۱۸۲/۱۵۰/۱۲۸
۲۱۱/۱۲۷/۱۱۴ تا ۱۱۱/۱۰۲	ازنا - ۱۵۲
اسماعیل خان قاجار - ۱۶۸/۱۶۶ تا ۱۶۲	ارس (محل) - ۲۸۱
اسماعیل میرزا = نواب اسماعیل میرزا -	ارس (رودخانه) - ۱۳۲/۱۰۸/۱۰۰/۹۵
۲۷۳/۲۴۰	۲۰۲ تا ۲۵۴/۲۵۰ تا ۲۶۲/۲۵۷
اسلامبول - ۱۸۲	۲۸۰ تا ۲۸۲
	ارسنجان - ۱۰۱/۱۰
اشتراک (محل) - ۲۶۲	ارکوان (محل) - ۲۱۰/۲۰۹
آشتیان - ۱۵۵	ارمغانچای (محل) - ۲۳۷
اشرف (محل) - ۱۱۲	ارمنستان = ارامنه = ارمنی - ۴۹/۲۹/۲۷
اشرفخان دماوندی - ۱۶۷/۱۵۰/۱۱۴	۱۰۳/۹۴/۹۲/۸۱/۵۰ تا ۱۳۲/۱۰۵
اشکانیان - ۲۷	۱۷۷/۱۴۷/۱۴۳/۱۴۲/۱۳۹/۱۳۸
اصفهان - ۱۷۱/۱۰۱/۵۱/۲۸/۱۰ تا ۱۷۳	۲۲۹/۲۰۷/۲۰۴/۱۹۲/۱۹۱/۱۷۸
۲۴۱/۱۷۵	۲۹۲/۲۶۹/۲۶۵/۲۴۶/۲۲۵
اصلاندوز (محل) - ۲۰۷/۲۰۴/۱۱۸/۱۱۶	ارومیه - ۲۷۲
۲۱۰	اریکلی خان = آراکلی خان = هراکلیوس
اصلی آباد (محل) - ۲۴۳	دوم - ۱۳۲/۷۶/۷۳ تا ۷۱/۲۹/۲۸
	از صبا تا نیما (کتاب) - ۳۷/۳۳

امام اعظم (محل) - ۱۸۵	اغری کوچک (کوه) - ۲۸۰
امام الکتاب - ۱۹۸	اغوزلوخان = اغوزلوئی - ۸۲/
امان الله خان افشار = امان الله خان - ۱۲۹ تا	۲۴۳/۲۴۲
۱۳۱/۱۶۴/۱۶۵/۱۶۸/۱۶۹/۱۹۴/	
۲۲۰/۱۹۵	افریقان = کلنل فیقان = فیقان - ۲۰۲
امان الله خان کزازی - ۲۱۱	افشار (ایل) - ۱۷۸ تا ۱۸۰
امان الله خان والی کردستان؟ - ۲۱۱	افغانستان = افغان = افغانی - ۹/۱۰/۱۴/۶۶
	اکر (رودخانه) - ۱۲۳
امیر اطوری روم شرقی = روم شرقی = ییزانس	آلبانیا - ۴۲
۸/۹/۱۱/۲۵/۲۷/۲۸۵/۲۹۹	الفاکوف - ۱۳۵/۱۳۷ تا ۱۴۲
امیر اصلان خان؟ - ۲۷۲	الکساندر بلوف - ۲۱۹
امیر حسن خان - ۲۴۱	الکساندر پاویچ = پاویچ - ۷۴ تا ۷۷/
امیر خان دولوی قاجار = امیر خان دولوئی -	۲۳۵/۲۳۱
۱۷۷/۲۴۳	الکسندر میرزا = اسکندر میرزا - ۷۲/۷۵/
امیر خان سردار = امیر خان - ۲۴۰-۲۴۷	۸۲/۸۷/۱۰۳/۲۰۳/۲۰۴/۲۱۹/
امیر خان هزاره ای - ۲۱۱	۳۳۹
امین الدوله اصفهانی = عبدالله خان امین الدوله -	الکساندر میکائیل = الکسندر میکائیل =
۱۳۶/۱۳۷/۲۲۶/۲۵۰/۲۵۱	الکساندر اول = الکسی میکائیلوویچ =
	الکسیس - ۱۱/۱۶/۶۲/۶۳/۶۵/
انزلی = بندر انزلی = بندر پهلوی - ۶۶/	۶۶/۷۲
۱۱۴ تا ۱۱۶/۱۲۱/۱۷۹	
انگلیس = انگلیسی = انگلستان = بریتانیا -	الله وردیخان آصف الدوله = آصف الدوله =
۷ تا ۱۱/۹ تا ۱۶/۳۰/۳۱/۵۴/	الله وردیخان - ۸۲/۱۱۰/۲۴۰/۲۴۵/
۵۶/۶۴/۱۵۳/۱۵۴/۱۶۹/۱۷۱/	۲۴۶/۲۵۷/۲۶۴/۲۶۸/
۱۷۲/۱۷۴/۱۷۶/۱۸۱/۱۹۷/	۲۷۰/۲۷۱/۲۷۶/۲۷۸/۲۹۲/۲۹۳/
۲۰۲/۲۰۳/۲۰۷/۲۱۱ تا ۲۱۴/	الله وردیخان خزینه دار - ۸۲/۱۱۰
۲۱۶/۲۱۷/۲۲۳/۲۲۴/۲۳۴/	الله وردیخان رکن الدوله - ۲۶۸
۲۷۷/۲۹۸/۳۰۱	الله بازخان - ۲۹۳
اوچاردو (محل) - ۲۳۸	

ب	اوج کلیسا (محل - ۸۵/۸۳ تا ۲۲۹/۸۷ / ۲۳۰/۲۴۰/۲۵۴/۲۶۱/۲۶۲
با باخان = آغامحمدخان قاجار = شاه قاجار -	اوج کلیسا (قلعه - ۲۶۱/۲۶۳
۲۸ تا ۶۹/۳۰	اوصانلو (طایفه - ۲۷۳
با بهارود = بالهارود (رودخانه - ۲۸۱	اونوتازار؟ - ۲۷۹
بادکوبه - ۱۱۶/۱۲۰ تا ۱۳۷/۱۳۳/۱۲۴	اویج ماگداویج = اویج - ۷۵/۷۲
تا ۲۴۴/۱۸۳/۱۴۲	اهرآ (محل - ۲۵۰
بالش آباران = آباران (محل - ۲۶۱/۲۳۸	اهواز - ۵۱
بایان (مجل - ۱۹۳/۱۹۴	
بایزید (محل - ۱۵۰	
بحرخزر = دریای خزر - ۲۸۱/۲۶۱/۷۰ تا	ایروان - ۲۹/۸۱/۸۲/۸۵/۸۹ تا ۹۱/
۲۸۶/۲۸۵/۲۸۳	۱۰۲/۱۰۳/۱۱۱ تا ۱۱۴/۱۲۰/۱۲۷/
بخارا - ۲۲۳	۱۴۵/۱۵۰/۱۵۱/۱۵۳ تا ۱۶۳/۱۶۶/
بخارست (معهده - ۲۵	۱۶۸/۱۷۰/۱۷۷/۱۷۸/۱۸۳/۱۸۷/
بختیاری (ایل - ۸۳/۲۱۱/۲۴۲/۲۴۸ تا	۱۸۸/۱۹۲/۱۹۵/۲۰۳/۲۰۸/۲۲۷/
۲۵۰/۲۵۶/۲۵۸	۲۲۸/۲۳۵/۲۴۲/۲۵۱/۲۵۲/۲۵۴/
بخشکوف = کنیاز بخشکوف - ۲۳۵	۲۵۷/۲۵۹/۲۶۱ تا ۲۶۳/۲۶۶/۲۶۷/
بدستان (بلوک - ۲۵۹	۲۸۰/۲۸۳
بردی = بارون بردی = موسیو بردی - ۱۶۱/	ایشپخدر = شیلیانوف = سیسیانف - ۴۹/۷۵
۱۶۳/۱۶۵/۱۶۹/۱۷۰	۸۳/۸۵/۸۷ تا ۸۹/۹۲ تا ۹۷/۹۹/
برمک (محل - ۲۴۲	۱۰۰/۱۰۳/۱۰۸/۱۱۰/۱۱۴/۱۱۶/
بزچلو (ایل - ۱۷۷	۱۱۷/۱۲۰ تا ۱۲۵/۱۳۲/۱۳۳/۱۳۸/
بصره - ۱۲	۱۳۹
بغداد - ۱۲/۳۷/۱۵۹/۱۸۲ تا ۱۹۲/۱۸۵	ایل بایان - ۳۸/۱۹۳ تا ۱۹۵
۱۹۳/۲۰۰ تا ۲۰۲	ایل بیگی - ۲۴۲
بکجان ازبک - ۳۴	ایل سنجاقت - ۳۸
بلیاس (طایفه - ۱۹۹	ایوان نیکلایویچ - ۲۷۹
بلخ - ۲۲۳	
بمبئی - ۱۲/۱۳/۱۵/۲۳۴/۲۴۳	
بوداغخان - ۱۹۴/۱۹۵	

۳۰۱/۲۹۸/۲۹۵/۲۹۰/۲۸۹/۲۷۹

بتر اول = بتر کبیر - ۸/۴ تا ۶۹

بتر دویم - ۶۶

بترز بورغ = بترز بورگ = پتر و گراد =

لنینگراد - ۶۰/۶۵/۶۹/۷۷/۱۳۲/

۱۸۶/۱۸۷/۱۹۵/۱۹۶/۲۱۳/۲۱۴/

۲۱۷/۲۱۸/۲۹۵

بتر سوم - ۶۷

پنجاب - ۹

بیر بازار (محل - ۱۱۵)

بیر قلیخان شامیاتی - ۸۲/۸۷/۱۰۰ تا ۱۰۲/

۱۱۰/۱۱۱/۱۱۸

بیر قلیخان قاجار - ۱۲۳

بنک ایروان = بنک (محل - ۱۰۰/۱۶۱/

۱۷۶/۱۸۳/۱۹۰/۲۳۹

بیک کندی (محل - ۱۷۶)

بیمان موقت = معاهده موقت - ۱۳/۱۴/۱۶

ت

تاریخ ایران (دوره قاجاریه) - ۴۹

تاریخ جهان آرا - ۳۴ تا ۳۶/۴۱/

تاریخ عضدی - ۱۳۴/۱۳۷

تاشکند - ۸

تالین (قلعه) - ۱۱۲/۱۲۶/۱۲۷/۲۵۴

تامس = توماس - ۱۸۷/۱۸۸

تاوندان قرقلی خان (طایفه - ۱۸۷)

تبریز (قلعه) - ۲۶۴

بوداغ سلطان (محل - ۲۳۹)

بوریس کوزانف = میخائیل رومانف -

۶۲/۶۳

بوشهر - ۹/۱۰/۱۲/۱۳/۱۵/۱۷۱/

۱۷۴/۱۸۱/۱۸۲/۲۱۴/۲۳۵

بولدوز (محل - ۱۹۹)

بولکونوک تراویج = تراویج - ۲۲۸ تا ۲۳۱

بویراحمندی (طایفه - ۵۱)

بهرام میرزا = امیرزاده - ۱۹۷/۲۶۸/

۲۷۲/۲۷۶

بیر امعلیخان قاجار = بیر امعلیخان عزالدین

لوی قاجار = فخرالدوله - ۳۴

بیژن خان گرجی - ۲۷۲

بیله سوار (محل - ۲۸۱)

بیت الله الحرام - ۱۷۵

پ

پادنا (محل - ۵۱)

پاریس - ۱۷۱

پروس (رودخانه - ۶۵)

پاشا حق (محل - ۱۸۶/۱۸۸)

پامیر (کوه - ۸)

پالطی (رودخانه - ۶۰)

پاول = پل اول - ۱۰/۱۱/۱۶/۲۹/۷۴

پروس - ۶۸

پشت ساری (محل - ۱۲۲/۱۲۵/۱۳۳/۱۷۹)

پشقاویج = پیشچوف = پاسکویج - ۱۹۹/

۲۰۲/۲۰۳/۲۱۱/۲۴۸/۲۵۳/۲۵۵ تا

۲۶۰/۲۶۲ تا ۲۶۴/۲۶۶ تا ۲۷۱/۲۶۹

تنگ کوت (محل - ۴۹	تبریز - ۱۴/۱۹/۱۳۴/۱۳۷/۱۴۱/۱۴۳
توان میرزا - ۱۸۷ تا ۱۹۰	۲۵۰/۲۲۹/۲۲۶/۲۰۸/۲۰۳/۲۰۱
توران (طایفه - ۲۰۳	تا ۲۶۹/۲۶۴/۲۵۸/۲۵۶/۲۵۵/۲۵۳
تونس - ۴۲	تا ۲۹۷/۲۹۵/۲۸۸/۲۷۸ تا ۲۷۶/۲۷۱
تورج - ۷۱/۷۰	۲۹۹
تهران - ۲۴/۵۱/۱۰۲/۱۳۷/۱۵۲/۱۷۱	تخت جمشید - ۱۵/۱۵۶
۲۹۳/۲۹۱/۲۹۰/۲۷۸/۱۸۶/۱۷۳	تخت طاووس (محل - ۱۰۹/۱۱۱/۱۱۲
۲۹۶	۱۱۶
تیرو (محل - ۱۹۵	ترتر (محل - ۱۱۸/۱۲۷
تیشتر (قلعه - ۱۸۸	ترکان عثمانی - ۲۷
تیلست (معاهده - ۱۳/۱۶/۲۵	ترکستان - ۸
تیمورخان شاهسون - ۸۶	ترکمانچای = معاهده = قریه - ۱۷/۲۰
تیموریان = تیموری = تیمورخان = تیمور	۲۵/۳۰/۵۶/۱۹۹/۲۷۹/۲۸۳
گورکانی - ۶۲/۶۱/۲۷	۲۸۵/۲۸۹/۲۹۰/۲۹۶ تا ۲۹۸/۳۰۲
ج	ترناوت (قلعه - ۱۱۱
جان مالکولم = سرجان ملکم = جان ملکم -	تزار = تزاری - ۸/۱۶/۲۵
۱۲/۱۰/۹ تا ۱۶/۱۷۲/۱۷۵/۱۸۱	تستر (رودخانه - ۱۱۶
۱۸۲	تسوج (محل - ۲۰۱
جان محمدخان دولو - ۱۹۲	تفلیس - ۱۹/۲۹/۳۵/۵۲/۷۲/۷۳/۱۰۲ تا
جان مک دونالد = جان مک دانلد = مک دانلد -	۱۰۵/۱۰۷/۱۰۸/۱۱۲/۱۲۷/۱۳۲
۳۰۱/۳۲۷/۲۳۲	۱۲۵/۱۲۹/۱۵۳/۱۶۰/۱۶۲/۱۶۵
جامیش وان = جامیش تپه - ۱۸۰/۱۸۱	۱۷۱/۱۷۲/۱۷۶ تا ۱۷۸/۱۸۶/۱۹۱
۲۱۰ -	۱۹۵/۱۹۶/۲۰۳ تا ۲۰۵/۲۱۱/۲۱۲
جبرئیلو (طایفه - ۱۰۸/۱۹۵/۱۹۶/۲۵۲	۲۲۳/۲۲۵/۲۲۸ تا ۲۳۲/۲۳۳/۲۳۵
جعفرقلیخان اولادزاد - ۱۹۶	۲۴۷/۲۴۸/۲۵۱ تا ۲۵۳/۲۵۶/۲۵۸
	۲۶۰/۲۶۵/۲۶۷/۲۹۳/۲۹۴/۲۹۶
	تل = قلعه تل - ۱۹۲

چ	جعفر قليخان ايروانی = جعفر قليخان جوانشير = جعفر قليخان - ۱۰۵/۸۲ تا ۱۰۷/ ۱۲۷ تا ۱۹۶/۱۳۰ جعفر قليخان دنبلی = جعفر قليخان - ۹۷/۸۲ تا ۹۹ جعفر قليخان مقدم - ۲۶۷ جعفر قليخان مقصودلوئی - ۲۶۱ جعفر قليخان هزاره ای - ۲۱۰ جگير (بلندی - ۲۸۱ جلفا (محل - ۲۶۸ جناقچی (جاده - ۱۹۰ جنرال = نيالال = جنرال = ژنرال - ۷۸/ ۱۱۲ تا ۱۴۱/۱۴۵ تا ۱۴۸/۱۵۴ تا ۱۶۰/ ۱۶۲ تا ۱۷۸/۱۷۶ تا ۱۷۱/۱۶۹ تا ۱۶۸/ ۱۹۷ تا ۲۲۹/۲۱۱ تا ۲۵۳/۲۳۱ تا ۲۹۶/ ۲۷۹ تا ۲۶۸/۲۶۲ تا ۲۶۳/۲۵۲ جوادخان زيادلوئی = جوادخان - ۸۰/۴۹ تا ۸۲ جوادخان قاجار - ۴۹ جوجی خان - ۲۱۹/۶۲/۶۱ جولکای - ۱۱۹ جهانگير ميرزا - ۲۶۸/۲۵۹ جيحون - ۴۲/۳۷ جيمز موریه = موریه - ۲۰۳/۱۴/۱۳ ۲۲۵/۲۱۷/۲۱۶/۲۱۴/۲۱۳
چ	چشمه شاهی (محل - ۲۶۴ چلندو (محل - ۲۰۳ چمن اوجان (محل - ۱۰۹/۱۰۸/۱۰۳ ۲۱۱/۱۸۵/۱۸۳/۱۷۶/۱۲۰/۱۱۲ چمن حمزه = حمزه چمن (محل - ۲۳۹ چمن سامان (محل - ۲۲۰ چمن سلطانيه = چمن سلطان (محل - ۸۳/ ۹۵ تا ۱۰۳/۱۱۶ تا ۱۴۸/۱۳۷/۱۳۲/ ۱۵۰ تا ۱۹۱/۱۸۳/۱۸۲/۱۷۶/۱۵۹/ ۱۹۵ تا ۲۱۶/۲۳۵/۲۲۰/۲۱۹/۱۹۸/ چمن فرخ بلاغ (محل - ۱۰۰/۹۱ چمن صائن (محل - ۲۲۰ چمن گلستان (محل - ۲۱۲ چمن مهربان (محل - ۲۶۱/۲۵۹ تا ۲۶۵ چنگيز خان = چنگيزی - ۲۱۹/۶۱ چورس (محل - منزل - ۲۶۱/۲۵۹/۱۶۵ تا ۲۶۶/۲۶۳ چهرق (کوه - ۱۱۱ ح حاج آقا بزرگ منجم باشی = منجم باشی - ۲۲۵ حاج آقا لريک قرا باغی - ۲۴۰ حاج بابا (کتاب - ۲۱۷

حاج حمزه لو (محل - ۲۰۸)	حسینخان باده‌کوبه‌ای - ۱۸۳
حاج سلیمانخان کاشانی - ۳۴	حسینخان قاجار قزوینی - ۱۴۷
حاج قرا (محل - ۱۹۱)	حسینخان یوزباشی - ۲۵۲
حاج طرخان (محل - ۲۱۹)	حسینقلیخان افشار = حسینقلیخان - ۲۷ / ۱۳۹ / ۱۳۸
حاج محمدحسینخان = امین‌الدوله اصفهانی - ۲۲۶ / ۳۳	حسینقلیخان ابروانی - ۱۳۲ / ۹۱
حاج ملا باقر سلماسی - ۱۷۲	حسینقلیخان دولو - ۱۲۴ / ۱۲۳ / ۱۱۱
حاج ملک اصفهانی - ۵۱	حسینقلیخان سردار = حسینخان سردار - ۱۶۴ / ۱۵۳ / ۱۵۱ / ۱۵۰ / ۱۳۳ / ۱۲۹ تا ۱۶۷ / ۱۷۶ تا ۱۸۸ / ۱۹۲ / ۲۲۷ / ۲۳۷ تا ۲۸۲ / ۲۶۱ / ۲۵۴ / ۲۳۹
حاج میرزا آقاسی - ۳۰	حسینقلیخان = حاکم باده‌کوبه - ۱۲۲ / ۱۲۱ / ۱۸۳ / ۱۳۹ / ۱۲۴
حاجی ابراهیم - ۱۵۶	حسینقلیخان شاهسون = حسینقلیخان - ۸۶ / ۱۲۲ / ۱۲۱ / ۹۱
حاجی ابراهیمخان اعتمادالدوله = اعتمادالدوله - ۱۷۵	حکیم صاحب - ۲۷۸ / ۲۷۷
حالت افندی - ۱۸۴	حلب - ۲۰۰
حاملو (محل - ۱۷۶)	حمزهخان رباطی - ۲۶۷
حریر (محل - ۱۹۳ / ۱۹۵)	حیرت افندی = حیرت - ۱۹۳
حسنخان بسطامی = حسنخان - ۱۶۵ تا ۱۶۷ / ۲۱۰	خ
حسنخان ساری اصلان = ساری اصلان - ۲۵۸ تا ۲۵۱ / ۲۴۲ / ۲۳۹ تا ۲۳۷ / ۲۲۸	خارگه - ۱۴
۲۸۴ / ۲۶۷ / ۲۶۶ / ۲۶۳ تا ۲۶۱	خاقانی - ۳۵
حسنخان سردار - ۲۲۸ / ۱۶۷ تا ۱۶۵	خالد پاشا - ۲۰۰ / ۱۹۴ / ۱۹۳
حسنخان سرهنگ؟ - ۲۶۲	خاندان زند - ۲۶
حسنعلیخان قاجار قوللر آقاسی - ۱۰۵ / ۹۷	خانقین (رودخانه - ۲۰۱)
حسنعلی میرزا شجاع السلطنه - ۲۷۵ / ۲۷۳	
حسین آذر = محرر - ۵۱ / ۳۳ / ۲۱ / ۱۷	
۲۰۳ / ۱۹۴ / ۱۱۳ / ۶۹ / ۵۶ تا ۵۳	

داستان - ۱۵۰	خان یاغی (محل - ۲۴۳)
داغستان - ۲۹/۷۰/۷۱/۷۵/۱۰۹/۱۴۱ تا	خدا آفرین (پل - ۱۰۸/۲۵۴)
۱۴۳/۱۴۶/۱۴۹/۱۷۲/۲۱۴/۲۱۷/	خدا بنده (پل - ۲۵۴)
۱۶۱/۲۵۱/۲۲۳	خراسان - ۳۲/۳۸/۴۹/۵۴/۱۰۱/۲۷۳
دالقرکی - ۲۹۶	خسرو میرزا - ۲۹۶
دجله - ۲۰۲/۴۲	خضر (محل - ۵۱)
دده فال - ۷۲/۷۸/۷۹	خلیج فارس - ۱۴
دربند (محل - ۲۱/۲۳/۵۹/۱۲۰/۱۲۱/	خمسه (طایفه - ۱۶۴/۲۷۳)
۱۳۹/۱۴۱/۱۴۲/۱۶۶/۱۶۹/۱۸۳/	خمین - ۱۵۵
۲۰۱/۲۰۰	خواجehوند عبدالملکی = خواجehوند (طایفه -
دره سنگ (رودخانه - ۱۴۵)	۸۷/۸۸/۲۱۱/۲۴۶/۲۴۸
دریانی بلوف = پایف - ۲۰۲	خوارزم - ۲۲۲/۲۲۳
دریای محیط - ۵۹	خوزستان - ۲۱۷/۲۳۳/۲۸۵
دریای منجمد - ۲۲/۵۹	خورشید خانم - ۱۳۷
دزفول - ۲۱۷	خوگ (قلعه - ۲۶۳)
دزگر گر (دره - ۲۶۸)	خوی (قلعه - ۲۵۹)
دشت ترکمان - ۲۱۱	خوی (محل - ۱۰۲/۱۱۲/۱۱۴/۱۶۴/
دشت مفان - ۲۵۱	۱۶۵/۱۶۸/۲۶۶/۲۶۸
دلا غارده - ۲۰۴/۲۰۵	دارابگود (محل - ۱۵)
دو آب مراغه = رحمت آباد - ۲۷۲	دارالسلام (محل - ۱۸۴)
دوریشچوف = رویچف - ۲۰۲/۲۱۱/	دارسی = کلنل دارسی - ۱۵
۲۱۲	
دوویچ - ۲۵۳ تا ۲۵۵	

دهخوار = دهخوارقان - ۲۷۶/۲۷۵/۲۷۲	رنگی (رودخانه - ۸۲)
دیزج (محل - ۲۲۰)	روپاف - ۷۳/۷۳
دینلواز (طایفه - ۹۲)	روبن - ۸۱
دیمتری - ۶۲	رودریک - ۶۱
ذ	روسید - ۷۲/۶۸/۶۷
ذکیم (محل - ۱۸۸)	روس = روسی = روسیه = روسیان - ۹/۷
ذوالفقارخان دامغانی = ذوالفقارخان - ۱۷۶/۲۱۱/۱۱۱	۱۵/۱۳/۱۱ تا ۲۸/۲۶/۲۵/۲۰/۱۷
ذهاب = سرپل ذهاب - ۱۹۲/۱۹۳	۲۹ تا ۳۱/۳۹/۵۰/۵۳ تا ۵۹/۵۹/۶۱
ر	۷۷/۸۷/۸۹/۱۲۲/۱۳۰ تا ۱۳۵
رئیس الکتاب - ۱۹۳/۱۸۵/۱۸۲	۱۲۷/۱۲۸/۱۲۹ تا ۱۵۳/۱۵۵/۱۶۰/۱۶۹
رازوق - ۲۷۳	۱۷۲/۱۷۷/۱۷۸ تا ۱۹۲/۱۹۶/۱۹۷
رحمت‌الخان سرتیپ - ۲۵۲	۱۹۹ تا ۲۰۱/۲۰۴ تا ۲۱۱/۲۱۳ تا ۲۲۳
رحمت‌الخان فراهانی - ۲۶۸	۲۲۶ تا ۲۲۸/۲۳۰ تا ۲۳۲/۲۳۵ تا ۲۳۹
رشت - ۶۶	۲۴۱ تا ۲۴۶/۲۴۸/۲۵۱/۲۶۰/۲۶۳
رضا شاه - ۲۸۲	۲۶۸ تا ۲۷۴/۲۷۷/۲۷۹ تا ۲۸۳/۲۸۶
رضاقلیخان دولو - ۱۰۰/۸۲	۲۹۱/۲۹۳/۳۰۰
رضاقلیخان ساوه‌ای - ۲۱۱	روم - ۶۹
رکن‌الدوله = علیقلیخان = علیقلی میرزا - ۲۶۳/۲۵۹/۲۵۷/۱۲۸	ز
	زگن (منزل - ۲۲۳)
	زمانشاه = ۱۰/۹
	زنجان - ۱۲۸/۱۲۰/۱۱۱/۱۰۳
	زنگمار (رودخانه - ۲۸۱)
	زورآباد (محل - ۲۲۳)
	زوند (محل - ۲۸۲/۲۸۱)
	زیادلو (محل - ۲۹)
	زینت‌المدايح (کتاب - ۳۶ تا ۳۴)

ژ

ژرژف - ۱۰۳/۱۰۰/۹۹/۹۷/۹۳ تا ۱۰۵/

۱۲۷/۱۲۰/۱۱۰/۱۰۸/۱۰۷

ژوبر = موسیو ژوبر - ۱۵۳

س

ساری سو (رودخانه - ۲۸۱)

ساری سوباسارا (محل - ۲۸۱)

ساری قمیش (رودخانه - ۲۸۱)

ساسانی - ۲۷

ساقب - ۷۸

سالیان = سالیانی (محل - ۱۲۳/۱۱۵ تا

۲۶۱/۲۵۹/۲۴۸/۲۴۱/۱۲۵

ساوجبلاغ - ۱۹۲/۱۵۹

سبحان اله خان - ۲۵۸

سبحان علیخان فزونی - ۲۳۸

سبك شناسی (کتاب - ۳۷/۳۶)

سراب (منزل - ۲۶۲/۱۷۷)

سراکوز = مراکز = سراکوز = ۹۲/۹۲

سرخای خان لژگی = سرخای خان - ۱۲۱/

۲۲۶/۱۲۲

سردار آباد (قلعه - ۲۶۶/۲۶۳/۲۵۲/۸۳)

۲۶۷

سردشت (قلعه - ۱۹۵/۱۹۲)

سرکیس - ۱۸۷

سرور = شرور (محل - ۲۸۰/۱۶۵)

سرهنگ فوج قشقانی؟ - ۲۲۱

سرهنگ قاسم خان تبریزی - ۲۶۱

سرهنگ قاسم خان فندرسکی = قاسم خان

فندرسکی = سرهنگ فندرسکی = سرهنگ

قاسم خان - ۵۳/۴۸/۳۸/۳۳/۱۹/۱۷ تا

۱۹۱/۱۹۰/۵۵

سزگل طیب = سزگل - ۲۰۳

سعدی - ۲۱

سلجوقیان - ۲۷

سلطان (محل - ۱۹۷)

سلطان سلیم - ۱۵۶/۱۵۵

سلطان محمد خداوندگار = سلطان محمد

خدا بنده - ۲۲۰/۲۱۹/۱۹۳/۶۹

سلطان محمد فاتح - ۶۹

سلطان محمد میرزا سیف الدوله = سیف الدوله

۲۲۱

سلطان مصطفی پاشا = مصطفی پاشا = سلطان

مصطفی - ۱۵۹/۱۵۶

سلماس - ۲۷۲/۲۶۸

سلمان پاشا = سلمان ۱۸۶ تا ۱۸۸/۱۹۳

سلیمان پاشا = سلیمان - ۱۸۲/۱۵۹/۱۵۵

۱۸۵

سلمان فارسی - ۳۸

سلیمان خان قوائلو = سلیمان خان - ۸۷/۸۲

سلیم پاشا = سلیم - ۲۰۳/۱۵۲

شاه عباس کبیر - ۲۹/۲۷	سلیم خان شکلی = سلیم خان - ۱۰۸/۱۰۶
شاه قیس - ۷۳	۱۸۳/۱۲۳/۱۲۲
شاهرخ خان کمره‌ای - ۸۳	سماندر وویج - ۱۶۹/۱۶۳
شاهسون (طایفه) - ۱۱۶/۹۷/۹۶/۸۸	سواحل عمان - ۳۲
۱۷۷/۱۷۶/۱۱۷	سوئد = سوئدی = سوئار (قوم) - ۶۵
شاهمیر خان اردمنی - ۲۲۸/۲۲۵	سوادکوهی (طایفه) - ۲۵۲
شبستر - ۲۶۸/۲۰۱	سوردهی رعد - آیهی ۱۷-۲۱
شرکت سپاهی نفت انگلیس و ایران - ۵۲	سوغانلق (منزل) - ۱۷۸/۱۷۶
شرکت هند شرقی = کمپانی هند شرقی -	سولدوز (محل) - ۲۹
۱۷۲/۱۵/۱۲/۱۲/۸/۷	سویدوف = سوداف - ۱۵۱/۸۰/۷۸/۷۷
شریف پاشا - ۱۸۹/۱۸۸	۱۵۹/۱۵۸/۱۵۲
شفت - ۱۱۲ تا ۱۱۶/۱۲۰/۱۲۱ تا ۱۲۳	سوخته‌لن - ۲۹۸
۱۳۳/۱۲۵	سهراب خان گرجی - ۲۶۲
شکسی (قلعه) - ۱۹۷/۱۸۳/۱۲۸/۱۲۲	سپیری = سبیری - ۶۰/۵۹
۲۵۳ تا ۲۵۱/۲۲۲-۲۲۰	سید علی پاشا = علی پاشا - ۱۵۹/۱۵۸/۱۵۲
شمکور (محل) - ۱۱۷	سید محمد مجتهد اصفهانی = سید محمد مجتهد
شوره گل (محل) - ۲۳۹/۱۷۶/۱۵۸/۸۳	= سید - ۲۵۱/۲۵۰
شوش = شوش دانیال - ۲۱۷/۱۲۹/۱۵	سیدی عقبه (مسجد جامع) - ۲۲
شوشتر - ۲۱۷	ش
شوشی = قلعه‌ی شوش = شوش = پناه آباد	شازند - ۱۵۲
شوشی = پناه آباد - ۱۰۹/۱۱۰/۱۳۲	شاه اسماعیل - ۱۵۶
۲۲۷ تا ۲۲۴/۲۴۰/۱۷۷/۱۳۲	شاه جهان مرو - ۳۳
شهرزور - ۲۰۱/۲۰۰/۱۹۲/۱۹۳/۱۶۲	شاه سلطان حسین - ۶۶
شیراز - ۱۷۵/۱۷۲/۱۷۱/۵۱/۱۵/۱۰	شاه صفی = شیخ صفی - ۲۹۹/۲۹۸
۲۱۲	شاه طهماسب - ۶۶

صفوی = صفویه = خاندان صفوی - ۲۷ /

۲۹۹/۲۹۸/۲۴۰/۱۵۶/۶۶/۲۸

صوفیان (قلعه - ۲۶۸/۲۷۰)

ط

طالش = طوالش - ۱۱۲/۷۹ تا ۱۲۷/۱۲۷

/۱۷۸/۱۷۷/۱۴۸/۱۴۴/۱۳۴/۱۳۳

/۲۳۷/۲۲۷/۲۲۵/۲۱۵/۲۰۹/۱۸۰

۲۸۱/۲۷۳/۲۴۱/۲۳۸

طورمسوف = تورمسف - ۱۷۶/۱۷۸/۱۸۶

تا ۱۹۷/۱۸۸

طویله شاهی (رودخانه - ۲۴۴/۲۵۰)

طهماسب قلیخان پدرجانی - ۲۶۴

طهورت میرزا - ۸۷/۸۲/۸۰

ظ

ظل السلطان - ۵۱

ع

عابدین عابس = عابدین کشیش = عابس =

عابدین - ۱۰۴/۱۰۳ تا ۱۲۷/۱۰۸

۱۹۲

عباس؟ - ۹۷

عباس آباد (قلعه - ۲۵۶ تا ۲۶۱/۲۵۹)

۲۸۴/۲۸۰/۲۶۹/۲۶۷/۲۶۴

شیروان = شیروانات - ۲۹/۳۲/۴۲/۱۰۹/

/۱۹۷/۱۴۸/۱۴۴/۱۴۳/۱۲۳/۱۲۲

/۲۴۵/۲۴۴/۲۴۳/۲۴۰/۲۳۲/۲۱۴

۲۹۴/۲۷۳/۲۵۶/۲۵۳/۲۵۱

شیرینلو (محل - ۲۸۱)

شیکور (محل - ۲۴۳/۲۴۷)

شیخ آویز (قلعه - ۱۹۱)

شیخ علیخان لزگی = شیخ علیخان - ۱۲۱/

۱۸۳/۱۶۹/۱۴۱ تا ۱۳۹/۱۲۲

شیخ علیخان لنگرلو - ۲۵۹/۲۶۰

شیخ علی میرزا صاحب اختیار = شیخ علی

میرزا - ۲۴۴/۲۵۱/۲۷۳

شیخ محمد جعفر نجفی - ۱۷۲/۲۰۲

شیم عباسی (کتاب - ۳۵)

ص

صائن قلعه‌ی افشار (قلعه - ۲۶۹/۲۷۰/

۲۷۶

صاحب اختیار = عبدالله میرزا - ۲۷۳/۲۵۳

صادقخان شقاقی - ۳۰

صادقخان عزالدینلوی قاجار = صادقخان

ارومی = صادقخان قاجار - ۱۱۰/۱۶۵/

۲۱۰

صدرالتواریخ (کتاب - ۳۶/۳۷)

صدرالدین تبریزی - ۱۷۲

صدرک (محل - ۹۴)

عسکران (محل) - ۱۱۰	عباس آباد (محل) - ۲۵۴/۲۶۱
عسکرخان افشار ارومی = عسکرخان افشار =	عباس خان؟ - ۲۵۶ تا ۲۵۸
عسکرخان ارومی - ۱۲۱/۱۲۲/۱۷۰/	عباسقلیخان - ۸۲
۲۲۰/۱۹۹	عباس میرزا = ولیمهد = نایب السلطنه =
علی پاشا - ۱۵۹	نواب عباس میرزا - ۱۷/۱۹/۳۰/۳۴/
علیخان افشار - ۲۰۶	۳۸/۴۱/۵۴/۵۶/۹۰ تا ۹۳ و تقریباً
علیخان سپانلوی قاجار - ۱۶۷	همه ی صفحات.
علیخان [حاکم سالیان] - ۱۲۳ تا ۱۲۵	عبداله پاشا - ۱۸۵/۲۰۰/۲۰۱/۲۰۲/
علیقلی آقا؟ - ۲۲۲	عبدالرحمن پاشا = عبدالرحمن افندی -
علیقلیخان شاهسون علیقلیخان = ۸۲/۸۷/	۱۸۲/۱۸۵/۱۹۲ تا ۱۹۹/۱۹۹/۲۰۲/
۱۰۲/۱۰۱/۹۰/۸۹	عبداله خان ارجمنندی - ۲۶۴
علیخان قراگوزلو - ۲۶۴	عبداله خان امین الدوله - ۱۳۶/۱۳۷/۲۵۱/
علیخان قوانلو - ۸۲/۱۰۰/۱۱۰/۱۶۸/	۲۲۶
۱۶۹	عبداله خان دماوندی - ۲۲۳
علیقلی میرزا رکن الدوله - ۲۶۱ تا ۲۶۳/	عبداله خان فیروزکوهی - ۱۷۶/۲۵۹/
۲۹۶/۲۹۵	عبداله خان قاجار - ۱۹۸
علیقلیخان نخجوانی = علیخان = نخجوانی -	عبداله میرزا - ۲۷۳
۱۷۶/۱۲۵ تا ۱۲۳/۱۰۲/۸۹/۸۲	عبدالملکی (طایفه) - ۲۲۸/۲۲۶/
علیقلیخان فندرسکی = میرزا علیقلیخان -	عبدالوهاب افندی = عبدالوهاب - ۱۹۳ تا
۱۹۰/۱۸۹/۱۶۷	۱۹۵
علیمرادخان افشار خمسه ای = علیمرادخان -	عثمان پاشا - ۱۵۹
۲۰۶/۱۷۶	عثمانی = روم = رومی - ۱۶/۲۶/۲۷/
علیمرادخان افغان - ۲۱۱	۳۰/۳۸/۶۴/۶۹/۸۳/۱۲۸ تا ۱۵۰/
غ	۱۵۲ تا ۱۵۶/۱۸۲/۱۹۲ تا ۱۹۹/۱۹۹/
غلامحسین خان سپهدار - ۲۷۲/۲۷۳	۲۸۰/۲۲۴/۲۲۳/۲۱۲/۲۰۱
	عراق - ۱۵۹/۱۵۵/۱۵۴/۱۰۱/
	عرب و عجم - ۲۲

ف

فارس - ۲۲۲

فارسی و عربی (کتابهای - ۳۰۰)

فت (کوه - ۱۲۵)

فتحعلیخان رئیس - ۲۷۱/۲۶۸

فتحعلیخان رشتی - ۲۷۲/۲۷۱/۲۲۲/۱۵۰

فتحعلیخان [ساوه‌ای] - ۲۲۳

فتحعلیشاه قاجار = باباخان = فتحعلیشاه =

خاقان - ۳۱/۳۰/۲۰/۱۶/۱۳/۹

۳۲ تا ۳۶/۲۲/۵۳/۵۹/۷۲ تا ۸۱/۷۵ تا

۸۳/۹۵/۱۰۲/۱۰۸/۱۲۰/۱۲۵/

۱۲۹/۱۵۳ تا ۱۵۵/۱۵۹/۱۶۰/۱۶۲/

۱۷۲/۱۷۳/۱۷۵ تا ۱۷۷/۱۸۲/۱۸۸/

۲۱۰/۲۱۹ تا ۲۲۱/۲۲۵/۲۳۱/۲۴۲/

۲۶۱/۲۶۶ تا ۲۷۲/۲۷۷/۳۰۱/

فتحنامه - ۱۹۸

فخرالدوله - ۳۴

فرات (رودخانه - ۳۷)

فراطل (محل - ۱۹۲)

فرالین - ۶۲

فرانسه = فرانسوی = فرانسویان - ۱۳ تا ۹/

۱۶/۳۰/۳۱/۶۵/۱۵۳/۱۵۴/۱۵۶/

۱۶۰ تا ۱۶۲/۱۶۵/۱۶۹/۱۷۰ تا ۱۷۲/

۱۹۲/۲۱۱/۲۱۴/۲۷۷/

فراهانی (طایفه - ۱۱۰)

فرج‌اله‌خان افشار - ۱۶۲/۱۶۵/۱۹۳/

۲۱۱/۲۰۱

فرج‌اله‌خان پوستچی باشی = فرج‌اله‌لاهیجی

= لاهیجی - ۱۷۷ تا ۱۸۱

فرج‌اله‌خان شاهسون = فرج‌اله‌خان - ۱۲۹/

۲۱۰/۱۷۸

فسا - ۱۵

فضلعلیخان قوانلوئی = فضلعلیخان - ۲۵۸

فندرسک (محل - ۵۳)

فتلاند - ۶۰

فیروز؟ - ۱۰۸

فیروزآباد - ۱۵

فیقان = کلنل فقان = افریقان - ۲۰۲

فیودور ایوان - ۶۲/۶۲

فیودوریچ میکائیل - ۶۲/۶۲

فین‌کن اشتاین (معاهده - ۱۶/۱۳/۱۱)

ق

قائم مقام اول = میرزا بزرگ فراهانی =

میرزا بزرگ قائم مقام = میرزا عیسی

فراهانی - ۱۰۳/۳۶/۳۰/۱۲۶/۱۷۲/

۱۷۳/۱۸۱/۲۲۰/۲۶۶/۲۶۸/

قائم مقام دوم = میرزا ابوالقاسم فراهانی =

میرزا ابوالقاسم قائم مقام = قائم مقام

فراهانی - ۱۷/۳۰/۳۴/۳۶ تا ۳۸/۲۱/

۴۸/۵۲/۱۰۳/۱۸۵/۱۹۷/۱۹۸/

۲۷۲/۲۷۸/۲۹۳/۲۹۵/۲۹۶/

قز اباغ - ۷۳	قاجار = قاجاریه = قاجاری - ۱۷/۱۴
قشقائی (طایفه - ۲۰۸/۲۰۷)	/۶۸/۵۳/۵۰/۴۹/۴۱/۳۶/۳۵/۳۳
قفقاز = قفقازی = قفقازی - ۲۸ تا ۲۶/۱۶	/۲۷۲/۲۶۰/۲۴۲/۲۴۰/۱۳۲/۸۲
/۱۴۹/۱۴۸/۷۵/۷۲/۴۲/۳۵/۳۰	۲۷۳
۳۰۱/۲۸۲/۲۱۹	قارص - ۱۵۷/۱۵۲/۱۵۱/۱۴۸/۱۰۳ تا
قلعه ضامن (قلعه - ۱۹۹)	۱۹۳/۱۵۹
قم - ۱۷۲/۳۴	قاسم خان؟ - ۲۵۲
قوجان - ۱۷۳	قافلانکوه - ۱۲۰
قواعد الملوك (کتاب - ۳۴)	قیان (طایفه - ۱۹۵)
قوانلو (طایفه - ۴۹)	قراپت = قاراپت - ۲۶۷
قیروان (محل - ۴۲)	قراپه - ۲۰۱
ك	قراجه داغ = قره چه داغ - ۱۹۵/۱۳۱
کاپیتان - ۱۶۸	۲۹۴/۲۵۱/۲۴۸
کاپیتولاسیون ۲۸۸/۲۸۴	قراسوی پائین (رودخانه - ۲۸۰)
کاترین دوم = کتراین ثانی = کتراین =	قره باغ = قرا باغ - ۱۰۲/۸۱/۴۹/۲۹ تا
الیزابت پتروفنا = خورشید کلاه - ۲۸	/۱۴۸/۱۲۹/۱۲۷/۱۲۰/۱۱۶/۱۱۱
۲۱۶ تا ۲۱۴/۷۴ تا ۶۹/۶۷ تا ۶۴/۲۹	/۱۹۷ تا ۱۹۵/۱۹۲/۱۹۱/۱۷۶/۱۶۰
کاشان - ۱۷۲/۳۴	تا ۲۵۱/۲۴۰/۲۳۲/۲۱۴/۲۱۲/۲۰۸
کر = کورا (رودخانه - ۱۸۳)	۲۷۹/۲۷۳/۲۶۱/۲۵۳
کربلا - ۲۲۵	قره کلیسا = قرا کلیسا - ۲۴۴/۲۳۹
کرخ وارمن - ۱۰۰	قره گوزلو (طایفه - ۲۶۰)
کردستان - ۱۶۴/۳۸	قزاق = قزاقها - ۲۴۲/۱۴۰/۱۱۰
	قزاق شمس الدینلو (طایفه - ۱۰۹/۹۳)
	۲۴۲/۱۷۶/۱۳۲
	قزل رباط (محل - ۲۰۱)
	قزوین - ۲۷۶/۲۳۵/۲۲۵/۲۱۱/۲۱۰
	۲۹۲

کوک - ۱۸۵/۱۸۲/۱۳۰	سی
کرمان - ۸۳/۲۸	
کرمانشاه - ۲۹۳/۲۹۲/۲۰۱/۲۰۰/۱۸۵	گارانوف - ۶۲
کرملو (محل) - ۲۵۲	گاردان = غابدان خان = غاردان - ۱۲/۱۱
کرمی (قلعه) - ۲۲۰	۱۵۲/۱۵۳ تا ۱۶۹/۱۶۵/۱۶۳ تا ۱۶۰
کرنی جای (محل) - ۹۵	۱۷۱
کریم خان زند - ۲۸۲/۱۷۵	گرج = گرجستان = گرجی - ۲۶/۲۰/۱۶ تا
کریم خان [حاکم نخجوان] - ۲۸۲	۷۸ تا ۷۰/۲۹/۹۳/۹۲/۸۷/۸۱/۸۰
کوه سن (قلعه) - ۱۲۳	۱۳۸/۱۰۲ تا ۱۴۸/۱۴۶/۱۴۳/۱۴۱/۱۳۸
کزاز = کزازی - ۱۹۷/۱۷۶/۱۵۵/۱۱۰	۱۴۹ تا ۱۶۸/۱۶۱/۱۵۹/۱۵۴/۱۵۳
۲۳۷	۱۷۲ تا ۱۹۶/۱۸۷/۱۸۶/۱۷۸/۱۷۷/۱۷۲
کشاط (محل) - ۲۴۰	۲۰۳/۲۲۰ تا ۲۱۹/۲۱۷/۲۱۵
کشف معادن (کتاب) - ۲۱۷	۲۲۳/۲۵۵ تا ۲۴۲/۲۳۹/۲۲۵
کلش (قلعه) - ۱۶۰	۲۹۲
کلك (قلعه) - ۱۵۳ تا ۱۵۱	گريگان - ۵۳
کله بن (قلعه) - ۱۲۳	گروس (محل) - ۲۷۸/۲۷۶/۲۴۰
کلوپوتی = کاتوپو (کوه) - ۲۸۲	گرگین خان = گرگین - ۸۲/۸۰ تا ۷۵
کمره ای (طایفه) - ۱۵۵/۱۱۱/۱۱۰/۹۶	۱۳۲/۱۰۲
۲۳۷/۱۹۷/۱۷۶	گرنٹ واتسون - ۴۹
کمرقونی (کوه) - ۲۸۱	گلستان (چمن) - ۲۱۲
کمونیست - ۶۲	گلستان (محل) - ۲۱۲/۱۹۹/۳۰/۲۵/۲۰
کوکلان (طایفه) - ۱۰۳	۲۱۳ تا ۲۷۹/۲۳۸/۲۲۸/۲۲۷/۲۲۱
کیترا سکی = کناروسکی = کتاویسکی -	۳۰۱/۲۸۰
۲۱۰/۲۰۹/۲۰۷ تا ۲۰۳/۱۱۰	گلستان (ماهله) - ۲۲۱/۲۱۲/۲۱۱/۱۹۹
	۳۰۱/۲۳۶/۲۲۸/۲۲۷
	گنجه - ۱۱۱/۱۰۳/۸۲ تا ۸۰/۵۰/۲۹
	۱۶ تا ۱۴۳/۱۳۲/۱۲۷/۱۲۰/۱۱۸
	۱۶۰ تا ۱۷۶/۱۷۸ تا ۱۹۸/۱۹۶

لکورا = دخترارمنی - ۱۰۲ تا ۱۰۷/۱۰۹/۱۰۹
۱۲۰/۱۲۷ تا ۱۲۹/۱۳۱/۱۳۲

لیمینوف = لیمینوف - ۲/۲۳۰ تا ۲۳۲

لندن - ۸/۱۲/۱۵ تا ۱۷۲/۱۷۶/۱۸۱
۲۱۲/۲۱۷ تا ۲۲۵/۲۲۶

لنکران (محل) - ۱۷۹/۲۰۹/۲۱۰ تا ۲۲۱

لنگرلو (محل) - ۲۵۲

لنگرلو (طایفه) - ۸۳

لو (بندر) - ۱۸۵

لورودن - ۹۲

لوکونولک = لوکونوف - ۱۱۰/۱۱۱
۱۱۶/۱۶۱/۱۶۸

لیری (محل) - ۲۲۲

لیون = لئون - ۲۷۵

لین = مستر لین - ۱۹۷/۲۰۳/۲۰۷ تا ۲۰۸

م - اسامی متفرقه ای اماکن و اشخاص و کتابها

مازندران = مازندرانسی - ۹/۶۶/۱۵۲

۱۷۷/۲۲۸

ماژوراستون - ۱۵

ماژور = میجر = مایور - ۱۰۱/۱۰۸

۱۱۲/۱۲۰/۱۳۰ تا ۱۴۱/۱۴۳/۱۶۸

۱۹۷/۱۹۸/۲۱۰ تا ۲۲۲/۲۶۳

مجبك (دره) - ۲۳۹

۲۰۳/۲۱۴/۲۱۷ تا ۲۱۹/۲۲۳/۲۲۵

۲۳۲/۲۳۹ تا ۲۴۲/۲۴۷/۲۴۸

۲۵۳/۲۵۵ تا ۲۶۸/۲۷۳/۲۹۲

گودوویچ = گداویچ = خراف غراویچ =

خراف گلوویچ - ۲۹/۷۳/۷۴ تا ۱۲۸

۱۵۳/۱۵۸ تا ۱۶۶/۱۶۸ تا ۱۷۰/۱۷۸

۲۲۵

گور اوزلی = سرگور اوزلی - ۱۵/۲۰۲

۲۲۲/۲۲۷

گوردون = مستر گوردون - ۱۵

گوی (محل) - ۱۹۳

گلیبرت میتو = لرد میتو = فرماندار کسل

هندوستان - ۱۲ تا ۱۴

گیورگ - ۲۳۵ تا ۲۴۷

گیلان - ۱۱۲/۱۱۶/۱۲۱ تا ۱۲۲/۱۲۷

۲۲۲/۲۲۵

ل

لارکه (طایفه) - ۱۵۲

لادوگا - و - اونه گا (دریاچه) - ۶۰

لامی = موسیو لای - ۱۷۰

لرستان - ۲۷۳

لرگی (طایفه) - ۱۶۹

لطفعلیخان ملایری - ۲۶۱

معصومه قم - ۱۷۲/۱۷۵	محال (محل - ۵۹)
مغان (محل - ۱۹۵/۱۹۶)	محلات - ۱۵۵
مغول = مغولی = مغول نژاد - ۸/۲۷/۲۹	محکم (محل - ۲۶۳)
۶۸/۶۱	محمد عباسی - ۴۷
مغیری (محل - ۲۴۰)	محمود چالسی (دریاچه - ۲۸۱)
مقاد (محل - ۱۹۵/۲۴۰)	مخاج (قلعه - ۷۰)
ملسوف = نایب قنصول - ۲۹۵/۲۹۲	مدوف = گری بایدوف = بایدوف - ۲۴۷ تا
ملك الشعرای بهار - ۳۶	۲۴۹/۲۵۲/۲۵۳/۲۶۰/۲۶۲/۲۸۴/
منشآت قائم مقام (کتاب - ۱۷/۳۶/۳۷)	۲۹۰/۲۹۱
۱۸۵/۱۰۳/۲۸/۳۹	مراغه - ۸۲/۱۹۲/۱۹۵/۱۹۹/۲۷۲/
منصور خلیفه عباسی - ۱۸۴	۲۷۶
منکروف = منخروف = بنکندوف - ۲۲۵/	مرشدآباد دکن - ۱۷۵
۲۲۶	مرکز - ۱۹۷ تا ۱۹۹
موصل - ۲۰۰/۱۸۴	مرند - ۲۶۹
مولوتف یرلوف = یرمولوف - ۲۱۹/۲۲۰/	مرو - ۲۹
۲۵۳/۲۳۰/۲۲۹	مریم - تاج الدوله - ۱۳۲/۱۳۶/۱۳۷
میانیج (محل - ۲۷۳)	مسجد سپهسالار - ۴۱
میانه - ۱۲۰	مسجد سلیمان - ۵۱/۵۵/۵۶
میخائیل رومانف = نیکلای دوم - ۶۲/۶۳/	مسکو = مسفو - ۵۹/۶۰/۶۱/۶۵/۶۹/
۶۶/۶۵	۷۰/۱۳۳
میزان (محل - ۲۵۲)	مسیح = مسیحی = ترسا - ۷۵/۱۰۵ تا ۱۰۷/
میکائیل - ۱۰۹/۸۱	۱۲۰/۱۴۲/۲۱۹/۲۴۶/۲۸۹/۳۰۰/
	مشهد - ۳۴/۱۷۳/۲۴۸/۲۴۹
	مشکین (محل - ۲۵۲)
	مصر - ۹

سرداران جنگ

محمد امین خان دولوی قاجار = محمد امین -

۲۵۶

محمد امین خان قوانلوئی - ۱۵۸

محمد بیک افشار = قجر - ۱۹۱/۱۹۰

محمد پاشا = حاکم قارص = محمد - ۱۵۸/

۱۵۹

محمد تقی خان بزچلوئی - ۲۳۹

محمد تقی خان حسام السلطنه - ۲۷۳/۲۱۱

محمد رضا خان سرهنگ؟ - ۲۵۳

محمد رضا قزوینی = میرزا محمد رضا خان

قزوینی - ۱۹۲/۱۷۰/۱۵۳

محمد حسن خان اعتماد السلطنه - ۳۶

محمد حسن خان خمسه ای - ۱۱۱/۱۰۰/۸۲

محمد حسن خان دولو = محمد حسن خان -

۲۱۱/۱۹۴/۱۰۹/۱۰۸

محمد حسن خان طالشی - ۲۵۲

محمد حسن خان قراگوزلو - ۱۲۷/۱۱۹

۲۴۰

محمد خان ایرانی = محمد خان - ۸۵ تا ۸۲

۹۰/۸۹

محمد خان دولوی قاجار = محمد خان دولو =

محمد خان قاجار - ۲۴۰/۲۳۸/۲۳۷

۲۶۸/۲۵۹/۲۵۱/۲۴۳

محمد خان زنگنه = امیر نظام - ۲۹۶

محمد خان مقصودلو - ۲۶۷

محمد خان هزاره ای - ۱۸۰

محمد حسین خان امین الدوله - ۱۷۶/۱۷۵

محمد حسین خان شکی - ۲۵۲/۲۵۱/۲۴۳

محمد حسین خان قوانلو - ۱۰۹/۱۰۸/۱۰۲

محمد صالح خان بسطامی - ۱۷۶

محمد علی خان شامبیاتی - ۱۷۶/۱۱۸/۱۰۲

محمد علی خان قوانلو - ۲۱۱

محمد علی میرزا = نواب محمد علی میرزا -

۱۷۶ تا ۱۹۹/۱۹۵/۱۹۴/۱۹۲/۱۷۹

۲۵۴/۲۴۷/۲۴۶/۲۰۲

محمد قاسم خان ظهیر الدوله - ۲۰۱/۱۹۲

محمد قلی میرزا ملک آرا - ۲۷۳

محمد قلی خان قاجار - ۲۴۶

محمد میرزا - ۲۶۱

محمد نظر خان - ۱۷۹/۱۷۶

محمد ولی خان افشار ارومی - ۲۴۲

محمود افندی = محمود - ۱۹۳/۱۵۰

محمود خان دیلمی امیر کبیر؟ - ۲۲۱

محمود میرزا - ۲۱۱

مرتضی قلیخان - ۶۹/۲۹

مصطفی خان جوانشیر - ۲۲۳/۲۲۶

مصطفی خان شیروانی - ۱۳۳/۱۳۱/۱۳۰ تا

/۲۵۱/۲۲۳/۱۸۳/۱۲۵/۱۲۴/۱۳۵

۲۵۴

مصطفی خان طالشى = مصطفی خان - ۱۲۲/

تا ۱۷۸/۱۷۶/۱۲۵ تا ۱۲۳/۱۲۶/۱۲۵

۲۱۰/۱۸۰

مصطفی قلیخان - ۱۴۳

مطلب خان - ۱۷۶

ملا احمد نراقی - ۱۷۳

ملا باقر سلماسی - ۱۷۲

ملا حسین کاشفی - ۱۵۶

ملا رضای خوئی = ملارضا - ۲۳۳

ملا علی اکبر اصفهانی - ۱۷۳

ملا محمد چهارمحالی - ۱۲۰

ملا محمد حسین سلطان العلماء - ۱۷۳

منصور بیک - ۱۹۱

مهراب خان افشار - ۱۸۲

مهدیخان کلهر - ۲۰۱

مهدیخان مازندرانی = گیلانی - ۲۱۰/۱۷۶

مهدیعلیخان - ۹

مهدیقلیخان جوانشیر = مهدیقلیخان - ۱۳۰/

۲۵۱/۲۴۷/۲۴۰/۲۲۶/۱۲۵

مهدیقلیخان دولوی قاجار = مهدیقلیخان -

۱۲۷/۹۵/۸۷/۸۵/۸۴/۸۲

مهدیقلیخان قوانلو - ۸۴/۸۲ تا ۹۵/۸۷/

۱۱۰

میرباقرخان - ۱۴۵/۱۴۲

میرحسن خان طالشى - ۲۵۲/۲۴۱

میرفتاح = ملازاده - ۲۷۰/۲۶۹/۲۵۳

۲۹۹ تا ۲۹۷

میرزا ابوالقاسم مستوفی - ۲۳۵

میرزا احمد حکیم باشی اصفهانی - ۲۲۵

میرزا ابوالحسن خان شیرازی = ابوالحسن -

خان شیرازی = ابوالحسن خان ایلچی =

ایلچی کبیر = وزیر امور خارجه - ۱۴/

/۱۳۷/۱۳۵/۵۴/۵۳/۲۲/۱۷/۱۵

/۱۸۲/۱۸۱/۱۷۶ تا ۱۷۳/۱۶۰/۱۴۹

/۲۲۶ تا ۲۲۳/۲۱۸ تا ۲۱۶/۲۱۴ تا ۲۱۲

/۲۷۹/۲۷۸/۲۷۶/۲۷۵/۲۳۶/۲۲۸

۲۸۵

میرزا جعفر وقایع نگار - ۳۶

میرزا عبدالوهاب معتمدالدوله = نشاط اصفهانی

= ملک الشعراء - ۲۳۶/۱۹۶

میرزا علی - ۳۶

میرزا علی آشتیانی - ۲۲۸

میرزا علی مرحوم؟ - ۳۶

میرزا محمد تقی دولت آبادی - ۲۷۴

میرزا محمد آشتیانی = مستوفی - ۲۲۵

میرزا محمد تقی علی آبادی - ۲۷۴/۲۷۳

میرزا محمدخان لارجانی - ۱۷۶

میرزا محمد شفیع وزیر - ۸۹/۸۶/۸۲

نخجوان (قلعه) - ۲۵۶	۱۹۳/۱۶۰/۱۵۳/۱۲۹/۱۴۷/۱۳۷
نخجوان - ۱۶۸/۱۶۴/۱۶۳/۱۰۲/۸۲ تا	۲۲۵/۲۲۱/۲۱۲
۱۶۰/۲۶۰/۲۵۹/۲۵۶/۲۰۷/۱۹۵/۱۷۰	میرزا محمد علی - ۱۷۵
۲۸۲/۲۸۰/۲۷۱/۲۶۶/۲۶۳	میرزا محمد صادق وقایع نگار مروزی = محمد-
نخجوز سعد؟ - ۲۳۹	صادق وقایع نگار = میرزا صادق وقایع نگار
نر گیه (طایفه) - ۱۸۳	= محمد صادق مروی = همامروزی = حقیر-
نصراله خان قراگوزلو - ۱۹۴	۳۷/۳۵ تا ۳۳/۲۱ تا ۱۹/۱۷/۱۶/۱۴
نصیب بیک شمس الدینلو - ۱۳۲/۲۹	۵۹/۵۴/۵۳/۵۰/۴۸/۴۳/۴۱/۳۹
نظاره (قلعه) - ۲۶۰/۲۵۹	۱۲۹/۱۳۴/۹۰/۸۴/۶۷/۶۶/۶۰
نظر علیخان مرندی = نظر علیخان - ۲۴۶/۷۹	۲۱۲/۲۰۹/۱۹۴/۱۸۵/۱۸۴/۱۸۲
تا ۲۴۸	۲۹۶/۲۹۵/۲۹۱/۲۳۲ تا ۲۲۹
نفت = نفت - ۱۶۷/۹	میرزا موسی منجم باشی = لاهیجی - ۱۱۵
نمسا - ۶۸	۱۱۶
	میرزا مهدی - ۳۹
	میرزا یوسف مجتهد - ۲۶۹
	ن
نوا (رودخانه) - ۶۰	ناپلئون بناپارت = بناپارت = امپراطور
نوح بیک - ۱۲۲	فرانسه = بناپارت ناپلئون - ۱۶/۹
نوروزخان شهنائی - ۲۴۳	۱۶۹/۱۵۴/۱۵۳/۱۴۹/۱۴۸/۲۵ تا
نوروزخان عزالدینلوی قاجار - ۱۹۵/۱۹۴	۳۰۱/۲۷۷/۲۱۴/۲۱۱/۱۹۲/۱۷۱
نیاسنین = نپلسین - ۱۴۲ تا ۱۴۸/۱۴۵	نادرشاه افشار = نادرقلی = نادر - ۶۷/۶۶
۱۶۳/۱۶۸/۱۶۹/۱۷۶ تا ۱۷۸	۲۲۳
نیکی مسلمان (طایفه) - ۲۴۲/۲۰۹/۱۹۸	ناسخ التواریخ (کتاب) - ۴۹/۴۸
نیکلای پاولیچ = نیکلای دوم - ۲۳۵/۶۲	نجف = نجف اشرف - ۲۳۲/۲۰۲/۳۲
	۲۳۳
	نجفقلیخان سبائلو - ۸۲
	نجفقلیخان گروسی - ۱۰۹/۸۷/۸۲

و

واسبان (محل) - ۲۳۹

وان (محل) - ۱۵۰

وحید مازندرانی - ۴۹

ووالخسکی - ۲۷۷/۲۷۵

ویلیام اوزلی - ۲۶۴

ولیخان تکابانی - ۲۶۴

ولیدمیر = ولادیمیر - ۶۱

ولیکج (محل) - ۲۸۲/۲۸

ویلتیری ایوان سلویچ = ایوان سلویچ =

ایوان پنجم - ۶۶/۶۲/۶۱

ه

هارفورد جونز = سرهارفورد جونز = سر -

جنس - ۱۲ تا ۱۵/۱۷۱/۱۷۴/۱۷۵

۱۸۲/۱۸۱

هرات - ۲۲۳/۳۷

هزارجریبی (طایفه) - ۲۷۳

همایون خان لزگی = همای خان - ۱۰۶

همایون میرزا = همایونفر - ۲۲۶/۲۲۵

هندی = هندوستان - ۷ تا ۱۶/۲۲/۱۴۶/

۱۸۲/۲۳۴/۲۴۰

هنری ولك - ۲۳۳

ی

یحیی خان میرآخور - ۲۶۲

یعقوب ارمنی - ۲۹۲ تا ۲۹۴

یکانلو (طایفه) - ۲۶۸

یموت (طایفه) - ۱۰۳

یوسف پاشا - ۱۴۸/۱۵۱/۱۵۲/۱۵۸/

۱۸۴/۱۵۹

یوسفخان سپهدار - ۲۰۱/۲۱۱

یوسفخان گرجی - ۲۶۱

یوسفخان مازندرانی - ۱۱۴

یونان = یونانی - ۲۷۷/۶۴

یهود = یهودی - ۷۵

ازین را کنارکت با فرسنگ و محروسه چهار هزار و شصت با هنک رای هندو خان
ترکش فرمان بر قیصر روم و امپراطور روس عقیدت کسرا از اول همچون همستهای
عمان و از مبدأ دجله تا انتهای اتران عرضاً و طولاً در زیر کنش از آنچه شمال نقطه
جنوب و از حدود خاوران تا نواحی فیروان عموماً و خصوصاً عمره فیو مارسل شاه
دیو مارسل هخامنش در غلث دروان با یوان سپاه کنش ملکت عرب و عجم سخن گویند
و ترکش از نعال مرکب موکب نیز و بر جهان از عدش آبا و جهانیان از پیش
رشد عمر پیرو فاق علی الا فاق عزاء و رفعة و نصرا و اسعاداً و زهرا و مقمرا و هموطنان
الا عظم و کما فان الا کرم مولی ملکت العرب و العجم مغنی الاسلام المویذ المظفر
المصور صاحب الخط الموفور من مواهب الملکت الغفور جابر الماکثر الملکیة و الملکیة
الذی ادغمت لا و امره و ذرا به کمرکات الفکیة لیث الیوم غایت الذی تاج
مفاخر الاعالی شمس ارف المعالی اوردع الملوک و اعد لهم و ابرع الصنادید و افضلهم
اسطان بن سلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابو النصر و الفتح
و الظفر فتح علی شافا جبار لا زالت ریاض الماکت البسیطة ممرعه بغواوی انعامه و
عل حسانه و قلوب اعداء الدین مروقه بسیر کابه و عطف عنانه ما فاج فی الجاه
العود الفماری و ما فی للمجلس علی العود الفماری فتناسخ امر شایس کاراشی

در بستان ضمیر، پیر عقل که شیر لب بی نظیر ز شاورت باخته خرجه اندیشه که سالها
در خاطر مخزون محزون بود بر بساط تماشا در انداخته رهائی مهره مقصود را از بند چرت
بدین نقش دلکش از تردای صوابش مستند نمودم که عمر لب با بر طبع ضمیر نظام
کار را چندی اندیشه را ندادم و بدستباری فزین فکرش خیر خیال در شب و فراز
اندیشه های دور و دراز از خاطر جهانده که شاید بطیفه از پیمال پیل حوادث باقی
داده روزی بشاید آرزو رخ بر رخ نهاده حریف بخت بدر باشد باقی تلانی با فای
کرده آید چنانکه نقش این تماشا بر تخته اندیشه صورت حصول پذیرفته است و شاید تقدیر
با حریف ندیدم در پرده و نوع جوابی از لای لغسم کفنه اگر در آینه ضمیر که صیقل
ملهاست غیبی است و مظهر واردات لایبی صورت چاره این مهم است ~~و~~ رسم
رسم رعایت حقوق و بیعتی مرعی گردیده خواهد بود و عقل را دل بر ضراعتهم حجت
آورده تطیب خاطر را از تطیب نفس باین خطاب بنظام خطیب فصل آن خطاب آمد که
باکنون مناع کران بهای هنر را در بازار زمانه رواجی نبود و مایه اندوزان کمال
از سودای سخن آرائی سودی و اینها جی خط مایه مدرک بکدی بود و غلای مناع تمیز نمائ
که مهره را با جوهر هنر لغافنی حاصل نبود و شبیه را با کوهر مه پستاری کامل کمال
و بال بودی و هنر موجب مال فحول سخنوران را جوهر خموشی بر لب بود

و دانشوران و دفترون را ماحضر از خون جگر مرتب عمر به ایوم انجمن لاکل ماموریت
و ادراک المجد اقصی مانمنا غنم مخور که نهال آفت بر آید و مهره آرزو بت نشیند
جبریت بد را بنجاح مطلب یعنی کارم و در حصول مراتب جدی بیع بجای آورم ولی درین
اول بهمانه جو که بعضی و بسط امور بسته بکدر و معنای اوست باید رخیل آید و انجام مرام را
کفیل و کمره ورق خیال از نقش مقصود مانده شاید مطلوب نقاب تعطیل از چهره کش
تا آغاز اینجبار را انجامی حاصل آید و انجام مرام را انتقامی مایل خون
کشته از اجزای گذشته با صد گونه هر اس از سر سینه اس حرفی بر زبان آور
و این سخن در میان که عمر است با پیا میری سعی تراز هر صد فی کو هر حیثه دانه
کافی جوهری بدست آورده تنها زفر صفت را در خزانه خاطر مخزون داشته ام
و کجینیه خیال را با بن ذخیره که پایه ذخیر و شرف است نباشته تا چون مناع هنر را
در بازار دانش بهائی روی نماید و کوب بخت هنروران را در افق پیش ضیاع
حصول مقصود را در پیشگاه عقلی قابل بر طبق عرض نهاده شود و بتفصاح شوق عقل
از کجینیه سخن گشته باشد که زحمتهای کشیده را رخصتی پدیدار گردد و علمهای
کرده را اجزای اکنون گشت امید را بهنگام حصاد است و دیده بخت را
زمان سهام در این اندیشه قرار کارت در چیت بنای اندیشه است بر چه مصلحی برای نخبه تند

اندیش حکم آنچه تو فرمائی دل اگر چه در حقیقت استم روزگار قطره خونی بود پتقرا و از جفا
هر بغان دل آزار سودا بی سببی بود پر شرار از شکی حوصله کا می برافقت آه سوزناک
بماه برش و در می موافقت سر شکست خونین با می در رفته از شاد نامی شنیده و بساط را بچکه
در بساطی ندیده و فنی از شوخی دیده در دام طره خوابان گرفتار بوده و زمانه بی نیاز خاطر را از
ناز مهوشان دلازار در آزار لپکن تکلیف عفل را پی تکلف انگشت قبول بر دیده نهاد
اطمینان خاطر را بخرمی زبان کشاد گفت سخن پیران شنودن مایه سعادت و سبیل
کفایت آنچه پیر عفل را مقتضی بد پیر است همان در صفحه خاطر نقش پذیر مراد را
مشورت تر دوی نیت و ازین مصلحت تر دنی ولی خامه سودائی را که از پناه
کار بهای نو دودش بر سر است و آتش بر جگر موافقت در این قضیه موضوع
کلامت و پنجه این شکل بدون ادعانوی تصویر بی فایده و تصدیقی تا تمام
هر گاه خامه شکین خنامه انجام این معهود را در عهده کسری و وفای بعد از امر تا
میان در بند کاغذ کار کشوده آید و زکنت اندوه زدوده مصراع خامه چه اند
باشد و بدل چه سر آید انجاء مطلب را عنوان این نامه بکتاب خامه عرض
کرده آمد که ای کشف نتایج ضمایر وای تر جان مضمرات سراسر
سالم است که مکنونات خاطر را تو محرم امینی و تفسیر فانی الضمیر خطیبی بر این